ترجمه احتجاج
۳۵۵٤
۷۸۱٤۸
٦۹۰۷
م-ن

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترجمه احتجاج
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۵۵۴
شمارهٔ ثبت کتاب ۷۸۱۴۸

بازدید شد
۱۳۸۲

خدای تعالی اخبار المحاجه اعدا و مشتمل باشد بر حدیثی چند در بیان ثواب المحاجة که دفع کنند شکوک و
شبهات را از دین قویم و صراط مستقیم بدلایل قاهره و براهین باهره و بعد از ان شروع
[illegible] مجادلات حضرت رسالت پناه و ائمه هدی علیهم السلم و بسیار باشد که ایراد
[illegible] شود در اثنای کلام ایشان کلام جماعتی از شیعه ایشان که مقام افشانی کرده کنند و در
[illegible] که سمت ذکری یابد اسانید ان نکور نیست بدان جهة که اجماع فرقه ناجیه بر
[illegible] ان واقع است یا مضمون آن موافق دلایل عقلیه است و یا بدان جهة که مضمون ان در کتب
سیر و اخبار در مرتبه اشتهار است میان مخالف و موالف مگر ان حدیث که مروی باشد
[illegible] امام ابی محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلم که آن اخبار در اشتهار بشابه دیگر اخبار
[illegible] اگر چه از راه معنی مناسب دیگر اخبار است بدین جهة ایراد کرده میشود اسناد آن اخبار در
اول خبری که از ان حضرت مروی باشد زیرا که مجموع اخباری که از ان امام همام در کتاب
[illegible] اسناد است که ایشان را دیان تفسیر امام همام اند علیه الصلوة والسلم مدد
[illegible] اراد آنچه مقصد ماست و او ما را پسندیده است و خوشنودیکی کردن حق تعالی
[illegible]
در بیان بعضی آیات قرآنی که امر کرده‌اند بندگان را به احتجاج بر
مقاصد دینیه و جدال با خصمان به وجه احسن و فضیلت اهل آن حق تعالی در کتاب مجید در خطاب
سید انبیا صلی الله علیه و آله میگوید یعنی مجادله کن با اهل خلاف بر
وجهی که نکوتر باشد و در خطاب مومنان میفرماید
یعنی مجادله مکنید اهل کتاب را از یهود و نصاری مگر بر وجهی نیکوتر باشد و در مقام
محاجه ابراهیم علیه السلم با نمرود میفرماید و در احتجاج ابراهیم
با ستاره پرستان و آفتاب و ماه پرستان بطلوع و غروب آن کواکب بر حدوث

آنها و اثبات محدث و آفریننده مر ایشان را میفرماید [illegible]
[illegible] و غیر آن از آیات که در امر با احتجاج واقع است و شرح و بیان هر یک در مواضع مناسب
ایراد خواهد یافت انشاء الله تعالی و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت است
که فرمود ما جدال کنیم در دین حق تعالی بزبان هفتاد پیغمبر و امامان و آیات و اخبار در فضل علما
که احتجاج کنند کان اند بسیار و بیشمار است و ما ذکر خواهیم کرد بعضی از ان اخبار را و از جمله
آنست که روایت کرده است سید عالم ابو جعفر مهدی الحسینی المرعشی رضی الله عنه از شیخ ابو عبد الله
جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی رحمه الله و او از محمد بن احمد و او از شیخ عالم فاضل ابو جعفر محمد بن علی
بن الحسین بن بابویه القمی رضی الله عنه و او از ابو الحسن محمد بن القاسم الاسترابادی المفسر او
از ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد سیار و این دو شیعه امامی روایت
کرده‌اند از امام همام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلم که آنحضرت از آبای کرام خود نقل
تا حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله که فرموده دشوارتر از یتیمی یتیمی که منقطع شده از پدر
خود یتیمی یتیمی است که منقطع شده باشد از امام خود و قادر نباشد بر وصول او و نداند که چگونه است
در انچه احتیاج میکند و بدان پس آینده و آگاه باشید که هر کس از شیعه ما که عالم باشد بعلوم ما
این با اهل شریعت اگر منقطع گشته از مشاهده ما یتیمی است در کنار او هر کس که هدایت و ارشاد کند
او را و تعلیم کند او را شریعت ما در بهشت با ما باشد در درجات عالیه و مراتب رفیعه و باین اسناد مرویست
از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلم که گفت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود هر کس که از شیعه
ما عالم باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعفای شیعه را از جهالت بنور علمی که از ما باو رسیده باشد باید
در روز قیامت و بر فرق او تاجی از نور باشد که روشن کرداند همه اهل عرصات را و حله بر او پوشیده
باشند که برابری نکند با کمترین رشته او دنیا و هر چه در دنیاست [illegible] ندا کنند کای

بندگان خدا این عالمیست از شاگردان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله آنکس که بیرون آورده است
او را از حیرت جهالت در دنیا باید که او را در چنگ زند در نور او تا بیرون برد او را از حیرت
ظلمات عرصات [illegible] و تربت سرای بهشت عدن رساند پس بیرون آیند آنکسان که تعلیم یافته باشند
از و در دنیا یا گشوده باشد قفلی از دل ایشان یا زایل نموده باشد از شبهه و بهمین اسناد روایت از امام
همام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که گفت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود که هر کس که تکفل
کند از برای ما یتیمی که منقطع شده باشد از ما بجهة نهانی ما پس مواسات کند با او در علومی که از ما باو رسیده
باشد تا هدایت و رشد یابد در روز قیامت حق تعالی فرماید که ای بنده کریم مواسات کننده
من اولی بمواساتم ای ملایکه من کرد آنید از برای او در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر
در بهشت و بیفزایید بر آنچه لایق باشد آن از سایر نعمتهای بهشت و بهمین اسناد از امام ابو محمد علیه السلم
مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلم فرمود که مرد عالم بمثابه شخصی است که با او شمعی
[illegible] روشن کرده راه را بر مردمان و هر کس که براه رود روشن کند و دعا کند از برای
[illegible] عالم با او شمعی است که ظلمت جهل و حیرت پس هر کس که نجات یابد از ظلمت جهل و حیرت
آزاد کرده او است از آتش دوزخ و خدای تعالی عوض دهد او را بهر موی که در تن او است آنچه فاضلتر باشد
از صد و صد هزار قنطار مال بلکه فاضلتر از آن چه صدقه مال که وبال می‌باشد پس صدقه خدای تعالی
بر او آنچه فاضلتر باشد از صد هزار رکعت نماز که با خلاص در برابر کعبه کند او و باشند و باین اسناد روایت
کرده از امام محمد العسکری علیه السلم که وی از امام همام جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلم روایت میکند که
فرمود علماء شیعه ما مرابطون اند در رهگذاری که ابلیس و عفاریت او از ان راه تاخت و تاراج
اهل ایمان می‌آورند تا منع کنند ایشان را از ضعفای شیعه ما و باز دارند تسلط شیطان و محبان
او را از نواصب و خوارج بر محبان ما پس هر کس که باین امر شریف اشتغال نماید از شیعه ما فاضلتر باشد
ایشان و رهبان ما

از کسی که جهاد در دیلم و ترک نماید به هزار هزار مرتبه چرا که این دفع میکند مضرت را از دین و آن دفع میکند از ابدان و از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم مرویست باسناد متقدم که امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم فرمود فقیهی که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما که منقطع شده باشد از مشاهده ما و تعلیم کند آنچه محتاج است بآن و شوار تر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که عابد همت او همه در خلاص اوست و همت آن فقیه مصروف خلاص خود و بندگان خداست تا نجات دهد ایشان را از شر ابلیس و مددکاران او این فقیه فاضلتر است نزد خدا از هزار هزار عابد و باین اسناد از امام ابو محمد الحسن العسکری مرویست که حضرت امام الانس و الجن ابو الحسن علی ابن موسی علیهما السلم فرمود که در قیامت عابدان را گویند نیکو مردمان بودید همت ایشان مصروف خلاص ایشان بود و بان رسیدند و در آورند ایشان را در بهشت و اما فقها که علم ایشان مردم رسیده باشد و نجات داده باشند شیعیان ما را از دشمنان و ایشان را داخل رضوان حق تعالی گردانیده باشند گویند با ایشان که ای کافلان ایتام آل محمد و ای راهنمایان ضعفا و عصات توقف نمایید تا شفاعت کنید آنها را که از شما علم دین فرا گرفته اند و آنها را که علم از و اگرفته باشند تا روز قیامت پس این گروه توقف کنند و این طایفه شفاعت نمایند و باخود در بهشت در آورند پس نظر کنید در تفاوت منزلت میان عابد و عارف و باین اسناد مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که امام هادی علی بن محمد علیهما الصلوة و السلم فرمود که اگر نه آن بودی که بعد از غیبت امام قایم ما علما بودندی که مردم را بحجت خواندندی و ایشان را متابعت او دلالت کردندی و خلاص دشمنان ضعفا شیعه ما بودندی از دام ابلیس و دیگر تابعان ایشان هیچکس نبودی که مرتد نشدی از دین حق تعالی اما این طایفه نگاه میدارند دل ضعفا شیعه ما را چنانکه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان کشتی را این گروه از شیعه ما فاضلترند از طوایف عالم و باین اسناد مرویست

از امام

از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که فرمود بیایند علما شیعه ما در روز قیامت آنان که مدد کار بودند ضعفا محبان و اهل ولایت ما بوده باشند در سر ایشان تاجها عزت و بها باشد و نور آنها عرصات را رسیده باشد دوران تاجها سیصد هزار سال راه باشد پس هیچ یتیمی که تکفل کرده باشند او را از ظلمت جهل رهانیده باشند و از حیرت بیابان گمراهی نجات بخشیده باشند مگر آنکه چنگ زده باشد بشعبه از انوار ایشان پس بالا برد ایشان را تا آنجا که فوق بهشت است انگاه فرود آورد ایشان را و منزلهای که از برای ایشان آماده شده در جوار استادان و معلمان ایشان بقرب ائمه هدی که ایشان را بمحبت آن ائمه خوانده اند و نماند هیچ دشمن ایشان از نواصب و خوارج مگر که چشم ایشان از نور آن تاجها نابینا و گوش ایشان ناشنوا و زبان ایشان ناگویا گردد و این نور بر ایشان زبانه آتش گردد و بر دارد ایشان را و برساند بدوزخ پس بخواند ایشان را در میان دوزخ و در آنجا قرار دهند و بهمین اسناد مرویست از الحسن العسکری علیه السلم که فرمود بعضی از محبان محمد و آل محمد که مسکینان باشند ایشان فاضلتر باشد از مواسات مساکین فقرا و ایشان آن کسان باشند که ایشان را قوت مقابله دشمنان خدا نباشد آنان که همواره سرزنش و عیب میکنند ایشان را در دین ایشان و سفیه میخوانند ایشان را در اعتقاد ایشان پس اگر کسی تقویت کند ایشان را بعلم خود و زایل کرداند مسکنت ایشان را تا مسلط شوند بر اعدا ظاهره از نواصب و خوارج و بر اعدا باطنه چون شیطان و اعوان او و عاجز کردانند ایشان را از گمراه کردانیدن او قضا کند خدای تعالی از برای او آنچه موعود است اهل سعادت را بر زبان انبیا صلوات الله علیهم و بهمین اسناد مرویست از ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که فرمود روزی در حضور حضرت فاطمه علیها الصلوة و السلم دو کس با یکدیگر منازعه نمودند در امر دین یکی مومن بود و دیگری معانده پس تقویت کرد آن حضرت حجت مومن را و غالب آمد بر معانده پس آن

زن بغایت فرحناک شد حضرت فاطمه علیها السلم فرمود که ملایکه بیشتر فرحناک شده اند از تو از برای غالب شدن تو و شیاطین اندوهناک تر شده اند از اندوه این معانده حق تعالی بملایکه گفت واجب گردانید از برای فاطمه بجهت امداد این مسکینه دیگر هزار هزار خدان که اماده کرده ام از برای او در بهشت عدن و بهمین قاعده بگردانید از برای هر کسی که مدد کاری بکند مسکینی را در امر دین تا غالب شود بر معانده خود تا باشد از برای او هزار هزار خدان که اماده شده باشد از برای او در بهشت و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد علیه السلم که فرمود که شخصی هدیه برد حضرت ابو محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهم السلم پس آن حضرت فرمود که چه چیز دوستتر میداری که در عوض هدیه بتو رسد ایا بیست هزار درم یا آنکه در اموزم ترا بابی از علم که غالب شوی بر فلان ناصبی که در شهر تو هست و نجات دهی ضعفا شیعه ما را از گمراه گردانیدن او و اگر اختیار کنی آنچه بهتر باشد آن هر دو را بتو عطیه خواهم کرد و اگر اختیار کنی آنچه زبون باشد بتو رسد آنچه اختیار کرده باشی گفت ای پسر رسول خدا ثواب کسی که بیاموزد علمی و غالب شود بر نواصب و نجات دهد ضعفای شیعه را از گمراه گردانیدن او برابر بیست هزار درهم میشود امام علیه السلم فرمود بهتر از دنیا و مرچه در وی است بهزار هزار مرتبه گفت ای پسر رسول خدا چگونه اختیار کنم آنچه زبون تر باشد بلکه اختیار میکنم علمی که بآن نجات دهم ضعفا شیعه آل محمد را امام علیه السلم فرمود اختیار احسن کردی پس بیاموزانید او را علمی که با او وعده کرده بود و عطا کرد بوی بیست هزار درهم پس آن مرد برفت و بران ناصبی غالب شد و خبر آن با امام علیه السلم رسید و متعاقب آن بخدمت امام علیه السلم شتافت امام علیه السلم فرمود هیچکس این سود که تو کردی نکرده و کسی باین سعادت نرسید که تو رسیدی محبت حق تعالی حاصل کردی اولا و محبت رسول خدا حاصل کردی ثانیا و محبت آل طیبین حاصل کردی ثالثا و محبت ملایک حاصل کردی رابعا و محبت برادران مومن حاصل

کردی خامسا و حاصل کردی بعدد هر مومنی و کافری آنچه فاضلتر است از دنیا بهزار مرتبه خوش گوارا باد ترا چنین سعادتی و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که امام جعفر بن محمد علیهما السلم فرمود آنکس که همت او دفع مضرت نواصب بوده باشد از ضعفا محبان اهل البیت و بیاموزاند ایشان را حجتها ایشان بگرداند خدای تعالی همت ملایکه بهشت در بنا کردن خانهها از برای او و بس بنا عمارتها و نعمتها و بستانها و ... از برای او که مدانند قدر او در انکه پروردگار عالمیان و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد علیه السلم که گفت امام الجن و الانس علی بن موسی علیهما السلم که فاضلتر چیزی که از پیش فرستد عالم محبان ما بهر امام خود از برای روز فقر و فاقه آنست که فریاد رسی کرده باشد در دنیا مسکینی را از محبان ما از دست ناصبی عدو خدا و رسول در روز قیامت از قبر برخیزند و ملایک رحمت صف زده باشند از کنار قبر او تا آنجا که منزل ایشان است از بهشت پس بر دارند او را از بالهای خود و گویند خوشا حال تو ای دفع کننده از ابرار و ای متعصب ائمه اخیار و بر سانند بمنازل او در بهشت و بهمین اسناد از امام ابو محمد علیه السلم مرویست که در وقتی که مجمع بودند بر جمعی از محبان آل محمد یکی از تلامذه او گفت ای پسر رسول خدا امروز همسایه است ناصبی که از ذریه ما است ... در تفضیل اول و ثانی و ثالث و ایراد میکند حجتها و من اندیشه میکنم از جواب دادن آن امام علیه السلم فرمود هر گاه این جماعت سخن گویند در باطل خود تو نیز سخن گوی و الزام کن ایشان را بسکش حدت و سورت ایشان را پس حاضر شد آن مرد انجا که محل اجتماع ایشان بود و مجادله نمود و الزام داد ایشان را و از بین ... خندان فرحناک و مسرور بخدمت رسید که ما اندازه خوانیم انکه خدای تعالی و خندان غم و الم بان متعصبان شوم رسید که اضعاف فرح و سرور دوستان تو و چون بازگشتند مجلس امام علیه السلم فرمود که ملایک آسمان فرح و سرور یافتند ازین حال زیاده از آنچه شما فرح یافتید و شیطان و اتباع او زیاده

از این ملاعین عکس شده و هر آینه ملایکه آسمانها و ملایکه کرسی دعا می کنند که شکسته باد این کمراهان را و لعن میکنند بان کمراهان و آن موجب ازدیاد عذاب ایشان است فصل در ذکر طرفی از حجاج وجدال که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و آنچه جاری مجرای آن باشد با مخالفان اسلام و غیر آن از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم مرویست که روزی در مجلس امام همام ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم مذکور شد جدال در دین و آنکه پیغمبر خدا از آن نهی فرموده امام علیه السلم گفت نهی مطلق نفرموده بلکه نهی فرموده از جدالی که بروجه احسن نبوده باشد نمی شنوید که خدای تعالی میفرماید ولا

تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بروجهی که احسن باشد و در محل دیگر میفرماید

وجادلهم بالتی هی احسن یعنی مجادله کنید با مخالفان بطریق احسن وجدالی که نه بروجه احسن بوده باشد حرام گردانیده است خدای تعالی بر شیعه ما سوال کردند کهای پسر رسول خدای جدالی که بطریق احسن بوده باشد کدام است و آنچه نه بطریق احسن بوده باشد کدام امام علیه السلم فرموده اما جدالی که نه بطریق احسن بوده باشد آنست که مجادله کنی با اهل باطل و رد نکنی آن باطل را بحجتی که نصب کرده است خدای تعالی و آن جدال تو از راه انکار وجود دین شد یا آنکه انکار کنی تو حقی را که اهل باطل آن محقق ... اثبات باطل خود بمغلطه و تو ندانی که خلاصی از آن مغلطه بچه طریق است و با انکار آن سخن حق مشغول شوی این مجادله حرام است بر شیعه زیرا که این مجادله سبب فتنه و گمراهی ضعفا شیعه ما و موجب زیادتی گمراهی اهل باطل این صنف مجادله را دلیل بر حجت باطل خود میدانند و ضعفا شیعه ما قوتی در اعتقاد و حجت را می یابند و جدالی که بطریق احسن باشد آن جدالی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا بان مامور است چون با منکران حشر و نشر احیا کرد میفرماید قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی گفت آن منکر حشر کیست که زنده میکرداند استخوانهای مرده را و حال آنکه پوسیده باشند قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم حق تعالی پیغمبر خود را تعلیم میکند مجادله را میفرماید که بگوی ای محمد که زنده میکرداند آنها را کسی

ثریدهاست آنها را در اول حال و او بافریدن همه چیزی دانا است یعنی آنکس که قادر بود در اول امر که ورا بیافریند پیدا ... هر آینه قادر خواهد بود که دوم بار آنها را در ماده آنها بیافریند و مرتبه دوم آسانتر از مرتبه اول خواهد بود در قیاس عقل ما زمیفرماید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنکس که گردانید برای شما آتش را در درخت سبز پر آب و شما از آن درختان آتش می افروزید در بادیه اعراب دو درخت است ... ل ... امرخ گویند و یکی را عفار از هر یک شاخی را قطع میکنند و از غایت تری آب از ایشان میچکد آنگاه مرخ را که ... عبار گردانند بر عفار میسایند که ماده غبار گرده اند از آن آتشی بیرون می آید و از آن چراغ می افروزند و دیگر احتیاجها را بآن کفایت میکنند پس کسی که قادر باشد که از آب آتش بیرون آورد قادر خواهد بود که استخوانهای مرده را زنده گرداند باز میفرماید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا و قادر نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمینها را بر آنکه بیافریند مثل ایشان را یعنی کسی که قادر باشد بر آفریدن آسمانها و زمینها با بزرگی قدر ایشان هر آینه بر آفریدن آدمیان قادرتر خواهد بود و بسی جایز است ... که در خیال امری از قدرت بوجود آید و انکار میکنند که مرده را زنده کنند آنگاه ابا عبد الله علیه السلم فرمود که این جدال بطریق احسن است قطع میکند عذر کافران را و زایل میکرداند شبهه جاحدان را و اما جدالی که نه بطریق احسن است و تو دفع باطل خصم را بانکار حقی کنی حرام است بر شیعه ما زیرا که خصم تو منکر حقی است و تو منکر حقی دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم میفرماید بر خواست مردی دیگر و امام را با عبد الله علیه السلم گفت ای پسر رسول خدا آیا جدال میکرد پیغمبر خدا با منکران دین امام علیه السلم فرمود باید که گمان نبری بر پیغمبر خدا آنکه مخالف حکم خدا کرده باشد حق تعالی فرمود وجادلهم بالتی هی احسن و تو گمان بری که پیغمبر خدا مخالفت ... کرد امر خدا را و جدال حضما دین ... نفرمود و یا خبر نداد مردم را بآنچه مامور شده بود که آن خبر ... ایشان را و تحقیق که خبر داد مرا پدرم محمد باقر از جدم علی ابن الحسین از پدرش حسین ابن علی سید

الشهدا از امیر المومنین صلوات الله علیهم که فرمود روزی در مجلس سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمع آمدند اصحاب ادیان خمسه یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکان عرب یهود گفتند که ما میکوییم عزیر پسر خداست و ما نزد یک تو آمده ایم که ببینیم اگر تو قایل میشوی بانچه ما میکوییم پس ما قایل باشیم پیش از تو بحق و صواب و اگر قایل نباشی با تو مجادله خواهیم کرد و نصاری گفتند که ما میکوییم عیسی پسر خداست و با او متحد گشته و ما نزد تو آمده ایم تا ببینیم اگر موافقت کنی ما را سبقت ما را باشد در اعتقاد و صواب و اگر مخالفت کنی ما را مخاصمت و مجادله خواهیم با تو دهریه گفتند ما میکوییم موجودات را ابتدایی نبوده و دایم بوده اند و ما نزد تو آمده ایم تا ببینیم اگر قایل باشی بانچه ما گفتیم سبقت و ادعان حق ما را باشد و اگر مخالفت کنی با تو منازعت و جدال نماییم ثنویه گفتند نور و ظلمت مدبران عالم اند و ما نزد یک تو آمده ایم تا معلوم کنیم که اگر قایل باشی بانچه گفتیم سبق در فضل ما را در یافتن حق و اگر قایل بآن نباشی مخاصمت کنیم با تو و مشرکان عرب گفتند که بتهای ما معبودان ما اند و نزد تو آمده ایم تا بدانیم که اگر قایل باشی بانچه ما گفتیم متابعت و پیروی کنیم ترا و اگر مخالفت نمایی را مجادله کنیم با تو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی مرا به پیغمبری ... و مرا حجت بر عالمیان ساخت تا بشارت دهم باورکنندگان را و بیم کنم جاحدان او را ... کنندگان دین با ایشان باز گردد آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با یهود گفت بنزد من آمده اید تا سخن شما را قبول کنم بی دلیل گفتند آمده ایم تا دلیل بر اعتقاد خود اقامت کنیم حضرت فرمود دلیل شما چیست بر آنکه عزیر پسر حق تعالی است گفتند دلیل آنست که عزیر احیا تورته کرد از برای بنی اسرائیل بعد از آنکه محو شده بود در میان ایشان و احیا تورته بدان جهت کرد که پسر حق تعالی بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر احیا تورته در میان شما سبب آن شود که عزیر پسر خدا باشد حضرت موسی علیه السلم که باضعاف این کرامت موصوف است مستحق منزلتی بزرگتر از پسری حق تعالی باشد و اگر شما از پسری آن خواهید که مشاهده شماست در دنیا از ولادت امهات اولاد را بوطی آبای ایشان

پس کافر شده به حق تعالی و تشبیه کرده اید او را بالمخلوقات و اثبات کرده اید از برای او صفت محدثات و آنکه او محدث و مخلوق است و او را خالق و صانعی است که به بیافرید او را اوست یهود گفتند مراد ما این معنی نیست زیرا که این معنی کفر و الحاد است بلکه مراد ما آنست که پسر اوست از راه عزت و کرامت و آن بدان مانند که عالمی یکی از تلامذه خود را از برای اظهار کرامت و اثبات منزلت وی گوید او پسر منست نه از راه ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر مراد شما پسری از راه کرمت و منزلت است پس جواب آنست که سبق گرفت بلکه گوییم شما را از کتاب دیگر محدود است لازم است چه بسا باشد میشود که شخص عظیم المنزله شخصی را از جهة تعظیم و اکرام پدر و شیخ و سید خواندن پس جایز باشد نزد شما آنکه موسی را علیه السلم پدر یا عم یا سید یا شیخ نسبت بحق تعالی گوییم پس خاموش و متحیر شدند یهود و گفتند مهلت ده ما را ای محمد تا تامل کنیم در جواب حضرت علیه السلم فرمود و نظر کنید از روی انصاف تا هدایت یابید از حق تعالی آنگاه توجه نمود به نصاری و گفت شما میگویید که حضرت قدیم عز و علا با عیسی ... گشته و از این روی پسر اوست مراد شما از این سخن چیست اگر مراد آنست که قدیم بسبب اتحاد با حادث حادث گشته یا حادث بجهة اتحاد با قدیم قدیم شده یا مراد از اتحاد اختصاص عیسی است و از این روی پسر اوست اگر مراد آنست که قدیم حادث یا حادث قدیم میشود محالی گفته باشید چه فطره سلیمه حاکم است بر آنکه حادث قدیم و قدیم حادث نتواند شد و اگر مراد از اتحاد اختصاص و گرامی باشد که دیگران را از آن نصیب نباشد پس جواب آنست که گفته شد در این معنی با یهود و اعاده فرمود الجواب تمام پس خاموش شدند و الزام یافتند مگر یک کس از ایشان که گفت ای محمد آیا شما میگویید که ابراهیم خلیل الله است و چون شما این را جایز دارید پس چرا منع کنید ما را از آنکه گوییم عیسی پسر خداست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که این دو سخن مشتبه نشوند بیکدیگر هرگز زیرا که گفتن ما آنکه ابراهیم خلیل الله است اشتقاق آن از خلت است و یا از خلت ما ... خلت معنی او فقر و فاقه است و ابراهیم را علیه السلم فقر

فاقه نسبت با حق تعالی حاصل بود و از ماسوی منقطع و با آن حضرت متصل بود تا بآن مرتبه که چون او را
در منجنیق نهادند و در آتشش می‌انداختند حق تعالی جبرئیل را گفت مدد کار باش وی را در میان هوا با وی رسید
گفت هیچ حاجتی داری تا مدد کنم تا حضرت ابراهیم علیه السلم فرمود اما الیک فلا اما بتو هیچ حاجت ندارم
رسیده است و اخذ خدای تعالی بجای آن کلمه که او حضرت بدین جهت حق تعالی او را در انجیل خواند
ثمره فاقه و احتیاج او بحق تعالی و انقطاع او از ماسوی او و هر گاه که مشتق از خلیل باشد از خلت و سر
دل بخش در آمدن است و مطلع شدن بر اسرار او که دیگری مطلع نباشد پس معنی خلیل عالم مطلع بر اسرار
محض باشد و ازینجا تشبیه حق تعالی بخلق لازم می‌آید و قیاس شما باطلست بعضی گفتند در کتب منزله واقعست
که عیسی علیه السلم فرموده انی ذاهب الی ابی یعنی بنزدیک پدر خود میروم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
اگر شما بمضمون کتاب عمل میکنید در انجا چنین است که من میروم نزد پدر من و پدر شما پس بگوئید که همه حواریان
عیسی که مخاطب این خطاب بوده اند پسران حق تعالی اند بالجمله که عیسی پسر خدای تعالی است و آنچه در کتاب
است باطل گشته زعم شما است که عیسی پسر خدا ست بلکه اختصاص دیگر است که دیگری را آن کرامت نشد
پس باید که این اختصاص در دیگری باشد و مع هذا مستحق اسم پسری شده باشند پس شما اگر
تاویل موافق نکرده باشند شاید که مراد عیسی علیه السلم از پدر آدم یا نوح بوده باشد که در زمان
ملاقات ایشان محتمل است پس خاموش شدند گروه نصاری و گفتند مانده بدیم مثل تو مجادلی ... مهلت
ده ما را تا نظر کنیم در سخن خویش بعد از آن متوجه طایفه دهریه شد و با ایشان گفت زعم شما آنست که
موجودات را ابتدائی نیست و همیشه بوده و خواهد بود در جواب گفتند ما حکم نمیکنیم مگر بر آنچه مشاهده میکنیم و چون
با ضم انقضا و فنا ایشان را حکم کردیم بانکه ابدیست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
آیا دریافته اید از برای موجودات قدم را و دریافته بقا را ابدی پس اگر گویند که دریافته ایم قدم و بقا را در
ایشان مطالب بیان خواهید بود گفتند ما این میگوییم که مشاهده نکرده ایم از برای ایشان قدم و بقا را

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که درین هنگام اگر حکم کنند بر موجودات بعدم و بقا بالجمله که مشاهده
نکرده اند در ایشان حدوث را اولی خواهد بود از انکه حکم کنند بر موجودات بحدوث از انجهت که مشاهده نکرده اید
در ایشان قدم و بقا را باز میگوییم آیا شما مشاهده میکنید روز و شب را که یکی بعد از دیگری است و درین
وجه بوده اند همیشه گفتند بلی حضرت فرمود آیا هرگز دیده اید اجتماع ایشان را گفتند حضرت فرمود که پس درین
هنگام منقطع باشد یکی از دیگری و سابق باشد احدی بر دیگری و لازم شود که حکم کنید بلزوم حدوث
اگر سابق باشد از شب و روز باز فرمود که آن شب و روزی که از پیش گذشته متناهی است یا غیر متناهی
است با حدی رسیده باشد که ابتدا نباشد ازا و طبع سلیم بر صحت آن قایل نیست و اگر گویند که متناهی
است بحدوث آن قایل شده باشند باز فرمود که زعم شما آنست که عالم قدیم است یا حادث آیا شما
میستید معنی قدم که اثبات آن و حدوث که نفی آن از عالم میکنید یا نه گفتند بلی حضرت فرمود پس
آنچه مشاهده میشود که اشیا بعضی محتاج اند ببعضی همچنانکه مشاهده میشود در بنا خانه که بعضی اجزا آن محتاج است
درین بنا باشد بنای خانه و وجود نپذیر نشود پس هر گاه که این احتیاج بعضی ببعضی در وجود صفت
قدیم بوده بود پس بگویید که اگر چیزی محدث باشد چگونه تواند بود و بر چه صفت تواند بود پس خاموش
شدند و ندانستند که چه گویند از برای محدث صفتی بغیر از آن صفت که قدیم را بان موصوف
میدارید بعجز اعتراف نمودند و مهلتی از برای تامل طلب کردند بعد از ان حضرت رسالت منقبت صلی الله
علیه و آله روی آورد بطایفه ثنویه و گفت زعم شما آنست که نور و ظلمت مدبر عالم اند آیا چه داعی است
شما را باین سخن که گفته اند ما در عالم یافته ایم خیر و شر بسیار و یافته ایم که خیر ضد شر است و معقول
نمیشود که فاعل خیر فاعل شر باشد و ضدین از یک فاعل در وجود آید بلکه محال است که از آتش
برودت آید و محالست که از برف حرارت آید لاجرم اثبات دو صانع قدیم کرده ایم که یکی فاعل
خیر باشد و یکی فاعل شر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیا شما می بینید

سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی و مانند آن که اینها ضد یکدیگرند که در یک محل مجتمع نشوند گفتند
بلی حضرت فرمود که چگونه این عالم از امتزاج نور و ظلمت حادث تواند شد و حال آنکه در طبع نور میل
صعود است و در طبع ظلمت میل نزول و چون هر یک راهی مخالف راه یکدیگر میروند چگونه بیکدیگر منجذب میشوند
باز حضرت صلی الله علیه و آله روی بمشرکان عرب آورد و فرمود شما از برای چه عبادت میکنید بتان را
در جواب گفتند ما تقرب میجوییم در عبادت بتان بحق سبحانه و تعالی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
آیا این بتان مطیع و عابد پروردگار اند تا تعظیم ایشان موجب قربت بخداوند تعالی باشد گفتند
پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شما ایشان را بدستهای خود تراشیده اید اگر ایشان عبادت
شما اختیار کردندی بر تقدیر جواز عبادت مخلوق اولی می بود از آنکه شما عبادت ایشان کنید چون
این سخن شنیدند اختلاف در میانه ایشان پدید آمد بعضی گفتند حق تعالی حلول کرده در شخصی که این بت
بصورت او تراشیده شده و ما بتعظیم این صورت تعظیم آن شخص قصد کرده ایم که حق تعالی در او
حلول کرده و بعضی گفتند این بتها صورتها اند از برای قومی که مطیع و منقاد حق تعالی بودند ما
از عبادت آن صور تعظیم آن قوم قصد کرده ایم و بعضی دیگر گفتند چون حق تعالی امر کرد ملائکه را بسجده
آدم و ما از ملایک سزاوارتر بودیم صورت آدم را سجده میکنیم او را از برای تقرب بحق سبحانه
و تعالی همچنانکه ملایک تقرب نمودند بحق تعالی در سجده آدم و شما تقرب میجویید بحق تعالی در طواف
خانه کعبه و محاریب و مساجد میسازید و سجده آن میکنید بقصد تعظیم خانه کعبه و مقصود از سجده محاریب
و کعبه تعظیم حق سبحانه و تعالی است نه مسجد و محراب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که شما خطا کرده اید و طریق صواب بر شما پوشیده است اما شما که میگویید که خدای تعالی حلول
کرده است در مردمی که این بتان صورتهای ایشان است وصف میکنند حق تعالی را بصفت
مخلوقات زیرا که حلول حق سبحانه و تعالی در چیزی بعد از احاطه ... بحق تعالی تواند بود و درین

هنگام فرقی نباشد میان حق تعالی و سایر اموری که حلول در محل میکنند از رنگ و بوی و طعم و نرمی و زبری
و سبکی و گرانی و آنچه با اینها مانند و چرا اینها محدث شده و حق تعالی قدیم و چگونه محتاج باشد بمحل
چیزی که پیش محل موجود بوده باشد و چون شما وصف کردید حق سبحانه و تعالی را بصفت محدثات
که آن حلول است پس همچنین که وصف کرده اید او را از زوال و تغیر و این وصف دست بعدم و فنا زیرا که
این امور از صفات حال و محلول فیه است و همه اینها تغیر دارند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون باطل شد
آنچه گمان شما بود از حلول حق تعالی در چیزی پس باطل شد آنچه مبنی بر آن باشد پس خاموش شدند این گروه
و در جمیع تامل کردند حضرت صلی الله علیه و آله توجه نمود بفرقه دوم و گفت خبر دهید مرا که هر گاه که شما
عبادت کنید صورتهای کسانی که عبادت کرده اند حق سبحانه و تعالی را و نماز گذارید و سجده کنید
و روی خضوع بر خاک مذلت نهید از برای تعظیم آن صورتها بتعظیم از برای خداوند تعالی تقدیم رسانیده باشید
و طبع سلیم حاکم است بانکه سزاوارتر بکسی که مستحق تعظیم و عبادت باشد آنست که دیگر تعظیم زیاده از تعظیم
او نمایند چه معلوم است که اگر پادشاهی عظیم الشان را برابر یکی از بندگان او تعظیم و اکرام
کنند ... منزلت آن پادشاه کرده باشد و زیادتی در تعظیم بنده او و این سرد و قبیح است
و ناپسندیده پس شما را در عبادت اصنام حرمت عیب و نقصان بمنزلت پروردگار حاصل نیست
پس خاموشی اختیار کردند و رجوع بفکر و تامل نمودند بعد از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم توجه
نمود بفرقه سیوم و فرمود شما تشبیه کردید عبادت خود را بعبادت ما و قیاس کردید یکی را بدیگری
و حال آنکه تفاوت میانه ایشان واضح و روشن است چه ما بندگان خداوندیم مطیعان امر و نهی
او آنچه امر کرده اند بجای می آوریم و آنچه ما را از آن نهی کرده اند امتناع می نماییم و از آن تجاوز نمی کنیم
و چون امر کرد ما را که روی بکعبه آوریم و عبادت او کنیم و همچنین در هر شهر که باشیم روی بکعبه
آوریم و عبادت او کنیم پس ما بان عمل از طاعت حق تعالی بیرون نباشیم و حق تعالی چون امر فرموده بسجود

آدم را منفر بود و کر صورت آدم که غیر آدم است سجده کنید پس قیاس شما درین مقام صحیح باشد
چه شاید که حق تعالی این عمل را از شما مکروه دانسته چون امر کرده است شما را بان بار آنحضرت
فرمود که اکر بحثی رخصت دهد که در خانه معین از خانهای او درآید تواند بود که در خانه که رخصت نداده
باشد درآید کفتند نتواند بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس حق تعالی این بر او ارحم
که در ملک او تصرف شود ان کر دیکر رخصتا دلیل خاموش شدند و مهلت از برای فکر و تامل طلب کردند
امام همام ابا عبد الله علیه الصلوة والسلام فرمود که بحق خدای که پیغمبر ما را براستی بخلق فرستاد که
سه روز بدین جماعت کذشت که ایمان به نبوت آنحضرت آوردند و ایشان پنج نفر بودند
و کفتند ندیدیم مثل حجتهای تو و سر حجتی و کواهی میدهیم که تو پیغمبر خدای
المرسلین علیه صلوات المصلین با کروه مشرکان امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام فرمود در احتجاج شنید
که سوال کردم از پدرم ابو الحسن علی بن محمد علیهما الصلوة والسلام که آیا حضرت رسالت منقبت صلی الله
علیه و آله مناظره با یهود و مشرکان میفرمود که ایشان در مجلس آنحضرت حاضر میشدند
میفرمودند فرمود بلی مکرر با ایشان مجادله فرمود خدا آیات قرآنی بران دلالت دارد و حضرت
مثال من التفصیل والاجمال آنست که روزی آنحضرت در آستانه خانه کعبه معظمه نشسته بود ناکاه عبد الله
از روسا قریش چون ولید بن مغیره مخزومی و ابو البختری بن هشام و ابو جهل بن هشام و عاص بن
وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه مخزومی و جمعی دیکر از اعیان ایشان حاضر شدند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در میان جمعی از مومنان بود و کتاب خدای تعالی را بر ایشان میخواند و اوامر و
نواهی الهی را با ایشان میرسانید مشرکان بعضی با بعضی کفتند امر محمد بسیار اعتبار یافت و ما در دفع
آن سعی لایق تقدیم نرسانیدیم مناسب آنست که در مجلس او درآییم و با او احتجاج و جدال نماییم
و در سرزنش و الزام و افحام او کوشیم شاید که در نظر اتباع خود حقیر شود و قدر و منزلت

او نزد

او نزد ایشان زایل کردد و بدین جهت از باطل و ضلال خود باز آید و اکر ازین باز نیاید علاج او
بشمشیر قاطع توان شد آنگاه ابو جهل کفت کیست که متصدی مناظره و مجادله او خواهد شد عبد الله
بن ابو امیه مخزومی کفت مرا اکر شما رضا دهید من با او مناظره و مخاصمه نمایم و او مردی پر جدال و لجاج
بود ابو جهل کفت بلی باین رضا دادیم پس باتفاق بمجلس آنحضرت آمدند و عبد الله کفت ای محمد دعوی
عظیم نمودی و سخنان کران میکویی کمان میبری که پیغمبر خداوند عالمی و چیزی از جهت خداوند عالم
که چون تو شخصی پیغمبر او باشد که با وجود بشریت چیز خورده و آشامیده و در بازار کردد پادشاه روم و
پادشاه فرس رسول ایشان نمی باشد مکر مردی بسیار مال و جاه که او را خدم و حشم بسیار باشد
پس رسول خداوند عالم باید که از رسول ایشان پر مال تر و با جمعیت تر باشد و اکر تو پیغمبری بودی با تو
ملکی می بود که ما او را مشاهده میکردیم و تصدیق نبوت تو میکرد و اکر حق تعالی میخواست که پیغمبری
بما فرستد هر آینه ملکی را به پیغمبری میفرستاد نه بشری که مانند ما باشد چنین کسی تو مکر ... با تو
... و از پریشانی این سخنان میکویی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود هیچ سخن دیکر مانده است ترا
... اکر خدا میخواست که پیغمبری بما فرستد شخصی عظیم المرتبه از مکه یا طایف میفرستاد یا شخصی عظیم المنزله از
طایفه ما و ایشان ولید بن مغیره بود در مکه و عروة بن مسعود در طایف حضرت فرمود هیچ سخن دیکر مانده
است ای عبد الله کفت بلی ما ایمان نخواهیم آورد بتو تا روان کنی از برای ما در زمین مکه چشمهای آب زیرا که
زمین ما سنکستان و کم آبست و ما را بچشمهای آب احتیاج تمام است یا آنکه باشد ترا بستانی از خرما و انکور و از آن
بخوری و ما را از آن اطعام کنی و جویهای آب در میان درختان جاری باشد یا آنکه آسمان بر سر ما
... فرود آید چنانکه تو کمان برده و بپوشاند و هلاک رساند ما را و تحقیق که تو کفته از برای ما که اکر چند پاره
هم از آسمان فرود آید کویند که آن ابر است بر هم نشسته و ما این بکوییم چنانکه کفته
... او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله والملائکة قبیلا یعنی دیکر

خدای تعالی و ملایک را که در مقابل ما بکویند که تو پیغمبری و یکون لک بیت من زخرف یا باشد ترا خانه
از طلا که نقش کرده کس ما را از آن و شاید که ما را طغیان به پید آید و تو هر آینه کفته ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی یعنی بتحقیق آدمی هر آینه طغیان میکند از آنجهت که دید غنی و بی نیازی خود را او ترقی فی
السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه یعنی یا بآسمان روی و ما هرکز بجهت آسمان
رفتن ترا ایمان نخواهیم آورد تا زمانی که بیاوری ما کتابی که بخوانیم آن را و مضمون آن که این کتابیست
از خداوند عزیز حکیم بعبد الله بن ابی امیه مخزومی و جماعت او که ایمان آورند بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب
که فرستاده منست باشان و باور دارند سخنان او را که از جانب منست و با این حال معلوم نیست
که ایمان بیاوریم بلکه اکر ما را باسمان ببری و درهای آسمان را بر روی ما بکشایی هر آینه خواهیم
کفت انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون این تصرفیست که در چشمهای ما کرده و سحریست که با ما کرده
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله هیچ سخنی دیکر داری کفت ای محمد آنچه کفتم با مقصود
من وافی است آنچه ترا بخاطر میرسد در هر باب بکوی حضرت فرمود ای خداوند من تو شنونده
سخنی و دانا بهر چیزی میدانی کفتار بندکان خود را پس این آیات نازل شد که و ...
تا آنجا که فلا یستطیعون سبیلا و آیه تبارک ...
تا آنجا که و یجعل لک قصورا و آیه ...
تا آخر آیه و آیه ...
و مضمون آیات از تفصیل احتجاجات معلوم خواهد شد پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنچه
کفتی که من طعام میخورم چنانکه شما میخورید و در بازار میروم چنانکه شما میروید و کمان میبری که بدین
جهت نتوانسته بود که من رسول خدا باشم بدانکه امر بدست خداست آنچه خواهد میکند
کس را بر او اعتراضی نیست و چون و چرا نتوان کفت بعضی را غنی و بعضی را ذلیل و بعضی را شریف

و بعضی را

و بعضی را وضیع کردانید همه ایشان طعام میخورند و در بازار میروند و بعضی از ایشان نمیرسد که کوید چرا من
فقیرم و دیکری غنی و ذلیل را نرسد که کوید چرا من ذلیلم و دیکری عزیز و درین حالتهاست حالهای
ایشان و اکر کسی را بفرض این سخن کوید منازع احکام الهی و رد کننده حکمتهای او باشد زیرا که حفض و رفع
و ذلت و فقر و غنا و سقم و صحت از خداوند است و بندکان را بجز تسلیم و انقیاد طریقی نیست پس اکر
منقاد باشند مومن و متقی اند و اکر ابا کنند کافر و جاحد بعد از آن این آیه نازل شد قل انما
انا بشر مثلکم یعنی بکو ای محمد که من بشرم مانند شما میخورم و میآشامم یوحی الی انما الهکم اله واحد
وحی کرده میشود بمن آنکه معبود شما نیست مکر خدای یکتای بی همتا غرض آنکه من بشرم مانند شما اما
پروردکار عالم مرا مخصوص کردانیده به نبوت نه شما را چنانکه بعضی را مخصوص بغنا و صحت و جمال
کردانیده و بعضی را از اینها بی نصیب کردانیده باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنکه کفتی پادشاه
روم و ملک فرس رسول ایشان با مال و عزت و قصور و خدم میباشند و رسول خدای تعالی باید
که ... باشد و بهترین جواب آنست که تدبیر امور با حق تعالی است آنچه میخواهد میکند ...
بحسب خواهش و پندار مردمان نیست بلکه بر مقتضای حکمت ... پیغمبران را بجهت آن فرستاده که تا
مردمان را بطاعت حق تعالی بخوانند و ایشان را تعلیم دین و شریعت کنند و سعی جمیل درین باب
در آیین و اطراف نهار بتقدیم رسانند و صاحب اموال و قصور و حشم و خدم بجهت تفرقه هم ...
... از این امرات قیام و اقدام نتوانند نمود و از تمتع و نعیم دنیا ایشان را قصور و فتور در تبلیغ رسالت
... ای عبد الله حق تعالی مرا بجهت آن ... و کار رسالت ...
... کرد و وانمود که با وجود تنهایی و تنکدستی من و جمعیت و مال و ثروت شما نتوانید که منع رسالت
من کنید و ... که ضرری بمن رسانید و زود باشد که خدای تعالی مرا ظفر دهد بر شما
و بلاد و دیار شما را مسخر اهل ایمان کرداند باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما آنکه کفتی اکر تو پیغمبری

بودی هر آینه با تو فرشته‌ای بود که مشاهده مردم میشد و تصدیق رسالت تو مینمود و نیکه
اگر خدای تعالی خواستی که پیغمبری با ما فرستد فرشته را با ما فرستادی نه بشری که مثل ما باشد
بدان ای عبدالله که ما فرشته را چون احساس در نتوانیم یافت و اگر فرشته بصورت بشر محسوس ما گردد
نخواهی دانست که آن فرشته یا بشر است و همچنان در التباس و اشتباه خواهی ماند از این جهت حق
تعالی پیغمبر خود را از جنس بشر گردانیده و مظهر معجزات ساخت که چون بدانید که از بشر چنین
معجزات صدور نتواند یافت آن معجزات گواه عدل بر صدق نبوت او باشد و اگر ظاهر شود
بر شما ملکی و اظهار معجزه کند که در قدرت بشر نباشد دلیل نشود بر نبوت وی چه از این معلوم
نشود که در قدرت ملک اظهار چنین معجزات نیست مثلا مرغان پرندگی اعجاز ایشان نتواند بود
چرا که در قدرت ایشان پرندگی هست و اگر آدمی پرندگی کند معجز اوست ~~چرا که در قدرت~~
آدمی پرندگی کند معجز اوست چرا که در قدرت آدمی پرندگی نیست پس حق تعالی آسان گردانید
بر شما امر شما را و گردانیده است نبوت را در جایی که اقامت تواند کرد بر شما [illegible]
و مطلوب شما چیزی است که دشوار گردد اقامت حجت بر آن از برای شما و اما
که تو مرد مسحوری و با تو سحر کرده‌اند چگونه مسحور باشم و شما میدانید کمال عقل و دانش مرا و میدانید
که از آن زمان که در میان شما نشو و نما کرده‌ام تا اکنون که چهل سال از عمر من گذشته هرگز
زشتی یا کمی یا خطایی یا قول یا سفاهتی در رای از من در وجود نیامده پس گمان فساد عقل و خفت
رای بر چنین مردی ظاهر البطلان است و این معنی آنست که حق تعالی فرموده
انظر کیف ضربوا لک الامثال [illegible] یعنی بنگر ای محمد که چگونه میزنند از برای تو مانندها را پس
گمراه شدند و بر یافتن راه راست توانا نمی‌دارند باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما
گفتن تو که چرا قرآن را نفرستاد بر مردی بزرگ از مکه و آن ولید بن مغیره باشد و یا از طائف

که آن عروه ابن مسعود باشد بدانکه مال نزد خدای تعالی آن عزت و منزلت ندارد که نزد شما عزیز و
گرامی است بلکه اگر دنیا نزد خدای تعالی برابر پر پشه‌ای بودی هیچ کافری را از دنیا شربت آبی نچشانیدی
حق تعالی قسمت رحمت خود را به شما تفویض نکرده خود قسمت کند رحمت خود را و باید کان خود مسموع
که میخواهد عمل می‌نماید اندیشه از مال و جاه کسی ندارد تا بدان جهت نبوت را با او تفویض کند و همچنین قطع
نظر از مال و جاه مردم ندارد و یا با کسی محبت موالات زیاده ندارد تا او را در نبوت تقدیم کند بر دیگری
حق تعالی مسمی بر عدالت اوست اختیار میکند افضل مراتب دین را مگر از برای کسی که فاضلتر باشد
در طاعت و مجدتر باشد در خدمت و همچنین تاخیر میکند در دین مگر کسی را که قاصر باشد در طاعت
و مجد نباشد در خدمت خداوندی که بر این صفت باشد نظری به مال و حال مردم نخواهد داشت
بلکه مال کمینه تفضل اوست و چنان نیست که اگر کسی را مالی تفضل کند لازم باشد که نبوت را با او تفضیل
کند دیگری را اگر [illegible] یکی را حسن الصورت و فقیر و یکی را شریف گردانیده و فقیر و یکی را وضیع گردانیده و غنی نیز هم
هیچ کدام را اعتراض نرسد با آنکه چرا کمال دیگری را ضمیمه کمال او نگردانید افعال و موافق حکمت کامله اوست
هر چه که خواهد کند و این معنی قول حق تعالی است و [illegible]
[illegible] که هستند مشرکان قریش که چرا نفرستاد خدای تعالی این قرآن را بر مردی بزرگ از این دو قریه
که مکه و طائف باشد باز فرموده [illegible] قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا یعنی
ای محمد ما قسمت کرده‌ایم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگی این دنیا پس محتاج گردانیده‌ایم
بعضی را به بعضی یکی را محتاج گردانیده‌ایم به مال دیگری و یکی را محتاج گردانیده‌ایم به خدمت دیگری و [illegible]
[illegible] پادشاهان عظیم الشان با همه فقر محتاج میشوند با ایشان یا انواع مختلفه از علم و حکمه
یا خدمت با امثال آن پس شاید که غیر محتاج باشد به مال آن پادشاه و آن پادشاه محتاج باشد
به علم و حکمت آن فقیر و پادشاه را نرسد که بگوید چرا علم و حکمت فقیر ضمیمه مال و جاه او نگردانیده و فقیر را

نرسد که بگوید چرا مال و جاه پادشاه ضمیمه علم و حکمت او نیست باز حق تعالی فرموده و
رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا یعنی و برافراشتیم درجات بعضی را بر بالای
بعضی دیگر تا واگیرد بعضی از ایشان بعضی دیگر را مسخر خود با همه اغنیا مثلا مسخر کنند فقرا را به مال
خود و خدمت فرمایند ایشان را پس بعضی سبب شوند از برای بعضی در معیشت دنیا یکی به مال و یکی به حکمت
منتظم گردد نظام معیشت اهل دنیا و رحمت ربک خیر مما یجمعون یعنی و رحمت پروردگار تو که
هدایت راه دین است بهتر است از مالی که ایشان فراهم آورده‌اند باز حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود و اما گفتن تو لن نومن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا یعنی و هرگز ایمان نخواهیم
آورد به تو تا آنزمان که روان گردانی از برای ما در زمین مکه چشمه آب را او یکون لک جنة
من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا تا آنجا که حتی تنزل علینا کتابا نقرءه و ترجمه آن
پس تو گرایافت پس همچنین که تو طلب کرده‌ای از من که رسول خدایم انواع چیزها بعضی از آن قبیل است
که اگر اتیان به آن نمایم دلیلی بر نبوت نشود و نشان نبوت از آن رفیع‌تر است که منوط به
جاهلان گردد و اقامت نماید چیزی را که حجت نباشد نبوت او را و بعضی از آن قبیل است
که اگر اتیان به آن نمایم موجب هلاک شما باشد و غرض از اقامت حجت بر نبوت [illegible]
تابع شما است در دین و عقبی پس شما طالب هلاک خود آمده‌اید و رحمت حق تعالی زیاده از آنست
که شما را به هلاک رساند بدانجهت که شما طالب هلاکت خود باشید و بعضی از قبیل محالات است
و نتوانید که وجود یابد و پیغمبر خدا از جمیع احوال آگاهی میدهد و طریق معذرت بر تو می
بندد و راه مخالفت را بر تو مسدود میسازد و حجتها از برای تو اقامت میکند تا باور داری نبوت
او را و ترا مخلص نکردی حق نباشد و بعضی از آن قبیل است که مشتمل است بر اعتراف تو با
معانده و تمرد حجت و امتناع بر اثبات حق و قبول حجت وی نخواهی کرد و آنکس که از آن قبیل

است علاج او بجز عذاب حق تعالی نیست که بر او نازل گردد و او را به هلاکت رساند پس گفتن تو ای
عبدالله که ما ایمان نخواهیم آورد تا روان گردانی از برای ما چشمه آب را در زمین مکه چه زمین سنگ
استان نیست و ما را احتیاج تمام به آب حاصل است سوالی کرده [illegible] و دلایل حق تعالی غافلی
زیرا که اگر من اتیان نمایم به آنچه مطلوب تست آن دلیل پیغمبری من نیست آیا نمی‌بینی که ترا در طائف
بستانهاست که مواضع معطله ضایعه بوده که آنرا اصلاح کرده و چشمهای آب از برای آن جاری گردیده
و از این قبیل از امثال و نظایر بسیار وجود دارد هیچکدام از تو و امثال تو پیغمبری نبوده پس
همچنین دلیل نبوت من نیز نشود و این بحث به آن ماند که گویی ما ایمان به تو نخواهیم آورد تا تو برخیزی و
در روی زمین راه روی یا طعام خوری و اما گفتن تو ای عبدالله که ما ایمان به تو نیاوریم تا از برای ما
بستانی از خرما و انگور و از آن بخوری و ما را بخورانی و جویها در میان آن جاری سازی آیا ترا
و اصحاب ترا بستانها از درخت خرما و انگور در طائف نیست که از آن میخورند و اطعام دیگران
میکنند و جویها در میان آن جاری است هیچ یک از شما پیغمبر میشوید گفت نه فرمود پس چیست ترا که
[illegible] از پیغمبر خدا چیزی که اگر اتیان نماید به آن دلیل پیغمبری او نشود بلکه قادح باشد در پیغمبری
او باشد و موجب [illegible] جمعی شود و بآن گمراه شوند و صد و چنین امری از پیغمبر خدا نباشد
باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبدالله و اما آنچه گفتی که و یا آنکه آسمان بر سر شما فرود آید
و شما را [illegible] که اگر آسمان بر سر شما فرود آید هر آینه موجب هلاکت شما شود و غرض از وجود پیغمبر در میان
امت انتظام دین و دنیای امت است نه قهر و غضب بر ایشان پس چنین امری مناسب غرض پیغمبری
نباشد بلکه مناسب وی اقامت حجتی باشد که امت به آن مهتدی شوند و در سعادت دارین خود کوشند پس
طلب امر چنین نمودن از پیغمبری که صلاح حال امت در آن نباشد بلکه منجر به فساد حال ایشان شود
ناشی از جهالت است و مناسب تدبیر الهی نیست ای عبدالله کی سزاوار باشد که طبیب علاج بیماران

حب آرزوی ایشان کند بلکه مناسب آنست که او را علاج بامری کند که صلاح حال او دران دانند
خواه مریض را بان رضا باشد و خواه نه پس اگر بان موافقت نماید شفا از مرض یابد و اگر مخالف
کند هلاک گردد و همچنین سوانه بود که بحثی که دعوی حقیقی برحقی کند که او موافق قول مدعی علیه که زاده در
رضا و قول خود کوشد باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبدالله اما انچه گفتی که من
خدای تعالی برصفت مخلوقات هست و حرکت و سکون برو روا نیست پس شما درین هنگام طلب
محال کرده باشید و این جهالت و سفاهت بتبدیل این صفات آلهه شما نتواند بود که اجسام
ناقصه اند که در ایشان نه دانش است و نه بینش و نه شنوائی ده گویایی از ایشان نفعی بدیگری عاید
نشد ای عبدالله شما را در مکه مال و منال و بساتین و دیگر اموال هست و شما را بر هر کدام از ایشان
کاشتکان و کارکنان هست یا شما از برای هر یک از مهمات مرجوعه ایشان که حاضر میشوید و شما همه
رجوع خدمات با ایشان میکنید یا آنکه سخنان شما بوسیله رسل و رسایل با ایشان میرسد گفت اکثر بوسیله
رسل و رسایل است پس حضرت فرمود که اگر کاشتکان و خدمه با فرستاده شما گویند که ما تصدیق
نمیکنیم سخنان شما را تا زمانی که عبدالله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید هیچ معقول میشود
سخن را از ایشان گفت نه حضرت فرمود پس چه چیز واجب شود بفرستاده کان شما بعد از آنکه
ظاهر کرد انند که دلالت بر صدق قول ایشان کند و بعد از آنکه چنین دلیلی ظاهر کرد انید و راضی نشوند
بر ایشان تصدیق فرستاده شما آیا گفت بلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبدالله اگر فرستاده کان
تو از طایف نزدیک تو آیند و گویند بر خبر و یا بطایف ای تصدیق سخن بکن تا ایشان بانچه گوید عمل
نمایند زیرا که مطلوب ایشان اینست ایا نزدیک تو پسندیده باشد و این افعال مستحق ملامت
نشود عبدالله گفت چون نشوند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس چگونه طلب میکنی از رسول
رب العالمین آنچه جایز نمیداری که از کاشتکان و خدمه تو در وجود آید و این حجتی است قاطع

و ابطال انچه طلب کردی را ما گفتن تو که ایمان نمی آوریم تا زمانی که ترا خانه باشد از طلا آیا خبر نمی
که عظمای مصر را خانها ی طلا باشد گفت بلی فرمود آیا ایشان بدانچه که صاحب خانه طلا اند پیغمبر میشوند
گفت نه حضرت فرمود پس همچنین محمد بدانچه که صاحب خانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتن تو ای عبدالله
که با ایمان بتو نمی آورم ای عبدالله تا زمانی که باسمان روی و ایمان نمی آوریم به بالا رفتن تو باسمان تا بیاری
که ود و آری از اسمان کتابی که بخواهیم آن کتاب را ای عبدالله بالا رفتن اسمان دشوارتر از فرود
آمدن نیست و چون معترف شدی که ایمان نخواهی آورد به بالا رفتن من همچنین ایمان نخواهی
آورد بفرود آمدن من از آسمان و بعد از آن گفتی که تا بیاوری کتابی که بخواهیم از آنکه قبول کنم که
ایمان خواهیم آورد یا نه پس تو ای عبدالله معترف شدی بانکه معاند حجت خدایی بود و از تو هست مگر آنکه
ادب کرده شوی بدست دوستان او از لشکر اسلام یعنی و مگو یی ای محمد که پاک و منزهست خداوند من
آنکه ایشان نماید بانچه شما از روی جهل طالب آن شده اید و هیچ نیستم من الا بشری فرستاده
از نزد پروردگار من الا اقامت حجتی که عطا کرده مرا نمی توانم که امر کنم یا نهی کنم پروردگار
خود را پس با شما مانند رسولی که پادشاه او را بمخالفان خود فرستاده باشد پس بر گردد بر ذات ان
پادشاه و امر کند پادشاه را بانچه مخالفان از وی طلب کرده باشند پس گفت ابوجهل که ای محمد آیا
زعم تو آنست که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه که از آسمان فرود آمد از زمان که از حق تعالی
سوال کرده که ویرا آشکارا به بینند پس اگر تو پیغمبری بودی ما سوخته شده می بودیم چرا که از تو طلب
کردیم بدتر از انچه ایشان سوال کرده بودند زیرا که ایشان گفتند خدای را آشکارا ببینیم و ما
میگوییم ایمان بتو نخواهیم آورد تا زمانی که خدای تعالی و ملایکه او را بعیان نه بینیم و ایشان تصدیق
کنند نبوت ترا حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوجهل آیا ندانسته که چون حق تعالی ابراهیم را
ملکوت السموات و الارض یعنی و همچنین نمودیم ما ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین و دید ابراهیم

خیان قوت داده که انچه در زمین واقع بود مشاهده او میشد پس دید مردی و زنی را که بفاحشه مشغول
بودند بر ایشان نفرین کرد و بهلاکت رسیدند باز دو شخص دیگر را بر این حال دید و بر ایشان نفرین
کرد و هلاک شدند و باز دو شخص دیگر را برین حال دید و نفرین کرد و هلاک شدند باز دو شخص
دیگر را بدین حال دید و قصد کرد که دعای بد بر ایشان کند خطاب رسید که ای ابراهیم نفرین خود را
از بندگان من باز دار که من آمرزنده و رحیم و جبارم گناه بندگان مضرت بمن نمیرساند و از طاعت ایشان
منفعتی بر من نمیرسد و از ایشان اظهار رعایت و رحمت است باز دار و دعای بد را از بندگان
من بجهت که تو بنده پیم کننده شریک در ملکت من و معامله من با بندگان خود از سه حال بیرون
نیست یا توبه کنند و توبه ایشان را بپذیرم و عیب بپوشم و گناه را بیامرزم و یا باز دارم
از ایشان عذاب را بدان جهت که از صلب ایشان بیرون خواهد آمد ذریات مومن پس مدارا
میکنم با پدران و مادران کفار تا بیرون آید از صلب ایشان مومنان مطیع و اگر از قسم
اول و دوم نباشد پس عذابی که من از برای ایشان آماده کرده ام زیاده از انست
تو از برای ایشان میخواهی ای ابراهیم مرا و بندگان مرا بگذار که من با ایشان رحیم ترم
و مرا و ایشان را بگذار که من جبار علیم و علام حکیم ام تدبیر میکنم ایشان را بعلم خود و جاری
میسازم در میان ایشان قضا و قدر خود را آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای
ابوجهل حق تعالی دفع عذاب از تو بدان جهت مینماید که میداند که از صلب تو فرزندان مومن بیرون
بیرون خواهند آمد مانند عکرمه پسر تو و اگر نه عذاب خدای تعالی بتو نازل می بود و همچنین است
حال اکثر قریش که برین کافران نازل گشتی آنگاه فرمود ای ابوجهل نظر بجانب آسمان کن چون
نظر بآسمان کرد دید که درهای آسمان گشاده اند و آتش بزرق او نازل میگردد و چنان
نزدیک شده بود که حرارت آن در میان هر دو دوش خود احساس مینماید پس لرزه براندام

و جماعت وی افتاد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که باید ترسناک نشوید که حق تعالی هلاک نکرد
شما را ازین آتش اظهار آن از برای عبرت شما است باز نظر کردند نوری چند دیدند که از پشت ایشان
بیرون آمده در برابر آن آتشها بلند شد و آن آتشها را از ایشان باز گردانید حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود بعضی ازین انوار نور کسی است که حق تعالی میداند که عنقریب بسعادت ایمان مشرف
میشود از شما و بعضی نور اولادی است که در صلب ایشان است که بشرف ایمان مشرف
خواهند بود و امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه الصلوة و السلام فرمود که از امیرالمومنین صلی الله
علیه و آله پرسیدند که آیا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله هیچ معجزی بود مانند معجز موسی علیه السلام که کوه را
بر بالای سر ایشان بداشت تا زمانی که از خوف هلاک قبول
احکام توریت نمودند امیرالمومنین علیه السلام فرمود بحق خدای که محمد را به نبوت فرستاد که هیچ معجز
معجزه نبوده از آدم تا خاتم مگر نظیر و شبیه آن بلکه فاضلتر از ان محمد را صلی الله علیه و آله بود با دیگر
معجزات که پیغمبران دیگر را نبود و از اول حال که پیغمبر اظهار نبوت خود در مکه معظمه فرمود همه عرب
یک کمان تعداوت بجانب آنحضرت انداختند و من بصحبت آنحضرت رفتم اول کسی که اظهار ایمان
کرد من بودم در روز دوشنبه که اظهار نبوت کرد من بیعت کردم و روز سه شنبه یاری او
کذارد و تا هفت سال بهمین منوال بود و بعد از ان جماعتی باسلام در آمدند و حق تعالی
دین خود را قوت داد قومی از مشرکان نزد حضرت پیغمبر علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد گمان
برده که دیگر گروه از پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند مانند نوح که مخالفان را بطوفان هلاک گرد
و موافقان را بسفینه نجات داده و ابراهیم که آتش بروی برد و سلامت گشت و موسی که کوه را
بر سر ایشان داشت تا از ترس آن فرمان برداری کردند و عیسی که خبر داد قوم خود را بانچه
میخورند و ذخیره میکردند در خانهای خود و مشرکان دران روز حیران شدند و مخروج

طلب داشتند و فرقه معجز موسی خواستند و فرقه معجز ابرهیم و فرقه معجز عیسی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من هستم که بیم دهنده و بشارت رساننده ام و در دوام بشما
معجزی چنین ظاهر یعنی قرآن کریم که بزبان شماست و عاجز بید شما و سایر عرب از معارضه آن و
این قرآن حجت خدا و حجت پیغمبر اوست و مرا نیست که طلب دیگر حجت از پروردگار نمایم و در
پیغمبران بجز رسانیدن پیغام الهی نباشد با کسانی که اقرار آورده باشند بحجت صدق و آیة حق آن
پیغمبر و او حال است در طلوع معجزات است با فساد و ایشان جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید من ظاهر میگردانم از برای ایشان معجزاتی که از تو طلب نموده اند و ایشان
معجزات ایمان نخواهند آورد مگر کسی که من نگاه دارنده او باشم را این معجزات بر ایشان ظاهر میسازم تا
موجب زیادتی انفصاح حجت تو گردد پس بگوی جماعتی را که طلب کنند معجز نوح اند که تا بکوه ابو قبیس روند
که چون بدامن کوه رسند معجز نوح بر ایشان ظاهر خواهد شد و چون بهلاکت نزدیک شوند پناه بکوه برند
و بان دو طفل که نزد ایشان باشد و بگوی با فرقه که طالب معجز ابرهیم اند که بصحرای مکه بیرون
روند هر جا که خواهند آنجا آتشی که معجز ابرهیم بود مشاهده خواهند کرد و چون آتش خواهد که ایشان
فرا گیرد زنی را در هوا خواهند دید که دامن مقنعه خود را فرو گذارد و ایشان چنگ در وی زنند و از هلاکت
خلاصی یابند و بگوی با طایفه سیوم که روز باشد که بتمام روشن گردد معجز موسی و عصا است
و به از آن و هلاکت شما را حمزه عم من و بگوی با گروه چهارم و رئیس ایشان ابوجهل است که شما
نزد من باشند تا برسد شما معجز این طوایف و معجزی که مطلوب شما است در حضور من شما خواهید رسید
پس ابوجهل با فرقه خود گفت که بر یک محلی که موعود است روید تا بطلان قول محمد بر شما ظاهر گردد پس
طایفه اول بکوه ابو قبیس رفتند و طایفه دوم بصحرای مکه و طایفه سیوم کعبه و هر یک انچه موعود بود
مشاهده نمودند و از پی گشتند هر طایفه بجانب پیغمبر و اظهار ایمان می نمودند و حکایت واقعه که مشاهده

ایشان شده بود و ابوجهل مبالغه در تاخیر ایمان هر فرقه می نمود تا آنکه خبر فرقه دیگر برسد و تفصیل
آن در کتاب مفاخر فاطمیه مسطور است و ذکر یافته و در این کتاب بطریق اجمال مذکور میشود امیر المومنین علیه
السلام فرمود که چون فرقه سیوم آمدند و خبر دادند از آنچه مشاهده ایشان شده بود و بخدا و
رسول ایمان آوردند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود با ابوجهل که فرقه سیوم آمدند و ترا خبر
دادند با آنچه مشاهده کرده اند ابوجهل گفت معلوم نیست که راست میگویند یا دروغ یا امر است محقق
بجای خود نظر ایشان آمده اگر ببینم آنچه معهود از برای من است از معجزه عیسی لازم شود مرا ایمان بتو و لازم
نیست مرا تصدیق این طوایف نمودن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوجهل اگر لازم نباشد ترا
تصدیق این طوایف با کثرت و انبوهی ایشان پس چگونه تصدیق کرده مفاخر و مآثر آبا و اجداد خود و چگونه
دانسته وجود شام و عراق و خراسان را از جماعتی که خبر داده اند ترا از وجود آنها و خبر دهندگان
آنکه ترا خبر دهندگان بوجود این بلدان نیستند هر فرقه آنچه مشاهده کرده اند حجت بر ایشان است
ای ابوجهل از ایشان استماع نمودی حجت بر تو است انگاه حضرت صلی الله علیه و آله خبر داد
انچه طلب کرده بود و گفت امروز در خانه خود فلان طعام خوردی و مرغ سیاه بریان کرده
تا مرغ حاضر شد حق تعالی او را زنده کرد و اید و خبر داد ابوجهل را بانچه کرده بود و دیگر
ابوجهل تصدیق آن معجزات نکرد و تکذیب بعضی و انکار بعضی نمود حضرت فرمود
بود ترا آنچه مشاهده کردی ایمان آوردن تا ایمن گردی از عذاب حق تعالی
[illegible] گفت که انچه بر من ظاهر شد خیال و اوهام است و حقیقتی ندارد و حضرت فرمود
آنچه مشاهده کردی آن مرغ را که زنده شد و با تو سخن از احوال خود گفت و
[illegible]یش و سایر عرب را و مشاهد احوال و استماع کلام ایشان نمودی ابوجهل
پس از کجا معلوم کردی که آنچه مشاهده تو است از زمین و آسمان و مردم

و حیوانات خیال و اوهام نیستند ابوجهل گفت که مرا معلوم است که آنها خیالات نیستند حضرت
فرمود پس بچه از ما دیدی خیالات نباشد چه قایل شدی که در دیدن معجزات و دیدن دیگر
موجودات فرقی نیست و بدانکه امام این خبر مذکور رسالتی است که ابوجهل لعنه الله به پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله فرستاده بود در زمانی که آن حضرت هجرت نمود از مکه بمدینه و جوابی که حضرت
باو فرستاده بود روایت از امام ابو محمد الحسن العسکری علیهما السلام مضمون کتاب ابی جهل آنکه ای محمد این
خیالات لا یزال ترا در سر دارد که موجب فساد حال تست و آن مجر افساد و اهل [illegible] میشود و گرمی
آتشی که افروخته میشود از نجاد [illegible] دود تو از [illegible] بایشان خواهد رسید و من چنان می بینم که
اطوار تو بجای کشد که قبایل قریش یکبار بر تو حمله آورند از برای دفع مفاسد و مضرتهای تو
که برسد بتو و بمال و عیال تو آنچه برسد و آن سفهائی که بسخنان تو مغرور شده اند و ترا مساعده و یاری
مینمایند هلاک خواهند شد بهلاکت تو و بمال و عیال ایشان خواهد رسید آنچه بمال و عیال تو برسد
از تاراج و برده و مانند آن و مردمی که در جوار تو باشند بفقر و بجز خواهند شد بعقوبت [illegible]
و شیعه تو بجز اهل آن و دیار ظاهر خواهد شد که چون اعدا بر تو غالب شوند بر تو و در [illegible]
ایشان از غارت و سبی اهل و عیال و اموال شما خواهد رسید و آنچه معذور است که
باشد شما را و مبالغه در نصیحت کرده باشد پس آن کتاب قاصد ایشان بحضرت رسالت
که اصحاب وی و جماعت کفار از منافقان و یهود مدینه حاضر بودند و همچنین مقرر
رسالت او را او چنین حجتی ساختند تا موجب خوف و رعب مومنان شود و سر
و منافقان گردد انگاه حضرت با فرستاده وی گفت بحق آنچه اداکردی و
گفت بلی حضرت فرمود پس جواب را استماع باش بحق که ابوجهل شنداید و مکا
خداوند عالمیان بنصرت و ظفر وعده میدهد مرا و خبر حق تعالی را

ترا است مضرت نخواهد رسانید بمحمد کسی که خواهد که وی را خوار و ذلیل گرداند چون حق سبحانه و تعالی
در مقام نصرت و اعانت وی باشد بگو ای ابوجهل بمن فرستادی آنچه شیطان بتو القا کرد و من جواب
میفرستم آنچه رحمن بخاطر من القا میکند و آن حرب و قتال که در میان ما و شما واقع خواهد شد
تا بیست و نه روز فیصل حق و باطل که در میان ما است خواهد کرد و تو در آن معرکه کشته خواهی شد
بدست ضعیف ترین اصحاب من و نیز و باشد که تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان و فلان و بر شمرد
مردم بسیار از قریش را فرمود ایشان در قلیب بدر مقتول خواهند شد و من هفتاد نفر از ایشان
خواهم کشت و هفتاد نفر اسیر خواهم کرد و فدای گران از ایشان خواهم گرفت بعد از آن بحاضران
خطاب فرمود که ای جماعت آیا میخواهید که مقتل هر یک را بشما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود با من
بموضع بدر آیید که جای مصیبت ایشان است تا قدم بر جای کشته شدن ایشان نهم و مقتل هر یک را بشما
نمایم هیچ یکی از ایشان قبول نکردند مگر امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که قبول فرمود و دیگران گفتند
ما محتاج ایم بمراکب و آلات و نفقات و ممکن نیست ما را بانجا رفتن زیرا که چند روزه راه است حضرت صلی
الله علیه و آله با یهود فرمود که شما چه میگویید گفتند ما در خانهای خود می باشیم و احتیاج بدیدن آن نداریم
و تو [illegible] در مقام حیلتی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شما هیچ رنجی و تعبی نرسد در حاضر شدن
بهر یک گام می نهید و در گام دیگر حق تعالی شما را طی الارض ببدر برساند مومنان گفتند راست میگوید
رسول خدا و کافران و منافقان گفتند امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ او بر مردمان ظاهر شود
و رسوا و مفتضح گردد پس همه قوم حاضر شدند یک گام نهادند در گام دیگر بر چاه بدر حاضر بودند
بعجب عظیم کردند حضرت فرمود که چاه را نشانه ساختند از یک طرف یک ذرع فرمود مقتل ابوجهل است که
فلان انصاری او را ضربت زند و عبد الله بن مسعود که صغیر ترین اصحاب من است او را بقتل آورد و از
دیگر یک ذرع مقتل عتبه است و از طرف دیگر یک ذرع مقتل ولید است و از طرف دیگر یک ذرع مقتل شیبه

و برین قاعده یقین بمیزد تا معلوم شود که کسی از ایشان یقین نمود باسم و رب و معتاد نبود دیگر را نمود
باسم و رب که ابتر خوانده شد انکار فرمود و مرا که گفتم حق و صدق است و از امروز تا محشر روز نگه
روز جمیعت و هیم که از وعده ما دل است بحق خواهید یافت بعقاب مجوم تو لازم فصل
در احتجاج حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله بر طایفه یهود در جواز نسخ شرایع و غیر آن از
امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول است که فرمود در زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله اقامت در مکه داشت قبله نماز آنحضرت بیت المقدس بود و خانه کعبه در میان مصلی و
بیت المقدس می بود در وقت امکان و اگر ممکن نبودی توجه بجانب بیت المقدس میفرمود و چون پیغمبر
صلی الله علیه و آله در طول اقامت آنحضرت در مکه معظمه که سیزده سال باشد برین منوال بود و چون
هجرت بمدینه مشرفه فرمود بعضی اوقات بقاعده معهوده قبله ایشان بیت المقدس بود و طول این مدت
هفده ماه یا شانزده ماه بود علی اختلاف الروایات جمعی از ملاعین یهود گفتند محمد نمیداند که چگونه نماز گذارد
توجه بقبله ما میکند و نماز را بهدایت ما میکند و نام غیری بر خود نهاده این سخن بر خاطر عاطر آن سرور
نهایت دشوار می آمد کراهت قبله ایشان در ضمیر انور آنحضرت جای کرده دوست میداشت که
سرور کعبه معظمه باشد با جبرئیل گفت هر آینه دوست میدارم که حق تعالی قبله مرا از بیت المقدس بگرداند
بکعبه معظمه قرار دهد بسبب آنکه از یهود درین باب بمن میرسد جبرئیل علیه السلام گفت که از حق تعالی
درخواه کن تا قبله ترا بکعبه معظمه گرداند چه دعای تو برین درگاه رد نمیشود حضرت این معنی را از حق
تعالی استدعا نمود و جبرئیل بمقام خود باز گذشت بعد از ساعتی جبرئیل معاودت کرد و گفت بخوان
ای محمد قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها یعنی بتحقیق
که ما می بینیم گردانیدن روی ترا بجانب آسمان و دعا کردن تو از برای تغییر قبله پس هر آینه خواهیم گردانید
از برای تو قبله که راضی باشی بآن قبله پس بگردان روی خود را در نماز بجانب مسجد الحرام که آن کعبه
معظمه

معظمه است و چون یهود [illegible] تحویل قبله مطلع شدند بر ایشان دشوار آمد و گفتند ما ولیهم عن
قبلتهم التی کانوا علیها یعنی چه چیز گردانید محمد و اتباع او را از قبله که ایشان بران بودند جواب داد
حق تعالی ایشان را باحسن جواب و فرمود قل لله المشرق والمغرب یعنی بگوی ای
محمد که مر خدا راست مشرق و مغرب عالم مالک همه است و تکلیف تحویل بجانبی بجانب تکلیف تحویل است
بجانبی دیگر [illegible] مستقیم هدایت میکند آنکس را که میخواهد براه راست
[illegible] راه آنست که صلاح حال ایشان در آنست و فرمان بردار از آن راه به بهشت و نعیم آن میکشد ابو محمد
علیه السلام فرمود که قومی از یهود آمدند نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند ای محمد چهارده
سال نماز بر قبله بیت المقدس گذاردی اکنون آن قبله را گذاشتی و خانه کعبه را قبله ساختی
و اگر قبله اول حق بود حق را گذاشته و عمل بر باطل نمایی و اگر باطل بود در طول این مدت عمل
بر باطل کرده باشی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود قبله بیت المقدس حق [illegible] بود و اینجا که قبله
[illegible] حق است [illegible] که مشرق و مغرب عالم ملک خدای تعالی است هدایت میکند
[illegible] هر که میخواهد براه راست هر گاه داند صلاح شما در استقبال مغرب است امر میکند شما را بآن
و اگر صلاح شما در غیر آن بود باشد امر میکند شما را بآن [illegible] مگر مسابقه شده که حق تعالی دانا است [illegible] بندگان
[illegible] رعایت کردن حق تعالی مصلحت بندگان خود را در افعال خود باز حضرت فرمود شما ترک میکنید
کار را در روز شنبه و در دیگر روزها بعمل مشغول می شوید باز در روز یکشنبه ترک اعمال میکنید و باز
باعمال اشتغال مینمایید در روزهای دیگر آیا شما ترک کرده اید حق را و بباطل گذشته مشغول اید و
باطل گذاشته بباطل دیگر رفته اید یا حق را گذاشته اید و بحق دیگر مشغول شده اید چنان کنید که عمل
شما از کدام قسم است گفتند که عمل در شنبه حق است و عمل در غیر شنبه نیز حق است حضرت فرمود همچنین قبله
[illegible] در وقت خود حق بود و قبله مسجد الحرام در وقت خود حق است یهود گفتند ای محمد پس حق

تعالی پشیمان شده باشد از آنچه سابق بان امر کرده بود از بیت المقدس زیرا که حق تعالی عالم العواقب
امور است و قادر است بر همه مصالح هرگز باز نیافت غلطی بر خود بکند و رای که بوده باشد او را حاجت
نشود بر خلاف رای سابق او و مانعی نباشد که منع کند او را از مراد او حق تعالی از این عیبها مبرا است
و پشیمانی نیست مگر وصف کسی که موصوف بیکی از این صفات باشد تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا باز
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای یهود خبر گوییم در آنکه [illegible] و گاه صحت
دهد و گاه بیمار گرداند آیا پشیمانی درین اعمال هست گفتند نه حضرت [illegible]
نماز در قبله مسجد الحرام بعد از آنکه امر کرده بود بنماز بیت المقدس [illegible] پشیمانی [illegible]
باز حضرت فرمود که حق تعالی زمستان را بعد از تابستان و تابستان را بعد از زمستان می آورد
هیچ پشیمانی درین اعمال هست گفتند نه پس در قبله هم پشیمانی نیست باز حضرت فرمود که در زمستان امر
میکند شما را که محترز باشید از برودت آن بجامههای زمستانی و امر میکند شما را در تابستان آنکه
احتراز کنید از حرارت آن بجامههای تابستانی هست درین احکام گفتند نه حضرت فرمود همچنان
حق تعالی امر میکند بچیزی در وقتی که میداند صلاح ایشان را در آن و در وقتی که صلاح ایشان را در آن
نمیداند نهی میکند ایشان را از آن چیز و امر میکند بچیزی دیگر که صلاح بندگان در آن است پس کسی
که طاعت کند حق تعالی را درین دو حال مستحق ثواب می شود و [illegible]
یعنی فرمود ایزد است مشرق و مغرب عالم هر جا که روی می آورید پس آنجا خداست مراد آنست که هر جا که
آورید امر حق تعالی پس آنجا رضای وست که قصد میکنید بان حق را و امید میکنید ثواب از او باز حضرت
فرمود ای بندگان خدا شما همچو بیماران اید و حق تعالی چون طبیب حاذق پس صلاح شما در آنست
که صلاح میداند آن طبیب حاذق و تدبیر میکند بان نه آنچه که آرزوی مریض است پس تسلیم امر الهی
شوید تا فایز گردید بسعادت و از حق سؤال کردند جمعی که ای پسر رسول خدا چرا امر کرد خدای تعالی
بقبله

بقبله اول امام ابو محمد علیه السلام فرمود که حق تعالی گفت وما جعلنا القبلة التی کنت علیها یعنی
و نگردانیدیم ما آن قبله را که شما بران قبله بودید و آن قبله بیت المقدس بود الا لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه مگر از برای آنکه بدانیم آنکس را که پیروی میکند رسول خدا را از آنکس
که باز میگردد از قفای خود و طریق ارتداد اختیار میکند مراد آنست که بدانیم او را موجود
همچنانکه میدانستیم او را پیش از آنکه موجود خواهد شد و این چنان است که آرزوی اهل مکه
بود که قبله ایشان کعبه معظمه باشد حق تعالی قبله ایشان را بیت المقدس گردانید تا بداند که کدام
از ایشان حکم حق تعالی را بر آرزوی خود مقدم میدارند تا موافق از مخالف ممتاز گردد و چون آرزوی
اهل مدینه که یهود ان بودند بیت المقدس بود حق تعالی قبله ایشان را مسجد الحرام گردانید تا تابع
موافق از مخالف امتیاز یابد و پیروان حق از پیروان نفس و هوا جدا گردند باز حق تعالی فرمود
وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله یعنی و بود توجه بقبله بیت المقدس دشوار بر اهل
[illegible] ایشان که هدایت کرده بود خدای تعالی ایشان را پیش از آنکه خدای تعالی امر کرد
ایشان را بخلاف آرزوی ایشان تا امتحان کند ایشان را در طاعت حق تعالی و مخالفه هوا و
آرزوی او باز امام ابو محمد علیه الصلوة و السلام منقول است که جابر بن عبدالله انصاری گفت
که روزی عبدالله بن صوریا که جوانی بود خوش فهم از طایفه یهود و بزعم ایشان آن بود که علم
یهود است کتاب توریة و علوم انبیا سؤال کرد از حضرت رسالت پناه صلعم از مسایل بسیار
و عرض [illegible] بی لجاج و عناد با آنحضرت بود و از هر یک بنوعی جواب داد که او را از انکار هیچ
وجه [illegible] گفت ای محمد کدام ملک است که حق تعالی این اخبار از برای تو می آورد حضرت فرمود
که جبرئیل است عبدالله گفت اگر ملکی دیگر این اخبار را بتو می آورد ما ایمان بتو می آوردیم اما جبرئیل
ماست که دشمن ماست حضرت فرمود چرا جبرئیل دشمن فرا گرفته اید گفت از برای آنکه تلخیات

وشدایدازوی به بنی اسرائیل متوقع کرد ایشان علیه السلام ازکشتن بخت نصر وتقویت کرد او وی
تا اکثر بنی اسرائیل را بهلاکت رسانید وهمچنین هرسختی وشدتی که به بنی اسرائیل رسید از هر او
بود ونهایت ومرحمتی که بما رسید از میکائیل رسید حضرت فرمود وای بر تو بسیار
جاهلی با مرحق تعالی جبرئیل را چه گناه باشد اگر طاعت کرده باشد پروردگار خود را
در آنچه اراده کرده است بر شما ایا ملک الموت را عدو خود میدانید با آنکه حق تعالی
او را قابض ارواح کردانید پس معلوم میشود که شما بحق تعالی جاهل از حکمت او غافلید
ومن گواهی میدهم که جبرئیل ومیکائیل و بنده مطیع اند و دشمنی یکی از ایشان دشمنی آن دیگر است
وآنکس که گمان برد که یکی را دوست میدارد و یکی را دشمن کافر و کذاب است همچنین محمد
رسول الله و علی بن ابی طالب دو برادرند چون جبرئیل هرکس دوست دارد ایشان را
از دوستان خداست وآنکس که دشمن دارد ایشان را از دشمنان خداست وآنکس که دشمن دارد
یکی از ایشان را وگمان برد که دوست میدارد آن دیگر را بیشبه دروغ گفته است و از وی
بیزارند خدای تعالی و ملایک وخیار خلق از او بیزارند امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام فرمود
که قول ایشان که گفتند من کان عدوا لجبرئیل آخر آیه بود که از یهود و دشمنان خدا سخنی باطل
در حق جبرئیل ومیکائیل بوجود آمد واز ناصبیان اعدا محمد وعلی سخنی ناشایسته در حق ایشان
در وجود آمد اما آنچه از نواصب در وجود آمده آن بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
چون همیشه مناقب وفضایل امیرالمومنین علیه افضل الصلوة والسلام وخصایص آنحضرت وکرامتی که
مخصوص به او بود میفرمود از جبرئیل از حق تعالی واز آنجمله فرمود که درجنگ بدر جبرئیل بر جانب یمین ومیکائیل
بر جانب یسار امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام بودند وفخر میکرد جبرئیل بر میکائیل بآنکه بر جانب راست
آنحضرت است همچنانکه ندیم پادشاه عظیم الشان که بر یمین او نشسته باشد فخر کند برکسی که بر یسار

دارکر

وی نشسته باشد وافتخار میکردند جبرئیل ومیکائیل که در عقب آنحضرت بود محافظت آنحضرت و بر
ملک الموت که در پیش آنحضرت بود وهمچنین محافظت او میکرد که یمین وشمال وپیش وپس و از قدام وخلف آن
واز آنجمله فرمود که اشرف ملایک نیز ومن حق تعالی که علی بن ابی طالب را دوست دارند فرمود
که سوگند ملایک در میان ایشان آنست که بحق خدای که شرف داد علی بن ابی طالب را بعد از مصطفی
صلی الله علیه وآله ومیفرمود که ملایک آسمانها وحجب آرزومند اشتیاق میدارند بدیدن علی بن ابی
طالب همچنانکه والده مشفق اشتیاق دارند بدیدن فرزند نیکوکار مشفق و در این هنگام گروه
نواصب لعنهم الله میگفتند که تا کی محمد جبرئیل ومیکائیل گوید از برای تعظیم شان علی بن ابی طالب
وحق تعالی هموار فضایل علی بن ابی طالب میگوید غیر او از خلایق بیزاریم ما از خدا و ملایک
وجبرئیل ومیکائیل که علی بن ابی طالب را تفضیل نهند بر خلایق بعد از محمد واما آنچه از یهود در وجود
آمده آن بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بمدینه تشریف آوردند یهود وعبدالله بن صوریا
پیغمبر او زدند وگفت ای محمد خواب تو چگونه است بتحقیق که ما را خبر داده اند از خواب
پیغمبری که در آخر الزمان خواهد بود حضرت فرمود تنام عینی ولا ینام قلبی چشم من بخواب
میرود وخواب نمیرود دل من گفت راست گفتی ای محمد گفت خبرده مرا ای محمد که فرزند از آب مرد است
یا از آب زن حضرت فرمود استخوانها وپیها ورگها از آب مرد بهم میآید و گوشت وخون وموی
از آب زن بهم میرسد گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا بعضی فرزندان مشابه اعمام ومشابهه
باخوال نمیدارند وبعضی مشابه اخوال اند وبا عمام مشابهت ندارند حضرت فرمود که آب هرکدام که بر بالای
آب دیگری می افتد مشابهت باو بهم میرسد گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا است که از بعضی
نطفه فرزند متولد میشود واز بعضی نمیشود حضرت فرمود که هرگاه نطفه سرخ وکدر شد از او فرزند نمیشود و
هرگاه که صافی است از او فرزند بوجود می آید باز گفت ای محمد خبر ده مرا از پروردگار خود که چیست

اولیس بازل گشت سوره قل هو الله احد تا آخر سوره گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد
مرا یک سوال دیگر مانده اگر جواب آن می رسم ایمان بتو خواهم آورد و بگوی کدام ملک
پیغام از حق تعالی بتو می آرد حضرت فرمود جبرئیل است ابن صوریا گفت وی دشمن ماست
در میان ملایک فرود آورده بر ما قتل وحرب وشدت را و رسول ما که میکائیل است آورده است
با فرح وشادی و آسانی ازین اگر ملکی که بر تو فرود می آید میکائیل بود برابر ایمان می آوردیم
تو میکائیل دولت ما را استحکام میدهد وجبرئیل زایل کرد انیده دولت ماست سلمان فارسی
حاضر بود با ابن صوریا گفت که اول عداوت شما با جبرئیل چه بود گفت ای سلمان جبرئیل با ما عداوت
بسیار کرده محکمترین عداوت او با ما آن بود که حق تعالی به پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد که
بیت المقدس بدست بخت نصر خراب خواهد شد و بعد از آن وحی آن که حق تعالی احداث میکند
امری را بعد از امری ومحو میکند آنچه میخواهد واثبات میکند آنچه میخواهد وچون خراب شدن بیت المقدس
بما رسید برگزیده شدکان مردی را از اقویای بنی اسرائیل بلکه از اخیار ایشان که از دانیال گمان میشد
بطلب بخت نصر بتحقیق حال او نمود ما او را بقتل در آورد وما مال بسیار با او همراه کردیم تا صرف این مهم نما
وچون دانیال بشهر بابل رسید پسری ضعیف مسکین را آنجا نام ونشان یافت خواست که او را بقتل
در آرد جبرئیل بصورت مردی بر آمد وبا وی گفت اگر پروردگار شما او را کرده او را بهلاک گردانیدن
شما یقین است که شما را بر وی مسلط نخواهد کردانید واگر حق تعالی امر نکرده او را بهلاک گردانیدن شما
پس بچه جهت قتل او در وا میداری پس دانیال از کشتن او پشیمان شد وباز گشت وما را از این حال
خبر داد و بعد از آن بخت نصر قوت یافت وملکت گرفت وبا ما قتال کرد وغالب آمد وبیت المقدس را
خراب گردانید وما بدین جهت جبرئیل را دشمن خود فرا گرفتیم ومیکائیل را دوست
سلمان گفت ای پسر صوریا شما را هدایت را بواسطه عقلی از دست داده اید [illegible] بر آنچه

کسی را که بقتل در آورد آنکسی اگه بزبان انبیا خبر داده بود که بهلاک شما و خراب بیت المقدس
او خواهد بود آیا غرض ایشان تکذیب پیغمبران خود بود یا تصدیق انبیا میخواستند که بر روی غالب
آیند و او را بهلاکت رسانند وجه عداوت اعتقاد توان کرد و گفتن جبرئیل این سخن را ایشان
گفت که حق تعالی را انبیای خبر بیت المقدس چنین فرمود که لیکن حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد
واثبات میکند آنچه میخواهد سلمان گفت شما را برین تقدیر هیچ یقین باخبار انبیا سابق و احوال
آینده نباشد نیز محو واثبات حق تعالی در باب آنچه خبر داده پیش از وقوع محو نموده باشد
وی شاید که موسی وهرون را از نبوت عزل کرده باشد وشاید که آنچه خبر داده اند شما را
که خواهد بود وجود گرفته باشد زیرا که حق تعالی محو میکند آنچه میخواهد واثبات میکند آنچه میخواهد معلوم
شد که جاهل معنی محو واثبات اید واز این جهت بخدا کافر شده اید وتکذیب اخبار غیب میکنید و
از خوی خدا احتیاط نمارید باز سلمان گفت من گواهی میدهم که هرکس که دشمن جبرئیل باشد دشمن
[illegible] ان دشمن اند انرا که با یکی از ایشان دشمن باشد و دوست اند با یکی
[illegible] و در مقام دوستی باشد و در این هنگام حق تعالی موافق قول سلمان رحمه الله این
[illegible] فرستاد که من کان عدوا لجبرئیل یعنی آنکس که دشمن بوده جبرئیل از دریه وکاری دو
[illegible] آوردن فضایل علی مرتضی از نزد حق تعالی فانه نزله علی قلبک یعنی پس بتحقیق که جبرئیل فرود
آورد این قرآن را بر دل تو باذن الله یعنی بامر خدا مصدقا لما بین یدیه در حالتی که تصدیق
کننده است کتابهای آسمانی را که پیش از وی بوده وهدی بوده راه نماینده است وبشری للمومنین
بشارت دهنده است مومنان را بنبوت محمد وولایت علی بن ابی طالب وآنکس که عداوت
[illegible] بکار ایشان دوستان حق تعالی اند هرگاه که بالحقیقه محمد وعلی وآل طیبین ایشان
[illegible] رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که ای سلمان حق تعالی تصدیق قول تو کرد و رای ترا

پسندیده و جبرئیل از حق تعالی مرا خبر داد که ای محمد سلمان و مقداد دو برادر و صادق در محبت
تو و در محبت علی برادر تو و وصی تو و برگزیده تو اند ایشان در میان اصحاب تو مانند جبرئیل و میکائیل
دشمن اند از برای کسی که دشمن باشد یکی از ایشان را و دوست اند از برای کسی که دوست باشد
ایشان را و دوست باشد محمد و علی را و دشمن اند کسی را که دشمن باشد محمد و علی را و دوست
ایشان را و اگر دوست دارند اهل زمین سلمان و مقداد را چنانچه دوست
میدارند ملایکه آسمان و ملایکه عرش و کرسی ایشان را خالص از برای دوستی ایشان محمد و علی
و دوستان ایشان را و دشمنی مر دشمنان ایشان را هر آینه حق تعالی هیچکس را از بندگان
خود عذاب نکردی امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام فرمود که چون این آیت
نازل شد که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی بعد از آنکه
تمام معجزات ظاهره مشاهده نمودید سخت شد دلهای شما پس دلهای شما مانند سنگها بوده
و در محکمی یا از آنها سخت تر این آیه در حق یهود و ناصبیان آل محمد است و چون یهود این
آیه شنیدند با ایشان رسید نجات رنجیده شدند جماعتی از رؤسای ایشان که صاحب زبان و
بیان بودند گفتند ای محمد هجو کردی ما را و از برای دلهای ما صفتی گفتی که حق تعالی بر
آن آگاه است و از تحقیق که در دلهای ما خیر بسیار است روزه میداریم و تصدق میکنیم و
مواسات با فقرا بجای می آوریم حضرت فرمود که عمل خیر آنست که مقصود از آن رضای حق
تعالی باشد و عمل با شد برا نخواهم کرده شده اند این و اما آن عملی که مقصود از آن ریا و
سمعه و عداوت رسول و اظهار غنا و اثبات شرف خود باشد آن از باب خیر نیست بلکه
شر خالص است و وبال عمل کننده است و عذاب میکند حق تعالی با آن بدترین عذابی
یهود ان گفتند ای محمد تو این میگویی و نحن ما اینست که هر چه انفاق کنیم از برای ابطال امر تو

و دفع ریاست و تفریق اصحاب تو از جهاد اعظم است و امید ثواب عظیم از این عمل میداریم
و اکر ما از این مقام تنزل کنیم و در دعاوی مساوی باشیم تو را زیادتی بر ما از جهت نباشد حضرت
فرمود که ای برادران یهود بتحقیق که در دعاوی اهل حق و باطل برابرند اما حجت و دلیل آنها در
میان ایشان جدا میکند و اتمام حجت میکنم بر شما حجتی را که قادر بر دفع آن نباشید و امتناع از
مقتضای آن نتوانید نمود و اگر معجزی از پیش حق تعالی باختیار خود از برای شما آورم
شاید که شما شک آورید و حیله در آن تصور کنید هر معجزی که شما طلب دارید از برای شما ظاهر
گردانم تا شما را راه حکایتی نماند چه حق تعالی وعده داده مرا آنکه هر معجزی که شما طلب دارید آنرا
بظهور آورد و ما کافران را عذری نماند و مومنان را بصیرة افزاید یهود گفتند ای محمد آنچه گفتی
انصاف است پس اگر وفا کنی بآنچه دعوی کردی هر آینه ایمان بتو خواهیم آورد حضرت فرمود اکنون
طلب کنید آنچه خواهید از معجزات تا بر شما ظاهر گردانم او را جماعت یهود گفتند ای محمد زعم تو
آنست که هیچ چیزی در دل ما نیست تصدق نمیکنیم و مواسات فقرا بجای می آوریم و معاونت ضعفا
و انفاق مال در ابطال باطل و احقاق حق بجای نمی آوریم و آنکه اجر و صله را از دل ما زایل تر و زمان
بر او تر است و این کوهها که در برابر ماست یکی از این کوهها گواهی بصدق خود و برکذب
ما طلب دار پس اگر باطل شود بصدق تو هر آینه بر حق باشی و پیروی ما ترا واجب گردد و اگر باطل
بگذرد تصدیق تو ظاهر شود که از اهل بطلانی پس اختیار کردند یهود کوهی را که بزرگترین آن
کوهها بود و حضرت با آن جماعت متوجه آن کوه شدند و چون بکوه رسیدند حضرت
گفتند از این کوه گواهی بصدق و راستی خود طلب دار آنگاه حضرت فرمود ای کوه بجاه محمد
آل محمد که بوسیله آنها حق تعالی گرانی عرش مجید را از دوش حمله عرش برداشت بعد
از آنکه گرانی آن بمرتبه بود که قادر نبودند آن قدر ملایکه که بشمار ایشان را خدای تعالی ...

آنکه او را از جای خود جنبش ندهد و بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله آنها توبه ایشان حق
تعالی توبه آدم را قبول کرد و گناه او را آمرزید و او را بمرتبه خود باز گردانید و بحق محمد و آل طیبین که بواسطه
نام ایشان ادریس پیغمبر را از دنیا بهشت بردند و جای منزلش را از بهشت خالصه مضمون و رفعناه مکانا علیا
از آن افصاح مینماید که گواهی دهی از برای محمد بر این قوم یهود و شقاوت حقد ایشان و تکذیب کنی ایشان را در
انکار نبوت محمد پس کوه بفرمان حق تعالی در جنبش آمد و از یکدیگر شکافته میشد و آب از آن روان میگشت
و با واز بلند سخن گفت که ای محمد گواهی میدهم که تو پیغمبر فرستاده پروردگار عالمیانی و سید و بهتر خلایق
و گواهی میدهم که دلهای یهود از سنگ محکمتر است و هیچ خیر از ایشان زاید نمیشود و گاه باشد که از سنگ آب
زلال زاید گردد و گواهی میدهم که ایشان دروغ گویان هستند و در دعوی آنگاه حضرت فرمود که ای کوه بحق
محمد و آل طیبین او که بوسیله ایشان نجات داد حق تعالی نوح پیغمبر را از محنت عظیم و خنک گردانید آتش را بر
ابراهیم آنکه خبر دهی مرا آنکه حق تعالی امر کرده ترا که فرمان مرا ببری و آنچه از تو در خواهم کوه بزبان فصیح گفت
ای محمد حق تعالی مرا فرمان برداری تو فرموده و گواهی میدهم که اگر تو از حق تعالی خواهی که همه مردمان
عالم را از ... و خنازیر گرداند حق تعالی البته خواهد کرد و اگر خواهی که همه مردمان را ملایکه گرداند خواهد
کرد و اگر خواهی که زمین را بآسمان برد و یا آسمان را بزمین آورد و مشرق را بمغرب یا مغرب را بمشرق گرداند
هر آینه چنان خواهد بود و حق تعالی آسمانها و زمین را مطیع تو گردانیده و کوه و دریا را بتصرف تو در آورده
و سایر مخلوقات از ریاح و صواعق و جوارح انسان و اعضای حیوان و نباتات و معادن را فرمان تو داده
گروه یهود گفتند ای محمد بر ما پوشیده است و ندانیم که آنچه بر ما ظاهر شد تصرفی بود که از راه سحر بر ما ظاهر گردانیدی
یا خود معجزه‌ای بود پس کاشف اعتقاد میکنیم که این معجزات که از این کوه دو رشوم و تو کوه را امر کنی که از جای
خود کنده شود و نزدیک تو آید و چون نزد تو آید امر کنی و بر او که دو پاره شود و پاره زیرین بالا رود و پاره
بالا بزیر آید بدانیم که معجز حق تعالی است حضرت صلی الله علیه و آله بمکانی گشاده در آمد و گفت ای کوه بحق محمد
و آل طیبین ...

و آل طیبین او که بحرمت و دعای ایشان فرستاد حق تعالی باد صرصر را بر قوم عاد تا ایشان را از جای خود
برکند که گویا ایشان تنه درختان خرما اند که از جای برکنده شده اند و امر کرد جبرئیل با صیحه بر قوم
صالح و همه یکبار هلاک شدند آنکه از جای خود کنده شوی و نزد من حاضر گردی پس کوه از جای خود
برکنده شد و بحرکت در آمد و نزد حضرت حاضر شد و گفت شنیدم امر ترا و اطاعت کردم برای رغم
انف جاحدان باز حضرت فرمود ای کوه امر میکنم ترا که از جای خود برکنده شوی و دو نیم شوی نیمه بالا
تو زیر شود و نیم زیر تو بالا آید آنگاه کوه از جای خود برکنده شد و نصف بالا بزیر آمد و نصف زیر
بالا رفت یهود چون این احوال مشاهده کردند بعضی گفتند در معجز بودن این سحر نماند و بعضی گفتند محمد
را سعیده چیزی بالنود که از او جودی بنود بعطوامر و رسوا شود بدین این اعمال مکر سفها و ابلهان
آنگاه کوه با ایشان در سخن آمد و گفت ای دشمنان خدا باطل کردید آنچه گفتند نبوت موسی را
علیه السلام و چرا با موسی نگفتید چون عصا اژدها شد و دریا دوازده راه خشک و دستی شد آنگاه
کوه بجای خود قرار گرفت و حجت پیغمبر خدا بر آن جماعت یهود قایم شد از عمر بن راشد مرویست که
گفت شنیدم از امام همام ابی عبدالله علیه السلم که فرمود آمد مردی یهودی نزد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و در برابر آنحضرت ایستاد و نگاه میکرد بآنحضرت پس حضرت فرمود ای
یهودی مهم تو چیست گفت سوالی دارم آیا تو فاضلتری یا موسی بن عمران که خدای تعالی با وی سخن گفت
و توریة را بوی فرستاد و عصا را اژدها گردانید و دریا را از برای او شکافت و ابر را سایبان او
گردانید پس حضرت فرمود هر چند شایسته نیست که مرد هر که نفس خود کند اما میگویم که آدم علیه السلم
چون خطیه از او در وجود آمد توبه او این بود که گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که گناه مرا بیامرزی حق
تعالی گناه او را بیامرزید و نوح علیه السلم چون در کشتی در آمد و از غرق شدن خایف و ترسان
بود گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی حق تعالی او را از غرق ...

نجات داد و ابرهیم علیه السلم چون او را در آتش می افکندند گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که مرا
از آتش نگاه داری حق تعالی آتش را بر وی خنک و سلامت گردانید و موسی علیه السلم چون عصا افکند
و اژدها شد در دل او ترسی در آمد گفت خدایا بحق محمد و آل محمد که مرا از ترس ایمنی ده وی از آن ترس ایمنی
یافت ای یهودی اگر موسی مرا دریافتی و ایمان بمن و بنبوت من نیاوردی ایمان وی نافع نبودی و نبوت
وی نفعی باو نرسانیدی ای یهودی یکی از ذریه من مهدیست که چون خروج کند فرود آید عیسی بن
مریم از آسمان بجهة نصرت او و نماز را در عقب او گذارد و از ابن عباس منقولست که وی گفت
از مدینه چهل نفر یهود بیرون آمدند و گفتند ما را ببرید تا آن کاهن دروغ گوی بربینیم و او را ترش و
تکذیب کنیم چون بمجلس حضرت رسیدند گفتند ای محمد پیغمبر آخر زمان بهترین انبیاست چگونه
پیغمبر آخر زمان باشی و حال آنکه آدم از تو بهتر است و نوح از تو فاضلتر و دیگر انبیا را برشمردند
حضرت با عبدالله سلام گفت توریة در میان من و ایشان حکم باشد یهود باین معنی راضی شدند
و گفتند ای محمد آدم از تو فاضلتر است زیرا که حق تعالی او را بدست خود آفرید و روح خود
در وی دمید حضرت فرمود که آدم پدر منست و حق تعالی بمن عطایی فاضلتر از عطای آدم فرمود
که در هر روز پنج نوبت منادی میکند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و گفتند آدم
ولوای حمد بدست من خواهد بود در روز قیامت نه بدست آدم یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در
توریة چنین مکتوبست پس گفتند ای محمد موسی بهتر از تو است از برای آنکه حق تعالی با موسی چهار هزار
سخن گفت و با تو هیچ سخن نگفت حضرت فرمود حق تعالی بمن عطایی کرد فاضلتر از آن و فرمود
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی یعنی پاکست آنکسی که برد بنده
خود را از مسجد الحرام بمسجد اقصی تا آسمان هفتم بر پر جبرئیل نشاند و از سدرة المنتهی که جبرئیل را ماوی
آنجاست بگذرانید و بنور عظمت رسانید و در ساق عرش نوشته دیدم انا الله لا اله الا انا یعنی

منم الله ای که نیست هیچ خدای بحق بجز من و دیدم خدای را بچشم سر نه بچشم سر که او را بچشم سر نتوان دید
و این فاضلتر از آنست یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین نوشته شده است باز گفتند
نوح بهتر از تو است از آنجهة که بسفینه سوار شد تا زمانی که قرار گرفت بر جودی که کوهیست در موصل
و بعضی گویند کوهیست در شام حضرت فرمود بمن عطایی فاضلتر از آن کرده اند یهود گفتند کدام است
حضرت فرمود عطا کرده اند مرا نهری در آسمان که مجری آن زیر عرش است و هزار هزار قصر بر کنار
آن نهر است و در آن قصرها یک خشتی از طلا و خشتی از نقره که گل آن از زعفران و سنگ ریزه آن در و یاقوت و خاک
آن مشک سفید و این بهتر است از برای من و امت من و بآن اشاره است قول حق تعالی انا
اعطیناک الکوثر یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین مکتوبست باز یهود گفتند
ابرهیم بهتر از تست زیرا که حق تعالی ابرهیم را خلیل و دوست خود خواند حضرت فرمود که اگر ابرهیم را
خلیل خواند مرا حبیب گفت یعنی محبوب و نام مرا از نام خود بیرون آورد و من محمدم و او محمود و امت
من حامدان اند یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین مکتوبست باز یهود گفتند عیسی بهتر از تست
[illegible] وی در عقبه بیت المقدس بود و شیاطین آمدند تا قصد وی کنند از کردن حق تعالی جبرئیل را
[illegible] بر روی شیاطین زد و ایشان را در آتش افکند حضرت فرمود مرا عطیه ازین فاضلتر
کرامت کرده اند روزی که از جنگ بدر و قتال مشرکان بمدینه باز گشتم زنی یهودیه باستقبال آمد
و بر روی سفره از طعام بود و در آن سفره بزغاله بریان کرده بود و قدری شکر در آستین آمد
گفت حمد خدا را که سلامتی بتو اعطا فرمود و فتح و نصرت بتو کرامت کرد و من نذر کرده بودم
بخدای تعالی که چون تو ازین غزا بسلامت باز گردی این بزغاله از برای تو بکشم و بریان کنم
نزد تو آورم [illegible] از آن تناول فرمایی آنگاه من از تعلل فرود آمدم و دست خود
[illegible] بزغاله دراز [illegible] از آن تناول کنم حق تعالی آن بزغاله را بسخن در آورد و گویا گردانید و با من در سخن در آمد

و گفت ای محمد از من تناول مکن که من زهرآلوده ام یهود گفت ای محمد راست گفتی این بهتر از آنست باز یهود
گفتند ما را یک سخن دیگر مانده اگر جواب یابیم دیگر چیزی نگوییم و از مجلس تو برخیزیم میگوییم که سلیمان
بهتر از تست زیرا که حق تعالی مسخر وی گردانید شیاطین و انس و جن و ریاح و سباع و طیور را
حضرت فرمود مرا حق تعالی بهتر از آن عطا فرمود براق را مسخر من گردانید و آن بهتر است از
دنیا و هرچه در دنیاست و آن مرکبیست از حیوانات بهشت روی او مانند روی آدمیست و
دستهای او مانند دست و پاهای اسب و دنب وی چون دنب گاو و بزرگتر از حمار و کوچکتر از استر
زین وی از یاقوت سرخ بود و رکاب وی از یکدانه در سفید و هفتاد هزار لجام طلا بر سر وی است
و دو بال دارد و هر یک بیاقوت و در و زبرجد مکلل است و بر روی وی مکتوبست لا اله الا الله
محمد رسول الله یهود گفتند راست گفتی ای محمد و در توریة چنین نوشته است آنگاه یهود گفتند ما گواهی
میدهیم بوحدانیت خدای یکتای بی همتای و گواهی میدهیم که تو پیغمبر او یی بعد از آن حضرت فرمود بحقیق
که نوح هزار کم پنجاه سال در میان قوم خود بود و ایشان را بدین حق خواند و بجز
گروهی اندک با او ایمان آوردند و تابع و مطیع من شدند در اندک زمانی زیاده از آنچه تابع نوح
شده بودند و در آن زمان بسیار بحقیق که اهل بهشت صد و بیست صف خواهند بود و هشتاد
امت من خواهند بود و حق تعالی کتاب مرا مهیمن بر کتاب ایشان گردانید یعنی گواه بر راستی
دیگر کتب و ناسخ کتب ایشان گردانید و شریعت من حلال گردانید آنچه در شریعت ایشان
حرام بود و حرام گردانید آنچه در شریعت ایشان حلال بود و از جمله آنکه موسی علیه السلم حرام
کرده بود صید ماهی را در روز شنبه و جماعتی از یهود را که صید در روز شنبه کردند مسخ گردانید
ایشان را بصورت میمون گردانید و من حلال کردم آن صید را و حق تعالی در کتاب مجید هر بود
و حلال گردانید هر پیه و شحم حیوانات را

حرام بود خوردن آن باز حق تعالی صلوات فرستاد بر من در کتاب خود و فرمود ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که خدای
تعالی و ملائکه او درود می فرستند بر پیغمبر ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید بر او
سلام فرستید با سلام فرستادنی و باز حق تعالی مرا ستایش کرد بمهربانی و محبت نسبت با امت
و فرمود لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم یعنی آمد
بحقیق که آمد شما را پیغمبری از مردم شما که دشوار است بر وی رنج کشیدن شما حریص است بر طلب
[illegible] و راحت شما با مومنان دوست و مهربان است و باز حق تعالی امر کرد که با من سخن نهانی نگویند
[illegible] در راه خدا تصدق نکنند و هیچ پیغمبر را چنین تکریم نفرموده آنجا که فرمود یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید هرگاه خواهید که سخن نهانی
گویید با پیغمبر [illegible] است که وی گفت روزی یهودیی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای
[illegible] دارم مرا آنچه خوانده اند و را اهل اوا آنگاه یهودی گفت روزی که بدل گشته این زمین
[illegible] آسمانها مردم از نور در کجا باشند حضرت فرمود در ظلمات محشر باشند یهودی
[illegible] که اهل بهشت تناول نمایند چون در بهشت در آیند چه چیز باشد حضرت فرمود جگر
[illegible] گفت طعام ایشان بعد از آن چه باشد گفت جگر گاو یهودی گفت آن که بعد از آن
[illegible] باشد حضرت فرمود از چشمه سلسبیل یهودی گفت راست گفتی ای محمد و من سوالی میکنم ترا از
[illegible] از آنکه پیغمبر نه حضرت فرمود بگوی سوال تو چیست یهودی گفت چرا فرزند گاهی بپدر مشابه
باشد و گاهی بمادر حضرت فرمود که آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و تنک هرگاه که
آب مرد بر بالای آب زن آید فرزند نرینه بشد و مشابهت از پدر گیرد و هرگاه که آب زن بر
بالای مرد آید فرزند [illegible] مشابهت از زن گیرد آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود

بخدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که جواب این سوال بر دو من بود تا زمانی که او از من سوال کرد و حق تعالی بعد از سوال وی مرا جواب آن آگاهی داد و در مجلس [illegible]

فصل در احتجاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با منافقان [illegible]

روایت کرده سوک چون قصد قتل آن سرور کردند در عقبه و غیر آن امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام فرموده که در لیلة العقبه آن کفره فجره قصد قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و منافقان که در مدینه بودند قصد قتل امیر المومنین علیه السلام کردند و باعث بر این حسد ایشان بود بر [illegible] و محبت وی با امیر المومنین علیه السلام و تعظیم شان او و تفخیم امر وی آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون فرمود و امیر المومنین علیه السلام را بجای خود نصب کرد [illegible] جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد بتحقیق که علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید یا تو در مدینه باشی [illegible] و علی ابن ابی طالب بجهاد کافران رود و یا علی ابن ابی طالب در مدینه باشد [illegible] چون امیر المومنین را علیهما السلام بجای خود در مدینه بداشت منافقان در این باب [illegible] ان بود که محمد از صحبت و ملال یافته و ملاقات او را مکروه دانسته بدین جهت او را [illegible] و چون امیر المومنین علیه السلام این سخنان استماع نمود بخدمت حضرت پیغمبر شتافت [illegible] منافقان بوی رسیده بود و بموقف عرض رسانید و خواست که با حضرت رفاقت [illegible] فرمود آیا راضی نیستی که باشی از برای من بمنزله هرون از برای موسی الا آنکه [illegible] بعد از من نخواهد بود پس امیر المومنین علیه السلام از این التفات مسرور گشته [illegible] شد جمعی از منافقان که در مدینه مانده بودند تدبیری از برای قتل امیر المومنین علیه السلام [illegible] و در محلی که گذر امیر المومنین علیه السلام از آن محل بود گودی کندند موافق عرض آن محل [illegible] و ربع طول و روی آنرا پوشیدند و در اطراف آن گودی بنا انداختند و در اثنای [illegible]

[margin: اصحاب عقبه که دبه [illegible] آن سرور را انداختند بودند]

چون امیر المومنین علیه الصلوة و السلام در آن گودی افتد سنگباران کنند چون امیر المومنین علیه السلام بآن موضع رسید فرسی که مرکب آنحضرت بود روی خود را بجانب آنحضرت آورد و با واز حزین عرضه داشت که در این محل گودی است که منافقان از برای هلاک شما تدبیر کرده اند حضرت فرمود خدا ترا جزا دهاد که چه نیکو خیر خواه اهل ایمان است انگاه فرس در کنار آن گودی بایستاد و روان نمیشد حضرت علیه السلام فرمود روان شو با مر حق تعالی که از شر اعدا سالم خواهی بود پس آن مرکب روان شد و آن زمین بهم آمده بود و هموار گشته چنانکه اول بود و چون مرکب از آن زمین بر گذشت روی با میر المومنین علیه السلام آورد و گفت چه گرامی داشت ترا حق تعالی ای علی ولی انگاه روی مرکب را بجانب گودی کرد و یا مردی در عقب بود گفت احتراز ازین محل نماند که اینجا گودی است بعضی بی اندیشه امده بودند و در آن گودی افتاده بعضی مشتبه گشته خود را نگاه داشتند و بحث و اضطرابی در میان آن مردم به بود امیر المومنین [illegible] السلام فرمود ای قوم هیچ میدانید که این عمل کیست گفتند یا امیر المومنین معلوم ما نیست که این عمل کیست امیر المومنین علیه السلام فرمود لیکن فرس من میداند که این عمل کیست و [illegible] پس پرسیدند که این عمل از کدام جماعت است فرس بزبان فصیح گفت این عمل فلان و فلان [illegible] منافقان دیگر که ایشان بمصلحت و مشاورت چپ و جبار تعبیر کرده بودند که در [illegible] در عقبه قصد هلاک پیغمبر علیه الصلوة و السلام کردند و حق تعالی حضرت نبی و وصی را بمحض لطف خود از شر آن منافقان محافظت نمود و بعضی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام صلاح در این دیدند که آن حضرت صورت واقعه را در رقعه کتابت کرده بخدمت حضرت رسالت پناه فرستند امیر المومنین علیه السلام فرمود رسول رب العالمین پیش از رسول آنحضرت را بر کیفیت حال آگاهی میدهد و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بحوالی عقبه رسید که منافقان در آن

عقبه قصد هلاک آنحضرت خواسته بودند که در آنجا نزول اجلال فرمود و امر کرد تا صحابه را جمع کردند و فرمود جبرئیل امین بزمین نازل شد و مرا خبر داد که جمعی از منافقان مدینه قصد هلاک علی ابن ابی طالب کردند و گودی در راه وی بعرض مقابل گودی بطول نجاه ذرع کندند و روی آنرا پوشیدند و چون علی ابن ابی طالب علیه السلام نزدیک گودی رسید حق تعالی فرس ویرا ناطق ساخت تا این حال کرد اینک امیر المومنین را از آن حال خبر داد و حق تعالی آن زمین را بر وجهی ساخت که در اول بود و هموار شد و امیر المومنین علیه السلام بر آن لطف و عنایت آگاه گردانید و از آن محل بسلامت گذشت و اصحاب او این صلاح دیدند که آنحال را من نویسند و مرا از آن خبر و آگاه سازند علی ابن ابی طالب گفت رسول حق تعالی از رسول ما خبر دار میکند و چون این حکایت و جبار که منافقان مدینه بصلاح ایشان قصد هلاک امیر المومنین علیه السلام کرده بودند این حکایت شنیدند گفتند قرار داده ایشان بود که گفتند که ظاهرا قاصدی از اصحاب علی ابن ابی طالب نزد محمد آمده باشد تا گریخته از مدینه از برای اعلام این احوال فرستاده اند و کمان ما چنانست که علی ابن ابی طالب هلاک گشته و محمد از اصحاب خود ظاهر نساخت تا موجب تفرقه ایشان نشود و شک نیست که علی ابن ابی طالب اینجا هلاک شده و او نیز درین عقبه هلاک خواهد یافت حالا صلاح دانست که محمد را تهنیت گوییم و اظهار سرور بر سلامتی کنیم بخلاصی علی ابن ابی طالب از کید اعدا پس نزدیک حضرت آمدند و تهنیت گفتند و اظهار سرور بر سلامتی امیر المومنین علی علیه السلام نمودند و از فضل امیر المومنین علی علیه السلام پرسیدند و گفتند یا علی ابن ابی طالب فاضلتر باشد یا ملایکه مقرب حضرت صلی الله علیه و آله فرمود شرف ملایکه بمحبت محمد و علی و آل طیبین و قبول ولایت ایشان است بلکه هر کس از محبان امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که از شک و نفاق خالی باشد و از راه اخلاص علی ابن ابی طالب را دوست [illegible] یکجهت باشد و خود را بخبث گناه نیالوده باشد فاضلتر است از ملایک مقرب و حق تعالی

[red marginal note: اسماء را]

ملایک را بسجود آدم از آن امر کرد که در اعتقاد ملایک آن بود که اگر ایشان را از عالم سفلی بعالم بالا نیز گزند در زمین گروهی که فاضلتر از ایشان باشند در علم و دین نبود تا از ایشان در معرفت خدا بهتر باشد حق تعالی خواست تا بر ایشان ظاهر گرداند که اعتقاد ایشان خطاست آدم را آفرید و او را علم اسما آموخت انگاه موجودات را بر ملایک عرض کرد و ایشان از معرفت اسما موجودات عاجز شدند پس امر کرد آدم را که خبر دهد ملایک را از اسما موجودات و بآن آگاه شدند که آدم در علم فاضلتر از ایشان است بعد از آن بیرون آورد از صلب آدم ذریه او را از انجمله انبیا و رسل برگزیدگان امت ایشان بودند و فاضلتر از همه محمد و آل محمد بود و بهترین امت انبیا برگزیدگان امت محمد بودند که آن شیعه محمد و آل محمداند و شناسانید ملایک را با نکه ایشان فاضلتر از ملایک اند که ایشان حامل اثقال تکالیف شوند و مخالفت هوا و آرزوی نفس را بر خود لازم دانند از شیاطین در مقام عداوت باشند و با رعیال و سعی در طلب آل حلال و خوف اعدا و سفر دور و بلا و خوف پادشاهان جور و در راههای تنگ دشوار در آیند و بیرون روند [illegible] بیابانها برانید و زیر روند در طلب رزق حلال از برای خود و از برای عیال ایشان مومنان [illegible] فاضلتر از ملایک اند زیرا که طاعت حق تعالی ایشان را بعد از مخالفت نفس و هوا و مجاهده [illegible] شهوت لذات از طعام و مخالفت شهوت فرج و جب ریاست [illegible] و کشیدن رنج و عنا و دفع [illegible] پس [illegible] مکاید شیطان و صبر بر الم ملامت و طعن دشمنان دین میسر گشته و ملایک را چنین مزاحمات و مخالفات در راه طاعت حق تعالی نیست پس آنکس که حق تعالی را با اینها [illegible] محنت و بلا پرستش کند فاضلتر باشد از کسی که عبادت حق تعالی بی دفع مزاحمات و مخالفات و رامیسر باشد و چون فضل آدم بر ملایک از روی علم و عمل ظاهر شد امر کرد حق تعالی ملایکه را بسجده آدم و سجده [illegible] از برای تعظیم و تکریم آدم بود با گو سجده ایشان از برای حق تعالی

بوده‌اند و آدم قبلهٔ ایشان بود و خدا نخواست احدی را که سجده کند غیر خدا را از راه عبودیت [illegible]
و خاشع شود و از برای او چنانکه خاضع و خاشع میشود از برای حق تعالی و اگر روا بودی که [illegible]
مخلوقی را سجده کند چنانکه مذکور شد مرتبه امر کرده میشد که ضعفاء شیعه و سایر مکلفین [illegible]
سجده کنند کسی را که واسطه است در رسانیدن علوم وصی محمد که بهترین خلق بعد از محمد [illegible]
است و احتمال محنت و بلا و اظهار حق ائمهٔ آل عبا نماید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]
عصیان کرد ابلیس خدای تعالی را و بهلاکت یافت چون مقرون بتکبر او بود و عصیان کرد [illegible]
حق تعالی را باکل شجره و هلاکت نیافت چون مقارن تواضع با محمد و آل محمد بود زیرا که حق تعالی [illegible]
گفت ای آدم عصیان کرد امر مرا ابلیس و تکبر کرد بر تو پس هلاکت یافت و اگر تواضع کردی [illegible]
فرمان بردی حکم مرا و رباره تو ترا نیز نجات دادمی او را چنانکه نجات دادم ترا و تو عصیان کردی
مرا در اکل شجره و تواضع کردی با محمد و آل محمد و گفتی خداوند بحرمت محمد و آل محمد که [illegible]
چون چنگ در عروة الوثقی محمد و آل محمد زدی رستگاری یافتی و شرح لیلة العقبه آنکه چون [illegible]
اول شب گذشت امر همایون نبوی صادر یافت که از آن منزل روانهٔ عقبه شوند و منافقان که [illegible]
از حضرت از عقبه بگذرند و حذیفه یمانی مامور شد که در پای عقبه مختفی شود و احوال [illegible]
رخبر باشد و بر اندیشه‌ها [illegible] در ظهری سر طایفه اطلاع یابد و حقیقت که بر ظاهر گرده [illegible]
عرض رساند و مامور شد که در قفای سنگی بزرگ که در عقبه باشد مستور شود [illegible]
من شده‌ام تمام در روی او مبارک شما مشاهده میکنم و اندیشه آن دارم که اگر [illegible]
عقبه پیش از حضرت برسد که شری در خاطر او باشد قصد هلاک من کند حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ای حذیفه چون بعقبه رسی سنگی بزرگ که در عقبه بالای نزد دیوار و بگوی که رسول خدا [illegible]
است ترا که سنگ شو سوی درا در آنجا تو حوض جای بی و محافظه نما [illegible] بگذاری اشاره [illegible]

ابوعلی

ز ندکان نالیم خدیفه متوجه عقبه شد در بسالت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و در
حرف معجزه جای گرفت و دید که بیست و چهار نفر از منافقان با تواضع و لوازم [illegible]
[illegible] در عقبه آمدند و با یکدیگر میگویند تفحص کنید و هر کس را که [illegible]
باشد بقتل در آورید تا خبرها را بمحمد نرساند و بسبب توقف وی کردند تا از عقبه بگذرد و
[illegible] در هلاکت او باطل گردد و حذیفه این سخنان را از ایشان استماع نمود و حق تعالی او را
از شر ایشان محفوظ داشته بود پس آن منافقان متفرق شدند بعضی بر بالای کوه بر آمدند
و بعضی در دامن کوه بر یمین و شمال عقبه نهان گشتند و بعضی از جاده بیرون رفتند و قصد قتل آنحضرت
داشتند و صورت تقدیر خود را خاطر نشان یکدیگر کردند و آنچه ایشان گفته بودند از دو [illegible]
حق تعالی آنرا بحذیفه رسانید و بر حقیقت حال ایشان مطلع گشت و چون هر یک از منافقان در محل
خود قرار گرفتند از سنگ [illegible] حذیفه در سخن آمد و گفت برخیز و نزدیک پیغمبر رو و آنچه دیدی
[illegible] گفت چگونه بحضرت توانم رفت و اگر یکی از ایشان مرا درین محل [illegible]
[illegible] بقتل خواهد آورد سنگ با وی گفت اندیشه مکن آنکس که ترا در درون این سنگ جای داد و از شر
نگاه داشت ترا از دیدهٔ ایشان نگاه خواهد داشت و بخدمت آن سرور خواهد رسانید
[illegible] از درون سنگ بیرون آمد و خدای تعالی او را از دیدهٔ منافقان پنهان داشت [illegible]
[illegible] آن سرور رسانید و آنچه دیده و شنیده بود عرضه داشت حضرت فرمود ای حذیفه
[illegible] ایشان دیدی و شناختی حذیفه گفت ایشان روی خود را پوشیده بودند
اما من ایشان را بدیگر آثار و علامات دانسته‌ام و باسم و نسب شناخته‌ام فلان و فلان و فلان
[illegible] تا بیست و چهار نفر از منافقان برشمرد حضرت فرمود ای حذیفه اگر خدای تعالی
پیغمبر خود را محافظت [illegible] مخلوقی نشوانده که با و مضرتی رساند حق تعالی نبوت پیغمبر خود را

اتمام خواهد کرد و اگرچه مکروه خاطر کافران باشد انگاه حضرت فرمود ای حذیفه تو و سلمان
و عمار توکل بر حق تعالی نمایید و با من رفیق باشید و چون بعقبه برایم مردمان در عقب ما عقبه
برایند پس حضرت صلی الله علیه و آله بر ناقه خود سوار شد و حذیفه و سلمان یکی زمام ناقه را
خود داشت و یکی دیگر در عقب ناقه رای راند و عمار بر پهلوی آنحضرت بود و عساکر منصور آنحضرت
با رفعت و شوکت در عقب آنحضرت منبسط گشته بر عقبه صعود می‌نمودند آن گروه که در عقبه [illegible]
بر بالای راه سنگها را در دبه‌ها نهادند و در بالای کوه در برابر ناقه آنحضرت روان کردانیدند تا بآواز
حرکت آنها ناقه آنحضرت نفرت کند و بی علاجی نماید و حضرت را در یکی از کوههای پایان اندازد و سبب
هلاکت آنحضرت شود و چون منافقان آن دبه را از بالای راه روان ساختند و نزدیک ناقه
آنحضرت رسیدند آن دبه‌ها را حق تعالی از بلندی بگودهای عمیق افکندند بنوعی که اصلا صدایی آن
بناقه آنحضرت نرسید و ناقه و آن شب سلامت از عقبه بگذشت انگاه حضرت صلی الله علیه و
آله با عمار گفت بر کوه برای و عصای خود را بر روی ناقه ایشان زن و ایشان [illegible]
منافقان کن پس عمار عصا را بر روی ایشان افشاند مجموع منافقان از کوه افتادند بعضی
دست شکست و بعضی پا و بعضی را پهلو و دردی عظیم بر ایشان مستولی شد و در میان [illegible]
خوار و مفتضح شدند و چون کسر و جرح ایشان روی بهبود آورد آثار کسر و جرح در بدن
ناسپارک ایشان بود تا زمانی که اکثر ایشان جان بمالکان دوزخ دادند و از این جهت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و حذیفه فرمود که ایشان اعلم
ناس‌اند بمنافقان بآنجهت که در کنار عقبه نشسته بود و مشاهده احوال ایشان کرده بود
و چون آنحضرت بسعادت معاودت بمدینه نمود حق تعالی کسوت عدالت این منافقان پوشانید
و لباس خواری و فضیحت را بآن جماعت داد که قصد امیرالمؤمنین [illegible] در راه مدینه کرده بودند

[illegible]

فصل در رفعت و سرافرازی حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین را علیهما السلام بود
در احتجاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روز غدیر بر ولایت امیرالمؤمنین و اولاد
معصومین آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین شیخ مصنف رحمه الله میگوید خبر داد مرا سید عالم
[illegible] ابوجعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا ابوعلی الحسن بن
الشیخ السعید ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا شیخ ابوجعفر [illegible]
[illegible] که وی گفت خبر داد مرا جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی تلعکبری که وی گفت خبر داد مرا
ابوعلی محمد بن همام که وی گفت خبر داد مرا علی سوری که وی گفت خبر داد مرا ابومحمد علوی از فرزندان
فاطمه و او از بنه کان صالح بود وی گفت خبر داد مرا موسی بن محمد همدانی که وی گفت خبر داد مرا
[illegible] بن خالد طیالسی که وی گفت خبر داد مرا سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که ایشان خبر داده
[illegible] قیس بن سمعان و او خبر داد از علقمة بن محمد حضرمی و او از امام همام ابوجعفر محمد بن علی علیه الصلوة
[illegible] روایت کرد که وی گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مدینه مشرفه بقصد حج بیرون
[illegible] و جمیع احکام شرع مطهر را بامت خود رسانیده بود دیگر مناسک حج [illegible]
[illegible] و اولاد معصومین آنحضرت پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد خدای عزوجل
[illegible] میفرماید من هیچ پیغمبری را از دنیا بیرون نبردم مگر که دین وی را بکمال
[illegible] تمام گردانیدم و باقی مانده است از دین تو دو فریضه که بر تو لازم
[illegible] رسانیدی یکی فریضه حج و یکی فریضه ولایت و خلافت بعد از تو پس تحقیق
[illegible] امام غایب نگردانیده‌ام و زمین را هرگز خالی نخواهم گردانید پس خدای تعالی
[illegible] ترا که [illegible] رسالت وحج کذاری وحج گذارند با تو هر آنکس که استطاعت
[illegible] گذاردن داشته [illegible] از اهل حضر و بدو و اعراب و غیر ایشان و تعلیم کنی ایشان را مناسک

ایشان همچنانکه تعلیم کرده‌ام شما را نماز و روزه و زکوة و واقف گردانیدم بر آنچه نازل شده
بر تو از حج و عمره و تعیین کنی از برای ایشان امام و خلیفه ایشان را بعد از تو پس منادی پیغمبر صلی الله
علیه و آله در مدینه ندا کرده که ای مردمان بدانید و آگاه باشید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد
حج گذاردن فرموده و میخواهد که تعلیم کند شما را مناسک حج همچنانکه تعلیم کرده است شما را بسایر
شرایع دین شما و واقف کرده است شما را همچنانکه واقف گردانیده شما را بر احکام نماز و روزه و
زکوة آنگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون فرمود و عباس با وی بیرون رفت و منتظر بودند
که دیگران همه جمع شوند و همه مردم موافقت کردند و با حضرت حج گذاردند و عدد جماعتی که
که با آنحضرت حج گذاردند هفتاد هزار رسیده و گویند زیاده بر آن بود موافق عدد اصحاب موسی
علیه السلم که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت از ایشان از برای هرون گرفت و ایشان بیعت و
عهد شکستند و پیروی سامری اختیار کردند و گوساله پرست شدند همچنین حضرت رسالت پناه
بیعت را از برای امیر المومنین علی بامامت و خلافت بعدد اصحاب موسی علیه السلم گرفت و ایشان نیز
بیعت شکستند و گوساله پرست شدند چنانکه قوم موسی کردند بی تفاوت و متصل گردید
حضرت حج را از مدینه تا مکه و چون بموقف رسید جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت ای محمد
که خدای عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید که بدان و آگاه باش که اجل موعود تو نزدیک
و مدت حیات منقضی گشته و اتمام و اکمال دین بر تو لازم است پس عهدی که ترا است
رسان و وصیتی که ترا با ایشان هست بگوی و آنچه نزد تست از علوم انبیا که پیش از تو
بوده‌اند و سلاح و تابوت سکینه و هر آنچه نزد تو است از آیات انبیا تمام تسلیم وصی و خلیفه
خود که حجت بالغه منست بر همه خلایق علی ابن ابی طالب رسان و او را بجای خود نصب کن و بگیر
عهد و میثاق از برای ولایت ولی من و مولای هر مومن و مومنه علی ابن ابی طالب علیه السلم

علی

بتحقیق که قبض روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود نکردم مگر بعد از آنکه اکمال دین خود کرده‌ام و
اتمام نعمت خود کرده‌ام بر ایشان بگرفتن عهد از برای ولایت مولای خود و معادات
اعدای ایشان و این کمال دین و توحید منست بر خلق که آن اتباع ولی من و طاعت اوست
و این بدانست که من نمیگذارم زمین را خالی از قیمی که حجت من باشد بر خلق پس امروز کامل
گردانیدم از برای شما دین شما را بولایت ولی خودم و مولای هر مومن و مومنه علی ابن ابی
طالب بنده خودم و وصی پیغمبر من و خلیفه او و طاعت پیغمبر من بطاعت من هر آنکس که اطاعت کند
او را اطاعت کرده است پیغمبر مرا و هر کس که اطاعت کند پیغمبر مرا اطاعت کرده است مرا و آنکس که
عصیان کند او را عصیان کرده پیغمبر مرا و آنکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرده مرا او را
نشانه ساختم در میان خود و در میان خلق خود هر که شناخت حقوق او را مومن است و آنکه انکار
کرد حقوق وی را کافر است و آنکس که شرک آورد در بیعت او مشرک است و هر کس که ملاقات
کرد مرا بولایت او جزای او بهشت است و آنکس که ملاقات کرد مرا بعداوت او جای او دوزخ است
ای محمد علی را قایم مقام خود کن و از ایشان بیعت را تجدید عهد و میثاق از برای وی کن
که من روح ترا قبض خواهم کرد و ترا نزدیک خود خواهم برد و حضرت پیغمبر از اهل نفاق ترسان و از
عداوت اصحاب شقاق ترسان بود که مبادا که متفرق شوند و رجوع بجاهلیت کنند چه آنحضرت را
معلوم بود عداوت و کینه ایشان با امیر المومنین علیه السلم و بغض ایشان در حسد و نفاق
و محتمل بود که مضرت از جانب ایشان بآنحضرت رسالت پناه رسد پس التماس نمود از جبرئیل علیه السلم
که عصمت حضرت از شر مردمان رسانند دعا نماید و منتظر اجابت ایشان بود و تاخیر در آن باب واقع
میشد تا زمانی که حضرت صلی الله علیه و آله بمسجد خیف رسید جبرئیل علیه السلم آمد و امر کرد که حضرت
عهد امامت را از برای امیر المومنین علیه السلم طلب دارد و قایم مقام خود گرداند و در باب عصمت

آنحضرت سخنی نفرمود و از آنجا بمنزل کراع که منزلیست میان مکه و مدینه فرمود باز جبرئیل امر
کرد حضرت را به تبلیغ امامت امیر المومنین علیه السلم در آن منزل نیز از عصمت ساکت بود پس
حضرت فرمود ای جبرئیل من میترسم که قوم من تکذیب کنند مرا و قبول نکنند قول مرا در حق
ابن عم من علی ابن ابی طالب و از آن منزل متوجه جحفه شد و چون بغدیر خم رسید که تا جحفه
مقدار سه میل است جبرئیل علیه السلم نازل شد در وقتی که پنج ساعت از روز گذشته بود و مبالغه
بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و بعصمت حق تعالی آنحضرت را از شر اعدا او رد و گفت ای محمد حق
تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول ای پیغمبر بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی
برسان بمردمان آنچه فرستاده شده بتو از جانب پروردگار تو در حق علی ابن ابی طالب و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته و اگر نکنی انجام کرده شده نگردد آن سخنان باشد که نرسانیده
باشی هیچ خبر را که برسانیدن آن ماموری والله یعصمک من الناس و خدای تعالی
نگاه خواهد داشت ترا از شر دشمنان علی بن ابی طالب و چون آیه کریمه نازل شد خلایق
بعضی بجحفه رسیده بودند و بعضی هنوز ملحق نشده بودند و بعضی در خدمت آن سرور بودند حکم نبوتی
بدین مضمون صادر شد که اوایل لشکر که گذشته بودند و بجحفه رسیده باز گردند و جماعتی
که نرسیده باشند از آن محل نگذرند و مجموع در آن منزل توقف کنند تا آنچه حکم شده در حق
امیر المومنین علیه السلم بایشان رساند و از جانب راست راه متوجه مسجد غدیر شد باشاره
جبرئیل و امر فرمود که ندا کنند مردمان را باجتماع در آن مکان و چون حضرت بغدیر رسید
سلمان را امر فرمود که بعضی احمال و اثقال را جمع آورد و محلی مرتفع بهیئت منبر ترتیب دهند
و چون بترتیب آن اشتغال نمودند حضرت صلی الله علیه و آله بر آن بلندی بر آمد و همه خلایق
را بآنحضرت ناظر بودند خطبه در کمال بلاغت برخواند که ترجمه آن طولی دارد و بعد از آن فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی حق علی و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس ای معشر ناس من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه حق تعالی بمن فرستاده من از
برای شما بیان کنم سبب نزول این آیه را بتحقیق که جبرئیل سه نوبت بر من نازل شد و سلام حق تعالی رسانید
و امر کرد مرا که درین مشاهد قیام نمایم و خلایق را از اسود و ابیض و اهل حضر و بر اعلام نمایم که علی ابن ابی طالب
برادر و وصی و خلیفه منست و امام خلایق است بعد از من و منزلت وی نسبت بمن همچو منزلت هرون است
نسبت بموسی الا آنست که هیچ پیغمبری بعد از من نخواهد بود و او ولی شما است بعد از خدا و رسول خدا
حق تعالی آیتی درین باب از کتاب خود فرستاده و این آیه بدایت را آیت انما ولیکم الله و رسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون و علی ابن ابی طالب بود که بر پای داشت نماز را و بداد زکوة
را و در رکوع بود و من از جبرئیل درخواستم تا طلب عفو از برای تبلیغ این احکام بخلایق نماید چه میدانم که متقیان
اندک و منافقان بسیار اند و با دین و اسلام در مقام سخریه و استهزا اند و حق تعالی از رسانیدن خبر داده منافقان را
یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم یعنی میگویند بزبان آنچه در دل ایشان نیست و مضرت و اذیت
ایشان بسیار بمن رسیده و میرسد تا غایتی که مرا اذن میخوانند یعنی همه گوش تصور مینمایند مرا از کمال اقبال بسخنان
علی ابن ابی طالب و حق تعالی درین باب آیه کریمه و منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذن یعنی و بعضی
از منافقان آنانند که اذیت میرسانند پیغمبر را و میگویند که او همه گوش است قل اذن خیر لکم بگوی که
او یعنی محمد همه گوش از برای بهتری شما است که آن علی ابن ابی طالب است و اگر خواهم که نامهای ایشان را
برای شما بگویم و آئینه عیان کنم و اگر خواهم که اشاره بعیان ایشان کنم آن هم بکنم و من استعفا کردم که تکلیف
رسانیدن احکام بر من نباشد اما حق تعالی از من راضی نمیشود مگر به تبلیغ آیتی که بر من نازل گشته و آیه
کریمه را برخواند که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس پس بدانید ای گروه مردمان که حق تعالی نصب کرده علی ابن ابی طالب را

راکعون

از برای شما امام مفترض الطاعة و ولی واجب الاطاعة بر مهاجر و انصار و تابعان ایشان بنیکی
احسان و بر بادی و حاضر و بر عجمی و عربی و بر حر و بر مملوک و بر صغیر و کبیر و بر ابیض و اسود ممضاست
حکم او و نافذ است امر او و ملعون است آنکه مخالفت کند امر وی را خایب است و رحمت حق تعالی باکی است
که فرمان برداری کند امر وی را ای گروه مردمان این آخر مقامی است که از برای نصیحت شما استاده‌ام
و شما را دیگر باره درین مقام نخواهید دید پس بشنوید و فرمان برید و منقاد امر پروردگار خود باشید پس
بتحقیق که خدای تعالی معبود و مولی شماست و بعد از ان ولی و قایم مقام او محمد است که پیغمبر شما است و بعد
از من که محمدم علی بن ابی طالب امام و ولی شما است بامر پروردگار شما و بعد از و امامت و ولایت
در ذریت من خواهد بود از اولاد او تا روزی که ملاقات کنید خدا و رسول خدا را هیچ حلالی نیست
مگر آنچه خدای تعالی حلال کرده و هیچ حرامی نیست مگر آنچه خدای تعالی حرام کرده مرا حلال و حرام خود
شناسا گردانید و بشما رسانیدم آنچه مرا تعلیم آن کرده بود و بعد از من هدایت احکام دین و شریعت
بعلی ابن ابی طالب مفوض است و ذریت من از اولاد او و بعد از او ای گروه مردمان هیچ علمی نیست
مگر که حق تعالی مرا بان آگاهی کرامت نمود و هیچ علم مرا بان آگاهی نداد مگر آنکه از و بعلی ابن
ابی طالب در آموختم و او امام مبین است ای گروه مردمان گمراه مشوید در امر علی ابن ابی طالب
و نفرت مکنید از او و سر باز مزنید از ولایت او چه اوست که هدایت میکند بحق و عمل میکند بان و حق را
از باطل مینماید و از ملامت ملامت کننده اندیشه ندارد و او اول کسی است که ایمان بخدا و رسول خدا
آورده و او بنفس خود را فدای رسول خدا کرده و او با رسول خدا بود و در ایمان و طاعت هیچ احدی
با رسول خدا در ایمان و طاعت نبود مگر علی ابن ابی طالب ای گروه مردمان تفضیل کنید علی ابن ابی طالب
بر همه مخلوقات ای گروه مردمان علی ابن ابی طالب امامی است که نصب کرده حق تعالی است هرگز قبول
نخواهد کرد توبه کسی را که منکر ولایت او باشد و هرگز نخواهد آمرزید کسی را که مخالفت وی کند و او را امام

خوانده اند چنین کسی معذب خواهد بود بعذاب دایم پس حذر کنید آنکه مخالف شید امر ویرا و در آیید
در آتشی که آتش او فروزان مردمان باشند و سنگها که بتان ایشان اند که اماده شده است آن
آتش از برای کافران ای گروه مردمان آگاه باشید که من سید اولین و آخرین و خاتم انبیا و
مرسلین ام و حجت خدا بر اهل سموات و ارضین ام و هر کس که شک کند درین کافر گمراه جاهل است و هر کس
که شک درین قول میکند پس شک آورده در همه احکام دین و ملت ای گروه مردمان حق تعالی
نهاده بر من تفضیل علی بن ابی طالب بر همه خلایق و احسانی است که با من فرموده و شکر این نعمت در
دهر و دهور و ابد الآباد میسر نیست ای گروه مردمان علی ابن ابی طالب را افضل از همه مخلوقات دانید که او بعد
از من فاضلتر از همه مکونات است حق تعالی بر گزیده از رزق بخلایق میرسد و بسبب بقای ایشان میشود لعنت
خداست و غضب او گرفتار آن کس که این سخن را در مقام رد و انکار است نباید و آگاه باشید که جبریل
علیه السلام مرا خبر داده است باین سخن و میگوید هر کسی تا چه عمل از برای فردای خود میکند و بپرهیزید
از آنکه مخالفت کند حق تعالی را و تو تزلزل پیدا کنید بعد از آنکه قدم را در امری ثابت گردانیده باشید
از خدای تعالی بانچه شما خواهید کرد خبیر و آگاه است ای گروه مردمان بتحقیق که علی ابن ابی طالب
جنب الله است که در آیه کریمه یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله که واقع است که صاحبان حسرت در
آخرت خواهند گفت و اخبار بر تقصیر من از جانب خدای تعالی این قول جماعتی است که مقصر در
حقوق امیر المؤمنین و ائمه معصومین بوده باشند در دنیا ای گروه مردمان تدبر کنید در قرآن و تفکر
کنید در آیات وی و نظر کنید در محکمات آن و پیروی مکنید متشابهات آن را پس بخدا سوگند که بیان
نخواهد کرد او امر و نواهی آن را و تفسیر آن را بر شما روشن نخواهد کرد دیگر کسی که درین جلسه با من است
دوست وی دوست منست و او دوست معلم شما بتحقیق که علی ابن ابی طالب و اولاد طیبین او ثقل اصغر اند و قرآن
ثقل اکبر و ثقل هر چیزی باشد که مخفی از او در منزل بگذارد و سفر کند یعنی من که سفر میکنیم بآخرت در منزل دنیا دو

میگذارم یکی علی ابن ابی طالب و فرزندان معصومین او دیگری قرآن مجید با یکدیگر موافق خواهند بود
و جدایی در میان ایشان نخواهد بود تا زمانی که بر حوض من در آیند ایشان امینان خدااند در خلق
و حکام خدااند در زمین و آگاه باشید که من واضح و روشن گردانیده‌ام از آنچه باید که آگاه
باشید که من رسانیده‌ام پیغام خدا را بشما و آگاه باشید که آنچه گفتم حق تعالی بشما پیغام
بدانید که این امیری شما بغیر برادر من و غیر او را ولایت امارت نداده اند ای گروه مردمان علی ابن
ابی طالب برادر من و وصی من و نگاه دارنده علم من و خلیفه من بر امت منست و مفسر کتاب حق
تعالی و داعی خلایق بقرآن است و عمل کننده بانچه رضای قرآن در ان باشد و محاربه کننده
با اعدای دین و امر کننده مطیعان و نهی کننده عاصیان و امیر مؤمنان و امام راه نماینده و کشنده
ناکثین یعنی عهد شکنندگان که ایشان طلحه و زبیر و نظایر آنها باشند و قاسطین یعنی جابرین که امثال
معاویه و عمرو بن العاص و اشباه ایشان اند و مارقین یعنی بیرون روندگان از راه حق و صواب که وی شعر است
که ان خوارج نهروانند ایشان اند بار خدایا من میگویم که مصرف رهنمایان سخن که از حق تعالی بشما پیغام
پس میگویم بار خدایا دوست دار آنکس را که انکار امامت وی کند و قهر و غضب باش با کسی که در مقام
فرمان برداری او نباشد بار خدایا تو فرستادی بر من امامت ولی خود را و امر کردی مرا با آنکه برسانم
بمردمان آنچه کامل گردانیدی بان دین مردمان را و تمام کردانیدی نعمت خود را بر مردمان و
راضی شدی آنکه اسلام دین و ملت ایشان باشد و فرمودی
و هر که طلب کند غیر دین اسلام دین او باشد هرگز قبول نخواهد بود از وی و هو فی الآخرة من الخاسرین
و او در آخرت از زیان کاران است بار خدایا ترا گواه میگیردانم بر آنکه رسانیدم بایشان پیغام ترا
ای گروه مردمان حق تعالی کامل گردانیده دین شما را بامامت علی ابن ابی طالب پس کسانی
که متابعت نکنند امامت او و امامت فرزندان او را تا روز قیامت

پس این گروه باطل شده است عمل ایشان و هم فی النار هم خالدون و ایشان در روز قیامت خواهند بود
ای گروه مردمان این علی ابن ابی طالب مددکارترین شما است از برای من و بهترین شما است در عبادت
حق و من و او دیگر من و عشیره ترین شما است بمن خدای تعالی ازو خوشنود و من ازو خوشنودم
هیچ آیتی در خوشنودی نیامده مگر که علی ابن ابی طالب در ان بود و خطاب نکرد حق تعالی به یا ایها الذین آمنوا
مگر که ابتدا بعلی ابن ابی طالب در ان بود و نازل نشد هیچ آیت مدحی مگر آنکه علی ابن ابی طالب در ان
بود و گواهی نداده خدای تعالی کسی را به خوشنودی در هل اتی علی الانسان مگر علی ابن ابی طالب را ای
معاشر الناس بدانید که علی ابن ابی طالب نصرت کننده دین شما است و جدال کننده با مردمان از برای
رسول خدا او است تقی و نقی و هادی و مهدی شما است پیغمبر شما بهترین پیغمبران و وصی شما بهترین اوصیا
و فرزندان او بهترین اوصیا اند ای معاشر الناس ذریه هر پیغمبری از صلب وی است و ذریه من از صلب علی
بن ابی طالب است ای معاشر مردمان بتحقیق که ابلیس بیرون کرد آدم را از بهشت بواسطه حسد پس حسد
مبرید بر علی ابن ابی طالب تا باطل نشود عمل شما و نلغزد قدم شما از جاده حق آدم بسبب یک گناه از
بهشت بزمین آمد و او برگزیده حق تعالی بود پس حال شما چون باشد و حال آنکه شما شما اید و در میان
شما اعدای خدا هست بدانید و آگاه باشید که دشمن نمیدارد علی ابن ابی طالب را مگر کسی که از سعادت
محروم باشد و دوست نمیدارد علی ابن ابی طالب را مگر کسی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و ایمان
نمی‌آورد بولایت علی ابن ابی طالب مگر کسی که مومن مخلص باشد و بخدا سوگند که سوره والعصر در شان
علی ابن ابی طالب نازل شده و سوره والعصر را برخواند بسم الله الرحمن الرحیم والعصر یعنی بحق این
پیشین سوگند که اشارت را از برای نماز علی ابن ابی طالب باو رود و مرتبه آن عصر که زمان ولایت
علی ابن ابی طالب است سوگند ان الانسان لفی خسر بتحقیق که مرادمیان در زیان کاری اند الا
الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر آنکسان که ایمان آورده اند بولایت و امامت علی ابن ابی طالب

وعمل کرده باشند وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر وبا یکدیگر وصیت کنند بصبر در اذیتی که از دشمنان بعلی ابن ابی طالب بدوستان او رسد ای معاشر مردمان بتحقیق که من گواه گردانیدم خدای تعالی را و بشما رسانیدم پیغامهای خدای را ونیست بر پیغمبر مگر آنکه برساند آنچه رسانیدن آن مامور است ای گروه مردمان پرهیز کنید از خدای تعالی حق پرهیزکاری و باید که نمیرید مگر در حالتی که ایمان آورده باشید و مطیع و منقاد باشید بر آنچه ایمان باو باید آورد و طاعت و انقیاد او بجای آورید ای گروه مردمان ایمان آورید بخدای تعالی و ایمان آورید برسول خدا و ایمان آورید بنوری که فرستاده شده است با او ای گروه مردمان بدانید که اول نور حق تعالی است و بعد از آن نور محمد است که در من ظهور کرده و بعد از من نور ولایت است که با علی ابن ابی طالب خواهد بود و از او باولاد و فرزندان او خواهد بود تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم حق تعالی ما را حجت گردانیده بر معاندان و مخالفان و ظالمان از جمیع عالمیان ای گروه مردمان من الله ادنیکم و بیم میدهیم شما را بآنکه من پیغمبر خدا ام و آمده اند پیش من پیغمبران پس اگر بمیرم یا کشته شوم باز خواهید گشت بکفر و ضلالت خود و آنکس که بکفر و ضلالت خود باز گردد هرگز ضرر او بخدا نخواهد رسید و زود باشد که خدای تعالی جزا خیر دهد شاکران را بدانید و آگاه باشید که علی ابن ابی طالب موصوف بصبر و شکر است و بعد از وی دو پسر من که از صلب وی اند موصوف بصبر و شکر اند ای گروه مردمان منت بخدای منهید باسلام خود پس غضب کند خدای تعالی بر شما و برساند بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که خدای تعالی در کمینگاه دارنده است اگر کسی ضلالی را پیش گیرد او را بآتش و جزای خود برساند ای گروه مردمان زود باشد که بعد از من امامان باشند که مردمان را بآتش دوزخ خوانند و در روز قیامت کسی ایشان را مدد و یاری نکند ای معاشر مردمان این ایمه ضلال و اتباع و انصار ایشان در درک اسفل دوزخ خواهند بود و بد جای متکبران که آن درک اسفل است

بدانید که اگر کافر شوید شما و هر که بر روی زمین است همه ایشان هرگز مضرت نخواهد رسانید آن بخدای تعالی بوجهی از وجوه بار خدایا پیغامبر رسانیدم و بهلاکت رسان کافران را و ستایش خداوندی را که پروردگار عالمیان است پس فریاد برآوردند جماعت حاضران و گفتند بلی شنیدیم و فرمان برداری کردیم حکم خدا و حکم رسول خدا را و بدل و زبان موافقت نمودیم و اول کسی که اظهار موافقت نمود و مصافحه با رسول خدا کرد درین باب ابابکر ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر لعنهم الله و سخط علیهم بودند و دیگر مهاجران و انصار و دیگر مردمان برحسب مراتب و اختلاف طبقات ایشان تا هنگامی که نماز شام و خفتن رسید و ایشان بآن اشتغال نمودند و هرگاه که قومی بیعت کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود ستایش خداوندی را که ما را بهترین عالمیان کرد مرویست از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از تبلیغ فارغ شد مردی را دیدند در کمال وجاهت خوش بوی حمیده خوی که میگفت بخدا سوگند که هرگز روزی مانند این روز ندیدم چه مبالغات و تاکیدات در بیعت پسر عم خود نمودی و این بیعتی است که نمیگسلد کسی مگر آنکه کافر باشد بخدا و رسول خدا وای بر کسی که چنین بیعتی را بشکند عمر لعنه الله چون این سخن بشنید متوجه شد بجانب وی و متعجب بود در هیئت او و با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت آیا شنیدی که این مرد چه گفت چنین گفت و چنین گفت پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عمر هیچ دانستی این مرد چه کس است عمر لعنه الله گفت وی را نمی شناسم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که وی روح الامین جبرئیل علیه السلام است مبادا که تو این عهد بشکنی پس بتحقیق که اگر تو این عهد بشکنی خدا و رسول خدا و ملایکه و مومنان وی از تو بیزار باشند

ظاهر بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احتجاج حق تعالی بر علو مکان و منزلت ایشان بر کافه خلق روایت میکند ابو بصیر از امام بحق ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود روزی پدرم محمد بن علی باقر علیه السلام با جابر بن عبدالله انصاری گفت که مرا بتو حاجتی است هرگاه که ترا مجال آن باشد از تو سوال خواهم کرد جابر فرمود ای پسر رسول الله هرگاه که اراده فرمایی جواب آن را بنمایم پس امام علیه السلام با جابر علیه الرحمه گفت ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی آن را در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و آنچه خبر داد ترا مادرم علیها السلام که در آن لوح مکتوب است جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم نزد حق تعالی که درآمدم من روزی نزد مادر تو فاطمه علیها السلام در زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و من تهنیت ولادت حسین علیه الصلوة و السلام بآن حضرت رفته بودم و دیدم در دست آن حضرت لوحی سبز پس گمان بردم که آن زبرجد است و دیدم که بروی نوشته بود از سفیدی که مشابه نور آفتاب بود با وی گفتم مادر و پدرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این چه لوح است حضرت زهرا علیها السلام فرمود این لوحی است که خدای تعالی به پیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و شوهرم و دو پسرم حسن و حسین و نامهای فرزندان ایشان که اوصیا خواهند بود و ائمه هدی بعد از ایشان ثبت است و پدرم آن لوح را بمن عطا فرموده تا مرا بآن خرم و شاد گرداند آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام آن لوح را بمن داد و من خواندم و نویسانیدم از آن پس پدرم علیه السلام گفت ای جابر هیچ میتوانید بود که ببینم آن نوشته را جابر گفت بلی و با یکدیگر بخانه جابر شدند و چون پدرم علیه السلام بخانه جابر درآمد صحیفه با خود داشت که بر پوست آهو نوشته بود و با جابر گفت تو کتاب خود را نگاه دار و در وی نظر کن تا بخوانم بر تو آنچه در صحیفه منست پس بخواند پدرم علیه السلام آنچه در صحیفه او بود و یک حرف مخالفت در میان ایشان نبود جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم

خدای تعالی که این لوح را برین وجه نوشته دیدم بسم الله الرحمن الرحیم بنام خداوند بخشاینده مهربان انه امیکم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجته و دلیله این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم از برای محمد که پیغمبر او و نور او و فرستاده و حجت و دلیل اوست نزل به الروح الامین من عند رب العالمین آورده است آن را روح الامین یعنی جبرئیل از پیش پروردگار عالمیان عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی تعظیم کن ای محمد نامهای مرا و شکر کن نعمتهای ظاهره مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه مرا انی انا الله لا اله الا انا پس بتحقیق که من خدای بحقم که نیست هیچ خدای بر حق بجز من قاصم الجبارین و معین المظلومین و دیان الدین شکننده جباران و مدد کننده مظلومانم و طاعت فرماینده دینم لا اله الا انا هیچ خدای بر حق نیست بجز من فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین هر که امید وار باشد غیر فضل مرا یا ترسان باشد غیر عدل مرا عذاب خواهم کرد او را عذابی که هیچکس را از عالمیان چنان عذابی نکرده باشم فایای فاعبد و علی فتوکل پس مرا پرستش کن و بر من توکل کن انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا بتحقیق که من مبعوث نگردانیده ام هیچ پیغمبری را پس کامل شد ایام او و منقضی نشد مدت او مگر که گردانیدم از برای او وصی را و انی فضلتک علی الانبیاء و فضلت وصیک علی الاوصیاء و من تفضیل دادم ترا بر همه انبیا و تفضیل دادم وصی ترا بر همه اوصیا و اکرمتک بشبلیک بعده و سبطیک الحسن والحسین و مکرم گردانیدم او را بشبلین و سبطین تو یعنی حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه و گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از انقضای حیات پدر او و جعلت حسینا خازن علمی و اکرمته بالشهادة و گردانیدم حسین را خازن علم خود و مکرم گردانیدم او را بشهادت و هو افضل من استشهد و ارفع درجة من الشهداء و او فاضلتر است از هر کس که شهادت

با فوات و بلندارت درجه او از درجه هر که شهادت یابد و جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة
عنده گردانیدم کلمه تامه خود را با او و حجت بالغه خودم را نزد او و بعترته اثیب واعاقب به
فرزندان او ثواب میدهم خلایق و عقاب میکنم ایشان را اولهم علی سید العابدین و زین اولیائی
الماضین اول عترت او علی ابن الحسین است که سید عابدان و زینت دوستان
منست که از پیش گذشته اند وابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر لعلمی والمعدن لحکمتی و پسر او
که شبیه جد ستوده است محمد که شکافنده علم منست و معدن حکمت من سیهلک المرتابون فی
جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی زود باشد که هلاک شوند شک کنندگان در جعفر
رد کننده او همچو رد کننده قول حق منست که قرآن مجید باشد لاکرمن مثوی جعفر و
لاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه و هر آینه گرامی خواهم داشت مقام و منزلت
جعفر را و هر آینه او را در فاضلترین جای در میان شیعیان و مددکاران و دوستان او
فرح خواهم آورد الا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی بدانید و آگاه باشید که هر کس که انکار
نماید یکی از ایشان را پس تحقیق که حق انکار نموده نعمت مرا و من غیر آیة من کتابی فقد افتری
علی و هر که تغییر دهد آیتی از کتاب من پس تحقیق که افترا کرده است بر من و ویل للمفترین الجاحدین
عند انقضاء مدة عبدی موسی وحبیبی وخیرتی و وای بر آنکسان که افترا کنند و دروغ بندند و
انکار نمایند تر و انقضاء مدت امامت بنده من موسی که حبیب من و برگزیده منست ان
المکذب بالثامن مکذب بکل اولیائی علی ولیی وناصری بتحقیق که تکذیب کننده امام
هشتم تکذیب کننده همه اولیا و دوستان منست علی بن موسی که دوست و یاری دهنده منست
یقتله عفریت مستکبر یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی بقتل آورد او را عفریت
یعنی شیطان متکبر و دفن کرده شده باشد در شهری که بنا کرده است بنده صالح در پهلوی

بدترین مخلوقات من که هرون لعین است لاقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده و وارث علمه فهو معدن
علمی و موضع سری و حجتی علی خلقی هر آینه روشن میگردانم چشم او را به پسر او محمد و خلیفه او از
بعد او و وارث علم او پس او معدن علم منست و مکان سر منست و حجت و دلیل منست بر همه
مخلوقات من جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار گردانیدم
بهشت را جای او و قبول کردم شفاعت او را در حق هفتاد نفر از اهل بیت که همه ایشان مستحق
آتش و دوزخ بوده اند واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وامینی
علی وحیی و خاتمه بسعادت میدهم پسر او را که ولی و یاری کننده منست و گواه من در مخلوقات من
و امین من در وحی منست اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن بیرون می آورم از صلب او
امامی که داعی است خلایق را به راه من و خازن علم منست نام وی حسن است ثم اکمل ذلک بابنه رحمة
للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبر ایوب بعد از آن کامل میگردانم و اتمام میدهم این را به پسر
او که رحمت عالمیان است بر اوست کمال موسی و بهاء و بهجت عیسی و صبر ایوب ستذل اولیائی
فی زمانه ویتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون و زود باشد
که خوار و ذلیل گردانند دوستان من دشمنان ایشان را در زمان او و هدیه فرستند سرهای ایشان
بجانب همدیگر بهدیه فرستاده میشود سرهای ترک و دیلم پس بکشند ایشان را و میسوزانند ویکونون خائفین
مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنة فی نسائهم باشند دشمنان ایشان
خایف و ترسناک و بی دم و رنگین شود روی زمین بخونهای دشمنان ایشان و ظاهر گردد آواز
نوحه و افغان در زنان ایشان اولئک اولیائی حقا ایشان دوستان منند بتحقیق بهم ادفع
کل فتنة عمیاء حندس بایشان دفع میکنم هر فتنه ظلمت که مانند شب شدید الظلمه است وبهم اکشف
الزلازل وادفع الآصار والاغلال و برکت ایشان زلزلها از زمین بر میدارم و تکالیف

و شوار و گرانیها را از خلایق برداشتن میگردانم اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون
این گروه بر ایشانست صلوات از پروردگار ایشان و این گروه ایشانند راه یافتگان و از علی
بن حمزه ثمالی مرویست که گفت امام همام جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرد از پدر خود و آن
حضرت از آبای کرام خود علیهم السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلام از پروردگار من که فرمود من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا عبدی
ورسولی هر که بداند که هیچ معبود بحق نیست مگر من که یکتای بی همتایم و آنکه محمد پیغمبر منست و
بنده من وان علی ابن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی وانجیته
و آنکه علی ابن ابی طالب خلیفه منست و ائمه از فرزندان او حجتهای من اند در می آورم او را در بهشت
برحمت خودم و نجات دهم من النار بعفوی واباحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی و
جعلته من خاصتی ونجات میدهم او را از آتش دوزخ بعفو خودم و مباح میگردانم از برای او جوار
همسایگی خودم را و واجب میگردانم از برای او کرامت خودم را و تمام میگردانم بر او نعمت خودم
و میگردانم او را از مخصوصان خودم وان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته
وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع الی قبلته وان قرع بابی فتحته واگر ندا
کند مرا لبیک گویم او را و اگر بخواند مرا جواب دهم او را و اگر از من چیزی خواهد عطا کنم او را و
اگر خاموش باشد من ابتدا بخطاب کنم و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر باز آید قبول کنم او را
و اگر بکوبد در مرا بگشایم در او را ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم
یشهد ان محمدا عبدی ورسولی او یشهد بذلک ولم یشهد بان علی ابن ابی طالب خلیفتی او یشهد
بذلک ولم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی وصغر عظمتی وکفر بآیاتی وکتبی و هر کس که
گواهی ندهد با آنکه هیچ معبودی بحق نیست مگر من که یکتای بی همتایم یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد

که محمد پیغمبر منست یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد باین که علی ابن ابی طالب خلیفه منست یا گواهی دهد باین و گواهی
ندهد که ائمه از فرزندان او حجتهای من اند پس کفران نعمت من کرده است و کم داشت بزرگی من کرده
و کافر شده است بآیات من و کتابهای من ان قصدنی حجبته وان سألنی حرمته وان نادانی
لم اسمع نداءه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته وذلک جزاؤه منی وما انا بظلام
للعبید اگر قصد من کند منع کنم او را و اگر سوال کند از من محروم کنم او را و اگر ندا کند نشنوم ندای او را و
اگر بخواند مرا استجابت نکنم او را و اگر امید وار باشد بمن ناامید کنم او را و این جزای اوست از جانب
من و نیستم من که ظلم کننده باشم بر بندگان فقام جابر بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله ومن الائمة
من ولد علی ابن ابی طالب پس برخواست جابر بن عبد الله الانصاری و گفت یا رسول الله کیانند
ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة حضرت
صلی الله علیه وآله فرمود حسن و حسین اند و سید جوانان اهل بهشت ثم سید العابدین فی
زمانه علی بن الحسین بعد از ایشان سید عابدانست در زمان خود علی بن الحسین ثم الباقر محمد
ابن علی وستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام و بعد از و شکافنده علوم محمد پسر علی پسر
حسین است و زود باشد که دریابی تو زمان وی را و چون دریابی او را پس سلام من برسان ثم
الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی ابن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی
علی بن محمد ثم الزکی الحسن العسکری ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت
جورا وظلما و بعد از او جعفر بن محمد صادق است و بعد از او کاظم پسر جعفر است و بعد از و
علی پسر موسی کاظم است و بعد از و محمد پسر علی تقی است و بعد از و علی پسر محمد نقی است و بعد از و
حسن عسکری است و بعد از و قائم بحق محمد مهدی امت منست پر گرداند روی زمین را از عدل
و داد چنانکه پر گردانیده شده است از جور و ظلم هؤلاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی

من اطاعهم فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من انکرهم او انکر واحدا منهم فقد انکرنی این کرده
ای جابر خلفای من و اوصیای من و اولاد و عترت من اند آنکس که فرمان برداری کند ایشانرا بتحقیق که فرمان برداری کرده مرا و آنکه عصیان کند ایشانرا عصیان من کرده است و آنکس که انکار
کند ایشانرا یا یکی از ایشانرا بتحقیق که انکار کرده است مرا بهم عیسک الله السماء ان تقع علی الارض
الا باذنه بحفظ الله الارض ان تمید باهلها بر کت ایشان نگاه میدارد خدای تعالی آسمانرا که
بر روی زمین افتد مگر باذن خداوند بر کت ایشان نگاه میدارد زمین را که متحرک شود با اهل آن
خود و در روایت کرده شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا علی ابن ابی طالب علیه السلم
گفت یا علی [illegible] و [illegible] ای علی ابن
ابی طالب دوست ندارد ترا مگر کسی که با طهارت مولد باشد از بدکاری ها و دشمن ندارد
ترا مگر کسی که با خبث ولادت باشد [illegible] و عداوه نکند با تو مگر کسی
که کافر باشد عبد الله بن مسعود برخواست و گفت بشناختیم علامت خبث مولد و کافر را در زمان
حیات تو به دشمنی علی ابن ابی طالب و مودت او پس علامت خبث ولادت و کفر بعد از حیات تو چیست
چون اظهار اسلام کنند بزبان و مخفی باشد بر ما پوشیدهای ضمایر ایشان حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود یا ابن مسعود ان علی بن ابی طالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فالحسن و الحسین ابنای امامکم
بعده و خلیفتی علیکم ثم تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمتکم و خلفایی علیکم یا ای ابن مسعود بتحقیق که
علی ابن ابی طالب امام شماست بعد از من و خلیفه منست بر شما و چون ایام حیوه وی منقضی شود
پس حسن حسین دو پسر من امام شمااند بعد از او و خلیفه من اند بر شما و بعد از ایشان نه
حسین یکی بعد از دیگری ایمه شمااند و خلیفهای من اند بر شما تاسعهم قائمهم
نهم ایشان قائم ایشانست بعدل و داد پر کند دنیا را بعدل و داد و همچنانکه

پر کرده شده است بظلم و جور لا یحبهم الا من طابت ولادته و لا یبغضهم الا من خبثت ولادته و لا
یعادیهم الا کافر دوست ندارد ایشانرا مگر کسی که حلال زاده باشد و دشمن ندارد ایشانرا
مگر کسی که حرامزاده باشد و عداوت نکند با ایشان مگر کسی که کافر باشد من انکر واحدا منهم
فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله عز و جل و من جحد واحدا منهم فقد جحدنی و من جحدنی فقد جحد الله
لان طاعتهم طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیتهم معصیتی و معصیتی معصیة الله آنکس که انکار کند یکی از ایشانرا
پس بتحقیق که انکار کرده است مرا و آنکس که انکار کرده است مرا انکار کرده است خدای تعالی را و آنکس
که جحود کند یکی از ایشانرا جحود کرده است مرا و آنکس که جحود کند مرا جحود کرده است خدای تعالی را زیرا
آنکه طاعت ایشان طاعت منست و طاعت من طاعت خدای تعالی است یا ابن مسعود ایاک ان تجد فی
نفسک حرجا مما اقضی الی کفر فتعزة ربی انا المتکلف و لا ما ینطق عن الهوی فی علی و الائمه من ولده
ای پسر مسعود بترس از آنکه بیابی در نفس خود اندکی که بکفر انجامد پس بعزت پروردگار من سوگند
که نیستم من سخن را بتکلف گوینده و نیستم که سخن گویم بهوا و آرزو در حق علی ابن ابی طالب و ائمه
که از فرزندان او انگاه حضرت صلی الله علیه و آله دستهای خود را باسمان بر افراشت و فرمود
خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد خلفای و ائمه امت مرا بعد از من و دشمن دار آنکسی را
که دشمن دارد ایشانرا و یاری کن آنکس را که یاری کند ایشانرا و خوار کن کسی را که در مقام خواری
ایشان و حالی مگردان زمین را از کسی که با حجت قیام نماید از ایشان خواه ظاهر باشد
خواه پنهان باشد و مستور تا باطل نگردد دین تو و حجت و بینات تو بعد از آن فرمود ای ابن مسعود
بتحقیق که من جمع کردم ترا درین مقام الخیری که اگر مفارقت کنید از ایشان هلاک
گردید و اگر چنگ زنید در آن نجات یابید و سلامتی کسی راست که پیروی هدایت کند و احادیث
بیان این معانی بحد تواتر رسیده و از بسیاری احصاء آن نتوان کرد و ما ذکر کردیم بعضی

از آن اخبار را تا جلای ابصار متقیان و شفای صدور مؤمنان باشد و هدایت باشد ازبرای
قومی که با انصاف باشند فصل در ذکر احتجاج بعضی از
حکایات و روایات که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته از احتجاج
لجاج در امر خلافت از قبل آنکس که مستحق بوده اثر او آنکس که مستحق نبوده و اشارت با نکار
آنکس که انکار کرد کسی را که امارت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام با مراو بود و اشارت
بکسی که گردید که با امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام از پیش و از پس ابا ابو الفضل محمد بن عبد الله
شیبانی مرویست که با سناد صحیح از خال خود نقل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیرون
آمد در مرضی که وفات یافت در آن مرض از برای امامت نماز و تکیه داشت بر فضل بن عباس
و غلامی که حضرت را بود که او را ثوبان گفتندی و این آن نمازی است که حضرت صلی الله علیه و آله
اراده آن داشت که تخلف نماید از آن جهت گرانی مرض بعد از آن تحمل مشقت آن شد و بیرون
آمد و چون نماز گذارد و بمنزل شریف معاودت فرمود و با ثوبان گفت که در را ببوش و بهوشی در
یافت آنحضرت را جماعت انصار در آمدند و در را پوشیده دیدند با ثوبان گفتند که اذن از برای
ما حاصل کن تا در آییم بر پیغمبر خدا ثوبان جواب داد که حضرت بیهوش است و زنان نزد آنحضرت
حاضر بودند آواز گریه ایشان بسمع مبارک آنحضرت رسید چشم گشود و فرمود چه کسانند ایشان
گفتند انصارند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اینجا ست از اهل بیت من گفتند علی بن ابی طالب
و عباس پس بخواند ایشانرا و تکیه بر ایشان داد و بیرون فرمود و نشست بر ستونی از ستونهای
مسجد نهاد و آن ستون از درخت خرما بود و پس مردمان جمع آمدند حضرت صلی الله علیه و آله خطبه
و در اثنای سخن فرمود نبود هیچ پیغمبری مگر که بگذاشت ترکه و من میگذارم در میان شما د
ثقلین عبارت از دو نفیست یکی کتاب الله مجید است و یکی اهل بیت من پس هر آنکه ضایع کرد

ضایع کرد او را خدای تعالی ایشانرا و نگاهداشت کرد انصار و فرمود وصیت میکنم شما را به نیکوکاری
و احسان با ایشان و روی آورید بنیکوکار ایشان و تجاوز کنید از بدکاران ایشان
انگاه اسامه بن زید را بخواند و امر کرد که بغزای که متوجه شده بود و توجه نماید معتبرون نیرکه و
نصرت و عافیت و امر فرموده بود که جماعتی از مهاجر و انصار و از آن جمله ابو بکر و عمر
بودند رضی الله عنهما و جمعی از مهاجران و انصار با وی رفیق باشند و با رض موته فلسطین روند
و با اعدا خدا محاربه نمایند اسامه گفت ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد آیا رخصت میدهی که
چندان توقف نمایم که حق تعالی شفا دهد شما را ازین بیماری و اگر بیرون روم و شما درین حال باشید
بیرون خواهم رفت و دل من پر الم و جراحت خواهد بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود من رسانید
که شما طعن کرده اید در فرستادن اسامه و در فرستادن پدر او زید از پیش و تحقیق سوگند که اسامه
هر آینه سزاوار امارت باشد و تحقیق که پدر او سزاوار امارت بود و هر آینه او از دوست ترین
مردمان بمن است و وصیت میکنم شما را برعایت منزلت او و اگر سخن گوید شما در امارت اسامه پس
بتحقیق که سخن گفت قایل شما در امارت پدر وی بعد از آن در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل خود و دادا
در همان روز از مدینه بیرون رفت و در قرب یک فرسخ از مدینه نزول نمود و منادی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله ندا کرد که در مدینه باید تخلف نکنند آنان که مامور شدند که با اسامه بغزای کفار روند
پس ملحق شدند با اسامه آنان که مامور بودند و اول کسان که با اسامه پیوستند ابو بکر بود و عمر
رضی الله عنهما و ابو عبیده جراح و ایشان بر جانب دریک ناحیه از معسکر اسامه فرود آمدند و حکایات ثقل بیماری
آنحضرت بر ایشان اعتماد بود و از هر طرف حکایات موحش مذکور میشد مرد کسی سخنان نهانی داشت
و میخواستند انصار را از مدینه نزد سعد بن عباده می آمدند و از گرانی مرض آنحضرت سخنان نا ملایم مذکور می
ساختند وقت چاشت روز دوشنبه بعد از خروج اسامه بود و روز حضرت خیر البشر از دار فنا به دار

بقا رحلت فرمود و چون خبر لشکر اسامه رسید در ساعت همه ایشان متوجه مدینه شدند و زلزله
عظیم و اضطراب تمام در اهل مدینه بود ابوبکر علیه اللعنه بر شتر سوار بود و بدر مسجد مدینه آمد و گفت
ای مردمان چیست شما را که چنین در اضطرابید اگر محمد مرد خدای محمد حی لایموت است و شنود محمد هیچ
مگر که پیش از تو پیغمبران بودند پس اگر بمیرد یا کشته شود شما بکفر خود باز خواهید گشت و هر کس بکفر
خود باز گردد هیچ مضرتی بخدای تعالی نخواهد رسید بعد از آن انصار بسرعت تمام نزد سعد
بن عباده رفتند و بجهت مشوره و امر خلافت در سقیفه بنی ساعده جمع آمدند و چون این خبر بعمر رسید
ابوبکر را از آن خبر داد و بسرعت تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابوعبیده بن الجراح با آن
دو ملعون بود و در سقیفه مردم بسیار بودند از انصار و سعد بن عباده در میان ایشان
بود او را مرضی داشت نزاع بسیار در میان واقع شد و سخن بآنجا رسید که ابوبکر لعنه الله در آخر سخن
با انصار گفت که من شما را به بیعت با ابوعبیده بن جراح میخوانم یا عمر لعنهم الله و رضا دادم که یکی
از ایشان صاحب خلافت باشند و این دو ملعون گفتند ما نزاع او از این امر میدانیم ما بر تو تقدم
نخواهیم کرد تو سابقتر بوده در اسلام و تو احقی باین امر انصار گفتند که میترسیم که غالب آید بر ما کسی که نه از ما و نه
از شما باشد ما بآن رضا دادیم که از ما امیری و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاک باید امارت از دیگر
امیری از ما باشد ابوبکر علیه اللعنه بعد از مدح و ثنای بسیار از برای مهاجران گفت ای گروه انصار
شما شکر نشنیدید فضل مهاجران از بزرگی منزلت ایشان از اسلام و خدای تعالی شما را مدد کار
دین خود و انصار پیغمبر خود گردانید و شما را مهاجر پیغمبر خود ساخت و زنان و فرزندان او را در میان
شما جای داد و کسی بعد از مهاجرین اول منزلت شما نیست امارت از برای ایشان است و وزارت
از برای شما پس برخواست حباب بن منذر انصاری و گفت ای گروه مردمان مالک شوید حقوق
خود را بدستهای خود چه مردمان قادر نیستند که رای اختیار کنند که مخالف رای شما باشد در این کثرت

گفتی رای شما باشد و ثنای بسیار از برای انصار گفت بعد از آن گفت اگر قبول نکنند این گروه
... امیر ایشان باشیم ما راضی نیستیم اماره ایشان بر ما و قانع نمیشویم مگر اکه از ما امیری باشد
... و پیغمبر ایشان از غیر شما باشد اما عرب امتناع ننمایند از آنکه متولی امارة ایشان کسی باشد
... پیغمبر از قبله او باشد و مرا درین سخن حجت ظاهر است در امارت از برای قریش مهاجرات
... هر کس که مخالفت با این سخن دارد و فتنه را دوست داشته و خود را در ورطه هلاکت می اندازد
... دیگر باره حباب بن منذر برخواست و با انصار گفت ای گروه مردمان حقوق خود را بدست
خود نگاه دارید و سخنان این جاهل شنوید و نصیب خود از امر بگذارید این احمق و اصحاب
او فرو گذارید و اگر راضی نشوند بآنکه از ما امیری و از ایشان امیری باشد ایشان را بیرون
کنید از بلاد خود و شما والی امر خود باشید و بخدا سوگند که شما بآنچه گفتم سزاوارید عمر خطاب
... گفت چون حباب مرا جواب داد دیگر با او سخن نخواهم گفت چه قبل ازین در میان من و
او ... بود در زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و منع کرد پیغمبر خدا مرا از مناقشه با او و من
... دیگر ... دم که با او سخن بگویم هرگز و روی به ابوعبیده کرد و گفت تو سخن کن ابوعبیده متوجه انصار
شد و مدح و ثنای بسیار از برای انصار گفت و بشیر بن سعد که یکی از بزرگان انصار بود چون
دید که انصار اجتماع کردند و میخواهند که سعد بن عباده را امیر کردانند حسد برد بر امارة او و دفع
این امر کرد و موافق شد با عمر و راضی شد با امارة ... و بشیر قریب انصار
... بسیار بردم با امارة مهاجر میشود آنگاه ابوبکر لعنه الله گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش
... پس بیعت کنید با هر کدام که خواهید عمر و ابوعبیده گفتند ما متولی این امر نخواهیم شد و حال
... تو در میان ما باشی دست خود را بکش تا بیعت کنیم با تو بشیر بن سعد گفت و من سوم شما خواهم
بود و او بزرگ اوس بود و سعد بن عباده بزرگ خزرج و چون دیدند اوس میل بشیر که بزرگ خود ایشان

... دیدند که خزرج میل بامارة سعد و او نمیکنند متوجه شدند به بیعت با ابوبکر لعنه الله و تخطّ علیه بسیار
شدند و ازدحام کردند و از کثرت ازدحام سعد بهلاک خواست شد و او مریض بود و بر زمین
خدا ... بیاورد و کشته شد عمر علیه اللعنه گفت بکشید سعد را بکشد خدای تعالی سعد را ... پس
پس سعد از جای برخواست و ریش و گریبان عمر بگرفت و گفت بخدا سوگند ای پسر صهاک بدر بزه
کرده ... از موی که تو حک تراه ... که با سعید خرج این پیری کنی ابوبکر علیه اللعنه با عمر خطاب
علیه اللعنه و العذاب گفت که تحمل کن که رفق و مدارا افضل و احسن است سعد بن عباده گفت ای پسر صهاک
و صهاک جده عمر است لعنه الله و او کنیزی بود حبشیه و شرح آن کا ... جای خود ... کور خواهد
شد بخدا سوگند که اگر طاقت برخواستن بودی بشنوی ... از ... بعقوم ... ستاره تو کرد
بعد داعیه امارت و خلافت در خاطر میگذشت این داعیه باطل شما را بر جرأت بر آل ... و ...
و اشارة بمردم خود کرد و گفت مرا از اینجا و ازین مکان فتنه بیرون برید پس برداشتند او را و بمنزل
او بردند و بعد ازین حکایات ابوبکر علیه اللعنه شخصی را نزد او فرستاد که چون مردم بیعت کردند
با من تو نیز بیعت کن سعد گفت بخدای سوگند که تا نیندازم هر تیری که در جعبه منست در روی شما و رنگین نکنم
رمح خود را بخون شما و نزنم بشمشیر خود را بر فرق شما با عشایر و قبایل خود در معارک با شما قتال نکنم
و آزاد آزاد ... نخواهم گرفت بخدا سوگند که اگر انس و جن اتفاق نمایند بر من ... بیعت نکنم با شما
و چون این حکایات را بابوبکر و عمر رسانیدند عمر گفت ناچار است از بیعت او بشیر بن سعد گفت که او بقتول
بیعت نخواهد کرد و لجاج خواهد کرد تا زمانی که کشته شود و کشته نمیشود تا کشته شوند اوس و خزرج او را
بحال خود باید گذاشت که در آن مضرتی نیست پس متوسل گردند قول وی را و بخدا ... شدند سعد را بحال خود
و سعد در عقب ایشان هرگز نماز نکرد و قضا بحکم ایشان نکرد و اگر مددکاری یافتی با ایشان قتال
کردی و همیشه برین حال بود تا زمانی که ابوبکر بهلاکت یافت و چون عمر متولی امر شد از حضرت عمر ...

بود و بجانب شام رفت و آنجا وفات یافت و با کسی بیعت نکرد القصه جماعت انصار بیعت کردند
و دیگران که آنجا حاضر بودند بیعت کردند و علی ابن ابی طالب علیه السلم بتجهیز و تکفین آنحضرت
صلی الله علیه و آله مشغول بود و چون فارغ شد از آن نماز کذارده ... بر آن حضرت و مردم
نماز کذاردند و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بهشت دنبو هاشم بر جمع آمدند و با ایشان
زبیر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان لعنه الله جمع آمدند و بنی زهره بر عبدالرحمن بن
عوف و این قبایل در مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابوعبیده لعنهم الله بمسجد در آمدند و گفتند چیست
شما را که حلقه حلقه نشسته اید برخیزید و بیعت کنید با ابوبکر بتحقیق که بیعت کرده اند با او انصار
و دیگر مردمان پس برخواستند عثمان و عبدالرحمن بن عوف و جماعتی که با ایشان بودند و بیعت
کردند با ابوبکر لعنه الله و امیر المومنین علیه الصلوة و السلم با بنی هاشم بمنزل امیر المومنین رفتند
و زبیر ... با ایشان بود و پس عمر لعنه الله با جماعتی که بیعت کرده بودند و از آن جمله اسید بن حضیر و سلامه
بود بخانه امیر المومنین علیه السلم آمدند و گفتند که بیعت کنید با ابوبکر لعنه الله بتحقیق که
بیعت کرده اند با او زبیر برخواست و شمشیر خود را از غلاف برکشید و فرخاش کنان
متوجه عمر شد عمر آنجا بمردم خود برد و گفت مرا از شمشیر او نگاه دارید سلامه بن سلامه پیش دستی کرد
و شمشیر او را بگرفت و عمر او را برداشت و بر زمین زد و بنیز ... جماعه بنی هاشم و غیر ایشان می گرفت
و با ایشان اظهار عداوت میکرد تا ایشان را بر در ابی بکر لعنه الله آوردند و با ایشان گفتند
بیعت کنید با ابی بکر پس بیعت کردند او و مردمان و بخدا سوگند که اگر ... بیعت در میان لشکر شمشیر نخواهد بود و چون بنی هاشم این حال مشاهده کردند یک یک تامل میکردند
و بعد از تامل بیعت میکردند و نماند کسی که بیعت نکرد ازین جماعت مگر امیر المومنین علی ابن ابی
طالب علیه الصلوة و السلم با آنحضرت گفتند بیعت کن با ابوبکر آنحضرت فرمود من احق

این امر و شما اولی اند به بیعت با من شما امارت را از انصار می ستانید و حجت شما بر ایشان قرابت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از ما که آل پیغمبریم غصب میکنید آیا زعم شما این نبود که
شما احق بودید باین امر از انصار بسبب قرابت شما به پیغمبر خدا و انصار باین حجت تسلیم کردند
امارت را بشما و من حجت میسازم بر شما باین حجت که ساختید بر انصار و من اولی ترم برسول
خدا ام در حیوة و ممات و منم وصی او و وزیر او و منم مستودع علم و اسرار او و منم
صدیق اکبر و منم اول کسی ام که با او ایمان آورد و تصدیق رسالت او کرد و بهترین
شما ام در مشقت کشیدن در جهاد مشرکان و اعلم شما ام بکتاب و سنت و افقه شما ام
در دین و اعرف شما ام بعواقب امور و افصح شما ام در زبان و اثبت شما ام در دل پس چیز شما
میکنید شما را درین امر مقام راستی و انصاف باشید با ما اگر از خدای تعالی ترسی دارید
حق را از برای ما دانید و چیزی که حق شما باشد از آن درگذرید چنانکه انصار چیزی که حق
ایشان نبود از آن درگذشتند و اصرار بر ظلم منمائید و دانید که این ظلم است عمر علیه اللعنه
گفت اهل بیت تو خلافت ابوبکر را حق دانستند آیا تو اقتدا باهل بیت خود نمیکنی
بیعت با حجت بر علی بن ابی طالب نیست و ما استحقاق او را از راه قرابت رسول و حسن جهاد
و هجرت و دیگر صفات زیاده از دیگران میدانیم عمر علیه اللعنه گفت با ترا نخواهیم گذاشت
تا زمانی که بیعت کنی بطوع یا بکره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بخدای قسم که قبول نکنم قول شما
و اطاعت شما نخواهم کرد و در بیعت شما در نخواهم آمد ابوبکر لعنة الله علیه گفت اگر ابا میکنی
ترا بر بیعت و درین باب تشدد نمیداریم ابوعبیده برخواست و نزدیک امیرالمؤمنین
علیه السلام آمد و گفت ای پسر عم ما انکار قرابت تو برسول خدا نمیکنیم و سبق تو در اسلام و علم
و نصرت و تقوی تو را میدانیم این قدر هست که تو مرد جوانی و درازتر امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بود و ابوبکر لعنه الله مردی پیر است و محتمل اثقال این امر میشود و او عمر خود گذرانیده با او مصاحبه
کن اگر خدای تعالی ترا عمر دهد بعد از آن هیچ دیگری خلاف نخواهد کرد در امر تو و خلافت
تسلیم تو خواهند کرد چه همه را معلوم است که تو باین امر از همه سزاوارتر و لایق تری چون
فتنه است اگر زیاده ازین مبالغه کنی فتنه که منتهی شود به تسکین آن ممکن نباشد و تو میدانی
العجمی عرب را و غیر عرب نیست بخدا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای گروه انصار از خدا
بترسید عهد پیغمبر خود را در شأن من دور مکنید اهل حق خود را از مقام و منزلی که در
میان مردمان است بخدا سوگند که حق تعالی این مقام را از برای من حکم کرد و پیغمبر صلی الله
علیه و آله اعلام کرد شما را بآن و شما میدانید که ما اهل البیت باین سزاوارتریم از شما
پس پیروی هوا و آرزوی خود مکنید و از حق دوری مجوئید و روش قدیم خود را باحداث بدعت
و ضلالات فاسد مگردانید بشیر بن سعد انصاری که ساعی امر ابوبکر لعنه الله بود گفت که هشتند
جماعه انصار که ای ابوالحسن اگر این سخن را انصار از تو می شنیدند پیش از بیعت
ایشان با ابی بکر اختلاف نمیکردند در حق تو هیچ دو کس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
پس سزاوار بود مرا که بگذارم پیغمبر خدا را و تجهیز و تکفین او را و اشتغال نمایم و بیرون آیم و بر سر
امارت نزاع کنم و گمان نمیبردم احدی که درین امر با من در مقام نزاع باشد و پیغمبر
صلی الله علیه و آله در روز غدیر هیچ حجت از برای احدی نگذاشت و از برای هیچ قایل مقالی
سوگند میدهم بخدای تعالی مردی را که شنیده باشد از پیغمبر خدا در روز غدیر خم که فرمود
کسی که من مولای اویم پس علی بن ابی طالب مولای اوست بار خدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد
و دشمن دار آنکه او را دشمن دارد و نصرت ده آنکه او را نصرت دهد و خوار کن آنکه او را خوار کند
آنکس که با او خاری و اعتذاری کند یا آنکه گواهی دهد بآنچه شنیده است زید بن ارقم گفت

که دوازده مرد از اهل بدر گواهی دادند بر آن و من از آن جماعت بودم که شنیده بودم از رسول
خدا و در آن مجمع کتمان شهادت کردم خدای تعالی در عقوبت آن عمل هر دو چشم مرا ستد و مرا
نابینا کرد و سخن درین باب بسیار شد و آوازها بلند کردند و عمر علیه اللعنه ترسید که مردم
گوش بسخن امیرالمؤمنین علیه السلام کنند و مهم او خلل یابد پیش آمد و گفت ای ابوالحسن خدای
تعالی مقلب القلوب است و نمی بینم ترا آنکه عدول کنی از آنچه جماعت بر آن رفته اند این گفت
و مردمان را برداشته متوجه منازل خود شد از ابان بن تغلب مرویست که وی گفت با امام
همام ابوعبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام گفتم جان من فدای تو باد هیچکس از اصحاب پیغمبر انکار
نمود بر آن عمل شنیع ابوبکر علیه اللعنه و جلوس او در مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله امام علیه السلام
فرمود بلی دوازده نفر انکار نمودند از مهاجران شش نفر خالد بن سعید بن العاص بود از بنی
امیه و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار
شش نفر ابوالهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابی بن
کعب و ابوایوب انصاری امام علیه السلام فرمود که چون ابوبکر بر منبر برآمد مشورت کردند ایشان
با یکدیگر گفتند بخدای سوگند که میرویم و او را از منبر پایین می آریم و بعضی دیگر گفتند که
اگر چنین میکنید نفس خود را در مهلکه انداخته باشید و حق تعالی میفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکه و منع از ید دستهای خود نفس خود را در مهلکه میندازید تا باتفاق نزد امیرالمؤمنین
علیه السلام رویم و با آنحضرت مشورت کنیم و بدانیم که رای آنحضرت چیست باتفاق نزد امیر
المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ترک کردی حقی که تو از آن احق و اولی بودی
ما از پیغمبر خدا شنیدیم که میفرمود که علی بن ابی طالب با حق است و حق با علی بن ابی طالب
میل میکند حق بهر جا که میل میکند او و ما قصد آن داریم که او را از منبر رسول خدا فرود آوریم نزد تو

آمدیم تا مشورت کنیم با تو و بدانیم که رای تو چیست و ما را چه میفرمائی امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بخدا
سوگند که اگر شما چنین کاری بکنید هر آینه شمشیرها کشیده باشید از برای جنگ من و مستعد حرب من باشید
و هر آینه شما شمشیرها کشیده باشند و گویند مرا بیعت کن و اگر نه ترا خواهیم کشت و مرا چاره نیست از آنکه
دفع کنم قوم را از نفس خود و این بدان جهت است که رسول صلی الله علیه و آله پیش از وفات با من گفت
ای ابوالحسن بتحقیق که زود باشد که امت غدر کنند بر تو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا و
بتحقیق که تو نسبت با من بمنزله هرونی نسبت با موسی و امت من بعد از من بعضی بمنزله هرون اند و
پیروان او بودند و بعضی بمنزله سامری اند و گوساله که تابع سامری بودند پس گفتم که یا رسول الله پس اگر
که چنین باشد مرا چگونه باید بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اگر اعوان و انصار یابی جهاد کن با
ایشان و بر ایشان فایز شو و اگر نیابی دست خود را از ایشان کوتاه دار و خون خود را محفوظ
بدار تا زمانی که ملحق شوی بمن در حالی که مظلوم باشی و چون وفات کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله مشغول شدم بتجهیز و تکفین او و چون از آن شغل فارغ شدم و عده دار اهل بدر و سابقان
اول طلب نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر غفاری پس صلاح
دیدم که ملازم خانه خود باشم از خدای بترسید و خاموش باشید چه شما میدانید دشمنی این قوم را بخدا
و رسول خدا و اهل بیت پیغمبر او پس روید باتفاق نزد این مرد و بگوئید آنچه شنیده اید از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله تا حجت بر او تمام باشد و سبب آن شود که او را از پیغمبر
پس این جمع بر منبر رسول خدا آمدند در روز جمعه چون ابوبکر علیه اللعنه بر منبر برآمد مهاجران
با انصار گفتند پیش روید و سخن گوئید انصار با مهاجران گفتند بلکه شما پیش روید و سخن گوئید چه
خدای تعالی شما را در کتاب مجید مقدم داشت آنجا که گفت
یعنی بتحقیق که بازگشت خدای تعالی بر پیغمبر بر مهاجران و انصار و از گناه ایشان درگذشت بآن

بن ثعلب میگوید من گفتم ای پسر رسول خدا عامه این آیت را چنین میخوانند که نزد شما است امام علیه السلام فرمود که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخوانند که لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار امام علیه السلام فرمود وای برایشان بر چه گناه داشت پیغمبر خدا تا خدای تعالی بازگردد باو بقول تو بتحقیق که بازگشت خدای تعالی با بنا و بکر بر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پس اول کسی که سخن گفت خالد بن سعید بن العاص بود و بعد ازان باقی مهاجران و بعد ازان انصار ذکر کرده اند که ایشان در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه نبودند و چون بمدینه آمدند ابو بکر علیه اللعنة مستولی امر شده بود و ایشان دران روز از اعلام مسجد نبی بودند پس برخواست خالد بن سعید بن العاص و گفت ای ابو بکر از خدای تعالی بترس چه دانسته که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت و ما در حوالی او بودیم در روز بنی قریظه در وقتی که فتح قلاع ایشان میسر شد و علی بن ابی طالب علیه السلام بسیاری از صنادید ایشان را بقتل آورده و اکثر بزرگان و سرداران ایشان شمع قهر کذرانیده بود که ای معاشر مهاجر و انصار من وصیت میکنم شما را بوصیتی پس نگاه دارید آنرا و بامانت میگذارم نزد شما سخنی پس محافظت کنید آن سخن را بدانید و آگاه باشید که علی بن ابی طالب امیر شما است بعد از من و خلیفه منست در میان شما و باین وصیت کرد مرا پروردگار من بدانید و آگاه باشید که اگر شما محافظت نکنید وصیت مرا و نصرت نکنید او را و اختلاف کرده باشید در امر دین و اضطراب یافته باشد نزد شما احکام شرع شما و بر شما اشرار شما باشند بدانید و آگاه باشید که اهل بیت من ایشان وارثان امر من اند و عمل کنندگان با مر امت اند بعد از من بار خدایا آنکس که فرمان برداری کند از امت من و نگاه دارد وصیت مرا در حق ایشان پس حشر کن او را در زمره من و بگردان از برای او نصیبی از مرافقت من که تا دریابند بان نور آخرت را و آنکس که بدی کند در امر خلافت در اهل بیت من پس محروم

گردان او را از بهشتی که عرض او بمجموعه عرض آسمان و زمین است عمر خطاب لعنة الله علیه گفت خاموش باش ای خالد که تو نه از اهل مشورتی و نه اعتباری برای تو نیست خالد گفت که تو خاموش باش که سخن بزبان غیر خود میگویی بخدا سوگند که هرآینه قریش میدانند که تو از روی حسب و نسب پستی از روی قدر اخل ایشانی از روی ذکر بی قیمتی از روی نسب و اشارات بحکایت صهاک و خثمه بود و تو لیسی بمال و ترا در میان قریش عزتی نیست و در جنگ نام بکی و درین امر پیرو شیطانی آن زمان که باو میگوید که کافر شو چون کافر شود میگوید من از تو بیزارم بحق میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیان است پس عاقبت این خواهد بود که همیشه هر دو در آتش دوزخ باشید و اینست جزای ظالمان و حجت پس ساکت شد عمر لعنة الله علیه و نشست خالد بن سعید بعد از و سلمان فارسی برخواست و بزبان فارسی گفت کرده و نکرده ای ابو بکر بچه چیز مستند خواهی شد هر گاه که نازل شود بتو عقوبت آنچه تو کرده و چگونه خواهی زد هر گاه که سوال کنند از چیزی که نمی اندیشی عاقبت از تو در وجود آمده و چه خواهی گفت بتقدم تو بر آنکس که اعلم از تو است و اقرب است برسول خدا و اعلم است بتاویل کتاب خدای عز و جل و سنت پیغمبر و تقدم تو بر کسی که پیغمبر صلی الله علیه وآله مقدم داشت او را در حیوة خود و وصیت کرد شما را باو بعد از وفات خود پس شما بگذاشتید قول او را و فراموش کردید وصیت او را و خلاف کردید وعده او را و شکستید عهد او را و آنچه فرمود که بآن متوجه شدید از جهت احتراز بود ازانچه ضد و ریا فتار شما و برای تنبیه امت بر خطای شما خلاف آن کردید و عنقریب پیدا تبعات تو معلوم شده و دور و بال این عمل را با تو حمل خواهند کرد بقبر تو و تا ابد گرفتار این خواهی بود پس اگر رجوع کنی بحق پیش از مرگ و تلافی کنی قبح کرده خود را و باز گردی بخدای تعالی و پشیمان شوی ازین فعل شنیع هرآینه برستگاری نزدیک شوی

از آن تو شنیدی بجنانکه ما شنیدیم و دیدی چنانکه ما دیدیم و باز نداشت ترا ازانچه بان مشغولی و ترا می نصیب از دین اسلام گردانید برتو باد که ملاحظه حال خود کنی و نباشی همچو کسی که پشت آورد و تکبر کرد بعد ازو ابو ذر غفاری برخواست و گفت ای معشر قریش هرآینه حق بود که قرابت رسول خدا را بگذاشتید بخدا سوگند که مرتد شدید و جماعه عرب شک در دین خود نموده اند و اگر شما این امر را در اهل بیت پیغمبر خدا میگذاشتید شمشیر خلاف هرگز از غلاف بیرون نمی آمد در میان شما و اختلاف را بر قهر و غلبه نهادید و چشم بان خواهند داشت آنگاه که اطلاع این امر شما شد و در طلب آن خون بسیار ریخته خواهد شد و همچنان شد که ابو ذر گفته بود و شما دانسته اید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود که امامت بعد از من ازان علی بن ابی طالب است و بعد ازو ازان دو پسر من حسن و حسین است و بعد از ایشان ازان اولاد ایشان و شما قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بگذاشتید و طمع در دنیای فانی کردید و نعیم باقی را بگذاشتید و خراج کردید آنچنانکه پیش از شما بوده اند بعد از پیغمبران خود بکفر و ضلالت بازگشتید و عنقریب جزای عمل خود خواهید رسید و خدای تعالی ستم کننده بر بندگان خود نیست بعد ازان مقداد بن اسود برخواست گفت ای ابو بکر از ظلم خود بازگرد و ملازم بیت خود باش و بر گناهان خود ندامت بریز و خلافت را بصاحب آن گذار و حقی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در باب علی مرتضی از تو گرفت بجای آور و آنچه مقرر فرمود که در تحت رایت اسامه بن زید باشی و غلام او و روی تبعیه او بود و ترا بر بطلان امری که متصدی آن شدی و همچنین تنبیه بود ترا و آنکس که ... نواست و آنچه قبل ازین در غزوه ذات السلاسل شما را تابع عمرو عاص گردانید و آن علم نفاق و معدن شقاق را که آن شانئک هو الابتر در شان او نازل گشت بر شما امیر گردانید و بر سایر منافقان مدینه پس از خدای کار بترس و بیعت خلافت که احتیاج مردمان گرفته ای آنکس پیش ازانکه

رحمت فوت کنی و عقوبت بر تو یابند و نزد تو روشن است که علی بن ابی طالب صاحب خلافت است بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پس امر خلافت را تسلیم او کن و نصیحت قبول کن اگر قابل نصیحتی و بحق تعالی است بازگشت امور بعد ازو بریده بن اسلم برخواست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه چیزها است که از باطل بحق میرسد ای ابو بکر فراموش کردی آنچه ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله امر کرد و آنکه علی بن ابی طالب امیر مومنان و قاتل قاسطان است پس بترس از خدای تعالی و تدارک حال خود کن پیش از آنکه او تدارک ترا فوت شود و بعذاب ابدی گرفتار شوی و تسلیم کن امر را بکسی که از تو احق است و من آنچه شرط نصیحت است بجای آوردم و راه نجات بتو نمودم و بد کننده کن و گناهکاران نباشی بعد ازو عمار بن یاسر برخواست و گفت ای معاشر قریش اگر دانسته باشید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بوراثت و اقوم اند با مور دین و احفظ اند بر عادات ملت و ناصح تر اند بر امت امر کنید صاحب خود را تا حق را باهل حق گذارد پیش ازانکه مضطرب شود حال شما و طمع کند در شما اعدای شما چه میدانید که بنی هاشم از شما احق اند باین امر و علی بن ابی طالب در میان شما امام شما است بعهد خدا و رسول او و در میان منزلت شما فرقی عظیم است و شما دانسته اید که در های مردم را از مسجد بستن فرمود و در خانه علی مرتضی را در مسجد گذاشت و در میان خوانندگان فاطمه زهرا علی مرتضی را اختیار کرد و فرمود من مدینه علمم و علی بن ابی طالب باب آنست و حلال مشکلات شما در دین علی مرتضی است هرگاه او را مشکلی شود پس شما چرا ... عقبی ترجیح می نهید و بکفر و ارتداد باز میگردید که تا خاسر و زیان کار باشید بعد ازو ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابو بکر عناد مکن در حقی که خدای تعالی از برای غیر تو مقرر داشته است و مباش تو اول کسی که عصیان رسول خدا کند در حق وصی او و صفی او و حق را باهل حق گذار و ازین گمراهی پشیمان باش که عنقریب مفارقت خواهی کرد ازین باطل و عذاب آن بتو خواهد رسید

بعد از آن خزیمه بن ثابت برخواست و گفت ای مردمان آیا شما میدانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
گواهی مرا تنها قبول کرده و مرا بجای دو عادل دانسته گفتند بلی گفت من گواهی میدهم که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود اهل بیت من فارق میانه حق و باطل اند و ایشان پیشوایان امت اند
و قایم مقام من پس گفتم آنچه شنیده بودم و آنچه بر من لازم بود رسانیدم بعد از آن ابو الهیثم
بن التیهان برخواست و گفت من گواهی میدهم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین را بالای
خود داشت و گفت هر که من مولای اویم علی بن ابی طالب مولای اوست انصار گفتند مقصود
تفویض خلافت است بعلی ابن ابی طالب و بعضی گفتند غرض تعظیم و تکریم علی ابن ابی طالب است
و مردم درین باب خوض تمام کردند و بعد از قیل و قال مردم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرستادند و سوال کردند حضرت فرمود که مراد من آنست که علی بن ابی طالب امام
است بعد از من و ناصح ترین مردم است از برای من و من گواهی میدهم بآنچه دانسته ام هر که خواهد
ایمان آرد و هر که خواهد کافر شود و بس بتحقیق که روز قیامت موعد ما است بعد از آن سهل بن حنیف
برخواست و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و آنگاه گفت ای معشر قریش
گواهی دهید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را درین مکان یعنی
روضه و او دست علی ابن ابی طالب را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان این علی ابن
ابی طالب امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قاضی دین من
و منجز وعده منست و اول کسی است که مصافحه کند مرا بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت
کند او را و نصرت دهد او را و وای بر کسی که تخلف کند از او و از متابعت او روی بگرداند و برخواست
با او برادر او عثمان بن حنیف و گفت شنیدم ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اهل بیت
من ستارگان زمین اند پس پیشی مجوید بر ایشان و ایشان را مقدم خود دانید پس بتحقیق که ایشان

والیان ام

والیان امر اند بعد از من پس برخواست مردی و گفت ای رسول خدا کدام از اهل بیت تو فرمود علی
ابن ابی طالب و پاکیزگان از اولاد او پس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده
دین را پس مباش ای ابو بکر اول کسی که کافر شود و با من بحق و خیانت در امر خدا و رسول او مکن و خیانت
مکن امانت خدا را او تو اولی که خیانت کنی بعد از او ابو ایوب انصاری برخواست و گفت از
خدای تعالی بترسید ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خدا و حق ایشان را با ایشان باز گردانید پس
بتحقیق که شنیده اید شما مثل آنچه شنیده اند برادران ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در اماکن متعدده
و در مجالس مختلفه آنکه فرمود اهل بیت من ائمه شما اند بعد از من و اشاره بعلی ابن ابی طالب کرد و گفت این علی
بن ابی طالب امیر برره و قاتل کفره است مخذول است آنکس که در خذلان ایشان کوشد و منصور است
آنکس که نصرت ایشان جوید پس باز گردید بخدای تعالی از ستم خود پس بتحقیق که خدای تعالی تواب رحیم
است امام ابو عبد الله علیه الصلوة و السلام فرمود پس الزام یافت ابو بکر لعنة الله علیه بر منبر و قادر جواب نبود
بعد ازین گفت ولایت از شما است ولست بخیرکم و علی فیکم اقیلونی اقیلونی و من بهترین شما نیستم و علی
ابن ابی طالب در میان شما است اما کسی نبود که حقی را که با من کرده اند عمر خطاب علیه اللعنه گفت فرود
آی از منبر ای لکع چنین ای ذلیل النفس و ای لئیم چون از عهده حجت قریش بیرون نمی توانی آمد از اول
قبول چنین منزلتی بکرد و ابو بکر رفت و سه روز از منزل بیرون نیامد و از برای نماز گذاردن بمسجد نیامد
و چون روز چهارم بود خالد ولید بیامد آمد و با او هزار نفر بود و گفت چه در خانه نشسته ای اینها طمع
در خلافت کرده اند و سالم مولای ابی حذیفه آمد و با او هزار نفر بود و معاذ بن جبل آمد و با او هزار نفر
بود و لا یزال جمع می شدند بر ایشان تا ده هزار مرد بر ایشان گرد آمدند شمشیرها کشیده بیرون آمدند
و مقدم ایشان عمر خطاب بود لعنة الله علیه و بر در مسجد بایستادند و عمر گفت ای اصحاب علی اگر کسی از شما
چنان سخنان خواهید گرد که دی و دیروز گردید چشمهای شما را از حدقه بیرون می آریم خالد بن سعید العاص گفت ای

پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرها خود تهدید میکنی و یا بجمعیت میترسانی ما را بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر از شمشیرهای شما است
و ما بیشتر از شمائیم و اگر چه اندک می نمائیم زیرا که حجت خدای تعالی در میان ما است و اگر ندانم بودی که
طاعت امام از برای من اولی بودی هر آینه شمشیر خود را بر روی شما بیرون می کشیدم تا جهاد کنم در راه
خدای تعالی امیر المومنین علیه السلم گفت ای خالد بنشین که سعی تو در راه دین مشکور است آنگاه سلمان
فارسی برخواست و گفت الله اکبر شنیدم از رسول خدا و گوشهای من کر باد اگر دروغ گفته باشم که فرمود
در میان آنکه برادر من و ابن عم من در مسجد من نشسته باشد ناگاه طایفه از اصحاب خود که درانید بر ایشان جماعتی
از کلاب اهل نار و خواهند که او را و جماعه او را بقتل آورند و بدانید و آگاه باشید که شما آن جماعه اید پس
عمر خطاب لعنة الله علیه قصد سلمان کرد امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلم برخواست و او را از زمین
نشانید و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر چنین نوشته بودی بر امر خدای تعالی و عهد پیغمبر او با ما و این
بودی هر آینه میتو نمودی که مردی و مردانگی چیست و ملتفت شد باصحاب خود و فرمود باز گردید خدا بر شما رحمت
کناد و هر آینه در نیایم من در مسجد مگر همچنانکه در آمدند موسی و هرون در مسجد آن زمان که اصحاب ایشان گفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی برو ای موسی تو و پروردگار تو پس کارزار و قتال
کنید با دشمنان خود پس بتحقیق که ما اینجا نشسته ایم و با شما موافقت نمیکنیم بخدا سوگند که در نیایم در مسجد مگر
از برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا از برای قضیه که از هم گذشت چه روا نیست از برای حجتی که
اقامت کرده پیغمبر خدای تعالی از برای امت خود آنکه بگذارد ایشان را در حیرت ابو عبد الله بن عبد الرحمن روایت
کرد که گفت بود از آن عمر علیه اللعنه در کوچهای مدینه می گشت و ندا میکرد که ای مردمان که با ابی بکر بیعت
نکرده اید و عمر علیه اللعنه میدانست که جماعتی در خانهای خود پنهان شده اند و از بیعت محترزاند
و قصد آن داشت که با جماعت خود بر سر ایشان رود و از ایشان بیعت بستانند و مدتی برین حال
گذشت روزی گروه انبوه برداشت و بتزال امیر المومنین علیه السلم آمد و طلب بیرون آمدن

آنحضرت

آنحضرت از منزل شریف کرد و آنحضرت بیرون نفرمود و عمر لعنة الله علیه گفت تا هیمه بسیار بر در
خانه امیر المومنین علیه السلم جمع آوردند و آتش طلبید و گفت بخدا سوگند که اگر بیرون نیاید علی
ابن ابی طالب هر آینه خواهم سوخت این خانه را با هر چه درین خانه است اضطراب تمام در مردم
پدید آمد و گفتند فاطمه دختر رسول خدا درین خانه است و دو پسر آنحضرت در آن خانه اند و آثار
رسول خدا در آنجا است و چون انکار مردمان را خود مشاهده کرد و گفت زعم شما آنست که من
چنین عملی خواهم کرد غرض تهدید ایشان است آنگاه پیغام فرستاد به امیر المومنین علیه السلم
که بجز بیرون آمدن حیله نیست امیر المومنین علیه السلم فرمود بیرون نمی آیم زیرا که من مشغول بجمع
کتاب الله که خدا مرا امر کرده بیرون نیایم و ردای خود را از دوش ننهم تا جمع قرآن نکنم آنگاه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم بیرون آمد و نزد باب بایستاد و فرمود هیچ قومی قریب عهدتر از شما
به پیغمبر خدا نبود بخدا سوگند که گذاشتید بدن پیغمبر خود را نزد ما و تجهیز و تکفین او را فرو گذاشتید و بتمهید قواعد حکومت
مشغول شدید و با ما در آن باب هیچ مشورت نکردید و حق ما را ندیدید که بسیار و از عذر پرهیز ما
تمام بود و عهد خلافت از غیر ما گرفته بودید و شما قطع کردید اسباب آشنایی را در میان ما و خود
در دنیا و در آخرت و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی آنست که گفت من نزد امیر
المومنین علیه السلم آمدم و او مشغول بغسل پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و حضرت چنین وصیت کرده بود
که غسل دهد آنحضرت را مگر علی ابن ابی طالب علیه السلم و در آن وقت امیر المومنین سوال کرد که مدد
کار من که باشد درین امر حضرت جواب فرمود که مددکار تو جبریل علیه السلم خواهد بود و چون از
غسل او و تکفینی کرد و سلمان طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد و حسن و حسین را و پیش رفت و ما جمع شدیم
و در عقب آنحضرت نماز گذاردیم و عایشه علیها اللعنه در حجره بود و جبریل چشم وی را پوشید و این حال را
مشاهده نکرد و بعد از آن ده کس از مهاجر و ده کس از انصار در آمدند و نماز گذاردند و بیرون رفتند

انکار کرده گروه از مهاجر و انصار می‌آمدند و عذر میگفتند و بیرون می‌آمدند من با امیر
المؤمنین علیه السلام میگفتم که فلان چنین و چنین کردند و همین ساعت ابوبکر لعنة الله علیه بر منبر رسول
خدا آمد و راضی نخواهد بود که مردم بیعت کنند با او بیک دست و مردم بیعت خواهند کرد با او بهر
دو دست و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای سلمان هیچ میدانی که اول کسی که با او بیعت
خواهد کرد بر منبر رسول الله که خواهد بود گفتم نمیدانم در سقیفه بنی ساعده در وقتی که خصومت میان
ایشان و انصار بود اول کسی که بیعت کرده بشیر بن سعد بود و بعد از او ابوعبیده بن الجراح و بعد از
عمر و بعد از ایشان سالم حضرت علیه السلام فرمود از این سوال نمیکنم سوال من اینست که اول کسی
که بیعت کند او را بر منبر رسول که خواهد بود گفت نمیدانم حضرت فرمود که برو مراقب این حال باش
تا بدانی که چه کس است سلمان رضی الله عنه گفت من مراقب این حال بودم چون ابوبکر بر منبر برآمد اول
کسی که با او بیعت کرد پیر مردی بود تکیه بر عصا بر زده و در میان چشمان او آثار سجده بود گریه کنان
بر منبر برآمد و گفت الحمد لله والمنه که نمردم تا ترا درین مقام عالی دیدم دست خود بگشای تا ترا
بیعت کنم انگاه بیعت کرد و فرود آمد و از مسجد بیرون رفت من نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم
و شرح حال باز نمودم حضرت فرمود که هیچ میدانی که وی چه کس بود گفتم نمیدانم این قدر هست که مرا
کشاده روی بداند چه معلوم میشد که او را فوت رسول خدا خوش آمده امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
وی ابلیس بود لعنه الله علیه خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و رؤسای اصحاب
او حاضر شدند وقتی که نصب می فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بامر خدای تعالی
و خبر میداد ایشان را که من اولی ام بایشان از نفسهای ایشان و امر کرد ایشان را که برسانند حاضر غایب
را ابلیس گفتند و مردمان او از شیاطین بر وی جمع آمدند و گفتند این جماعت است معصوم و مرحوم اند و ترا و
ما را بر ایشان راهی نیست امام خود را بعد از نبی خود میدانستند ابلیس ازین سخن ملول و محزون گشت

پس خبر داد مرا رسول خدا بانکه زود باشد که بیعت کنند مردمان ابوبکر را در ظله بنی ساعده بعد
از انکه مخاصمه کنند در حق تو و چون بمسجد آیند اول کسی که بیعت کند او را بر منبر ابلیس باشد در
صورت مرد پیری که چنین و چنان باشد با اراده او و چنین و چنین گوید انگاه جمع اند و
عمله و فعله او از شیاطین و با ایشان میگوید شما را گمان آن بود که مرا بر ایشان راهی نیست اکنون
دیدید که چه کردم با ایشان آن زمان که ترک کردند امری را که بطاعت آن مامور بودند و
کردند انچه کردند سلمان گفت چون شب در آمد امیر المؤمنین علیه السلام اهل عزت و عصمت از
مردم خود را بخانهای اهل مدینه از مهاجر و انصار فرستاد و ذکر حقوق امیر المؤمنین علیه السلام کرد
و ایشان را بنصرت امیر المؤمنین علیه السلام خواندند پس هیچکس از ایشان اجابت نکردند مگر چهل و چهار
نفر پس امر کردند ایشان را که صباح بگاه سلاح بر خود راست کرده بدر دولت خانه امیر المؤمنین حاضر
باشند و بیعت بر مرگ کردند چون صباح شد هیچکدام حاضر نشدند مگر چهار نفر با سلمان گفتم
این چهار نفر چه کسان بودند گفت من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوام چون شب دیگر شد
باز طلب ایشان رفتند قبول کردند که صبحگاه حاضر شوند چون صباح شد هیچکدام حاضر
نشدند و چون شب سیوم شد همین قاعده طلب کردند وعده رفت و وفا بآن ننمودند و
چون امیر المؤمنین علیه السلام معلوم کرد که این جماعت در مقام غدر و بیوفایی اند در منزل خود
قرار گرفت و در مقام جمع آیات قرآنی شد و بیرون نمی‌آمد تا زمانی که همه قرآن را جمع آورد
و کتابت کرد از ابر وجهی که منزل بود و ناسخ و منسوخ آن منفرد نمود ابوبکر لعنة الله علیه
شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که بیرون آی و بیعت کن جواب فرستاد که من
بقرآن مشغولم و بان اهتمام تمام دارم و بامری دیگر نمی‌پردازم و بعد از چند مدت که از این
شغل فارغ شد از منزل شریف بمسجد تشریف برد و مردمان با ابوبکر لعنة الله آنجا حاضر بودند

حضرت در میان ایشان در آمد و با آواز بلند فرمود که ای مردمان بتحقیق که من بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه و آله مشغول بجمع قرآنم و آنچه بر پیغمبر خدا نازل گشته همه را جمع آوردم و هیچ آیتی
نیست مگر که پیغمبر خدا بر من خوانده و تاویل آنرا بمن تعلیم فرموده این سخن فرمود و بمنزل شریف خود رفت
عمر با ابوبکر لعنة الله علیهما گفت کس بفرست تا علی بیاید و بیعت کند که امر تو بی بیعت او تمام نیست و اگر او
بیعت کند ما از او بر تفرقه آمن ایم ابوبکر لعنة الله شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که آنحضرت
بمجلس خلیفه رسول خدا طلبید حضرت چون خبر یافت فرمود این امر است که پیغمبر خدای بگفته چه
ایشان و جماعتی که بر گرد ایشانند میدانند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از من خلیفه نکرده
است این شخص باز گشت و آنچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود باز گفت دیگر باره این شخص را فرستاد
و گفت فرمان بردار امیر المؤمنین را آنحضرت فرمود سبحان الله او میداند که غیر من صلاحیت این
ندارد و بسیار زمان نگذشت که امر کرد او را رسول خدا و او هفتم هفت کس بود که سلام کنند مرا
بامارت مومنان و سوال کرد او و صاحب او عمر از میان هفت کس و گفتند آیا این حکم از جانب خدا و
رسول است حضرت فرمود بلی از جانب خدا و رسول خدا است امیر مومنان و سید مسلمانان و صاحب لوای
غر محجلان است خدای تعالی او را بر کنار صراط خواهد نشاند تا دوستان خود را
در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ پس بازگشت آن شخص و آنچه شنیده بود با ابوبکر لعنة الله رسانید
و آن روز این حال گذشت چون شب در آمد نوبتی دیگر حضرت جماعت خود را بمنازل مهاجر و انصار
فرستاد و از ایشان نصرت طلب فرمود و کسی اطاعت نکرد غیر آن چهار نفر و چون امیر المؤمنین
علیه السلام معلوم نمود که مردم ترک نصرت آنحضرت کرده اند و متفق الکلمه اند با ابوبکر و در مقام
طاعت و انقیاد وی اند در منزل شریف خود قرار گرفت و بعبادت حق اشتغال می‌نمود دیگر
ابوبکر با عمر لعنة الله علیهما گفت چه باعث است که علی بن ابی طالب را به بیعت خود نمیخوانی

و حال آنکه همه مردم بیعت کرده اند مگر علی بن ابی طالب و آن چهار نفر که با او بودند ابوبکر
لعنه الله گفت که را نزد او فرستم نزد علی بن ابی طالب تا او را بخواند عمر لعنه الله علیه گفت قنفذ را
باین مهم باید فرستاد قنفذ مردی درشت خوی غلیظ پلید بود و از قبیله بنی تیم بود و از طلقا
بود او را با جماعتی از طلقا بخانه امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند و خواستند که با امیر المؤمنین
علی علیه السلام ملاقات کنند رخصت نیافتند اصحاب قنفذ بنزد ابوبکر و عمر لعنهما الله رفتند
و صورت حال باز نمودند عمر علیه اللعنه گفت بار دیگر رخصت دخول نزد طلب کنید اگر رخصت
ندهد و الا بی اذن و رخصت درون روید این جماعت بازگشتند و دیگر باره طلب رخصت ملاقات
کردند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که من رخصت نمیدهم که در خانه من در آیید
انجماعت بازگشتند و قنفذ آنجا بایستاد و گفتند فاطمه علیها السلام رخصت نداد و ما جرأت
نکردیم که بی رخصت در خانه او در آییم عمر علیه اللعنه غضب کرد و گفت ما را با زنان چکار است و
مردمی را که نزد او بودند که جمع او زد همه بسیار با عمر با این مردم روانه شد و هیزم بسیار برداشت
بر حوالی خانه امیر المؤمنین علیه السلام آوردند و در آن خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام بودند عمر لعنة الله آمد و بخطه علیه فریاد میکرد تا آواز او بامیر المؤمنین علی علیه السلام
رسید و میگفت بیرون نمی‌آیی که بیعت کنی با خلیفه رسول الله و اگر آتش می‌افروزم و خانه ترا
می سوزانم و بازگشت نزد ابی بکر لعنه الله آمد چه اندیشه از سوره غضب امیر المؤمنین علیه السلام
داشت و با قنفذ گفت اگر بیرون آید و الا آتش را فروز و خانه او را بسوز پس قنفذ با
جماعه خود بی اذن بخانه امیر المؤمنین علیه السلام در آمدند امیر المؤمنین شمشیر خود را برگرفت تا دفع
آن کلاب مشغول شود از هر طرف مردم بسیار در آمدند و شمشیر حضرت را بگرفتند و شواد
از این کلاب لطمه زد رسید حضرت فاطمه علیها السلام در میان حائل میشد که شاید دفع مضرت

کاوان نشود معتقد ان سک پلید تازیانه بر بازوی حضرت فاطمه علیها السلم زد که الحضرت ازین
تازیانه بر خود بپیچید و بی اختیار اشک از دیده مبارک الحضرت روان شد و مدتی اثر ان بر تن
مبارک الحضرت ظاهر بود و چون خبر با بوبکر علیه اللعنه رسید بمعقد فرستاد که در زدن و اهانت
ایشان تقصیر مکنی حضرت فاطمه علیها السلم نزدیک در کاه ایستاده بود و دست بر ان حضرت
زد که پهلوی ان حضرت بر چوب کنار در امد و یک استخوان پهلوی الحضرت شکسته شد و فرزندی
که در شکم حضرت بود ساقط شد و همواره بواسطه این تشویش صاحب فراش می بود
تا بان شهادت یافت و به مدر برد کوار خود پیوست صلوات الله وسلامه علیها انگاه آن
سکان امیر المومنین را علیه السلم میکشیدند و بی ادبیها میکردند تا بابوبکر و عمر لعنة الله علیهما
و علی اعوانهما رسیدند شمشیر کشیدند و بر بالای سر الحضرت بداشتند و خالد بن ولید
و ابو عبیده بن جراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد لعنة الله علیهم و دیگر
مردمان بر حوالی ایشان نشسته بودند و سلاح بر خود پوشیده و معتقد قتل امیر المومنین علیه
السلم بودند ان حضرت میفرمود اگر بهمشیره من و بیت من بودی شما را این ارزو بخاطر نمیگذشت
اگر چهل کس با من متفق می بودند جمعیت شما را بنوعی متفرق می ساختم که داستان عالمیان
می بود و عمر علیه اللعنه برخواست و گفت بیعت کن حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر
علیه اللعنه گفت اگر بیعت نکنی ترا بقتل خواهم اورد حضرت فرمود اگر بنده خدا و برادر پیغمبر
با شما بیعت نکند او را خواهی کشت ابوبکر علیه اللعنه گفت اما انکه بنده خدا مسلم و اما برادر رسول
خدا پس ما این قایل نیستیم حضرت علیه السلم فرمود ایا انکار میکنید انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
میان من و خود برادری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود ایا انکار میکنید انکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله میان من و خود برادری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود و جواب ان مسئول نشدند انگاه

بیان شهادة سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها السلام

مطلب

رو

روی بجماعت اورد و گفت ای معاشر مهاجر و انصار سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که شنیده
از حضرت پیغمبر در روز غدیر که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک چنین و چنین فرمود و هر اشت
چیزی که حضرت در مجامع اسلام برای الحضرت فرموده بود مگر که در ان مجلس مذکور ساخت پس
جماعه گفتند بلی شنیدیم الحه فرمودی و چون ابوبکر علیه اللعنه اقبال مردم با الحضرت مشاهده کرد
ترسید انکه قوم بنصرت گرایند او را و از بیعت امتناع نماید گفت مرانچه گفتی ما از پیغمبر
خدا بگوش خود شنیدیم و نزد ما روشن است ولیکن شنیدیم از پیغمبر خدا که بعد از ان فرمود
ما اهل بیت انیم که برگزیده است ما را و کرم ساخته و آخرت را از برای ما اختیار کرده بر
دنیا و خدا سوگند مرگز جمع نخواهد کرد از برای ما اهل البیت نبوت و خلافت را امیر المومنین علیه
السلم فرمود ایا هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بود که این سخن شنیده باشد عمر علیه
اللعنه گفت راست میگوید خلیفه رسول خدا و من شنیدم از پیغمبر خدا بر وجهی که نقل کرد و ابو
عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل تصدیق کرده شنیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که این سخن
فرمود حضرت علیه السلم فرمود شما بعهدی که وفا میکنید عهدیست که در خانه کعبه با یکدیگر کرده اید
و صحیفه بران نوشته اید که اگر محمد کشته شود یا وفات نماید امامت و نیابت الحضرت را با اهل بیت
ان حضرت بگذارید ابوبکر علیه اللعنه گفت از کی معلوم کردی که ترا بران مطلع کرده اند امیر المومنین
علیه السلم فرمود که ای سلمان و ای زبیر و ای مقداد و شما را بخدا و رسول خدا سوگند میدهم که ایا
شما شنیدید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فلان و فلان را بیچ نفر برشمرد و فرمود ایشان معاهده
و معاقده کرده اند که بعد از من چنین و چنین کنند ایشان گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا صلی
الله علیه و آله پس من گفتم جانم فدای تو باد ای رسول خدا مرا چه باید کرد در ان زمان حضرت فرمود
که اگر مدد کاری یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی با ایشان بیعت کن و خون خود را نگاه دار

والی عمار

پس امیر المومنین علیه السلم فرمود که ان چهل مرد که با من بیعت کرده و عده بیعت خود میکردند برای
جهاد میکردم با شما در راه خدای تعالی و بآواز بلند فرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی این سخن هرون بود که با موسی علیه السلم میگفت در زمانی که بنی اسرائیل تابع
سامری شده بودند گوساله پرستیدند من بجهت که قوم مرا ضعیف دیدند و نزدیک بود که مرا بقتل
آورند بعد از ان روی از امیر المومنین برتافت و بابوبکر گفت بیعت کن زیرا که با بلوا پس عمر و
خالد بن ولید و ابن شعبه با جماعتی دیگر از ملاعین برخواستند و شمشیرها از غلاف بیرون اوردند
و شمشیر او را بستدند و عمر او را بینداخت و بر سینه او نشست و زبیر را برادر او دشنام میداد و
زبیر را با صهاک و حبش جمع ذکر کرد و چون نزدیک بود که کشته شود بضرورت بیعت کرد سلمان
گفت بعد از و مرا گرفتند و دست در حلق من نهادند خدا گواه است نفس من منقطع شد مرا گذاشتند
و چون نفس راست کردم دست مرا در عقب پیچیدند دیدم که دستم شکسته خواهد شد ناچار بیعت
کردم و بعد از ان ابوذر و مقداد و زبیر بیعت کردند و هیچ یک از امت چنین نکردند که ما کردیم
این چهار نفر و هیچکدام از ما سرکشی زیاده از زبیر نکردند و بعد از بیعت مکرر عمر را ابن صهاک خواند
که صهاک چه کس بوده و بچه جهت وی را ابن صهاک میخوانی زبیر گفت صهاک کنیزی بود حبشیه مملوک
جد ما عبد المطلب نفیل جد خطاب با او زنا کرد و عمر را و خطاب متولد شد و عبد المطلب ان
ان کنیز را بنفیل بخشید بعد از انکه خطاب از و متولد شده بود و خطاب چون ولد زنا بود بنده جد
ما عبد المطلب بود و چون سخن بانجا رسید ابوبکر علیه اللعنه در میان درامد و ظرفین را تسکین میداد
تا بصلاح آورد و سلیم گفت با سلمان گفتم بیعت کردی و هیچ کلمه حقی نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم
که هلاکت بر شما باد هیچ میدانید که چه کردید و بعد از انکه هدایت یافته بودید گمراهی اختیار کردید
وحق اهل بیت را ناحق گرفتید عمر علیه اللعنه گفت چون بیعت کردی و صاحب تو بیعت کرد انچه خواهی

بیان

ابوبکر

مملوکی

میگوئی من گفتم که گواهی میدهم که از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود بر تو و صاحب تو که بیعت کرده با مثل گناه
امت پیغمبر است که مثل ایشان است بگوی انچه خواهی بار دیگر گواهی میدهم که در بعضی کتب منزله خواندم
که دری از درهای جهنم بنام تو و صاحب تو خواهد بود و عمر گفت بگوی انچه خواهی چه گفتم که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم در روزی که سوال کردم الحضرت را از ایه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و
لا یوثق وثاقه احد یعنی پس در روز قیامت هیچ احدی را عذاب نکند مانند عذاب او و محکم نکرد احدی
بند او را مانند بند او حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آن توئی و صاحب تو عمر علیه اللعنه آغاز
درشتی کرد و ناهمواری امیر المومنین علیه السلم فرمود خاموش باش ای سلمان من سکوت
اختیار کردم و اگر منع نمیکرد امیر المومنین مرا انچه میگفتم الحه میدانستم در حق صاحبان پس
با سلمان گفت چرا خاموش نباشی سخنانکه ابوذر و مقداد خاموش اند حال انکه محبت ایشان
با اهل البیت زیاده از محبت تست و تعظیم ایشان اهل البیت را زیاده از تعظیم تو است و در گفت ای عمر
غرض تو سرزنش ماست بمحبت اهل البیت لعنت خدا و نفرین رسول خدا بر کسی است که غصب
کند حق ایشان را و ظلم کند بر ایشان و حمل کند مردمان را بر رقاب ایشان عمر گفت هر چند یا
و غاصب حق ایشان ملعون است اما ایشان را در امر خلافت حقی نیست چه جماعه راضی شده اند
بخلافت من و صاحب من و راضی نشده اند بخلافت علی ابن ابی طالب امیر المومنین علیه
السلم فرمود اما خدا و رسول خدا راضی نیستند مگر بخلافت من و بشارت باد ترا و صاحب ترا
و تابعان شما را بغضب خدا و عذاب و نکال او و وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از چه سعادت
محروم مانده و بچه شقاوت مبتلا گشته و چه خیانت بر خود و صاحب خود کرده پس ابوبکر و عمر
علیهما اللعنه گفت بگذارید مرا انچه خواهد بگوید امیر المومنین علی علیه السلم بزبیر و سلمان و ابوذر و
مقداد گفت که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود

ابوذر

ابوذر

تحقیق که تابوتی است از آتش که در وی ده نفر اند شش نفر از افوریان و آن تابوت در چاهی
است در قعر جهنم و مقفل است و بر سر آن چاه سنگی است هر گاه که خدای تعالی میخواهد که جهنم
را بتابد آن سنگ را از سر چاه بر میدارند و اهل دوزخ استعاذه از برافروختن آتش میکنند
و من سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله و شما حاضر بودید که اشان که کیستند حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود اما اولیان یکی قابیل پسر آدم است که هابیل را کشت و دیگر فرعون
الفراعنه و دیگر نمرود که دعوی خدایی میکرد و دیگر دو مرد اند از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب
خدا را و سنت پیغمبر خود را یکی از ایشان مرد یهودی و دیگر نصرانی و ابلیس ششم ایشان است
و اما افوریان این پنج نفر اند که عهد و بیعت کردند بعداوت تو و ششم ایشان دجال است و این

حاشیه: عائد و الله و الوصی ... و الرحمن لعنه ... عثمان ابوبکر ... عمر ...

پنج کس را بشمرد و نام برد و فرمود این پنج نفر عداوت خواهند کرد با تو ای برادر من و معدوکار
یکدیگر خواهند بود در عداوت تو سلمان گفت ما گفتیم راست گفتی و ما شنیدیم از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله پس چرا گفتی عثمان علیه اللعنه گفت ای ابو الحسن هیچ حدیثی نزد تو و اصحاب
در حق من هست ابو الحسن علیه السلم فرمود بلی شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که گفت
تو را لعنت کرد و از پنج لعنت افوریان را بر شمرد پس عثمان در غضب شد و گفت ای ابو الحسن ما را
نزد حق هم است و ما اما لی خود یک بار هم من سریان از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام از الحمد
که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که زبیر کشته شود در حالی که از دین مرتد باشد
سلمان گفت که امیر المومنین علیه السلم گفت با من که راست میگوید عثمان و حال آنکه میان من
و من زبیر بود زیرا که وی بیعت خواهد کرد با من بعد از قتل عثمان و آن بیعت خواهد شکست و
کشته میشود در حالی که مرتد باشد از دین اسلام سلیم بن قیس گفت سلمان روی بمن
آورد و گفت این قوم مرتد شدند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر آنکس که او را نگاه داشت

حواری

خدای تعالی با ل محمد صلی الله علیه و آله فرمان بعد از رسول خدا بعضی بمنزله هارون بودند و
آنکسان که تابع هارون بودند و بعضی بمنزله سامری بودند و آنکسان که پیروی او کرده بودند
و از امام همام ابا عبد الله علیه السلم مرویست که چون امیر المومنین علیه السلم از منزل بیرون
بردند حضرت فاطمه علیها السلم از منزل بیرون آمد و هیچ زن هاشمیه نبود مگر آنکه با آنحضرت
بیرون آمد و نزدیک روضه حضرت رسالت پناه آمدند فرمود دست از عم من بازدارید و اگر سوگند
بخدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که موی خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر سر کنم و در روضه پدرم صلی الله علیه و آله روی بر زمین نهم و شکایت شما را بدرگاه
حق تعالی برم سلمان گفت من نزدیک آنحضرت آمدم و گفتم ای سیده من و ای مولای من بدرستی
که تو رحمت عالمیان بودی و روا نیست که از تو عذاب و عقوبت بعالمیان رسد حضرت فاطمه
علیها السلم متوجه منزل شریف شد و بخدا سوگند که من دیوارهای مسجد را دیدم که از هم
شکافته شد از غضب حضرت فاطمه علیها السلم و بعد از آنکه حضرت علیه السلم بخانه خود روانه
شد دیوارها دیدم که بیکدیگر متصل میشد و گرد آن در چشم مردم جای میگرفت و از حضرت
ابو جعفر محمد بن علی باقر منقول است که عمر خطاب لعنه الله علیه با ابوبکر علیه اللعنه گفت که
باسامه نوشتند که این کتابت از ابوبکر خلیفه رسول خداست باسامة بن زید اما بعد چون کتابت
من بتو رسد باید که تو و آنکس که با تو است متوجه مدینه مشرفه شوید پس بتحقیق که مسلمانان
اجتماع کرده اند بر من و تولیه امور خود را بمن تفویض کرده اند پس باید که تخلف نکنی از آنچه که جماع
مسلمین است و عاصی نشوی و برسد شما را از من آنچه مکروه شما باشد و السلم اسامه در جواب
نوشت که این کتابت از اسامة بن زید عامل رسول خداست بر غزوه شام اما بعد بتحقیق که آمد بنزد من
از جانب تو کتابی که اول آن مناقض آخر اوست چه ذکر کرده در اول که تو خلیفه رسول خدایی و ذکر

مکتوب ابوبکر و جواب اسامه

جواب کتاب اسامه

کرده و آخر که مسلمانان اجتماع کرده اند و امر خود را بمن تفویض کرده اند بدانکه من و جماعتی
از مهاجر و انصار که با منند باین معنی قائل نشدند و راضی نمیشوند که تو والی امر ایشان باشی
انصاف مرعی دار و حق را باهل حق بگذار که ایشان احق اند باین مقام از تو و بتحقیق که حاضر بودی
و شنیدی و دانستی آنچه حضرت صلی الله علیه و آله در روز غدیر در حق علی ابن ابی طالب
فرمود و عهدی که در این باب از مسلمانان گرفت چندان زمان نگذشت که فراموش توان کرد
و خلاف مکن که عاصی خدا و رسول خدا میشوی و بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا خلیفه
ساخت بر تو و صاحب تو و عزل نفرمود تا زمانی که از دنیا رحلت کرد و بر شما فرمان روایی
من واجب گردانید اگر از مقام راستی تجاوز نداری چون این کتابت بابوبکر رسید خواست
که بانصاف در آید و پشیمانی از آنچه کرده بود اظهار نمود و خواست که حق تعالی را باهل
حق گذارد عمر آن سگ ملعون گفت خلعت حکومت که خدای تعالی بتو پوشانیده بدست
خود خلع مکن و از این عمل پشیمان مشو دیگر باره کتابت باسامه نویس و فلان و فلان
را امر کن که کتابت نصیحت آمیز باو نویسند که مخالفت جماعت مسلمانان نکند و موافق شود
با جماعت ایشان کرده اند پس ابوبکر علیه اللعنه کتابتی نوشت باسامه و کتابت نوشتند با او
بعضی از منافقان که راضی شو با آنچه ما اتفاق بر آن نموده ایم و بر آن مباش که فتنه انگیخته
شود در میان اهل اسلام از قبل تو چه ایشان قریب العهد اند بکفر و ضلالت و چون این
نوشتها باسامه رسید بازگشت و با جماعت خود بمدینه در آمد و چون اجتماع ابوبکر را بر مردم
مشاهده کرد بخدمت امیر المومنین علیه السلم رفت آنگاه نزد ابوبکر رفت و گفت السلام علیک
یا خلیفة المسلمین ابوبکر علیه اللعنه گفت و علیک السلم یا امیر المسلمین روایت کرده اند که ابو قحافه
پدر ابوبکر در طایف بود بعد از بیعت مردمان با او کتابتی نوشت بابی قحافه مضمون آنکه این

بدر نوشتن ابو قحافه

کتابتی است از خلیفه رسول خدا بابی قحافه اما بعد پس بتحقیق که مردمان راضی شده اند بخلافت من
و امروز من خلیفه الله ام پس اگر متوجه سوی ما شوی بهتر است و چون ابو قحافه
این کتابت را بخواند با فرستاده ایشان گفت مردم را مانع چه بود که بیعت بکردند با علی بن ابی طالب
جواب گفت مانع ایشان از بیعت نمود که او مرد جوان است و بسیاری از مردم قریش را بشمشیر او کشته اند
و ابوبکر از ایشان اسن است ابو قحافه گفت اگر مدار این بر پیری و جوانی است من بامر احق ام از ابو
بکر این ظلمی است در حق علی بن ابی طالب کرده اند چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این امر از برای علی ابن
ابی طالب وصیت کرد و امر کرد ما را که بیعت با وی کنیم و کتابتی بابوبکر نوشت که این کتابتی است از
ابو قحافه بابی بکر اما بعد پس بتحقیق که آمد بنزد من کتابت تو و این کتابتی بود احمقانه که بعضی از آن
مناقض بعضی است نوبتی خلیفه رسول و نوبتی خلیفه الله ای و نوبتی حاکم برضای مردمان و این امر
بغایت مشکل باید که امروز در امری شروع نکنی که فردا از عهده آن بیرون نتوانی آمد و ندامت فایده
سودی ندارد و ملامت نفس لوامه بر تو حساب در روز قیامت چه فایده کند و تو میدانی که علی بن
ابی طالب اولی است از تو باین امر پس مراقب حق تعالی باش و این امر را بصاحبان بگذار و
اینک اگر امروز ترک کنی از برای تو سالم تر و خطر او کمتر باشد عامر شعبی روایت کرده از عروه بن زبیر
و ابوبکر بخلافت حق و اولی است از علی ابن ابی طالب روزی ابوبکر علیه اللعنه بر منبر بر آمد و گفت چه ابا
میشوم که مردمان را زعم آنست که من فاضلتر از علی ابن ابی طالبم چگونه این سخن گویم و مرا نباشد
سابقه که علی ابن ابی طالب را در اسلام است و نباشد مرا قرابتی که او را برسول خداست و نباشد آن خصیصه
که او را با رسول خداست او قائل توحید حق تعالی بود وقتی که ما جاحد بودیم و عابد حق تعالی بود وقتی
که ما عابد اصنام بودیم و محب رسول خدا بود وقتی که ما عدو رسول خدا بودیم بتحقیق که علی ابن ابی طالب
فائز گشته از جانب خدای تعالی بمحبت و از جانب رسول خدا بقرب و از جانب ایمان بزینت و اگر

سی کرونه ی سابقان و لاحقان غیر پیغمبران هرگز به رتبه او نخواهند رسید و سالک طریق او
نخواهند شد بود و بذل کرد جان خود را در راه خدا و محبت خود را در راه رسول خدا و جامع علم و فهم و
علم است و فاعل خیر و احسان و بر است کیست آن که آرزو کند که مرتبه او فایز گردد و حال آنکه
خدای تعالی او را اولی مردم گردانیده و رسول خدا او را وصی خود ساخته جاهلان معوور از
کرم او رجای می خیند که او مرا او را بی ایشته و اطلاعت کرده ام وقتی که مرا بان امر فرموده و من از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که حق با علی ابن ابی طالب است و علی ابن ابی طالب با حق است
آنکس که فرمان برداری کرد علی ابن ابی طالب را ارشد و هدایت یافت و آنکه عصیان علی ابن ابی
طالب کرد و در گمراهی و ضلالت افتاد و آنکس که دوست داشت علی ابن ابی طالب را به سعادت رسید
و آنکس که دشمن داشت او را شقاوت پیوست آیا شما علی ابن ابی طالب را صاحب لوای حمد و ساقی
حوض کوثر و جامع هر کرم و عالم هر علم و وسیله خلایق بخدا و رسول خدا نمیدانید محمد بن عمر بن
علی از پدر خود روایت میکند و او از ابی رافع که وی گفت من نزد ابوبکر بودم آنگاه علی
ابن ابی طالب و عباس آمدند و با یکدیگر مخاصمه داشتند در میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله
عباس گفت من عم پیغمبرم و وارث او و علی ابن ابی طالب مانع تصرف من در ترکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله میشود ابوبکر با عباس گفت کجا بودی وقتی که جمع کرد پیغمبر اولاد عبد المطلب را و فرمود
کیست از شما که مدد کار و معاون من باشد در کار رسالت و وصی و خلیفه من باشد در اهل من
و وعده های مرا بجای آورد و قاضی دین من باشد پس همه شما خاموش شدید مگر علی ابن ابی طالب
علیه السلام آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو چنینی پس عباس گفت تو
چگونه نشسته درین مقام و پیشی جسته بر علی ابن ابی طالب و امیر مسلمانانی ابوبکر گفت ایشان
مرا تمکین داده اند درین مقام از رافع بن ابی رافع طایی روایت که وی گفت در سفری با ابوبکر

گفت ابوبکر

مصاحب شدم پیش از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفتم که مرا تعلیمی کن که در دین مرا نافع باشد ابوبکر
گفت که ترا نصیحتی چند خواهم گفت که اگر تو از من سؤال نمیکردی هر آینه عامل خواستی بود شرک بخدای تعالی
میاور و نماز را بپای دار و زکوة را بمستحقان برسان و روزه رمضان بدار و حج و عمره
بجای آور و هرگز قبول مکن که امارت کنی اگر چه میان دو مسلمان باشد گفتم اما آنچه گفتی از توحید و
نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بجای می آورم و اما امارت پس من می بینم که مردمان شرف و غنی
و علو مرتبت از امارت می یابند ابوبکر گفت چون از من نصیحت طلب کردی من آنچه دانستم از برای تو گفتم
چون حضرت صلی الله علیه و آله رحلت کرد و ابوبکر متکفل امارت شد نزد وی آمدم و گفتم که یاد داری
که مرا نهی کردی از امارت و اگر چه میان دو کس باشد گفت بلی گفتم پس چیست ترا که اختیار کرده
امارت را در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس تغافل نمود و گفت چون اختلاف در میان مردم
پدید آمد از ضلالت ایشان ترسیدیم و مرا باین امر خواندند چاره ندیدیم غیر احتیار آن و مروی است
آنکه ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما خالد بن ولید را بعزل ابوبکر طلب کردند و با او چنان قرار دادند که
علی ابن ابی طالب را بقتل در آورد و آن پلید از آن ملاعین قبول کرد و موعد ایشان بعد از
نماز صبح بود و اسما بنت عمیس از پس پرده می شنید خادمه خود را نزد آنحضرت فرستاد و خبر داد که
جماعت قصد قتل تو کرده اند حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود خدای تعالی ترا
کفایت کند مولای تو اگر ایشان مرا بقتل آورند پس کشته خواهم شد کیست قاسطین و مارقین که خواهد بود از
این اراده کرده اند و خدای تعالی آن میکند که اراده اوست ابوبکر با خالد علیهما اللعنة چنان قرار
داده بود که چون ابوبکر از نماز صبح منصرف شود و سلام باز دهد در همان حال علی ابن ابی طالب
بقتل آورد پس خالد بن ولید شمشیر خود را حمایل ساخت و در وقت نماز صبح در پهلوی امیر المؤمنین
علیه السلام نشست و منتظر بود که چون ابوبکر سلام باز دهد او بقتل امیر المؤمنین مشغول شود و

و ابوبکر چون فکر در عواقب این عمل داشت در میان نماز پشیمان شد و در جلوس نماز فکر بسیار کرد
و نزدیک بود که آفتاب طالع گردد و از نماز منصرف نمیشد چرا که از فتنه می اندیشید و از برای نفس
خود اندیشه داشت بضرورت پیش از سلام نماز سه بار گفت ای خالد مکن آنچه ترا بان امر کرده بودم
و در روایتی دیگر باید نکند آنچه بان مامور است درین حال امیر المؤمنین علیه السلام خالد را دید که
شمشیر حمایل کرده و پهلوی آنحضرت ایستاده فرمود ای خالد آیا تعجیل می آوری آنچه ترا بان امر کرده بودند
خالد گفت بخدای سوگند که اگر منع نمیکرد مرا هر آینه شمشیر را در پر موی ترا از تو می نهادم حضرت علیه
السلام فرمود دروغ گفتی مادرت مباد و آن نسل که در میان عرب مشهور بود که من بیفکنم ضبعه
از نیک از برای او گفت و در روایت ابوذر رحمة الله علیه آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام دو انگشت سبابه و وسطی خالد را بگرفت و چنان در هم فشرد که خالد از الم آن صیحه ای میکرد
که مردم بر وی جمع آمدند و عباس را شفیع ساختند و امیر المؤمنین علیه السلام از آن ملعون درگذشت
در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بکتاب و سنت با ابوبکر
و عمر لعنة الله علیهما در وقتی که منع کردند ایشان فاطمه را از فدک حماد بن عثمان از حضرت امام ابی
عبد الله علیه السلام روایت میکند که چون بیعت کردند مردمان با ابی بکر و استیلا یافت بر اسلام و
انصار فرستاد و کارکنان فدک بعضی را که بیرون کند وکیل حضرت فاطمه را علیها السلام از فدک و تصرف
در آن نماید حضرت فاطمه علیها السلام گفت ای ابوبکر چرا منع میکنی میراث مرا از پدرم و بیرون کرده وکیل مرا
از فدک و حال آنکه پدرم از برای من داده بود ابوبکر گفت گواه بر دعوی اقامت کن حضرت فاطمه علیها السلام
ام ایمن را حاضر گردانید ام ایمن با ابوبکر گفت ادا شهادت نمیکنم تا زمانی که یاد آورم ترا آنچه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ام ایمن زنی است از اهل بهشت و تو از حاضران مجلس بودی ابوبکر
بلی چنین بود پس ام ایمن گفت گواهی میدهم که چون حق تعالی وحی کرد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

ام ایمن دار

کریمه و آت ذا القربی حقه یعنی بده خویشان خود را حق ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک
از برای معاش فاطمه مقرر داشت بامر حق تعالی و امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گواهی ادا در وجه
کرام ایمن گواهی داده بود و ابوبکر فدک را بآنحضرت فاطمه رد کرد و بر ثبوت مدعی آنحضرت علیها السلام کتابی
نوشت و تسلیم آنحضرت کرد و عمر علیه اللعنة بمجلس در آمد و گفت این چه کتاب است ابوبکر علیه اللعنة گفت فاطمه
علیها السلام دعوی فدک کرد و ام ایمن و امیر المؤمنین علیه السلام اقامت شهادت کردند و من در حق
کتابتی نوشتم عمر علیه اللعنة کتاب را در حال از فاطمه علیها السلام بستد و پاره کرد و حضرت از مجلس
بیرون آمد و بغایت ملول و محزون بود و بعد از آن امیر المؤمنین نزد ابوبکر آمد و مهاجر و انصار حاضر
بودند فرمود ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه میراث او را از پدرش و حال آنکه در زمان حیوة خود
تملیک کرده بود ابوبکر علیه اللعنة گفت فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه اقامت شهود کند داد
دهم امیر المؤمنین فرمود ای ابوبکر آیا حکم میکنی در حق ما بخلاف آنچه حکم کرده است حق تعالی از برای
مسلمانان پس فرمود اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک باشند و دعوی کنم که از آن
کیم طلب گواه از که میکنی ابوبکر علیه اللعنة گفت از تو طلب خواهم کرد امیر المؤمنین گفت پس چیست
ترا که طلب گواه میکنی از فاطمه در چیزی که در تصرف اوست و در زمان حیوة حضرت و بعد از
رحلت متصرف آن بوده و از مسلمین گواه طلب نمیکنی در آنچه دعوی میکنند ابوبکر ساکت شد عمر علیه اللعنة
گفت این سخنان بگذار اگر گواهان عدل داری فدک از آن شما است و اگر نه فیء مسلمانان است
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابوبکر هیچ میدانی که آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل است یا در حق غیر ما ابوبکر گفت در حق شما حضرت علیه
السلام گفت اعیاذ بالله اگر گواهی دهند در حق فاطمه زهرا بنا شایسته چه خواهی کرد در باره او
ابوبکر علیه اللعنة گفت ثابت حد بر او خواهم کرد چنانکه بر زنان عالمیان اقامت خواهم کرد

امیرالمومنین علیه السلم فرمود درین هنگام از گواهان باشی زیرا که رد میکنی شهادت حق تعالی را
بر طهارت و عصمت او و قبول شهادت میکنی از مردی که بر خلاف شهادت میکند و قبول میکنی گواهی اعرابی را
که بول بر عقب خود میکند آنکه فدک نفی مسلمانانست و از فاطمه می ستانی و حال آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه و تو رد کرده قول پیغمبر را و گواه از مدعی علیه
طلب میداری چون مردم این سخن شنیدند انکار بر ابوبکر کردند و گفتند راست گفت علی ابن ابی
طالب و ابوبکر از طریق حق منحرف گشته و چون آن ملعون اصرار بر باطل نمود امیرالمومنین
علیه السلم از آنجا بمنزل شریف فرمود و حضرت فاطمه از استماع این سخنان ملول شد و بزیارت
حضرت رسالت پناه آمد و بعد از زیارت این چند بیت میخواند انا فقدناک فقد الارض وابلها
یعنی بتحقیق که ما گم کردیم و نیافتیم ترا مانند نایافتن زمین باران های درشت دانه خود را
واختل قومک فاشهدهم ولا تغب وخلل و قصور یافته قوم تو پس مشاهده کن ایشان را و حال آنکه تو
از ایشان غایب نیستی قد کان بعدک انباء و هنبثة بتحقیق که پیدا شد بعد از تو سخنان آمیخته
مزورج و باطل لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب اگر حاضر می بودی این سخنان را بزرگ نمی شد
این امر قد کان جبرئیل بالایات یونسنا بتحقیق که بود جبرئیل با آوردن قرآن انس میداد
ما را فغاب عنا فکل الخیر محتجب پس غایب شد جبرئیل علیه السلام پس همه خیرات از ما در پرده شد
وکنت بدرا و نورا یستضاء به و بودی تو ماه تمام و نوری که روشنی میگرفتند از تو چیزها
علیک ینزل من ذی العزة الکتب بر تو فرود می آمد از خداوند عزت کتابهای آسمانی تحقیقا رجال
واستخف بنا رتقش بودی کردانیدند ما را مردمان و استخفاف کرده شدیم ما ادعت عنا فحن
الیوم مغتصب از زمان باز که غایب شدی از ما پس امروز غصب کرده شده ایم فسوف
نبکیک ما عشنا و ما بقیت پس زود باشد که بگریانیم ترا مادام که زنده باشیم و مادام که باقی

باشد

باشد منا العیون بتهمال فهامکب ازما چشمها با اینکه این چشمها را زندگی باشد
آورده اند که چون جماعت بمنزلهای خود رفتند ابوبکر عمر را بمنزل خود طلب کرد و
گفت دیدی که علی ابن ابی طالب با ما چگونه کرد امروز و بخدا سوگند که اگر نوبت دیگر مجلس
باین قاعده کند راندن مهم ما نیفتد و میسر نشود صلاح درین باب چیست عمر علیه اللعنه گفت صلاح
در آنست که امر کنی تا علی ابن ابی طالب را بقتل آورند پس خالد را طلب کردند و با او قرار دادند
که چون ابوبکر علیه اللعنه سلام نماز صبح باز دهد خالد امیرالمومنین علیه السلم را بقتل آورد
و شرح این حکایت نوعی است که قبل ازین سمت ذکر یافته و محتاج با عادت نیست

فصل
در کتابت امیرالمومنین علیه السلم با بوبکر علیه اللعنة حمله اخبار جان
نقل کرده اند که امیرالمومنین علیه السلم چون استماع نمود که آن ملاعین منع فدک از فاطمه
علیها السلم کرده اند کتابتی با بوبکر نوشت مشتمل بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر
سید انبیا بالفاظ فصیحه و عبارات بلیغه چنانکه شایسته کمال آن حضرت است و بعد از آن
فرموده بود ای کشته دوستی ظلم باز آرید و بخدا سوگند که پسر ابو طالب را امر کرد موافقت زیاده
از فرزندان شما و حقایق کتاب منزل الکبی مثل من نبیانند و اگر اظهار کنم جمعیت الهی حق
تعالی در شناده از کتاب او در آنیه بلرزید بر خود و سنجیا که ریسمانها در چاه بعید العقر می لرزد
و از جانهای خود بیرون آید و روی در بیابان نهند و در خود حیران مانند و لیکن سکن
میدهم خود را ... تا زمانی که ملاقات کنم پروردگار خود را و دست من خالی باشد از آلات
شما و مرا این مثل دنیای شما نزد من مثل ابرست که بلند شود و هوا آسمان فرا گیرد و فرو نشیند
و بعد از آن تاریکه بگرد جدا شوند و متحلل روند که گوی هرگز نبوده عنقریب سخنی خواهد شد این بر
شما پس خواهید یافت ثمره کرد در خود را بغایت تلخ و خواهید درو نمودید الحکه کشته اید بحوز قاتل

و کافی است ما را که پس روی هدایت کند چون ابوبکر این کتابت را بخواند خوف و رعب تمام
در دل او پدید آمد و مهاجر و انصار را طلب کرد و با ایشان گفت که من در امر با شما
مشورت کردم و بصلاح شما عمل کرده ام و اینک پسر ابو طالب مرا وعید و تهدید فرستاده
و بخدا سوگند که من طلب اقاله خلافت کردم از شما و اقاله کردید و من فرو
آمدم ازین کار و این همه از برای خاطر علی ابن ابی طالب است و اجتناب از نزاع
با وی و نزاع نکرد با وی کسی که رستگاری خواست عمر علیه اللعنه گفت شعار تو در
گفتار این سخنان زبون نیست اما تو پسر بحقی که در حرب بی زهره بودی و در محل بروز
کردن ضعیفاست دل تو و چه جراءت نفس تو آب صافی بسبب من در طرف تو است و
تو را سکی باز آشامیدن آن و میخواهی که تشنه لب بمانی و خوانده ام کردن کشان عرب
را نزد تو و تو جوابهای شایسته... و اگر نه برای اهل تو پسر نبی بود و پسر ابو طالب استخوانهای ترا
خاک میکرد و این علی ابن ابی طالب صخره صماست که آب از وی بیرون نیاید مگر وقتی
که بشکند او را و ماریست زهرناک که بخبر افسونگری او منتوان بود و درخت تلخ است که
اگر او را بعسل طلا کنی همه میوه تلخ بار دهد بقتل او رضا دید و قریش را بار ازین باک نباشد
... از صدمات او اندیشه ناک مشو که من با جماعت انصار و مهاجر سد باب مضرت او از تو
میکنم ابوبکر بعمر گفت بخدا سوگند که تدبیر شما دفع مضرت او از ما میکند و اگر خواهد که
مرا و ترا بقتل آورد و بر ما آسانست و آنچه سبب نجات ماست سه چیز است یکی آنکه وی
وحید است و تنها و بی مددکار است دوم آنکه سر وصی پیغمبر خدا را بر خود لازم داشته نتوانیم که قابل
عرب با وی در مقام کینه و عداوت اند و اگر نه اینها نه بودی امر باو قرار میگرفت و اگر نه
ما مکروه بودیم تدبیری که تو درین باب کرده بدانکه خالد را برای این کار که قصد قتل

ابن ابی

ابن ابی طالب کند و اگر این داعیه را بخاطر آورد شک نیست که بدست او کشته خواهد گشت
و مرا برین تدبیر چندان اعتمادی نیست

فصل
در احتجاج حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر ابن کرده که مراه چون منع کردند فدک را از
آنحضرت و مذمت آنحضرت آن طایفه ضاله را در امر امامت در وقت وفات روایت
کرده است عبدالله ابن الحسن باسناد صحیح از پدران خود که چون ابوبکر و جماعت او لعنهم الله
اتفاق کردند بر منع فدک از حضرت فاطمه علیها السلم آن حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم نزد
ابوبکر آمد وقتی که مهاجر و انصار و دیگر قبایل عرب حاضر بودند چون بر زبان حضرت آه و ناله
گذشت که مردم بی اختیار بگریه در آمدند و گریه و زاری بسیار کردند و بعد از آن خطبه
در کمال فصاحت و بلاغت بر خواند و متوجه اهل مجلس شد و فرمود ای بندگان خدای که بر پای
دارنده اوامر و نواهی شریعت اید و حاملان و حافظان دین و ملت و امنا حق تعالی
اید و رسانیدن وحی بامت پیغمبر او بیده اید که آنچه در میان شما گذاشت آن کتاب الله ناطق
و قرآن صادق و نور ساطع و ضیاء لامع آفتاب تابنده را با بهشت اشتیاق خود را کشنده است
بجانب رضوان اتباع خود را و خدای تعالی ایمان را تطهیر شما گردانید از شرک و نماز را که
شما از کبر و زکوة را از کینه نفس و نمای ارزاق و صیام را سبب اخلاص و حج را استحکام دین
و عدل را انتظام قلوب و طاعت ما اهل البیت را نظام ملت و امامت ما را امان از تفرقه دین
و جهاد را عزت اسلام و صبر را معاون استجلاب اجر و امر معروف را مصلحت عامه و بر والدین
نگاه دارنده از غضب خدا و قصاص را نگاه دارنده از خون ناحق و وفا بنذر را مقرب مغفرت و نهی
از شرب خمر را تنزیه از شرک پس پرهیز کنید از خدای تعالی حق پرهیزگاری و باید که نمیرید مگر که شما
مسلمان باشید و فرمان برداری کنید در هر چه امر کرده است شما را و از آن نهی کرده است

شما را از آن بحقیق که نترسید خدای تعالی را از بندگان او مگر علما بعد از آن فرمود ای مردمان بدانید
که من فاطمه دختر محمدم صلی الله علیه و آله میگویم آنچه میگویم مگر حق و صدق و میگویم انچه میگویم مکرر درست
و راست تر آینه آمده است شما را پیغمبری از مردم شما که دشوار است بر وی رنج کشیدن شما حریص است
بر عافیت و راحت شما و این پیغمبر در منت نه بدر دیگر زنان شما و برادری گرفت ابن عم
مرا نه دیگر مردان شما و رسانید احکام الهی را بشما و بشارت داد مطیعان را و ترسانید
از عذاب خدای تعالی عاصیان را و مردم را براه خدای تعالی خواند گاه بحکمت و گاه
بموعظه حسنه و گاه مجادله فرمود با ایشان بطریق احسن و گاه تیغ قهر بر فرق ایشان میزد
تا زمانی که منهزم شدند جماعت ایشان و پشت میکردند قوم ایشان و تنهای ایشان راه هزیمت
یگانه را فرا میگرفت تا آوازه دین بلند شد و سخنان شیاطین فرو نشست و هلاک شدند
اهل نفاق و شکسته گشت بندهای کفر و شقاق و چون اختیار کرد خدای تعالی از برای پیغمبر خود دار عقبی
را که خانه انبیا و اصفیاست ظاهر شد در میانه شما خار نفاق و گمراهان در سخن آمدند
مبطلان بلند گشت و شیاطین از سوراخها سر بیرون کردند و شما را بفرمان بردار
دشمنان یافته اند که خواندن ایشان را اجابت کنید پس نشان کرده شما شتر
شتر خود را و در آب خوردن آوردید نه در روز آب خوردن شما
و پیچیده ... شما را همچو سنگ ... همچو چون ... چشم
بهیچ شمار ... بشمار ... و جراحت شما رحمت ... شما
روی ... و پیغمبر شما هنوز مدفون نشده کان ... گردید از برای فتنه
بود الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین بدانید که ایشان
در فتنه افتاده اند و بتحقیق که جهنم بکافران محیط است پس دور بود از شما ...

رسول خدا و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و احکام آن بر شما ظاهر و اعلام آن ...
و زواجر آن لایح و اوامر آن واضح است چنین کتابی را چگونه پشت بر آن کردید و ...
رو از آن ظاهر گردید آیا نخوانده اید آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
یعنی هر آنکه طلب کند غیر دین اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نشود از او و او در آخرت
از زیانکاران است زعم شما است که ما را میراثی نیست آیا حکم جاهلیت عمل میکنید و کیست که
حکم او بهتر باشد از حکم خدای تعالی ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدای تعالی است
که تو میراث ببری از پدر خود و من میراث از پدر خود نبرم اگر این سخن گویی دروغ بر ... باشد
و کتاب خدای تعالی را در پس پشت انداخته اید آیا ندانسته که حق تعالی فرمود و ورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از پدر خود داود و فرمود که زکریا گفت ای پروردگار ...
مرا ... خود کسی که متولی امر من باشد میراث برد از من و میراث برد از آل یعقوب و ...
یحیی ... علیه السلام ... فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین یعنی وصیت میکند خدای تعالی شما را در فرزندان شما از برای
پسر شما مانند حصه دو دختر و جای دیگر میفرماید ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین
بالمعروف حقا علی المتقین ... و زعم شما آنست که مرا هیچ حظی و بهره از
میراث پدرم نیست و قرابتی با او ندارم آیا مخصوص گردانیده است شما را خدای تعالی
بآیتی ... پدر ما را از آن ... ما را ... میدانید که بعضی از بعضی میراث
نبرند آیا شما دانا ترید بخصوص و عموم و ناسخ و منسوخ قرآن از پدرم و پسر عمم ... گیرید از
... خدای تعالی باشد و پدرم را حاضر گردانند و ... های شما برسد و
... و پشیمان باشید ... شما ... باشد آنگاه این آیه بخواند که لکل نبا مستقر

... تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم یعنی هر چیزی را قرارگاهی است و
زود باشد که بدانید آنکس را که می آید او را عذابی که خوار گرداند او را ... و فرود آید بر او
عذابی که دایمی است بعد از آن نظر بجانب انصار افکند و گفت ای گروه برگزیده که بازوی
ملت و نگهبانان شریعت اید که این چه غفلت است که در ابطال حق من میکنید و این چه راه ظلم
و بیداد است که با من سلوک میدارید آیا پدر من رسول خدا نفرمود المرء یحفظ فی ولده یعنی
مرد محافظت کرده حقوق او ... برعایت کردن اولاد او و چه دور است اگر از شما رعایت
و تعظیم و احترام پیغمبر شما و اعتقاد شما است که نبوت محمد صلی الله علیه و آله امری بس عظیم
بود و بموت او زمین ظلمت گرفت و ستارها در روز نموده شد و اهل حق ...
شده و حرمت از ایشان برخاست پس بخدای سوگند که این نازله کبری و مصیبت عظمی است
هیچ نازله بزرگوار از وی نیست و هیچ مصیبت دشوار تر از آن نتواند بود و کتاب خدای تعالی
در میان شما باشد و در ابدا و شبانگاه بتلاوت آن اشتغال داشته باشید و ...
آن چنین اعتقادی باشد فاسد پیش از پدرم انبیا و رسل بوده اند و از میان امت ...
رفتند و بدار بقا رحلت کردند برگزیدگان امت ایشان بر طریق ... و حادیه مستقیم
پیغمبران خود ثابت و راسخ بودند و بکفر و ارتداد باز نگشتند و این آیه خواند و ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی و نیست محمد مگر پیغمبر خدا ... پس اگر بمیرد یا کشته
شود باز میگردید شما بکفری که در آن بودید و آنکس که باز گردد بکفر خود پس هرگز ضرر
نخواهد رسانید بخدای تعالی هیچ گونه ضرری و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی شاکران را
و خدای تعالی ... شما ... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی ...

باشد که بدانند آنکسان که ظلم کرده اند که بکجا بازگشته شده جای بازمیگردند و من دختر هم گفتند
شما ام برسیدن عذاب در ... شما پس بکنید آنچه خواهید آنگاه ابوبکر علیه اللعنة جواب داد
و گفت ای دختر رسول خدا هر آینه پدر تو محمد صلی الله علیه و آله بر مؤمنان عطوف و رئوف و مشفق
و مهربان بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و چنین ... پدر تو بود نه پدر دیگران
و برادری گرفت پسر عم ترا نه دیگر مردان را و برگزید او را بر همه خویشان و داد او را مراتب
کریمه و مقامات عظیمه اختصاص داد و دوست ندارد شما را مگر سعادتمندان و دشمن ندارد
شما را مگر بدبختان شما اهل البیت طیبین اید و برگزیده اید و دلالت کننده گان
امت اید براه خیر و طریق صواب و تو بهترین زنان عالمیان و دختر بهترین پیغمبرانی راست
است گفتار تو و تو مقدم بر عالمیانی بوفور عقل و دانش بخدا سوگند که مردود نیست از
حق خود و مانع تو نکرده ایم از فرموده رسول خدا و عمل نکرده ایم الا بانچه امر او است و
من خدا را گواه میخوانم که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نحن معاشر
الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب والحکمة
والعلم والنبوة و ما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه یعنی ما گروه
انبیا ام میراث نمیدهیم وارثان خود را نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه املاک و بتحقیق که ما
میدهیم کتاب و حکمت و علم و نبوت را و آنچه بوده ما را از خورش و پوشش پس از وی
امرا است بعد از ما بکه حکم کند در آن بانچه رای او اقتضای آن کند و من حاصل فدک
را صرف اسلحه مجاهدان میکنیم تا با کافران قتال کنند و دفع مرده ... اهل اسلام
نمایند و من این عمل باجماع مسلمانان میکنیم و منفرد نیستم در این عمل و تو سیده امت پدر خودی
و شجره طیبه فرزندان خود حکم تو نافذ است در آنچه در دست ما است و خلاف کننده نیستم

قول بدرستی القضه بسخنان خبان عام گفت که مصداق آیه کریمه ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام شد که در شان منافقان نازل گشته حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پیغمبر حکمی نکند که مخالف کتاب خدای تعالی باشد طرفه ستم و اتفاق شما بر غدر و حیل است اینک کتاب خدای تعالی حاکم عدل و ناطق فصل است میفرماید یرثنی ویرث من آل یعقوب و میفرماید و ورث سلیمان داود و دیگر آیات که ترجمه آن سبق ذکر یافت از برای استشهاد اعاده فرمود و گفت حاشا که پیغمبر خدا حکمی که مخالف نصوص و محکمات قرآنی باشد از و بظهور رسد و این آیه بخواند بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون یعنی بلکه بصورت نیکو باز نموده از برای شما نفسهای شما امر قبیح را پس صبر بهتر است و خدای تعالی استعانت نموده میشود باو بر آنچه می ستایید او را ابوبکر علیه اللعنة گفت خدا و رسول خدا راست گفته‌اند و دختر رسول خدا راست گفت تو معدن حکمت و موطن هدایت و رحمتی من انکار سخن خطاب با صواب ترا نمیکنم و این جماعت مسلمانان بهر چه اتفاق میکنند عمل مینمایم و ایشان برین معنی متفق اند حضرت فاطمه صلوات الله علیها متوجه شد بجانب مردمان و گفت ای گروه مسلمانان که اید با فعال باطله و کردار خاسره افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا پس فکر نمیکنید شما در قرآن یا بر دلهای شما قفلهاست که بر دلهای شما شده و آینه دلهای شما زنگ گرفته بشومی اعمال ناپسندیده شما و خدای تعالی مهر بر چشم و گوش شما نهاده و در آینه دلهای شما کتاب خدا را وبد آنچه مستمسک شما و معتقد شماست بخدا این کار را بد و آخرت بعد از آن روی بجانب قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و این ابیات خواند قد کنت بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم و قد نکبوا

و ترجمه این ابیات از پیش گذشت و گریه کنان خود را بروی قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افکند و امیر المؤمنین علیه السلام انتظار مراجعت حضرت فاطمه علیها السلام داشت آنحضرت بمنزل تشریف آورد گریه کنان و با امیر المؤمنین علیهما السلام گفت که ای پسر ابو طالب جامه جنین و خوف پوشیده و در خانه بترس نشسته تیر ابوقحافه حق مرا باطل می پوشانند و میراث پدرم را متصرف میشوند و مردم حقوق را فراموش کرده اند و دیده را از مشاهده حق خوابانیده و در خصومت و عداوت ما با ایشان موافق و یکجهت اند و چون مرا مانعی و دافعی نبود با دلی پر خشم و سینه پر درد باز گشتیم و خود را بمراد دشمنان و بدخواهان دیدیم و شکایت ایشان از پدرم بردم و ستم ایشان را بدرگاه خدای تعالی عرض کردم والله اشد باسا و اشد تنکیلا یعنی خدای تعالی سخت گیرتر و سخت عذاب تر است امیر المؤمنین علیه السلام از راه ملاطفت فرمود ویل بر تو نیست ویل بر دشمنان تست ای دختر صفوت انبیا و ای بقیه نبوت تقصیر از جانب من نیست و آنچه مقدور است میکوشم و خدای تعالی ضامن رزق تست و او ضامن امین است و آنچه از برای تو آماده کرده است بهتر است از آنچه دشمنان از تو قطع کرده اند و خدای تعالی مرا بسنده و کافی است حضرت فاطمه علیها السلام فرمود حسبی الله و کفی خدای تعالی از برای من بسنده و کافی است و خاموشی اختیار فرمود سوید بن غفله روایت میکند که چون حضرت فاطمه علیها السلام را بیش شد مرضی که وفات یافت در آن مرض تعاقب کرد زنان مهاجر و انصار بعیادت آمدند و گفتند ای دختر رسول خدا صباح کردی و چگونه است حال شما درین بیماری حضرت حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و صلوات بر پدر بزرگوار خود فرستاده ... بعد از آنکه گرامی و بزرگ میداشتم ایشان را و ...

ایشان را بعد از آنکه دوست و موافق داشتم ایشان را دشمن داشتم و چنانکه ... بعد از جد و بزرگی آن ... بازیچه و لعب که بعد از اهتمام و جد باشد وای بر شما چه بد است آنچه در آنچه کردید از ابوالحسن دشمن بگرفتند مگر آثار ... او که ملاحظه نکرد کس در امر دین نکرده و در تقویت دین خاتم الانبیا از ملامت هیچ ملامت کننده ... نمیکند که اگر در عهد و لا ... و تجاوز از قبول حجت واضحه او ... و تا در خلافت بجانب او میکردند ... و او را بر دیگران تفوق و ترجیح مینهادید و این آیه کریمه خواند والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین یعنی و آنکسان که ظلم کردند ازین گروه زود باشد که برسد بایشان عقوبتهای آنچه کرده اند ایشان و ... ایشان که دفع کننده باشند خود این عقوبات را از ... ایشان پس آنکس که راه نماید بحق سزاوار است از آنکه پیروی کرده شود او یا آنکس که راه نیابد تا هدایت کرده شود پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید شما درین امر سوید بن غفله میگوید که چون زنان مهاجر و انصار سخنان آن عالمه ... را بمردان خود رسانیدند ... ببیت را برای آنحضرت آمدند و ... عرض کردند ... که اگر علی ابن ابی طالب ... این امر بخواند پیش از استقرار عهد و استحکام عقد بیعت ... از و عدول نمیکردیم ... حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که دور شوید از من که عذر شما بعد از وضوح تقصیر شما ... مقبول نیست

نص
واحتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه
والله اعلم

و خطبه که بر قوم خواند چون بزرگ کردند امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختیار دیگران کردند و عهدی که از ایشان گرفته بودند ... و پس پشت افکندند که گویا هرگز ندانسته بودند امام همام جعفر بن محمد علیه السلام از آبای کرام خود روایت فرموده که سلمان فارسی رضی الله عنه بعد از دفن حضرت ... صلی الله علیه و آله بسه روز در جمع

... خطبه خواند و در اثنای آن فرمود ای مردمان بشنوید سخن مرا و تاویل کنید در آن که خدای تعالی بمن ... بسیار کرامت فرموده و اگر اظهار کنم از برای شما آنچه میدانم از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام طایفه از شما مرا بجنون نسبت کنند و طایفه قتل مرا ثواب دانند بدانید و آگاه باشید که از برای شما منایا است یعنی مقدرات امور که در پی می آید ... و نزد علی ابن ابی طالب علم منایا است ... و ... او و صیایت و فصل الخطاب بر منهاج هرون بن عمران از برای موسی علیه السلام زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفت که ای علی تو وصی منی در اهل من و خلیفه منی در امت من و بمنزله هرون از برای موسی اما شما فرا گرفتید راه بنی اسرائیل را و از جمیع وجوه موافق ایشان شدید و سوگند بآن خداوندی که جان سلمان در قبضه قدرت اوست که اگر شما امیر المؤمنین علیه السلام را امام و مقتدای خود دیگر دانستید لاکلتم من فوقکم و من تحت ارجلکم مرآینه روزی شما از بالای سر شما و از زیر قدم شما بشما رسید و اگر ... مرغان ... دو کس اختلاف در حکم خدای تعالی نمیکردند اما شما ابا کردید و غیر او را ولی امر دانستید پس بشارت باد شما را به بلا و نا امیدی از عاقبت و از دوستی شما بیزار شدیم و علاقه که در میان بود از محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بواسطه شما گسسته شد و دست تولا از دامن ایشان رها کردید ایشان کشندگان ... اعیان ... بهشت در روز قیامت بر شما باد که پیروی کنید امیر المؤمنین علیه السلام را پس بخدا سوگند که ما سلام امارت با امیر المؤمنین علیه السلام کرده ایم بکرات در زمان پیغمبر خدا و با شارت وی پس چیست حال قومی که حسد بردند بر وی چنانچه حسد برد قابیل بر هابیل و بکشت و را بعد از آنکه ... شد و چیست حال قومی که کافر و مرتد شدند از امت موسی پسر عمران چون موسی از میان ایشان بیرون رفت اکنون حال این امت چون حال بنی اسرائیل است بی تفاوت ... ... کردم امر خود را و منقاد شدم پیغمبر خود را و پیروی کردم امام ...

و مولای خود را مولای هر مومن و مومنه علی ولی که سید وصی امام مومنین و قاید غر محجلین و امام صدیقین و سرور رشد او صالحین است فصل در احتجاج ابی بن کعب بر قوم بجهان که احتجاج کرد سلمان رضی الله عنه محمد و یحیی پسران عبدالله بن الحسن از پدر خود روایت کرده اند عبدالله و عبدالله از پدر خود امام حسن از امیرالمومنین علیه السلم که چون ابوبکر علیه اللعنه بر منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رایه و خطبه خواند و آن روز جمعه اول ماه رمضان بود ابی بن کعب بر پای خواست و گفت ای گروه مهاجران که پی روی رضای خدای تعالی میکنید و او ثنای شما گفته در قرآن کریم آیا نمی دانید شما که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما بایستاد و علی بن ابی طالب را نزد خود داشت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و من کنت نبیه فعلی ولیه مرا هر کس که من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب مولای اوست و هر کس که من پیغمبر اویم پس علی ابن ابی طالب امیر اوست آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای علی ابن ابی طالب تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی طاعت تو واجب است بر هر که بعد از من باشد همچنانکه طاعت من واجب است در زندگی من این قدر هست که بعد از من پیغمبری نیست آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود وصیت میکنم شما را بانکه نیکوئی کنید با اهل بیت من و ایشان را مقدم دارید و بر ایشان تقدم مجوئید و ایشان را امیر خود دانید و بر ایشان امیر نباشید آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بیت من اعلام دین اند و راه نمایندگان اند بخدای تعالی آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای علی تو راه نماینده ای برای کراماتی آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی ابن ابی طالب احیا کننده سنت من است کسانی اند که بعد از من اند و سید اهل بیت من است و دوست ترین مردم است بنزد من طاعت او طاعت من است برادر است آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله والی کرد اند که ای گروه شما را بر علی ابن ابی طالب

والی گردانید علی ابن ابی طالب را بر شما در زمستان آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کار که غایب میشوم خلیفه میکردانم بر شما مردی اگر حبوس باشد آیا نمی دانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از رحلت جمع کرد ما را در خانه دختر خود فاطمه زهرا علیها السلم و فرمود که خدای تعالی وحی کرد بموسی بن عمران که فرا گیر از برای خود برادری از اهل خود تا میباشد او را پیغمبر و اهل او را فرزندان تو گردانم و پاک و منزه گردانم ایشان را از گناه پس موسی هرون را برادری گرفت و فرزندان او را ائمه بنی اسرائیل گردانید از بعد او و آنکه خدای تعالی وحی کرد بمن که فرا گیرم علی ابن ابی طالب را برادر همچنانکه فرا گرفت موسی هرون را برادر و فرا گیرم فرزندان او را فرزند خود و حق تعالی پاک و منزه میگرداند فرزندان او را همچنانکه پاک و منزه گردانید فرزندان هرون را این قدر هست که من ترا خاتم پیغمبران گردانیدم و پیغمبری بعد از تو نیست و ایشان امامان راه نماینده اند و بخدا سوگند که شما را مهمل بگذاشته اند و از برای شما امامی نصب کرده اند که بیان میکند حال حلال و حرام شما را و اگر اطاعت میکردید او را اختلاف در میان شما پیدا نمی شد و با یکدیگر در مقام خصومت و عداوت نمی شدید و بیزار نمی شدند بعضی از شما بعضی را و بخدا سوگند که شما با یکدیگر اختلاف خواهید کرد و احکام دین و عهد پیغمبر خدا را خواهید شکست و در محافظت مودت اولی القربی پیغمبر که فرض عین شماست تقصیرات از شما بظهور خواهد رسید و انکار حقوق عترت طاهره خواهید کرد و در مشکلات شرع فتوی برای خود خواهید داد و ضلالت شما سبب اختلاف شما میشود و این اختلاف را رحمت نامیده اید شبهات این اختلاف است که حق تعالی میفرماید و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یعنی و مباشید مانند کسانی که جدا گشتند از یکدیگر و اختلاف کردند بعد از آنکه آمده بود ایشان را آیتهای روشن و این گروه مر ایشان راست عذاب بزرگ و بعد از آن خبر داده است ما را از اختلاف شما و فرموده است و لا یزالون

مختلفین الا من رحم ربک و کذلک خلقهم یعنی و همیشه اختلاف میکنند ایشان مگر آنکسان که رحمت کرده است خدای تعالی بایشان که آل محمد اند و من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود ای علی تو و شیعه تو بر فطرت اسلام اید و مردمان از این فطرت دور و بیگانه اند خدا شما دوری جستید از وصی پیغمبر و امین او و وزیر و برادر او و ولی عهد او پاکیزه ترین شماست و داناترین شما و اقدم شماست در اسلام و اعظم شما از روی تبرت نزد پیغمبر شما و وصی او و خلیفه اوست برات او و صاحب سر اوست و ولی عهد او و سید وصیین و افضل معصومین است سلام کردید شما بر او بامارت مومنان در حیوة سید المرسلین و خاتم النبیین پس بخر جواب عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل و گفتند ای ابی بن کعب مکر ترا جنونی در یافته که بی خود این سخن میگوئی ابی بن کعب گفت چون شما راست که از حق تجاوز کرده اید و خلاف پیغمبر اختیار کرده اید و گفت روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودم چنین یافتم که سخنی میگوید با مردی که می شنیدم سخن او را و نمی دیدم او را از جمله سخنان که میگفت آن بود که ضابع است امت ترا و حه دانا است بسنت تو پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا امت من فرمان بردار وی گشتند او را بعد از من آن مرد گفت متابعت خواهند کرد او را اما امت تو مخالفت خواهند کرد او را امت تو و همچنین بوده است حال اوصیای پیغمبران که پیش از تو بوده اند بتحقیق که موسی پسر عمران یوشع بن نون را وصی خود کرد و او داناتر بنی اسرائیل و ازهد و اطوع ایشان بخدای عز و جل بود امر کرد موسی علیه السلم آنکه او را وصی خود کرد همچنانکه ترا امر کرد که علی ابن ابی طالب را وصی خود کردانی پس حسد بردند بر او بنی اسرائیل و طعن او مشغول شدند و امت تو بر طریق بنی اسرائیل خواهند رفت و تکذیب وصی تو خواهند کرد و مخالفت امر ترا جسته خواهند کرد و انکار رحلات وی نمایند بحکم ارسال است

این بحث هر کس است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ملکی است از ملایک پروردگار من خبر میدهد مرا بانکه امت من اختلاف خواهند کرد در امامت وصی من علی ابن ابی طالب بعد از من ای ابی بن کعب وصیت میکنم ترا اگر نگاه داری متابعت وصی مرا همیشه بر خیر و صلاح باشی ای ابی بن کعب بر تو باد که علی ابن ابی طالب را امام خود دانی بتحقیق که او راه نماینده و راه یافته است ناصح امت من و محیی سنت من است و امام شما است بعد از من پس آنکه راضی باشد بامامت او ملاقات خواهد کرد مرا بچیزی که ملاقات کرده بود مرا بان و هر کس که تغیر داد وصیت مرا ملاقات خواهد کرد مرا در حالتی که شکسته باشد عهد مرا و فرمانی که کرده بودم امر مرا و انکار کرده باشد نبوت مرا شفاعت نخواهیم کرد او را نزد پروردگار خود و آب نخواهیم داد او را از حوض خود پس برخواستند جمعی از انصار و گفتند بنشین رحمت کناد خدای تعالی ترا ابی بن کعب پس بتحقیق که رسانیدی آنچه شنیده بودی و وفا کردی بعهد خود

در احتجاج امیرالمومنین علیه السلم با ابوبکر علیه اللعنه حون اظهار معذرت میکرد از جهت بیعت مردمان با او و انبساط نمیمود با امیرالمومنین علی علیه السلم امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة و السلم روایت میکند که چون ابوبکر علیه اللعنه متمکن شد و اهل حق و ارباب تحقیق را با خود در مقام انکار یافت بمواره در مقام اظهار انبساط نسبت با امیرالمومنین علی علیه الصلوة و السلم و اصحاب او می بود و آثار نفرت و انقباض بر وی میرسید و این معنی بر خاطرش گران بود و جویای صحبت امیرالمومنین علیه السلم می بود و در مقام عذر خواهی از آنچه صادر شده بود و از قبائح اعمال می بود و اظهار که مقصد در این اعمال از جهة تکلیف مردم بود و چیستان ایشان نه از روی اراده و اختیار او روزی فرصت یافت و بخدمت امیرالمومنین علیه الصلوة و السلم شتافت و استدعا

خلوتی با امیر المؤمنین علیه السلام کرد و گفت ای ابو الحسن آنچه واقع شد موافق رای من
نبود و با آن راغب نبودم و مرا بخود اعتماد نبود که از عهده محتاج الیه امت بیرون توانم آمد و مرا
مال و منال و تبع بسیار نبود که بالجمله جوابی نفوق باشم و صفای خاطر امیر المؤمنین
علیه السلام استدعا می نمود حضرت علیه السلام فرمود چون راغب نبودی و حرص بر آن نداشتی
و اعتماد بر نفس خود نبود ترا که اقدام برین امر بر چه لایق نبود و اراو لوا این نمود پس چه چیز ترا بر
ارتکاب آن امر خواند ابو بکر علیه اللعنه گفت باعث من برین امر حدیثی بود که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله شنیده بودم که میفرمود لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجتماع نمیکنند
امت من بر چیزی که ضلالت و گمراهی باشد و چون اجتماع ایشان دیدم متابعت حدیث کردم
و محال دانستم اجتماع ایشان را بر خلاف هدایت پس انقیاد کردم ایشان را و اگر میدانستم که احدی
خلاف را بر آینه امتناع می نمودم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آیا مرا از امت محمد صلی الله
علیه و آله می دانستی گفت بلی فرمود آیا جماعتی که از خلافت تو امتناع نمودند از سلمان و عمار و
ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و متابعان او از انصار از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند گفت بلی فرمود پس چگونه احتجاج کردی بحدیث و امثال این گروه تخلف کرده بودند از تو
و امت را ازین گروه طعنی نبود و در صحبت ایشان پیغمبر را صلی الله علیه و آله سخنی نداشت ابو بکر
علیه اللعنه گفت عالم نشدم بتخلف ایشان مگر بعد از آنکه قرار یافته بود و ترسیدم که اگر تعلل کنم
از من امر مردمان از دین برگردند و چنان دیدم که اگر شما اجابت کنید امر مرا و تمکین دهید مرا
در نظر اسان تر است در رعایت مصلحت دین از آنکه خلاف در میان افتد و بعضی بعضی را تکفیر نمایند
و تکفیر و ارتداد پیدا گردد و می دانستم که اهتمام رعایت شما در حفظ دین زیاده از اهتمام دیگر
مسلمانان است و آنچه واقع شده اگر در ابطال آن کوشید خاید بفساد امر دین میشود و شما

رضا نیست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چنین است ولیکن خبر ده مرا از کسی که مستحق این امر میشود
بچه چیز مستحق میشود ابو بکر علیه اللعنه گفت مستحق میشود این مقام را بنصیحت و وفا و ترک مداهنه و محابا
و حسن سیرت و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنت و فصل خطاب و زهد در دنیا و قلت
رغبت بآن و انتصاف مظلوم از ظالم از برای دور و نزدیک و بعد از آن خاموش شد امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود و سبق در اسلام و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر علیه اللعنه گفت
بلی سبق اسلام و قرابت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من
اجابت کردم دعوت اسلام را پیش از مسلمانان یا تو جواب داد که تو سابقی در اسلام باز سوگند
میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب اذان از برای اهل موسم حج اعظم از برای امت بسوره برائه
من بودم یا تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من فدا کردم جان خود را از برای پیغمبر
خدا در روز غار یا تو گفت تو و در غدیر خم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب
ولایت باد لایت خدا و رسول خدا در آیه خاتم بودی یا من گفت بلکه تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای
تعالی که وزارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و جای هرون از برای موسی پیغمبر خدا من بودم یا تو گفت
تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با من و اهل و ولد من از جای بیرون
آمد در روز مباهله مشرکان یا با تو و اهل و ولد تو گفت با تو و اهل و ولد تو باز فرمود سوگند میدهم ترا
بخدای تعالی که از برای من و اهل و ولد من آیه تطهیر از رجس نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو گفت
از برای تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در
روز کسا منم و اهل و ولد من یا تو و اهل و ولد تو گفت تو بودی و اهل و ولد تو باز فرمود که
سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که صاحب آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا تو بودی
یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که آنکس که باز گردانید آفتاب را

بعد از غروب تا نماز عصر گذارد آنگاه آفتاب متواری شد من بودم یا تو گفت تو باز فرمود
سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رایت خود را
با و داد روز خیبر پس فتح کرد قلعه خیبر را یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند
میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی که فرح و شادی بخاطر پیغمبر و مومنان در آورد
بقتل عمرو بن عبد ود یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا که تو بودی که امین
ساخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را در رسالت جن و انس و قبول کرد و رسالت
بجنیان رسانید یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی
آنکس که پاک گردانید او را خدای تعالی از سفاح از آدم تا پدر او بقول پیغمبر صلی الله علیه
و آله که بیرون آمدیم من و تو ای علی ابن ابی طالب از نکاح نه از سفاح از آدم تا عبد المطلب
یا من گفت تو بودی باز فرمود من بودم آنکس که اختیار کرد داماد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و دختر خود را با و داد یا تو گفت تو بودی باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من پدر
حسن و حسین ام سبطین پیغمبر و ریحانتین او آنانکه میفرمود ایشان دو سید جوانان
بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی
که برادر من است آنکس که مزین است ببال که میپرد در بهشت هر جا که میخواهد یا برادر تو گفت
برادر تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم که ضامن شدم دین پیغمبر را صلی الله
علیه و آله و ندا کردم در موسم بانجاز مواعید او یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی
که من بودم آنکس که بخواند او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرغ بریان کرده [illegible]
بود و میخواست بخشی را که با او تناول نماید میفرمود اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یعنی بار خدایا بیاور بنزد من دوسترین خلق تو بنزد تو [illegible]

از غیر من یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که حاضر بود
آخر سخن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و متولی غسل و کفن و دفن او بود یا تو گفت تو باز
فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که دلالت کرد برو پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله بعلم قضا و فصل الخطاب بقوله اقضاکم علی یعنی دانا ترین شما بعلم قضا علی ابن ابی طالب
است یا تو گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من بودم آنکس که
امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را که سلام کنند برو بامارت در زمان حیوة
او یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که سابق است او را
قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا من گفت تو بودی سابق بقرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باز
فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که عطا کرد با و حق تعالی دیناری نزد
حاجت او و بفروخت بان جبرئیل ضیافت طعام بهشت بجا آورد و محمد را صلی الله علیه و آله اطعام کرد
فرزندان او را یا من پس ابو بکر بگریست و گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای
تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را بر گردن خود نشانید و بتها را از خانه
کعبه بینداخت و بشکست و از رفعت یافت تا جایی که اگر خواستی که بافق آسمان برسد برسیدی
یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله در حق او فرمود که صاحب لوای منی در دنیا و آخرت یا من گفت تو بودی باز فرمود
سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که تو بودی آنکس که امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بفتح باب او
در مسجد بعد از آنکه امر کرده بود به بستن باب همه مردمان از مسجد و حلال کرد خدای تعالی از برای او
[illegible] بود از برای پیغمبر خود یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای
[illegible] آنکس که [illegible] تقدیم صدقه پیش از سخن سری با پیغمبر خدا کفش واجب شده بود

صدقه داد و سخن سری گفت و بعد از آن عتاب کرد خدای تعالی قوم او را و فرمود ان تستقیم الله فوا الی... یدی نجوکم صدقه آیا ترسیدید شما اگر صدقه دهید پیش از حکایات نهانی کردن و با پیغمبر خدا کفت ای ابو بکر من گفت تو بودی در ابو ما زو سوگند میدهم ترا بخدای تعالی اگر تو بودی آنکس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام گفت شوهر تو اول مردمان است از روی ایمان و ارجح مردمان است از روی اسلام یا من گفت تو بودی و همچنین پیوسته امیر المومنین علیه السلام ابرار میفرمود مناقبی که خدای تعالی و پیغمبر او بدو موهبت فرموده بودند و سوال میکرد که صاحبان تو بودی یا من و ابو بکر میگفت تو بودی بعد از آن امیر المومنین علیه السلام فرمود پس این و مانند این مستحق قیام بامور امت محمد صلی الله علیه و آله شده و چه چیز دور ساخته است ترا از خدا و رسول خدا و از دین اسلام و حال آنکه با تو نیست آنچه محتاج الیه دین است پس گریست ابو بکر و گفت راست گفتی ای ابو الحسن مهلت ده مرا امروز تا در امر خود تدبیری کنم و در آنچه گفتی تاملی نمایم و باز گشت بمنزل خود و در آن روز کسی را که خود راه نداد و عمر علیه اللعنه چون شنیده بود خلوت او با امیر المومنین علیه السلام در تردد و اضطراب بود و چون شب شد ابو بکر در خواب دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله برخواست و بروی سلام کرد جواب نداد و روی خود را از وی برتافت دیگر باره در مقابل حضرت آمد و سلام کرد و جواب نداد و روی از وی بگردانید ابو بکر گفت یا رسول الله آیا امر کرده مرا بچیزی و من در آن تقصیر کرده ام که سلام مرا... حضرت صلی الله علیه و آله فرمود چگونه سلام ترا رد کنم و حال آنکه تو دو... با کسی که خدا و رسول خدا او را ولی امر گردانیده اند پس باید که رد کنی... باهل حق ابو بکر گفت اهل حق کیست یا رسول الله فرمود آنکس که ترا عتاب میکرد در حق...

ابو بکر

ابو بکر علیه اللعنه گفت سمعا و طاعة رد خواهم کرد حق را باهل آن چون صباح کرد بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت دست خود بگشای ای ابو الحسن تا بیعت کنم با تو و خوابی که دیده بود با آنحضرت تقریر کرد امیر المومنین علیه السلام دست خود بگشاد ابو بکر علیه اللعنه دست امیر المومنین علیه السلام بگرفت و بیعت کرد و خلافت را تسلیم کرد و گفت بیرون میروم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و خبر میکنم مردم را از خوابی که دیده ام و از بیعتی که با تو کرده ام و در مجمع خلایق تسلیم میکنم او را بتو چون ابو بکر از منزل امیر المومنین علیه السلام بیرون آمد متغیر حال و بر نفس خود غالب آمده چون خوش حال بود عمر علیه اللعنه با و رسید و جویای او بود و گفت چیست ترا ای خلیفه رسول خدا که ترا متغیر حال می بینم پس خبر داد او را از خوابی که دیده بود و آنچه در میان او و امیر المومنین علیه السلام گذشته بود عمر علیه اللعنه گفت ای خلیفه رسول خدا بر تو باد که مغرور نشوی بسحر بنی هاشم و اعتماد کمی بر ایشان و این اول سحری نیست که با تو میکنند و همواره از این قبل سخنان با وی میگفت تا او را از این رای برگردانید و از نوعیت باز داشت و او را در ضلالت خود ثابت قدم گردانید و چون امیر المومنین علیه السلام بمیعاد معهود در مسجد آمد هیچ یک از ایشان را در مسجد ندید بقراست دریافت که عمر او را از راه بدر برده متوجه قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شد و زمانی آنجا متوقف بود و عمر علیه اللعنه حاضر شد و گفت ای علی نزد یک آنچه تو میخواهی جز طمع فاشد یعنی آن عارضه و رایت که از هم گرفته و ... با و رهگذر... بتو ان اورد از تبسم کرد امیر المومنین علیه السلام که امر صورت یافته و بمنزل شریف معاودت فرمود

در احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن الخطاب علیه اللعنه در جواب کتابی که با و نوشته بود وقتی که عامل مداین بود بعد از حذیفه بن الیمان جواب کتابت این بود که بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابی است از سلمان فارسی آزاد کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعمر ابن الخطاب اما بعد پس بتحقیق که آمد مرا کتاب تو که سرزنش کرده مرا و یاد کرده در آن آنکه مرا فرستاده بامیل مداین یا بتحقیق که عمل حذیفه الیمان را و امر کردی که استقصا کنم ایام حکومت او را و اعلام کنم حسن و قبح اعمال او را و حال آنکه خدای تعالی نهی کرده است از این عمل آنجا که فرموده و لا تجسسوا یعنی تجسس احوال یکدیگر مکنید و لایق نبود که عاصی شوم خدای تعالی را و امر ترا در طاعت کنم ترا در آن و آنچه ذکر کرده بودی که من پیشه وری باف چوبین بافم و دیگر گیاه صحرای تناول میکنم این نه از آنست که مومنی را بان سرزنش کنند و بخدای تعالی سوگند ای عمر که برای تناول نان جوین و گیاه صحرا و از آن استغنا حاصل کردن از خوردن مطعوم و مشرب حرام و غصب مال مومن و طلب کردن چیزی که تحقق از آن ضعیف باشد دوست تر است نزد خدای تعالی و بتقوی و پرهیزکاری نزدیک تر و من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که چون بنان جو دست رسیدی برغبت تمام تناول میفرمود و شاد میشد بود تبان دیگر و همی شد و از او آنچه ذکر کرده از عطا و احسان من با اهل ایمان پس بتحقیق که آن وسیله است که پیش میفرستم از برای روز فقر و فاقه خودم و اما آنچه ذکر کرده که من ضعیف کرده ام سلطنت احکام الهی را و بعض جری دانسته اند و بر فوق من مواد و بر عبور و مرور دار زند و عشم تو آنست که این حال موجب ضعف و وهن در سلطنت احکام الهی است پس آنکه مدلل در طاعت حق تعالی نزد من دوست تر است از تو در معصیت خدای تعالی و بتحقیق که دانسته که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الفت با مردمان میگرفت و نزدیکی میکرد با ایشان و ایشان نیز بخود نزدیک میگردانید و ضعفی در نبوت و سلطنت احکام او واقع نمیشد و همواره طعام اهل صفه تناول میفرمود و لباس مساکین می پوشید و نزد وی اشراف بکس و

اوان

ادانی و ابیض و اسود ایشان برابر بودند در دین و من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر کس که حاکم و والی امر هفت نفر از مسلمانان شود بعد از آن عدل نکند در میان ایشان ملاقات خواهد کرد خدای تعالی با او در مقام غضب باشد پس ای عمر که سلامتی حاصل باشد مرا از امارت مداین با این تذلل و مهانت نفس پس چگونه باشد ای عمر حال کسی که والی امارت باشد بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بتحقیق که شنیده ام که میگوید حق تعالی که تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی آن خانه آخرت میگردانیم ما آنرا از برای کسان که نخواهند رفعت و سربلندی را در زمین و نخواهند فساد حال خلایق را و عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است بدانکه من سیاست ایشان و اقامت حد و شریعت در ایشان میکنم بکردار شاه و راه نمای ایشان باستحقاق و برای که مرا آن فرموده و مسلوک میدارم در سیرت او و عمل میکنم و اگر خدای تعالی اراده کرده بودی با این امت خیر در شد راه راست والی میکرد ... بر ایشان اعلم و افضل ایشان را و اگر این امت از خدای تعالی خایف بودندی و متابعت قول پیغمبر خود کردندی و عمل ایشان موافق حق بودی ترا امیر المومنین نام نکردندی پس بکن با من آنچه تو آنی کرد و از تو می آید مگر مضرت در دنیا و زود باشد که واقب ظلم تو در دنیا و آخرت و زود باشد که سوال کرده شوی از هر چه کرده از پیش و از پس

در احتجاج امیر المومنین علیه السلام

قسم خود جواب عمر و عمر بن الخطاب علیه اللعنه و خلافت با مشورت ایشان کرد و اند روایت کرده است عمرو بن شمر از جابر رضی الله عنه و او از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلم روایت میکند که چون عمر بن الخطاب علیه اللعنه محتضر شد و رای او در امر خلافت مستوده

قرار یافته بود که پس از وی شش نفر از قریش طلب شوند علی ابن ابی طالب علیه السلم و
عثمان بن عفان و زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص و امر کرد ایشان را که در خانه در آیند و بیرون نروند از آنجا تا بیعت با
یکی از ایشان نکنند پس اگر اجتماع کنند چهار نفر از ایشان بر بیعت واحدی و امتناع
نماید یکی از ایشان از بیعت بکشند آن کس را و اگر دو کس امتناع نمایند و هر کس بیعت کرده
باشند آن دو کس را بکشند و چون امیر المؤمنین علیه السلم دانست که رای ایشان را قرار
خواهد یافت که عثمان متولی امر باشد برخواست تا حجت بر ایشان اقامت کند فرمود بشنوید
سخن مرا اگر حق دانید از من قبول کنید و اگر باطل دانید رد کنید آنگاه فرمود سوگند میدهم
شما را بکسی که میداند صدق شما را اگر صادق باشید و میداند کذب شما را اگر کاذب باشید
آنکه هیچ احدی در میان شما هست که نماز گذارده باشد بدو قبله بغیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما هست کسی که بیعت کرده
باشد با پیغمبر صلی الله در دو بیعت که آن بیعت رضوان و بیعت فتح است غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای آنکه هیچ در میان شما هست مردی که قرین باشد برادر
او بدو بال که بآن پرواز کند با ملایک در بهشت غیر من گفتند نه باز فرمود بخدای سوگند میدهم که در
میان شما هیچ مردی هست که عم وی سید الشهدا باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه در میان شما هیچ مردی هست که زوجه او سیده نساء عالمیان
باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه در میان شما
هیچ مردی هست که پسران او پسران پیغمبر باشند و سیدان جوانان اهل بهشت غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست که دانا باشد بناسخ

و منسوخ

و منسوخ قرآنی غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ
مردی در میان شما هست که خدای تعالی او را از گناه نگاه داشته باشد و او را پاک و مطهر
گردانیده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه
هیچ مردی در میان شما هست که دیده باشد جبرئیل را بصورت دحیه کلبی غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بآنکه در میان شما هیچ مردی هست که زکوة داده باشد
و در رکوع نماز بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا دست مبارک بر چشم او کشیده و از درد
صحت یافت و رایت خود را باو داد و در روز خیبر فتح بدست او شد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما مردی هست که نصب کرده او را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله در روز غدیر بامر حق تعالی و فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب
مولای اوست بار خدایا دوست دار آن کس را که دوست دارد او را و دشمن دار آن کس را
که دشمن دارد او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میانه شما هست که برادر پیغمبر خدا باشد در حضر و در سفر غیر از من گفتند نه باز فرمود
سوگند میدهم شما را بآنکه هیچ مردی در میان شما هست که قتال کرده با عمرو بن عبدود در روز خندق
و بقتل آورده او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که تو از برای من بمنزله هارونی از برای
موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
آنکه هیچ در میان شما هست مردی که خدای تعالی او را در ده آیت قرآن مؤمن خوانده باشد غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که قبضه ای از خاک

بدست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله داد و آن خاک را بر روی کافران افشاند و بآن غالب
شدند غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست که در
روز احد با ملایکه ثابت ماند در جنگ در وقتی که مردم فرار نمودند غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که قضا کرد دین پیغمبر خدا را غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که مشتاق باشد
بهشت بدیدن او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در
میان شما هست که حاضر بوده باشد وفات پیغمبر را صلی الله علیه و آله غیر از من گفتند نه باز فرمود
سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی در میان شما هست که غسل داده باشد پیغمبر خدا را و تکفین کرده
باشد او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را آنکه هیچ مردی هست که وارث
سلاح پیغمبر باشد و رایت او و خاتم او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه در میان شما هیچ مردی هست که گردانیده باشد پیغمبر خدا طلاق زنان خود را بدست او غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی هست در میان شما
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را بر دوش خود نشانیده باشد تا بشکند بتها را در خانه کعبه غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی هست در میان شما که
خوانده باشد او را بنام او در روز بدر که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که
دوستترین خلق باشد نزد حق تعالی و خورده باشد مرغ بریان را با پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدعای او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما
هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته باشد تو صاحب رایت منی در دنیا و صاحب لوای منی

در آخر

در آخرت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما
هست که پیش از حکایت نهانی با پیغمبر صدقه داده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفته باشد
من برادر توام و تو برادر منی غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه هیچ مردی در میان شما هست که گفته باشد او را پیغمبر خدا که بار خدایا علی ابن ابی طالب
دوستترین خلق تو بسوی من و گویاترین خلق است بحق غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که صد دلو آب کشیده باشد و صد
عدد خرما در عوض گرفته باشد و اطعام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد در وقتی که
گرسنه بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی
در میان شما هست که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملک بر او سلام کردند در روز بدر غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم که هیچ مردی در میان شما هست که خدای تعالی را بیکتایی پرستیده
باشد پیش از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که اول کسی باشد که در آمده باشد بر پیغمبر خدا و آخر کسی باشد که بیرون رفته باشد
از پیش او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ مردی در میان
شما هست که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بستانی در آمده باشد و گفته باشد که چه نیکوست این بستان
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باو گفته باشد بستان تو در بهشت بهتر از این بستان است و همچنین در
هر بستان در آمده شد و در هر یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بستان تو در بهشت
بهتر از این بستان است غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ مردی در میان شما
هست که گفته باشد از برای پیغمبر خدا که تو اول کسی که مصافحه کردی مرا و اول کسی که ایمان

۹ ۱۲.

آوردی بمن داول کسی که مصافحه خواهی کرد با من در روز قیامت غیر از من گفتند نه باز فرمود
سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود
اول کسی که در آید از این در ای انس حقیقی که او امیر المؤمنین و سید مسلمانان و اولی مردمان
بر ایمان است پس انس گفت بار خدایا او را مردی از انصار گردان پس او از آن در در آمد
پس پیغمبر صلی الله علیه وآله با انس گفت ای انس تو اول کسی نیستی که دوست داره قوم خود را
غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که
نازل شده باشد در حق او انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که نازل شده باشد در شان او و شان اولاد
او آیه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سوره غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که نازل شده
در شان او آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و
جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله یعنی آیا میکردانید شما آب دادن حاجیان را و عمارت
مسجد حرام را همچو ایمان آنکس که ایمان آورده باشد بخدای تعالی و بروز آخر و غزا کرده باشد
در راه خدا برابر نیستند نزد خدای تعالی غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی که هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله تعلیم کرده باشد او را
هزار کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
که هیچ مردی در میان شما هست که سخن نهانی گفت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پس ابوبکر و عمر
گفتند که سخن نهانی گفتی با علی پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود من سخن نهانی با وی نگفتم خدای

تعالی امر کرد مرا بسخن گفتن نهانی با او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که
هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفت که تو رد دیگری خلق من
در روز قیامت از آینه سعادت تو در بهشت پیش از شما ربیعه و مضر غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد
که ای علی تو پوشیده میشوی در وقتی که من پوشیده میشوم غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله با او
گفته باشد که تو و شیعه تو فایزان اید بسعادت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر در حق او گفته باشد دروغ گفت کسی که گمان
برد که دوست می دارد مرا و دشمن دارد ترا غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله از برای او گفت هر کس دوست دارد
شفاعت مرا این شفاعت پس بحقیقی که دوست میدارد مرا و آنکسی که دوست دارد مرا دوست داشته
خدای تعالی را گفته ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله چیست شفاعت تو گفت علی و حسن و حسین و فاطمه غیر
از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله با او گفته باشد که تو بهترین بشری بعد از من غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد تو فارقی
فرق میکنی میان حق و باطل غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ مردی در میان ش
ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که تو افضل خلایقی از روی عمل در روز
قیامت بعد از پیغمبران غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که در میان شما هیچ مردی هست
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله کسای خود را بر او پوشیده و بر زوجه و دو پسر او و فرمود بار خدایا

اهل بیت من اند رجس گناه از ایشان ببرد و پاکیزه گردان ایشان را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما هیچ مردی هست که طعام از برای پیغمبر صلی الله علیه وآله
میبرد شبها و وقتی که در غار بود و او را آگاهی میداد از خبرهای قوم غیر از من گفتند نه باز
فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
با او گفته باشد که تو برادر من و وزیر من و صاحب منی غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم
شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در حق او گفته باشد
که تو اقدم امتی از روی اسلام و افضل ایشانی از روی علم و اکثر ایشان از روی حلم غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که کشته باشد
مرحب یهودی را که فارس یهود بود غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که برداشت در خیبر را وقتی که فتح خیبر کرد و تا صد ذراع
برد و بینداخت بعد از آن چهل مرد او را بر نتوانستند داشت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که نازل شده باشد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم پس او آنکس بود که پیش از همه صدقه داد غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله فرمود از برای او که هر کس دشنام دهد او را دشنام داده باشد مرا و هر کس که دشنام داد مرا
دشنام داده خدای تعالی را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با وی گفته باشد که منزل تو برابر منزل منست در بهشت
غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که در میان شما مردی هست که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که مقاتله تو با خدای تعالی کرده و آنکس که معانده با تو کرده و دشمنی خدای

تعالی کرده و آنکس که دشمنی با تو کرده غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
که هیچ در میان شما مردی هست که بر فراش پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابیده باشد در وقتی
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله متوجه مدینه بود و نفس خود را فدای نفس او کرد در وقتی که مشرکان
خواستند که او را بکشند غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در
میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که تو اولی مردمانی بمن
بعد از من غیر از من گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ مردی
در میان شما هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که تو در روز قیامت بر جانب
راست عرش خواهی بود و خدای تعالی ترا دو جامه خواهد پوشانید یکی سبز و یکی گلگون غیر از
من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که نماز
گذارده باشد هفت سال و چند ماه پیش از مردمان غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که
من در روز قیامت فرا گیرم حجزه خدای تعالی را و حجزه نور است و تو فرا گیرنده باشی حجزه مرا و
اهل بیت من فرا گیرنده باشند حجزه ترا غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای
تعالی که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله با او گفته باشد تو همچو نفس منی
و دوستی تو همچو دوستی منست و دشمنی تو همچو دشمنی منست غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ
در میان شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله از برای او گفته باشد بار خدایا بگردان او را
از برای من مددکار و یاری دهنده غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ
در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که تو یعسوب مؤمنانی
و مال یعسوب ظالمانست غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای که در میان شما هیچ

بمردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در حق او گفته باشد که ما انیه منی سسم کتاب شما تحصی با که
امتحان کرده باشد خدای تعالی دل او را از برای ایمان غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم
شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بعضی از آن انار که ساول لی
فرموده با او داد و فرمود این انار بهشت است سزاوار نیست آنکه بخورد از آن مگر کسی که پیغمبر
یا وصی پیغمبر غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که در میان شما هیچ مردی هست که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله از برای او گفته باشد که ندادم از خدای تعالی چیزی مگر که عطا
فرمود آن را بمن و درخواه نکردم از خدای تعالی چیزی مگر که درخواه کردم از برای تو مانند آن غیر از
من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله گفته باشد تو بر پای دارنده تر ایشانی امر خدا را و وفاکننده تر ایشانی بعهد
خدا و داناتر ایشانی بقضیه و قسمت کننده تر ایشانی بسویت و بزرگتر ایشانی نزد خدای تعالی
از روی فضیلت غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله از برای او گفته باشد که فضل تو بر این امت همچو فضل آفتابست بر ماه و
همچو فضل ماه است بر دیگر ستارگان غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان
شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از برای او گفته باشد که در می آورد خدای تعالی دوست
ترا در بهشت و دشمن ترا در دوزخ غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از برای او فرموده باشد مردمان از درختهای
مختلف اند و من و تو از یک درختیم غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
که هیچ در میان شما مردی هست که حق تعالی اظهار رضا کرده باشد از او در روایت غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما هست مردی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

گفته باشد من سید ولد آدمم و تو سید عربی و فخری نیست غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله برای او گفته باشد بار خدایا من
دوست میدارم او را پس تو نیز دوست دار او را غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بانکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد تو حجت خدایی بود
از برای مردمان پس حجت باش ایشان را بانکه بر پای دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر کنند بمعروف
و نهی کنند از منکر و بر پای دارند حدود خدای تعالی و قسمت کنند بسویت و راستی غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان شما هست مردی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
دست وی را گرفت در روز بدر و بالا برد و از احد آنکه دیدند مردم سفیدی بغل او را و فرمود بدانید
و آگاه باشید او را و تصدیق کنید او را پس بتحقیق که او متولی امر شما خواهد بود غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی هست که در حق او نازل شد
این آیه ویؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك
هم المفلحون غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی هست
که جبرئیل یکی از مهمانان او بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
آنکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او داده باشد کا بهشت و فرمود
از آب بخش کن و دو دانگ او را از برای من نگاه دار که بوی خوش آن از برای من و دو دانگ
آن بدختر من ده فاطمه و دو دانگ دیگر از برای تو باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند
میدهم شما را بانکه هیچ در میان شما مردی هست که هر گاه که در می آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
تحت منبر مود و او را نزدیک خود میخواند و رجا از برای وی میفرمود و آثار بشاشت در روی او
ظاهر میشد از نور روی او غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ

در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در شان او فرموده من افتخار میکنم بتو در روز
قیامت هرگاه که افتخار کنند انبیا باوصیاء خود غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را
بانکه هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله او را فرستاده باشد با سوره
برائت را بمشرکان که رسانید بامر خدا غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه هیچ
در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او گفته باشد که مرا رحم می آید بر تو از
کینه که در سینه مردمان است بر تو که ظاهر نمیکردانند تا زمانی که مرا نیابند پس هرگاه که مرا
نیابند مخالفت خواهند کرد و مرا دارم تو غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بانکه
هیچ مردی در میان شما هست که فتح کرده قلعه خیبر را و دختر مرحب را گرفت و به پیغمبر رسانید
صلی الله علیه وآله غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی
هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله غیر از من گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان
شما مردی هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله با او گفته باشد تو قسیم بهشت و دوزخی بیرون می آوری
آنکس را که محب تو است از آتش و میگذاری در دوزخ منکران معاندان را غیر از من گفتند
نه باز فرمود سوگند میدهم شما را که هیچ در میان شما مردی هست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با او
گفته باشد بر حوض من در می آیند تو و شیعه تو و سیراب می شوند بار و بها سفید و در می آیند
دشمنان تو تشنه لب و سیاه روی غیر از من گفتند نه آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
چون شما اقرار کردید بر نفس خود و ظاهر شد بر شما آنچه بود بر من از قول پیغمبر شما پس اتقوا
از خدای تعالی بترسید و خود را از غضب حق تعالی نگاه دارید و مخالفت امر او مکنید و رد
مکنید حق را باهل آن و پیروی کنید سنت پیغمبر خود را و مخالفت مکنید امر پیغمبر را که مخالفت
مخالفت حق تعالی است و دفع کنید خلافت را بکسی که اهل خلافت است پس ایشان بیکدیگر نگاه

کردند و هر یک بطرف خانه رفتند و بعد از مشورت گفتند شناختیم فضل او را و دانستیم که
او احق است بخلافت اما او مردی است که تفاوت نمی نهد در میان مردمان پس اگر شما او را
خلیفه گردانید شما و سایر مردمان برابر خواهند بود نزد او و بهتر آنست که شما عثمان را متولی امر
خلافت گردانید که او از مؤلفه شما بیرون نخواهد بود و قرار این امر بر عثمان دادند
لعنة الله علیه

فصل در احتجاج امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة بر
جماعت بسیار از مهاجر و انصار در وقتی که یاد میکردند ایشان فضایل خود را با آنچه پیغمبر
صلی الله علیه وآله در حق امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم فرموده بود از مناقب و مفاخر
روایت کرده شده است از سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه که وی گفت دیدم امیرالمؤمنین
علیه السلم در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در زمانی که عثمان متولی امر بود و جماعت مهاجر
و انصار با یکدیگر در حکایات بودند و فضایل خود را می شمردند جماعت قریش فضل و سابقه
خود و هجرت خود را یاد میکردند و آنچه پیغمبر صلی الله در فضل ایشان فرموده بود مانند
الائمة من قریش و آنکه مردمان تبع قریش اند و قریش و آنکس که دشمن دارد قریش را
دشمن میدارد او را خدای تعالی و آنکس که خوار دارد قریش را خوار میگرداند او را خدای
تعالی و همچنین انصار یاد میکردند فضل سابقه خود را و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله در شان
ایشان فرموده بود و ثنائی که حق تعالی در کتاب مجید از برای ایشان کرده بود و یاد میکردند
آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در حق سعد بن معاذ فرمود که آنکس که غسل او میداد ملائکه بودند و
همچنین هر طایفه فضایل خود را می شمردند و قریش گفتند پیغمبر خدا از ما بود و حمزه سید الشهدا از
ما بود و جعفر الطیار فی الجنة از ما بود و عبیدة بن الحارث و زید بن الحارثه از ما بود و ابوبکر
و عمر و سعد و ابوعبیده و سالم از ما بود و از این مقوله سخنان گفتند و قریب دویست

نفر از مردم حاضر بودند و امیر المومنین علیه السلم و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبه و ابن عمر و امام حسن و امام حسین
علیهما الصلوة و السلم و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر و از طبقه انصار
ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم و محمد بن مسلمه و قیس بن سعد
بن عباده و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی
و ابی لیلی و پسر او عبد الرحمن در پهلوی او نشسته بود در کمال حسن و صباحت و از سابق پدر
پس بیامد حسن بصری و با او پسر او بود و حسین جوانی با جمال صبیح الوجه معتدل القامه
سلیم بن قیس میگوید من نظر میکردم و دور عبد الرحمن بن ابی لیلی و نمی دانستم که کدام
از ایشان اجمل و احسن اند و این جمعیت از بامداد بود تا وقت زوال و عثمان در خانه خود
بود و برین احوال اطلاع نداشت و علی ابن ابی طالب و اهل بیت او خاموش نشسته بودند
و با کسی سخن نمیگفتند پس روی آوردند این جماعت با امیر المومنین علیه السلم و گفتند ای ابو الحسن
چه باز میدارد ترا که سخن گویی در فضایل خود و حال آنکه هر قبیله در فضایل خود سخن گفتند امیر المومنین
علیه السلم فرمود سوال میکنم از شما ای قریش و ای انصار که حق تعالی این فضایل را بشما
بسبب که اعطا فرموده آیا بسبب نفسهای شما یا قبایل و اهل بیت شما یا بغیر شما گفتند بلکه عطا
فرموده مارا خدای تعالی و منت نهاد بر ما بسبب محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او بسبب
او و عشایر و قبایل ما امیر المومنین علیه السلم فرموده است گفتید ای معشر قریش و انصار
آیا نمی دانید که آنچه شما بآن رسیده اید از خیر دنیا و آخرت بسبب اهل البیت بآن رسیده اید
نه از غیر ما پس بتحقیق که پسر عم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود بتحقیق که من و اهل بیت من
بودیم نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه بیافریند آدم را بچهارده هزار سال پس چون بیافرید
آدم

آدم را نهاد آن نور را در صلب او و بزمین فرستاد بعد از آن بر داشت آن نور را در کشتی
در صلب نوح علیه السلم بعد از آن انداخت در آتش در صلب ابرهیم علیه السلم بعد از آن
همواره خدای تعالی نقل میکرد آن نور را از اصلاب کریمه بارحام طاهره و از ارحام طاهره
باصلاب کریمه از آبا و امهات که ملاقات نکردند با یکدیگر بنکاح نه بسفاح پس گفتند سابقان
و اهل بدر و اهل احد بلی چنین است بتحقیق که شنیدیم این سخن را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله باز فرمود سوگند میدهم شمارا آنکه میدانید که من اول سابقان امت ام از روی
ایمان بخدا و رسول خدا گفتند بلی چنین است باز فرمود سوگند میدهم شمارا آنکه
میدانید شما آنکه خدای تعالی فضیلت نهاد سابق را بر مسبوق در چند آیات از کتاب
خدای تعالی و سابق نیست بر من در ایمان بخدا و رسول او هیچ یک از امت گفتند بلی باز
فرمود سوگند میدهم شمارا که آیا نمی دانید که چون آیت السابقون الاولون من المهاجرین
و الانصار و السابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد سوال کردند از این دو آیه از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود نازل در حق انبیا و اوصیا ایشان است و من افضل
انبیا و علی ابن ابی طالب وصی من و افضل اوصیا است گفتند بلی باز فرمود سوگند میدهم شمارا
آنکه میدانید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آیه انما ولیکم الله و رسوله
و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون
سوال کردند یا رسول الله این دو آیه آیا عام است همه مومنان را یا خاص است ببعضی مومنان
پس امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را آنکه اعلام کند ایشان را از ولاة امر ایشان و آنکه تفسیر کند از برای
ایشان ولایت را همچنانکه تفسیر میکند از برای ایشان نماز و روزه و زکوة و حج را پس نصب
کرد مرا از برای مردمان در غدیر خم و خطبه خواند و فرمود ای مردمان بتحقیق که خدای تعالی

امر کرده است مرا آنکه برسانم بشما پیغامی را و من در رسانیدن او بجانب دل تنگم و گمان
میبرم که مردمان تکذیب کنند مرا پس من اندیشه میکنم در رسانیدن آن پس حق تعالی
تهدید نمود مرا که اگر نرسانی عذاب کنم ترا و امر فرمود تا ندا کردند از برای اجتماع مردمان
و بعد از خطبه بلیغ فرمود ای مردمان این میدانید که خدای تعالی مولای منست و من مولای هر
مومن و مومنه ام و من اولی باشما ام از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله با من گفت برخیز ای علی بن ابی طالب پس من برخاستم پس حضرت
فرمود که هرکس که من مولای اوام پس علی مولای او است بار خدایا دوست دار آنکه
اورا دوست دارد و دشمن دار آنکه اورا دشمن دارد و آنگاه سلمان برخاست
و گفت یا رسول الله این ولایت چه گونه ولایتی است حضرت صلی الله علیه فرمود همچون ولایت
منست هر کس که من اولی ام به او از نفس او پس علی ابن ابی طالب اولی است باو از نفس
او بعد از آن حق تعالی این آیت فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شمارا و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما آنکه اسلام دین شما باشد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله گفت الله اکبر کمال نبوت من و تمام دین اسلام و ولایت علی ابن ابی طالب بود بعد
از آن برخاستند ابوبکر و عمر و گفتند یا رسول الله این آیات خاص در حق علی ابن ابی
طالب است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود در حق او است و در حق اوصیای که بعد از او
تا روز قیامت بعد از آن ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله بیان کن از برای ما اوصیا خود را
رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی است برادر من و وزیر و وارث من و خلیفه من
در امت من و ولی هر مومن و مومنه بعد از من و بعد از آن دو پسر من حسن و حسین و

بعد از ایشان نه فرزند حسین یکی بعد از دیگری قرآن با ایشان باشد و ایشان با قرآن باشند
و مفارقت نکنند تا زمانی که وارد شوند بر حوض من پس گفتند بلی چنین بود شنیدیم و مشاهده
کردیم بر وجهی که فرمودی و بعضی از ایشان گفتند ما بیشتر این سخنان حفظ کرده ایم و همه این
سخنان را حفظ نکرده ایم اما آنان که فاضلتر و بهتر ما اند همه این سخنان را حفظ کرده باشند
امیر المومنین علیه السلم فرمود راست گفتند همه مردمان در حفظ برابر نیستند سوگند میدهم
بخدای تعالی آنکس را که حفظ کرده باشد از پیغمبر خدا این سخنان را آنکه برخیزد و خبر دهد
مارا بانچه شنیده است پس برخواست زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو ذر و مقداد و
عمار و گفتند گواهی میدهیم که شنیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و او در بالای
منبر بود و در پهلوی آن حضرت ایستاده بودی و او میفرمود ای مردمان بتحقیق که او کرده
است مرا خدای تعالی آنکه نصب کنم از برای شما امام شمارا و آنکس که والی امر شما خواهد بود
بعد از من و وصی و خلیفه من خواهد بود و آنکس که فرض کرده خدای تعالی طاعت اورا
بر مومنان و طاعت اورا مقارن طاعت من و طاعت خود گردانیده در کتاب مجید و من
بخدای تعالی بازگشتم و استعفا کردم در رسانیدن این احکام بواسطه ترس طعن اهل
نفاق و تکذیب ایشان پس حق تعالی بمن تهدید کرد و فرمود اگر نرسانم عذاب کند مرا پس
ای مردمان بدانید که خدای تعالی امر کرد شمارا در کتاب مجید بنماز و روزه و من بیان کردم
آنرا از برای شما و امر کرد بزکوة و حج و جهاد و من بیان کردم آنهارا از برای شما و احکام
و احادیث او و تفسیر کردم مجملات آنرا و امر کرد شمارا بولایت و من گواهی میدهم از برای شما که
این ولایت از برای علی ابن ابی طالب است و بعد از او از برای دو پسر او است حسن و حسین و
بعد از ایشان از برای اوصیا ایشان است بعد از ایشان از اولاد ایشان از قرآن جدا

نخواهند بود تا زمانی که وارد شوند بر حوض من ای مردمان بتحقیق که بیان کردم از برای شما امام
شما و دلیل و هادی شما را و آن برادر من علی ابن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من است پس
متابعت کنید او را در دین خود و فرمان او برید در امور خود بتحقیق که نزد اوست هر آنچه خدای
تعالی تعلیم کرده است مرا از علم و حکمت پس سوال کنید از او و بیاموزید از او و از اوصیای
که بعد از وست از فرزندان او پس بتحقیق که ایشان با حق اند و حق با ایشان است و جدا از ان
نشوند سلیم بن قیس گفت که بعد از ان امیر المؤمنین علیه السلم فرمود ای مردمان ایا میدانید
که حق عز و جل در کتاب مجید فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پیغمبر
صلی الله علیه واله جمع کرد مرا و فاطمه و دو پسر خود را حسن و حسین و کسائی بر ایشان پوشید
و گفت بار خدایا ایشان اهل بیت من اند الم می رسانند بمن آنکس که الم می رساند ایشان را و دشمنی
کرده است با من آنکس که دشمنی کرده است با ایشان پس ببر از ایشان رجس را و پاکیزه گردان
تن ایشان را پاکیزه گردانیدنی ام سلمه گفت یا رسول الله من نیز از ایشانم تو بر خیر ... ای
و این آیت نازل نشد مگر در حق من و در حق برادرم علی ابن ابی طالب و در حق دو پسرم
و در حق نه پسر حسین خاصه و نیست با ما غیر ما همه ایشان گفتند گواهی میدهیم که ام سلمه این حدیث
برین وجه فرمود و ما سوال از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله کردیم پس آنحضرت فرمود مطابق آنچه
ام سلمه روایت کرده بود بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلم فرمود سوگند میدهم شما را
بخدای تعالی آنکه آیا شما میدانید که خدای تعالی این آیت را فرستاد
پس سلمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله این آیه عام است یا خاص
حضرت صلی الله علیه وآله فرمود اما مامورین عامه امت اند که مامور شده اند و اما خاص
خاص برادرم علی ابن ابی طالب و اوصیای من بعد از من تا روز قیامت پس گفتند بلی چنین بود

باز فرمود سوگند میدهم شما را آیا میدانید شما آنکه من گفتم یا رسول الله در غزای تبوک چرا
گذاشتی مرا در مدینه حضرت صلی الله علیه وآله فرمود مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو و تو از
برای من بمنزله هرونی از برای موسی الا اینست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود گفتند بلی چنین بود
باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه آیا میدانید که حق تعالی در سوره حج در حق
من فرستاد این آیه را یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر
تا آخر سوره پس سلمان برخاست و گفت ای رسول خدا کیستند آنکسان که تو بر ایشان گواهی و
ایشان گواه بر مردمان آنکسان که برگزیده است ایشان را خدای تعالی و نگردانیده بر ایشان در دین هیچ
حرجی ملت پدر ایشان ابراهیم حضرت صلی الله علیه وآله فرمود مراد ازین سیزده مرد اند خاصه
نه غیر ایشان از امت سلمان گفت بیان کن ایشان را از برای ما ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود منم
و برادرم علی و یازده پسر از فرزندان من گفتند بلی چنین بود باز فرمود سوگند میدهم شما را
آنکه آیا میدانید شما آنکه رسول خدا صلی الله برخاست و خطبه خواند و بعد از ان هیچ خطبه
دیگر نخواند پس فرمود ای مردمان بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما دو چیز را یکی کتاب
خدای تعالی و دیگری عترت من اهل بیت من پس چنگ زنید در ایشان تا گمراه نشوید پس بتحقیق که خدای
تعالی خبر داد مرا و عهد کرد با من آنکه ایشان هرگز از یکدیگر جدا نباشند تا وارد شوند بر
حوض من پس عمر خطاب برخاست و خشم آلوده بود و گفت یا رسول الله آیا این همه اهل
بیت تو اند حضرت صلی الله فرمود که اوصیا اند از اهل بیت من اول ایشان برادر من و وزیر
من و خلیفه من در امت و ولی هر مومن است بعد از من علی ابن ابی طالب و بعد از او دو پسر
او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر اند از فرزندان حسین علیهم السلم یکی بعد از دیگری تا آنکه
وارد شوند بر حوض شهدا الله اند در زمین خدا و حجت خدا اند بر خلق و خازنان علم و

معدن حکمت او نیز آنکس که اطاعت کند ایشان را اطاعت کرده است خدای تعالی را و آنکس که
عصیان کند ایشان را عصیان کرده است خدای تعالی را پس همه ایشان گفتند گواهی میدهیم که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله چنین فرمود بعد از ان امیر المؤمنین علیه السلم سوالات بسیار فرمود و
ایشان تصدیق میکردند تا در آخر سخن ایشان گفتند بار خدایا گواه باش که ما تصدیق نکردیم
مگر آنچه شنیده بودیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و از ثقات و اهل اعتبار بما رسیده
بود امیر المؤمنین علیه السلم فرمود آیا شما اقرار دارید با آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود
کسی که گمان برد آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله او را دوست میدارد و دشمن دارد علی ابن ابی طالب
را بتحقیق که دروغ میگوید و دوست نمیدارد مرا و دست مبارک خود را بر سر من نهاد یکی از حاضران
گفت این چگونه باشد ای پیغمبر خدا فرمود زیرا که او از منست و من از ویم آنکس که دوست دارد
او را بتحقیق که دوست داشته است مرا و آنکس که دوست داشته است مرا بتحقیق که دوست
داشته است خدای تعالی را و آنکس که دشمن داشته او را بتحقیق که دشمن داشته مرا و آنکس که دشمن داشته
مرا بتحقیق که دشمن داشته خدا را گفتند قریب بیست نفر از افاضل قبائل بار خدایا چنین است شنیدیم
و گواهی میدهیم امیر المؤمنین علی علیه السلم با جماعت که سکوت اختیار کرده بودند فرمود شما چرا سکوت
اختیار کرده بودید گفتند بار الها این جماعت که گواهی دادند نزد ما امینان و ثقات اند و ما قابل فضل
و قول و سابقه ایشانیم امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بار خدایا گواه باش بر ایشان طلحه بن
عبید الله با امیر المؤمنین علیه السلم گفت چگونه میکنی با آنچه دعوی کردند ابوبکر و اصحاب او
و تصدیق کردند یکدیگر را و گواهی دادند مقاتله یکدیگر را در روزی که ترا بتکلیف بیعت ابوبکر
کردند و ریسمانی در گردن تو در آوردند و گفتند ترا که بیعت کن پس احتجاج کردید با آنکه
احتجاج میکنی امروز و تصدیق کردند ترا در همه آن بعد از آن ابوبکر گفت ما از پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله شنیدیم آنکه فرمود آیا میکند خدای تعالی و قبول ندارد آنکه جمع شود از برای اهل
بیت نبوت و خلافت و تصدیق کرد او را درین سخن عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ بعد
از ان طلحه گفت هر آنچه گفتی و دعوی کردی از احتجاج خود شناختیم از سابقه و فضل حق است
دانسته ایم و او را بان داریم و اما خلافه الخیال است که شنیدیم گواهی دادند بر چهار
کس امیر المؤمنین علیه السلم درین هنگام غضب فرمود و از مقاله او اظهار نمود چیزی را
که همیشه کتمان ان میفرمود و تعبیر کرد آن چیزی را که عمر علیه اللعنه گفته بود در روز مرگ خود
و نداشته بودند که مرا و چیست پس رو به طلحه آورد و مردمان می شنیدند و فرمود ای ان
والله باش که هیچ صحیفه که بخدای تعالی معروض شود بخدای در روز قیامت دوست تر
نزد من از صحیفه این چهار کس که عهد کرده بودند که وفا کنند باین مضمون آنکه اگر بکشد
خدای تعالی محمد را یا بمیرد تقویه کنند ایشان یکدیگر را در امر من و نگذارند که خلافت در
تصرف من آید و دلیل بر بطلان احتجاج ایشان گواهی بر صدق آن میدادند ای طلحه قول
پیغمبر خداست در روز غدیر خم که فرمود آنکس که من مولای اویم اولی بنفس او پس علی اولی
باو است از نفس او پس چگونه من اولی باشم بایشان از نفس ایشان و حال آنکه ایشان
امرا و حکام باشند بر من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده باشد که تو ای علی از
برای من بمنزله هرونی از برای موسی غیر نبوت و اگر با نبوت چیزی غیر نبوت بودی استثنا
کردی پیغمبر خدا و دلیل دیگر قول پیغمبر خداست بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما دو
چیز را یکی کتاب خدا و دیگری عترت من گمراه نشوید مادام که چنگ زنید در ایشان و تقدم
مجویید بر ایشان و دست باز داشتن متابعت ایشان مدارید و در مقام تعلیم ایشان مباشید
که ایشان اعلم شما اند آیا هیچ سزاوار است خلیفه خدا مگر اعلم باشد بکتاب خدای تعالی

و سنت او و قال الله تعالی فرمود أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا
لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا پس آنکسی که راه نماید بحق سزاوارتر است آنکه پیروی کرده
شود یا آنکه کسی راه یافته نمیشود مگر آنکه راه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید
و حق تعالی فرموده وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده
امتی بکار انکه امر ایشان روی در تنزل داشته باشد تا زمانی که باز گردند بانچه ترک کرده اند
و اما قول ایشان که ولایت غیر امارت است سخنی باطل است و دلیل بر کذب و بطلان ایشان
آنست که ایشان سلام کرده اند بر من بامارت مومنان بحکم رسول خدا و انچه حجت است
بر این خلیفه شما یعنی عثمان پس بتحقیق که ما کرده ما اهل مشورت که حاضر کرده اند است
عمر خطاب از اهل مشورت پس اگر راست است انچه او و اصحاب او نسبت به پیغمبر خدا صلی
کردند پس این مشورت مشورتی است بجهة خلافت یا بجهت غیر خلافت اگر بجهة غیر خلافت است
عثمان را بجهة این مشورت خلافت نباشد زیرا که ما مامور بمشورت نه از برای خلافتیم
و اگر این مشورت از برای خلافت است پس چرا او در این مشورت مرا داخل کرده اند و حال
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون کرد ما اهل بیت خود را از خلافت و خبر داده است ایشانرا
انکه در خلافت نصیبی نیست و چرا گفت عمر در وقتی که میخواند یک یک ما را و متوجه عبدالله پسر
عمر شد و فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عبدالله که چه میگفت پدر تو در وقتی
که بیرون می آمدی از نزد او و عبدالله گفت که چون سوگند دادی مرا پدرم گفت اگر مردم
پیروی کنند اصلع قریش ایشان را بر محجه بیضا دلالت کند و ایشانرا بر کتاب خدا و سنت
رسول الله میدارد و امیرالمومنین علیه السلم فرمودند چه گفتی زمانی که پدر تو
این سخن گفت عبدالله گفت با پدرم گفتی پس چرا باز نمیداشت ترا آنکه خلیفه کردی او را

امیرالمومنین علیه السلم از عبدالله پرسید که چه جواب داد ترا پدر تو عبدالله گفت جوابی داد
مرا که پنهان میدارم انرا امیرالمومنین علیه السلم فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
خبر داده است مرا بان در وقت حیوة خود و بعد ازان خبر داد مرا در شبی که پدر تو مرده بود
در خواب و هرکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در خواب ببیند چنان است که پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و آله دیده عبدالله گفت چه خبر داد ترا پیغمبر خدا امیرالمومنین علیه السلم فرمود سوگند
میدهم ترا ای پسر عمر که اگر خبر دهم ترا انچه از پدر خود شنیده تصدیق کنی مرا در ان عبدالله
خاموش شد امیرالمومنین علیه السلم فرمود پدر تو چون پرسیدی که چه مانع است ترا آنکه خلیفه
گردانی علی ابن ابی طالب را گفت ان صحیفه که نوشته بودیم در میانه خود و عهد کرده بودیم
بر مضمون ان در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر با امیرالمومنین علیه السلم گفت
در خواه میکنم از تو بحق پیغمبر خدا که ازین سخن خاموش باشی سلیم بن قیس گفت من دیدم عبدالله
بن عمر را در ان مجلس که گریه گلوی او را گرفته بود و اشک از چشمان او روان بود امیرالمومنین
علیه السلم متوجه طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد شد و فرمود بخدا سوگند که اگر ان پنج نفر یا چهار
نفر دروغ گفته اند بر خدا و رسول خدا حلال نبود ولایت ایشان بر شما و اگر راست گفته حلال نبود
آنکه در آورند مرا درین مشوره زیرا که در آوردن من در این مشورت برین تقدیر مخالفت رسول خداست
و در آوردن مخالفت بر خدا و رسول خدا بعد ازان روی بمردمان آورد و فرمود خبر دهید مرا
از منزلت من در میان شما آنکه مرا که نیک شناخته اید آیا مردی است که بگویم در میان شما یا
دروغ گویم گفتند تو راستگوی و ما هرگز از تو نشنیده ایم امیرالمومنین علیه السلم
فرمود بخدای که بکرم گردانید ما اهل بیت را به نبوت و بکرم گردانید ما را بعد از ان بامامت
و صلاحیت امامت و خلافت را گرداند و در میان ما و غیر ما را در این امر

نداد و پیغمبر ما را خاتم انبیا گردانید که بعد از و پیغمبری نیست ختم انبیا است تا روز قیامت
و ما را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام و خلیفه گردانید که بعد از و پیغمبری نیست ختم
در زمین و شهدا بر خلق فرض گردانید طاعت ما را در کتاب خود و ما را اقتران
و امر رسول خود گردانید در چند آیت از قرآن مجید و امر کرد پیغمبر خود را انکه برساند از ما این
خود برساند بایشان انچه بان مامور بود پس کدام از ما احق و اولی باشیم بمقام و مرتبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بتحقیق که شنیده اید شما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در وقتی
که از برای رسانیدن سوره برات بمکه می فرستاد که پیغمبر فرمود بایدکه نرساند از من
کسی که از من باشد سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه شنیده اید این سخن را از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله گفتند بلی شنیده ایم امیرالمومنین علیه السلم فرمود چون صلاحیت
نداشت از برای صاحب شما انکه برساند صحیفه را که چهار انگشت باشد
پس کدام یک از ما احق و اولی باشیم بمجلس و مکان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله طلحه گفت
بتحقیق که شنیده ایم ما این سخن را از پیغمبر خدا اما تفسیر بای که چگونه صلاحیت ندارد احدی
آنکه برساند خاصه سخن را بغایب او در حجة الوداع فرمود خوش حال گرداناد خدای
تعالی مردی را که بشنود سخن مرا و بعد ازان برساند مردمانی که نشنیده است
پس بسیار حامل فقهی باشد که او فقیه نباشد و بسیار فقیه باشد که برساند انرا بکسی که فقیه
تر باشد از او و در غیر این محل نیز فرموده بایدکه برساند حاضر سخن مرا بغایب امیرالمومنین
علیه السلم فرمود بتحقیق که الخبری که پیغمبر خدا صلی الله علیه در روز غدیر خم و در روز عرفه
در حجة الوداع و در آخر خطبه که خوانده فرمود که من میگذارم در میان شما دو چیز را که
اگر چنگ در ان زنند گمراه نشوید کتاب خدای تعالی است و اهل بیت من پس تحقیق که

خدای تعالی با من عهد کرده که ایشان از یکدیگر جدا نباشند تا زمانی که وارد شوند بر حوض
یکی از ایشان مقدم است بر دیگری پس چنگ جوئید بایشان تا گمراه نشوید و از ایشان پیشی
نگیرید و تقدم مجوئید برایشان و دست از متابعت ایشان برمدارید و در مقام تعلیم ایشان
نباشید پس بدرستی که ایشان اعلم از شما اند امر کرد عامه را که برسانند انکسی
که ملاقات کنند از عامه که نرسیده باشد بایشان فرض طاعت ائمه آل محمد علیهم السلم
و ایجاب حق ایشان و نگفت از برای عامه تبلیغ چیزی غیر تبلیغ طاعت ائمه آل محمد صلی الله علیه
و آله و اما تبلیغ انچه از حق تعالی به پیغمبر آمده از کتاب و سنت مفوض به ائمه اهل البیت است
بعد از و انکسانی که فرض کرده است خدای تعالی طاعت ایشانرا در کتاب خود و امر کرده
است بولایت ایشان و طاعت ایشانرا طاعت خدای تعالی گردانیده و معصیت ایشانرا معصیت
او طلحه گفت ای ابوالحسن این غم را از خاطر من برداشتی و انچه میخواستم که بدانم که مراد عمر صلی الله
علیه و آله ازان تبلیغ عام چیست دانستم خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد صاحب کتاب رحمة الله
نقل میکند که سلیم بن قیس گفت من و ابن عمر در مکه بودیم که ابوذر غفاری بر خواست
و حلقه در کعبه را بگرفت در موسم و باواز بلند گفت ای مردمان آنکس که می شناسد مرا پس
می شناسد و آنکس که نمی شناسد من جندب ام ابوذر غفاری گفت ای مردمان بتحقیق که من شنیده ام
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود مثل اهل بیت من بسوی مثل سفینه نوح است در قوم او
آنکس که سوار شد بران رستگاری یافت و آنکس که بگذاشت انرا غرق شد و مانند باب حطه است
در بنی اسرائیل ای مردمان بتحقیق که من شنیده ام از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله که فرمود بتحقیق که من
گذاشته ام در میان شما دو چیز را که اگر شما چنگ در ایشان زنید گمراه نگردید یکی کتاب الله است
و دیگری اهل بیت من و چون ابوذر بمدینه آمد عثمان کسی را بنزد او فرستاد که چه برین داشت ترا

کر نخواستی در موسم وکفتی الحمد لله ابو ذر کفت عهدی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با من کرده
بود بجای آوردم عثمان علیه اللعنه کفت که کواهی میدهید شما کفتی ابو ذر کفت علی ابن ابی طالب
و مقداد اشهاد این حال اند پس ایشان اداء شهادت کردند پس از آنکاه عثمان علیه اللعنه کفت
این مرد و مصاحب او خداوند که در کاری نشیند و دروی است اکر روزی از زور ما عثمان علیه
اللعنه با امیر المومنین علیه السلم کفت اکر تو انتظار مرک من داری پس بتحقیق که تو انتظار مرک
آنکسان که بهتر از من و تو بودند داشته امیر المومنین علیه السلم فرمود بهتر از من که بود عثمان
علیه اللعنه کفت بهتر از تو ابو بکر و عمر امیر المومنین علیه السلم فرمود دروغ کفتی من بهتر از تو
بهتر از ایشانم عبادت کرده ام خدای تعالی را پیش از شما و عبادت میکنم او را بعد از شما سلیم بن
قیس کفت روایت کردند سلمان و مقداد و بعد از ایشان ابو ذر نیز روایت کرد و بعد از آن
از امیر المومنین علیه السلم شنیدم که کفتند بتحقیق که مردی که فخر میکرد بر امیر المومنین علیه السلم
پیغمبر خدا از او شنید فرمود ای علی بن ابی طالب تو فخر بر عرب کن که تو اکرم ایشانی از روی
نفس و اکرم ایشانی از روی پسر عم و اکرم ایشانی بجهة زوجه و اکرم ایشانی از روی فرزند
و اکرم ایشانی از جهة برادر و احلم ایشانی از روی حلم و اکبر ایشانی از روی علم و اقدم ایشانی
از راه سلم و انوار ایشانی بکتاب خدا و سنه پیغمبر خدا و ازهد ایشانی در دنیا و احسن
ایشانی از روی خلق و اصدق ایشانی بسخن و احب ایشانی بخدای تعالی و نزد من و زود باشد
که باقی باشی بعد از من سی سال که عبادت کنی خدای تعالی را و صبر کنی بر ظلم قریش تو و چون
مددکاری یابی جهاد کنی با ایشان بر تاویل قرآن همچنانکه جهاد کردی در زمانی که با من بودی بر
تنزیل قرآن بعد از آن شهادت می یابی و رنکین می شود محاسن تو بخون سر تو کشنده تو
برابر پی کشنده ناقه ثمود است در دشمنی خدای تعالی با او سلیم بن قیس میکوید که شنیده بودم

باسلمان و ابو ذر و مقداد ناکاه مردی از اهل کوفه نزد ایشان نشسته و از ایشان ارشاد طلب کرد
سلمان کفت بر تو باد که تابع کتاب خدای تعالی باشی و پیروی علی ابن ابی طالب علیه السلم بتحقیق
که او با کتاب خداست و مفارقت نمیکند از او و ما کواهی میدهیم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم
که فرمود بتحقیق که علی ابن ابی طالب دایر با حق است هر جا که حق میرود علی ابن ابی طالب علیه
السلم آنجا میرود و بتحقیق که علی ابن ابی طالب صدیق و فاروق امت است فرق کننده است میان حق
و باطل مرد کوفی کفت پس چه است مردمان را که ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق میخوانند کفتند
مردمان چیزی که منصب او را به دیکری میدادند و صفات کمال او را به دیکری دادند امارت مومنان امیر
المومنین راست و بتحقیق که امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و امر کرد ایشان را با آنکه سلام
کنند امیر المومنین علیه السلم را بامارت مومنان روایت است از قاسم بن معاویه که کفت با امام جعفر
بن محمد علیه السلم کفتم این کروه عامه روایت میکنند حدیثی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را چون بمعراج
بردند دیدم که بر عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق امام علیه السلم فرمود سبحان الله تغییر
و تبدیل کرده اند همه چیزی را تا آنکه تغییر داده اند این را نیز فرمود بتحقیق که حق سبحانه و تعالی چون
بیافرید عرش را نوشت بر او لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون آب را بیافرید
نوشت بر او لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون کرسی را بیافرید بر قوایم او نوشت
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون لوح را بیافرید نوشت بر او لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون اسرافیل را آفرید نوشت بر پیشانی او لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المومنین و چون جبریل آفرید نوشت بر بال او لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المومنین و چون آسمانها را آفرید نوشت بر اطراف آن لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین
و چون طبقات زمین آفرید نوشت بر آن لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون کوه

آفرید نوشت بر او لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون آفتاب آفرید بر روی آن
نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و چون ماه آفرید نوشت بر او لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المومنین و این کتابت سیاهی است بر روی قمر میبینی پس هرکاه
که یکی از شما بکوید لا اله الا الله محمد رسول الله باید که علی امیر المومنین بکوید و از عبد الله بن
الصامت روایت کرده اند که وی کفت دیدم ابو ذر غفاری را که حلقه در خانه کعبه را کرفته روی
بمردمان آورد و کفت ای مردمان آنکس که مرا شناسد مرا پس خود میشناسد و آنکس که نشناسد
و امن جندب بن سکن بن عبد الله ام من ابو ذر غفاری ام من چهارم کسم که اسلام آورده پیغمبر
خدا آنکه ذکر کرد این حدیث را بطول تا آنجا که کفت ای امت متحیر بعد از پیغمبر خود اکر مقدم میداشتید
آنکس را که خدای تعالی مقدم داشت و موخر میداشتید آنرا که خدای تعالی موخر داشت
و میکردانید بود هرآینه ضایع نمی شد فرضی از فرایض خدای تعالی و اختلاف نمیکرد هیچ دو
کس در حکمی از احکام خدای تعالی هرآینه که علم دین و سنت خدای نزد اهل بیت پیغمبر شماست پس
خواهید چشید وبال آنچه کسب کرده اید و زود باشد که بدانید که آنکسان که ظلم کرده اند بسان
بچه جای باز خواهند کشت روایت کرده شده است از امیر المومنین علیه السلم آنکه فرمود که چون
آدم صفی الله از بهشت بدنیا آورده شد آن علی که نصیحت یافتند با آن پیغمبران علیهم الصلوة والسلم
و عترت پیغمبر شما است پس چرا حسین متحیر و کمراهید سلیم بن قیس میکوید که مردی سوال کرد از امیر
المومنین علیه السلم و کفت خبر ده مرا از بهترین منقبت خود فرمود آنست که فرو فرستاده است
خدای تعالی در کتاب خود آنجا که فرمود یعنی
آیا پس آنکسی که بر حجت است از جانب پروردکار خود و در پی اوست کواهی که از وست یعنی
کسی نیست که چنین باشند آنکس که بر حجت است از جانب پروردکار پیغمبر خداست و آنکس که شاهد است

منم و آنجا که فرمود و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب یعنی میکویند آنکسان که کافر شده اند آنکه تو پیغمبر خدا نیستی بکو ای محمد که بس است
مرا خدای تعالی آنکه کواه باشد بر رسالت من در میان شما و آنکس که نزد اوست علم کتاب
امیر المومنین علیه السلم فرمود مراد از آنکه فرموده که نزد اوست علم کتاب
هیچ آیتی نکذاشت که در شان امیر المومنین علیه السلم نازل بود دیکر آنکه امیر المومنین فرمود در قول
حق تعالی انما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیه و قول حق تعالی و اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و غیر آن از آیات پس از آن کفت خبر ده مرا از بهترین منقبتی که از
جانب رسول خداست امیر المومنین علیه السلم فرمود نصب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله مرا
در روز غدیر خم و ولایت را از برای من مقرر کردانیدن با امر پروردکار و فرمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله
که تو از برای من بمنزله هارونی از برای موسی و آنکه سفر میکردم با رسول خدا و او را خادمی نبود
غیر از من و حضرت را لحافی بود که نبود او را غیر از آن لحاف و با او عایشه بود و پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله خواب میکرد میان من و او در آن یک لحاف و اتفاقا قام اللیل کرفت در آن شب و
مطلقا خواب نمی رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در آن شب بواسطه بیداری من خواب
نرفت و هر شب تا دیکداره و نزد من می آمد و حال من می پرسید و بخواب نرفت و همچنان سلوک کرد تا
زمانی که صبح طالع کشت و چون نماز صبح را با اصحاب خود کذارد فرمود بار خدایا شفا ده علی
و عافیت ده او را که من در این شب بواسطه بیماری او خواب نکردم بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله در مجمع اصحاب با من کفت بشارت باد ترا ای علی که من در این شب چیزی از حق تعالی درخواستم
که که عطا فرمود آنرا بمن و سوال نکردم از برای خود چیزی مکر که سوال کردم از برای تو مانند آن و من در
خواستم از حق تعالی آنکه برادری باشد میان من و تو و خدای تعالی آن چنان کرد و سوال کردم

که خدای تعالی ترا ولی هر مومن و مومنه گردانید و خدای تعالی الحاق کرد پس و مرد گفت
یکی از ایشان صاحب خود را دیدی چه در خواه کرده است بخدای سوگند که ضایع از تمر بهتر است
از آنکه او در خواسته است و اگر خدای تعالی در خواسته آنکه نوشته است از برای او نیکی
که یاری کند او را بر دشمنان او یا بنوشتند باو چیزی که نفع رساند باو و اصحاب او مرا اینه
بهتر بود از آنچه سوال کرده فصل در احتجاج امیر المومنین علی علیه
الصلوة والسلم بر شکننده گان بیعت او در خطبه که از برای ایشان خواند در وقتی
که بیعت شکستند لعنة الله علیهم امیر المومنین و امام المتقین علیه افضل صلوات المصلین فرمود
که حق تعالی که خداوند جلال و اکرام است چون خلایق را آفرید بهتر من خلق را برگزید
و از برگزیدگان خود پیغمبران و ایمه بخلایق فرستاد و از جانب حق تعالی کتاب و شرع
و دین آورده اند و از برای خلایق فرایض و سنن مقرر داشتند و خلایق را باطاعت ایشان
امر کرده از جانب حق تعالی که اس شرع و دین او آورده اند و جمله را در یک آیه اشاره فرمود
اینجا که فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این اولوا الامر
ما اهل بیتیم خاصه نه غیر ما پس بازگشته شما بر اعقاب خود و از دین برگشتند و عهد شکستند اما این
مخالفت شما بخدای تعالی ضرر نمی رساند و بتحقیق که امر کرده است شما را خدای تعالی
آنکه امور خود را رد کنید بخدا و رسول خدا و اولوا الامر از شما که استنباط علم ایشان می توانند
است اقرار کرده اید این و بعد از آن جاحد شدید و حال آنکه حق تعالی گفته بود شما را آنکه وفا
کنید بعهد من تا وفا کنم بعهد شما و از من اندیشه کنید نه از مردمان بتحقیق که اهل کتاب و حکمت آل
ابراهیم اند و حق تعالی بیان کرده است آنرا از برای شما و حسد بردید شما بر ایشان پس حق
تعالی آیت فرستاده ام

والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی با حسد میبرند مردم را بر آنچه داده است ایشانرا خدای تعالی
از فضل خود پس بتحقیق که ما داده ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و داده ایم ما ایشانرا پادشاهی
بزرگ فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا یعنی پس بعضی از مردمان آنکس است
که ایمان آورده است با او و بعضی از ایشان آنکس است که باز میدارد مردم را از آن و کافیست
است دوزخ از برای ایشان آتش افروخته آنکه آتش است پس آل ابراهیم ما و مردم برما حسد میبرند
همچنانکه حسد بردند مردمان بر پدران ما و اول کسی که حسد برد بر آدم صفی بود بابلیس بود
او را خدای تعالی بدستهای خود و در دمید در او روح خود را و سجده فرمود ملایکه را او را
و او را بیاموخت اسما همه اسما و برگزید او را بر همه عالمیان پس حسد برد بر او شیطان و از
گمراهان شد بعد از آن حسد برد قابیل با هابیل و بقتل در آورد او را و از زیانکاران شد پس
از آن حسد بردند بر نوح قوم او و گفتند نیست این یعنی نوح مگر بشری مانند شما میخورد از آنچه
میخورید شما و می آشامد از آنچه می آشامید شما و اگر فرمان برید بشری را که مانند شما است
پس بتحقیق که شما در این هنگام از زیانکاران باشید اختیار خدای تعالی راست برمیگزیند
آنکس را که میخواهد و مخصوص میگرداند برحمت خود آنرا که میخواهد و میدهد علم و حکمت آنرا که میخواهد و بعد
از آن حسد بردند بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنگاه حسد بردند بر ما اهل بیت پیغمبر از جهت آنکه
حق تعالی برد از ما رجس گناه را و پاکیزه گردانید ما را پاکیزه گردانیدنی و ما گرو حسد برده شد
همچنانکه پدران ما حسد برده شدگان بودند حق تعالی در کتاب مجید فرموده
یعنی بتحقیق که اولی ترین مردمان با براهیم هر آینه آنکسانند که متابعت کرده اند
او را و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و در محلی دیگر فرموده و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله یعنی و صاحبان خویشاوندی بعضی از ایشان اولی از بعض دیگرانند در کتاب

خدای تعالی پس اولی بانس ما پیغمبر ایم و ما میراث برند گان از ابراهیم ایم و ما خویشاوندانیم
که کعبه معظمه میراث ما بار سید و ما آل ابراهیم ایم پس شما روی از ملت ابراهیم میگردانید و حال آنکه حق
تعالی بر زبان ابراهیم فرموده فمن تبعنی فانه منی یعنی هر آنکس که پیروی کند مرا پس بتحقیق که او از
من است فرمود ای قوم میخوانم شما را بخدای تعالی و به پیغمبر خدا و بکتاب خدا و بولی امر او
و بوصی او و بوارث او از بعد او پس اجابت کنید ما را و پیروی کنید آل ابراهیم را و اقتدا
کنید ما را بتحقیق که امامت و تقدم ما را است که آل ابراهیم ایم و دلهای مردمان ما را دوست داشته
و این نتیجه دعای ابراهیم است علیه السلام آنجا که فرمود فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی
پس بگردان ای خدای با جود و مرحمت دلها را از مردمان که دوست دارند ایشانرا پس دشمن
نگردانید شما ما را مگر از برای آنکه ما ایمان آورده ایم بخدای تعالی و ایمان آورده ایم بآنچه
فرو فرستاده شده است بر انبیا متفرق مشوید که موجب گمراهی شما است و خدای تعالی
گواه است بر شما و من انذار کردم شما را و دعوت کردم شما را براه حق و صواب و شما را
بهم گذاشتم فصل در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة
والسلم بر زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله علیهما اللعنه در وقتی که عزیمت کردند بر
خروج بر امیر المومنین ع و حجت در آنکه ایشان بیرون رفتند از دنبال آنکه بیعت
با شما از شکستن بیعت روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت
فرموده من نزد امیر المومنین علیه السلم نشسته بودم در وقتی که در آمدند بر آنحضرت طلحه و
زبیر پس رخصت طلب کردند که بمکه معظمه روند و عمره بگذارند پس ابا فرمود امیر المومنین علیه السلم
در اذن دادن ایشان پس اعاده کردند ایشان طلب خود را پس اذن داد ایشانرا و
التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان قصد عمره ندارند من گفتم پس اذن

مده ایشانرا پس امیر المومنین علیه السلم ایشانرا باز گردانید و فرمود بخدا سوگند که شما قصد عمره
ندارید و اراده شما بر شکستن عهد است پس ایشان سوگند یاد کردند که در مقام شکستن
عهد نیستند پس اذن داد ایشانرا و التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا سوگند که ایشان قصد
عمره ندارند گفتم پس چرا اذن دادی ایشانرا فرمود سوگند یاد کردند که در مقام عهد شکستن نیستند
پس بیرون رفتند از مدینه و متوجه مکه شدند و ملاقات کردند عایشه علیها اللعنه و همواره با
عایشه می بودند تا زمانی که او را از مکه بیرون بردند روایت کرده شده است از امیر المومنین
علیه السلم در وقتی که طلحه و زبیر متوجه مکه شدند تا با عایشه اتفاق نمایند خطبه بلیغ خواند و بعد از
حمد و ثنای حق تعالی فرمود بتحقیق که حق سبحانه و تعالی محمد را صلی الله علیه و آله به پیغمبری
مبعوث ساخت بر کافه ناس و او را رحمت عالمیان گردانید پس رسانید آنچه با آن
مامور بود و اتمام تبلیغ رسالات خود فرمود و قوانین دین و ملت را مرتب داشت و راهها را
گردانید و خون مردم را محفوظ داشت و الفت در میان صاحبان کینها قدیم پدید آورد
و دشمنیهای دیرینه را به دوستی مبدل گردانید بعد از آن خدای تعالی قبض روح او کرد و حمیده و
پسندیده نزد خدای تعالی و نزد خلایق بود و مقصر نبود در امری از اموری که متعلق باو از رسالت
بود و وضیع و شریف بکمال رسالت او قایل بودند و بعد از رحلت او بعد از ان نزاع در میان
او بجهة امارت واقع شد پس متولی امر شد ابو بکر و بعد از و عمر و بعد از آن متولی شد
عثمان و چون واقع شد بر عثمان آنچه واقع شد آمدید شما بنزد من و گفتید بیعت میکنیم با تو
و من قبول نکردم شما در ابرام و مبالغه افزودید و من در این باب امتناع تمام ظاهر کردم و شما
دستهای خود را از برای بیعت بجانب من کشیدید و من دست خود را از بیعت شما در کشیدم
و در مقام منازعه با شما آمدم تا بالغایت از دحام خود در هم کردید و از دحام کردید بر من از دحام

تشنه بر حوض آبه در روز ورود ایشان تا جایی که گمان بردم که شما در قصد قتال من آیید یا بعضی
از شما با بعضی در مقام مقاتله تمام آیید پس من دست خود را گشادم و بیعت کردید شما با من با اراده و
اختیار خود و اول کسی که با من بیعت کرد طلحه و زبیر بود که بطوع و رغبت بیعت کردند با من نه باکراه
و اجبار و بعد از آن هیچ درنگی نکردند و رخصت از من طلب داشتند از برای زیارت عمره
و خدای تعالی میداند که ایشان در غدر راندند پس من تجدید کردم عهد ایشان را در طاعت خود
و گذاشت ایشان را که باعث فساد در میان امت نشوند با من عهد کردند و بعد از آن عهد خود را شکستند
عجب است که ایشان فرمان برداری کردند ابو بکر و عمر و عثمان را و عصیان کردند با من و
من از ایشان کمتر نیستم بار خدایا غضب کن بر ایشان بواسطه کینه و حسدی که ایشان را با من است و ظفر
ده مرا بر ایشان و از امیر المومنین علیه السلم منقول است که در اثنای سخن می فرمود که این
طلحه و زبیر از اهل نبوت نشنیده اند از وزیر پیغمبر انه چون حق تعالی رو کرد بما حق ما را بعد از نبی
به جبر نگرفتند ایشان با ما سالی تمام و نه ماهی تمام و مراعات نکردند ما را بنوعی که با ایشان
می کردند و نقض عهد خود کردند تا ابطال حق ما کردند و جماعت مسلمانان را متفرق و مبدل شود
آنگاه بر ایشان لعنت و نفرین کرد از سلیم بن قیس هلالی منقول است که چون امیر المومنین
علیه السلم ملاقات کرد با اهل بصره در روز جمل آواز داد زبیر را و فرمود ای ابا عبد الله نزد من
بیرون آی پس بیرون آمد زبیر و طلحه با وی بود و فرمود بخدا سوگند که شما میدانید و اولو
العلم از آل محمد صلی الله علیه و آله میدانند و عایشه دختر ابو بکر میداند که اصحاب جمل ملعونان اند
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ناامید است از لطف خدای تعالی کسی که افترا کند زبیر گفت
چگونه ملعون باشیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم امیر المومنین علیه السلم فرمود که اگر من میدانستم
که شما از اهل بهشت اید حلال نمی دانستم قتال شما را زبیر گفت آیا نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن

نفیل

نفیل را که روایت میکند که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود ده نفر از قریش
از اهل بهشت اند امیر المومنین علیه السلم فرمود شنیده ام این سخن را که عثمان روایت کرده در
ایام خلافت خود زبیر گفت آیا افترا و کذبی است که نسبت با پیغمبر صلی الله علیه میکنید امیر المومنین ع فرمود
جواب نخواهم داد ترا تا نام بری که کسان اند ایشان زبیر گفت ~~ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و~~
گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده
بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل امیر المومنین علیه السلم فرمود نه نفر شمردی دهم ایشان کیست زبیر
گفت آن تویی علی بن ابی طالب امیر المومنین علیه السلم فرمود اما تو اقرار کردی که من از اهل
بهشتم و آنچه تو از برای خود و اصحاب خود گفتی من جاحد و منکر آنم زبیر گفت این سخن آیا افترا و کذب است
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلم فرمود بخدا سوگند که بعضی از این مردم که نام بردی
تابوت اند از آتش در جایی از اسفل درک جهنم و بر در آن چاه سنگی بزرگ است هرگاه که خدای تعالی
میخواهد که اهل دوزخ را عذاب کند که بدترین عذابها باشد برمیدارند آن سنگ را از در آن چاه
و از تب و عفونت آن چاه اهل دوزخ عذابی میکشند که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد و این سخن را
از پیغمبر خدا شنیده ام و اگر خلاف گویم خدای تعالی ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر
راست باشد ظفر دهد مرا خدای تعالی بر تو و اصحاب تو و جان پاک ترا بدوزخ رساند
پس بازگشت زبیر در میان اصحاب خود و گریان بود روایت کرده است مفضل بن مزاحم که امیر المومنین
علیه السلم در وقتی که قتال کردند و طلحه کشته شد امیر المومنین علیه السلم بر استر رسول خدا صلعم
سوار بود و در میان دو صف قتال در آمد و زبیر را آواز داد زبیر نزدیک امیر المومنین علیه السلم آمد حضرت
امیر فرمود ای زبیر سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که از پیغمبر صلی الله علیه نشنیدی که با تو میفرمود
باشد که تو قتال کنی با علی ابن ابی طالب و تو ظالم کننده باشی بر علی ابن ابی طالب گفت حضرت

فرمود پس حاضر شده در این مقام گفت حاضر شده ام از برای اصلاح در میان مردمان آنگاه
گرد زبیر و طلحه چند خوانده مضمون آنکه ملاحظه عواقب امور مردم را امتزاج از دین و دنیا باز داشت و
اظهار ندامت از افعال قبیحه خود نمود که از ترک ملاحظه عواقب ناشی شده بود نصر بن مزاحم میگوید
که زبیر نزد عایشه رفت و گفت ای مادر بخدا سوگند که آنچه میکنیم نه از روی بصیرت است و من از این
بازگشتم عایشه علیها اللعنة گفت ای ابا عبد الله از شمشیر پسر ابو طالب میگریزی گفت بخدا سوگند که شمشیرهای
ایشان دراز و برنده است جوانان دلیر کار دان اند و از آنجا بازگشت و در وادی سباع در آمد احنف
بن قیس را آنجا یافت که از بنی تمیم جدایی اختیار کرده بود زبیر خبر داد احنف را از انصراف او از
معرکه قتال احنف گفت مشغول نخواهم شد بجنگ زبیر که این خلاف باستمام او به نه آمد از معرکه حرب
و قتال گریزان است ایشان بعضی بعضی را میکشند و او میخواهد که باهل خود ملحق شود و این سخن را ابن
جرموز شنید و او با دو مرد دیگر از اهل خود سوار شدند و پیش از رسیدن ایشان بزبیر
ملحق شده بود بزبیر مردی انثی کلب با غلام خود و چون ابن جرموز با ایشان نزدیک شد آن
دو نفر که با زبیر بودند مرکب خود را بسرعت راندند و زبیر را گذاشتند زبیر گفت چه میشود شما
را ایشان سه نفر اند و ما سه نفر چون ابن جرموز بزبیر رسید زبیر با وی گفت که از من دور
شو و ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله نزد تو آمده ام تا سوال کنم از احوال مردمان زبیر گفت
که واگذاشتم مردمان را در معرکه قتال که بعضی بعضی را بقتل می آورند ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله
خبر ده مرا از امری که سوال میکنم از تو گفت سوال کن ابن جرموز گفت خبر ده مرا که سبب چه بود
که از بیعت عثمان برگشتی و با علی ابن ابی طالب بیعت کردی و بعد از آن بیعت او را شکستی و عایشه را
از خانه بیرون آوردی و نماز در عقب پسر خود کردی و این جنگ انگیختی و اکنون ایشان را گذاشته
باهل خود ملحق میشوی زبیر گفت اما بیعت عثمان بدان جهت شکستم که اقدام بر خطیئه بود و تا خبر کرد در

او را

تو به ننمود و اما بیعتی که با علی ابن ابی طالب کرده بودم امری بود بحسب ضرورت واقع شد بجهت آنکه
مهاجر و انصار تمام بیعت کرده بودند و اما نماز گزاردن من در عقب پسرم پس بتحقیق که خاله
او مقدم داشت او را و من اطاعت او کردم پس ابن جرموز او را گذاشت و گفت خدای تعالی
بکشد مرا اگر بکشم ترا و روایت که سر زبیر را با شمشیر او نزد امیر المومنین علیه السلم آورد حضرت
شمشیر او را برگرفت و فرمود بسیار بود که این شمشیر غم و الم را از خاطر پیغمبر خدا بر داشته بود که در
جنگها بود او این معرکه و جنگها است منقول است که چون امیر المومنین علیه السلم در جنگ بر کشتگان
برگذشت طلحه را در میان کشتگان دید فرمود تا او را بنشانیدند بتحقیق که ترا با من سابقه بود
اما شیطان در دماغ تو در آمد و ترا در میان آتش انداخت و در روایتی است که چون امیر المومنین طلحه را
در میان کشتگان دید فرمود تا او را بنشانیدند و فرمود این شکننده بیعت من است و ...
... است در میان امت و داعی در میان مردمان است بقتل من و قتل عترت من بنشانید طلحه را پس
نشانیدند طلحه را امیر المومنین علیه السلم فرمود ای طلحه بن عبید الله بتحقیق که یافتم آنچه وعده کرده بود
مرا خدای تعالی آنکه او حق و راست بود هیچ یافتی آنچه حق تعالی بتو وعده کرده بود ...
و حق است بعد از آن فرمود بخوابانید طلحه را و از او برگذشت گفتند بعضی که با امیر المومنین علیه السلم
بودند یا امیر المومنین سخن با طلحه میگویی و حال آنکه کشته شده است حضرت فرمود نه بشنید
و آگاه باشید که شنید و فهم کرد بچنانچه ... که شنیدند ابو جهل و عتبه و شیبه و غیر ایشان
در روز بدر عتاب و خطاب پیغمبر را صلی الله علیه و آله و همچنین عمل فرمود با کعب بن سور چون
برگشته او برگذشت فرمود این کسی است که خروج کرد بر ما و در گردن او مصحف بود و زعم آنکه
او ناصر امت است مردمان را به آنچه در مصحف است و حال آنکه نمیدانست آنچه در وی است ...
مصحف را گشود و این آیه که و خاب کل جبار عنید یعنی ناامید شد هر ظالم معاند از خدای تعالی

و اما نقض بیعت من پس بجهت
با علی بجهت بود نه ...
عایشه را بجهت امری بود
و خدای تعالی غیر آن ...

میخواست کرم اکشد خدای تعالی او را کشت مروی است کرم دان بن طلحه را تقبل آورده بر تری که بجانب او فرستاده روایت کرده اند که مروان در روز جمل بتیره را بر دو لشکر می انداخت که از هر طرف که میکشیم فتح است و سبب آن عدم عقیده من و لشکر و فریقین را متهم میدانست و حسین و مسلمت روایت کرده اند که جمل ام ششری است که عایشه علیها اللعنه بران سوار بود و دران روز از عجب ابل مشاهده میشد هر بار که قایمه از قوایم او را جدا میکردند بر قایمه دیگر می ایستاد تا امیر المومنین علیه السلم فرمود که شیطان این شتر را پی بزنید که او شیطان است محمد بن ابا بکر و عمار بن یاسر آن شتر را پی کردند و بقتل آوردند روایت کرده است از واقدی که عمار یاسر رحمه الله چون رو آورد بر عایشه با وی گفت چون دیدی ضرب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله بر حق گفت یا الحجت که تو غالب آمدی تو بر حقی و من باطل عمار گفت از این جهت عمار گفت بخدا سوگند که اگر تو بر ما غالب می آمدی و ما را می راندی چندانکه ما را از حجر بیرون میکردی میدانیم که ما بر حقیم و تو بر باطل عایشه گفت این خیال است از خدا بترس ای عمار دین تو در راه علی بن ابی طالب رفت امام همام محمد بن علی باقر علیه الصلوة و السلم فرمود که در روز جمل کجاوه عایشه از پیکان تیرها سوراخ شده بود امیر المومنین چون این حال دید فرمود بخدای سوگند که چنان می بینم خود را که طلاق دهم عایشه را الکافر فرمود سوگند میدهم مردی را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرموده ای علی امر زنان من بدست تست بعد از من اکه برخیزد و گواهی دهد پس سیزده نفر برخواستند و دو نفر از ایشان از اهل بدر بودند و گواهی دادند که ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود ای علی امر زنان من بدست تست بعد از من گفت پس عایشه بگریست چنانچه آواز گریه او را مردمان می شنیدند امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلم گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بسیاری از خبرها و فرمود ای علی مدد خواهد کرد ترا خدای تعالی به پنج هزار ملک که نشانها داشته باشند

ادای

از ابن عباس رضی الله عنه روایت که با امیر المومنین علیه السلم گفت که در وقتی که اتباع میبود عایشه از مراجعت بمدینه تا امیر المومنین او را در بصره بگذارد و تکلیف مراجعت بمدینه نماید امیر المومنین علیه السلم فرمود او هر جا که باشد در شرار و عفتری بخوابد داشت اما خواهم که او در خانه خود قرار داشته باشد محمد ابن اسحق میگوید که چون عایشه بمدینه رسید بعد از مراجعت از بصره همواره مردم را بر عداوت امیر المومنین تحریص مینمود کتابت بمعاویه و اهل شام نوشت و اسود بن البختری را بدان صوب فرستاد و ایشان را بر عداوت امیر المومنین میداشت روزی با عمرو بن عاص عایشه گفت چه دوست میداشتم که تو کشته شوی در روز جمل عایشه گفت چرا پدر و مادرت مباد عمرو گفت از برای آنکه اگر کشته میشدی تو با جل خود مرده بودی و بهشت در می آمدی و ما کشته شدن ترا تشنیع غایت بزرگ بر علی ابن ابی طالب میکردانیدیم

فصل

در احتجاج ام سلمه زوجه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه ملعونه و انکار او بر وی بجهت خروج او بر امیر المومنین علیه السلم روایت کرده شده است از شعبی ·: عبد الرحمن بن مسعود عبدی که وی گفت من در مکه بودم با عبد الله بن زبیر و طلحه و زبیر در مکه بودند پس فرستادند ایشان بعبد الله زبیر و با او گفتند که عثمان مظلوم کشته شد و ما از فساد کار امت محمد صلی الله علیه و آله می ترسیم پس اگر صلاح عایشه در آن باشد که بیرون آید با ما شاید که خدای تعالی پریشانی امت محمد را صلی الله علیه و آله بجمعیت مبدل گرداند و بی انتظام امرات نظام یابد شعبی گفت بیرون آمدیم و متوجه شدیم تا زمانی که رسیدیم بعایشه و عبد الله بن زبیر پیغامی که داشت بعایشه رسانید عایشه گفت سبحان الله من مامور نیستم بخروج و مادر نیستیم ما از امهات مومنین مگر ام سلمه بیا اگر بیرون آید ام سلمه من نیز بیرون توانم آمد عبد الله زبیر باز گشت و آنچه از عایشه شنیده بود بایشان رسانید گفتند که باز گرد و با عایشه بگوی که اگر صلاح این مهم را با ام سلمه بنهد می تواند بود و چرا که ام سلمه

عثمان بر خاطر او بر باد داده اند و دیگر خواطر است عبد الله زبیر باز گشت و این سخن را با عایشه رسانید عایشه بخانه ام سلمه آمد ام سلمه بتعظیم و تکریم او مشغول شد و گفت عجب میدانم این تفقد و ملاطفت را از تو که امری حادث شده که دو عین الشفات داشته عایشه گفت طلحه و زبیر آمده اند و بسیار از ایشان و هنگام خاطر نشان کرده که عثمان مظلوم کشته شد ام سلمه چون این سخن از عایشه شنید فریادی و گریه خانه را بر بابرده و اطلاع یافت و گفت ای عایشه دی روز گواهی بر کفر و فجور عثمان میدادی و امروز امیر المومنین است و مظلوم کشته شده مراد شما از این سخن چیست عایشه گفت مراد ما آنست که تو با ما بیرون آئی شاید که به بیرون رفتن ما خدای تعالی امت محمد را صلی الله علیه و آله بصلاح آورد ام سلمه با عایشه گفت بیرون می روی و حال آنکه شنیدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه ما شنیدیم سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که میدانی که امت تو اگر برانست متکلم باشی آیا در خاطر داری روزی که نوبت تو بود و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تو حریره از خانه من تحفه بودی و حریره طعامی است که از آرد و شیر پخته باشند و او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بسیاری دو دست و زود بگذار و گریه آواز گرسته میکنی آب چون در حوالی عراق بر جماعتی که درمیان ایشان زنی باشد از زنان من داستان کرده اهل بغی باشند من از خوف این سخن بر خود بلرزیدم و ظرف طعام که در دست من بود پیش حضرت بر آورده نو در من نگریست فرمود چیست ترا ای ام سلمه گفتم یا رسول الله چگونه ظرف از دست من افتد و حال آنکه از شما شوم الجائی شنوم که چیر اهل شوم که او من نیستم پس تو گفتی حضرت صلی الله علیه و آله بتو ملتفت شد و فرمود به خیرت گفته او آورده ای حمیرا تحقیق که من کمان میبرم ترا که آن زن باشی باز گفت سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عایشه یاد داری بیشی که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله از محل فلانی بفلان محل میرفتیم و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درمیان من و میان علی

ای سا

ابن ابی طالب بود و سخن با او میگفت پس در آوردی شتر خود را و حایل شد میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی ابن ابی طالب پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرعه که در دست مبارک داشت بر روی شتر تو زد فرمود بخدای سوگند که روز مضرت او از تو نه یک روز است و بلیه او از تو نه یک بلیه است از آن آگاه باش که دشمن ندارد او را مگر منافق کذاب باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی اگر یاد آوری مرض پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که بآن مرض رحلت فرمود از زمان که پدر تو آمد و عمر با وی بود تا عیادت کنند آنحضرت را و علی ابن ابی طالب علیه السلم دران وقت مشغول باصلاح جامه و موزه و نعلین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و نعل آنحضرت را که شکافته یافته بود بر یکدیگر می دوخت در عقب خانه ایشان بعد از استیذان مرخص شدند و عیادت کردند حضرت بحمد و شکر حق تعالی اشتغال نمود بعد از آن گفتند مرگ چیزی است که از آن گریزی نیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بلی از آن گریزی نیست پس گفتند یا رسول الله هیچکس را از برای خلافت مقرر فرموده ای گفت خلیفه من درمیان شما خاصف نعل است یعنی آنکه نعل مرا بر یکدیگر میدوزد پس بیرون آمدند و گذشتند بر علی ابن ابی طالب و او خاصف نعل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و همه این حالات را دانسته و شاهد بر این احوال و تغافل از آن عین مضرت است ام سلمه رضی الله عنها فرمود ای عایشه من چون خروج کنم بر علی ابن ابی طالب بعد از آنکه شنیده باشم این اخبار را از برای او پس عایشه بمنزل خود باز گشت و گفت یا عبد الله بن زبیر که بایشان برسان که من بیرون نخواهم آمد بعد از آنکه شنیده باشم از ام سلمه آنچه با من گفت عبد الله بن زبیر باز گشت و آن جواب را بایشان رسانید ام سلمه گفت نصف شب گذشته بود که آواز شتر عایشه برآمد که با ایشان بیرون میرفت امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة و السلم فرمود که ام سلمه چون اطلاع یافت که عایشه عزیمت خروج بجانب بصره مصمم کرده نزد وی آمد و بعد از حمد خدای تعالی

وصلوات بر پیغمبر او فرمود ای عایشه ترا اعتباری بود در نظر پیغمبر خدا و حرمتی در میان امت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قرآن مجید جمع کرده و امر ترا بستر انکشاف و بکردانی و فراهم آورده و انکشتان را بر این منتشر کرده‌ام تحقیق که پیغمبر خدا جای و منزلت ترا پوشانید و اگر ترا در این اعمال عزت و منزلتی بودی ترا با آن اعلام پیغمبر نمود بلکه نهی فرموده ترا از این اعمال و خیانت تصور کن که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ملاقی شود ترا در این سپاه با مهار که با این جماعت بر شتری نشسته از منزلی بمنزلی و از مکانی بمکانی سیر دهی بغرضی که موافق رضای خدای تعالی و مرضی خاطر پیغمبر خدا نیست بلکه آن سعی در مخالفت امر ایشان است و نقض عهدی است که با حضرت کرده از حیات و شرمندگی از روی حضرت در آن حال برانداشی و خود را درین ورطه مکش و بخدا سوگند که اگر با نوض من صاحب این سفر باشم که در اندیشه است و بعد از آن مرا رخصت دهند که فردوس اعلی در آیم شرم خواهم داشت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که ملاقات کنم آنحضرت را و من هتک حجابی کرده باشم که حضرت مرا در آن حجاب در آورده باشد پس از خدای تعالی بترس ای عایشه و اقدام بر امری که مخالف رضای خدای تعالی و پیغمبر او باشد منما عایشه گفت موعظه شنیده‌ام و نصایح ترا پذیرفتم و این سفر من بر وجهی است که کمان برده‌ام و مرا من اصلاح حال امت پیغمبر است نه تعصب و میل طایفه ام سلمه رضی الله عنها چون دید که نصیحت در او موثر نیست فرمود ای خواهر تحقیق که فتنه هر گاه که روی آورد پرده بر دیده بصیرت می پوشد و چون پشت می آورد پرده‌های غفلت از دیده غافل و جاهل بر میدارد

در احتجاج امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بعد از دخول آنحضرت در بصره بر آنکس که گفت از اصحاب او که آنحضرت تقسیم نکرد غنایم را در میان مسلمانان بسویت و عدل نکرد در میان رعیت غیر آن از سخنان که در خطبه که از برای ایشان بخواند روایت کرده است یحیی پسر عبدالله بن الحسن

رضی الله عنه از پدر خود عبدالله بن الحسن که چون امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ایامی که در آمده بود خطبه خواند پس برخاست مردی گفت ای امیرالمؤمنین خبر ده مرا از اهل جماعت و از اهل فرقه و از اهل بدعه و از اهل سنت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چون سوال کردی پس فهم کن جواب را اما اهل جماعت منم و آنکسان که تابع من اند و اگر چه اندک باشند و آن بطاعة خدا و رسول خداست و اما اهل فرقه مخالفان من و مخالفان آنان که متابعت من کرده‌اند و اگر چه بسیار باشند و اما اهل سنت آنکسانند که تمسک نموده‌اند بسنت خدا و رسول خدا و اگر چه اندک باشند و اما اهل بدعت آنکسان اند که مخالف امر خدا و رسول خدا و مخالف کتاب الله باشند و عمل کننده برای خود باشند و آرزوهای خود و اگر چه بسیار باشند و بتحقیق که طبقه اول از این کروه گذشته‌اند و دیگر طبقات موجوداند و بر خدای تعالی است قلع و استیصال ایشان عمار بن یاسر برخاست و گفت ای امیرالمؤمنین بحق که مردم ذکر میکنند غنیمت را که درین غزا بصره حیازه کرده‌اند و زعم ایشان آنست که آنکسان که قتال کرده‌اند با این طایفه مال و اولاد غنیمت ایشان است و مقسوم برایشان نشده پس برخواست مردی از بکر بن وایل که نام وی عباد بن قیس بود و مردی سخن ران فصیح لهجه بود و گفت ای امیرالمؤمنین بخدا سوگند که بتقسیم غنایم بسویت نکردی و عدل در میان رعیت نگاه نداشتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود وای بر تو چرا راستی و سویت نگاه نداشته‌ام جواب گفت از برای آنکه تو قسمت کردی آنچه در میان لشکر بود و گذاشتی اموال ایشان و زنان و فرزندان ایشان را و انها را بر ما قسمت نکردی و ما غنایم خود را طلب میداریم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یا اخا بکر بعضی ای برادر بکر بن وایل تو مردی ضعیف رایی آیا ندانسته که ما فرا نگیریم صغیر را بگناه کبیر و آنچه اموال پیش از فرقه ایشان بود و تزویج کردند بر شریعت و فرزندان

متولد شدند بر فطرت و نیست شما را مگر آنچه احاطه کرد آن لشکر شما و آنچه در خانه‌های ایشان است آن میراث وارثان ایشان است پس اگر تعدی کسی کند یکی از ایشان فرا گیریم او را بجنایت او و اگر باز دارد خود را از ما تحمل نکنیم بار و غیر کنه او را ای اخا بکر مرا تحقیق که حکم کرده‌ام در میان شما بحکم رسول خدا در اهل مکه در روز فتح مکه قسمت کرد آنچه احاطه بود لشکر اسلام و متعرض نشد غیر آن را و من پیروی کردم بآثار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بی تفاوتی ای برادر بکر آیا ندانسته که دار حرب حلال است آنچه در دست و دار هجرت حرام است آنچه در دست مگر بحق پس اگر تصدیق میکنید قول مرا و اصرار بر خلاف مینمائید کدام یک عایشه را در سهم خود قبول دارید گفتند ای امیرالمؤمنین تو بر صوابی و ما بر خطا سخنان تو از روی علم است و سخنان ما از روی جهل و ما استغفار میکنیم از خدای تعالی از آنچه گفتیم و او از ما باور ندارد از هر جانب که تو بر حق و صوابی ای امیرالمؤمنین و ما بر خطا آنگاه عباد بن قیس برخواست و گفت ای مردمان بخدا سوگند اگر اطاعت و متابعت کنید امیرالمؤمنین را از راه گمراهی نشوید از طریق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حال آنکه مخصوص کردانیده است او را علم منایا و علم وصایا و فصل خطاب بر منهاج هرون علیه السلام و فرموده تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من و مخصوص گشته بفضل و کرامت بسیار از پیغمبر خدا و عطا کرده او را حق تعالی آنچه که عطا نکرده احدی از امت پیغمبر بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده نظر کنید و آنچه مامور شده‌اید آن و کجایی آورید از آن پس بتحقیق که عالم اعلم است آنچه میگوید از جاهل خسیس اخس پس بدرستی که من ... نماینده شما را بطریق نجات اگر اطاعت من کنید و اگر چه در مشقت شدید و مرارت عظیم بوده باشد و آن جز و شما را مگر گروهی از بنی اسرائیل امر کرد ایشان را پیغمبر ایشان

اکنون آب نخورند از نهر مگر از ایشان با حاج کرده در برکت امر او و از آن خوردند از آن نهر مگر اندکی از ایشان پس شما از آن اندکی باشید که طاعت کردند پیغمبر خدا را و عصیان نکردند و رد کار خود را و اما عایشه پس متابعت رای زنان کرده و در غلط افتاده و بر او حرمت اول خود خواهد بود و حساب او بر خدای تعالی است میامرزد آنکس را که بخواهد و عذاب میکند آنرا که بخواهد و از اصبغ بن نباته مرویست که گفت من نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در روز جمل مردی آمده و در برابر حضرت ایستاد و گفت ای امیرالمؤمنین این قوم قائل لا اله الا الله هستند آنکه ما قائلیم و نماز میکنند آنچنانکه ما میکنیم و روزه میدارند همچنانکه ما میداریم از روی چه با ایشان قتال میکنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود قتال من با ایشان بنا بر خبری است که حق تعالی در کتاب مجید فرموده پس گفت ای امیرالمؤمنین تعلیم کن مرا آنکه در کجا از کتاب مذکور است فرمود در سوره بقره مرد گفت ای امیرالمؤمنین تعلیم کن مرا آنکه کدام آیه است حضرت فرمود این آیه است که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید یعنی این پیغمبران که در کتاب مجید مذکور اند بعضی از ایشان را تفضیل داده‌ایم بر بعضی بعضی آنکسانند که سخن گفته است خدای تعالی با او و بر افراشته است حق تعالی در بعضی از ایشان را و داده‌ایم عیسی پسر مریم را آیتهای روشن و تقویت کرده‌ایم او را بروح القدس که جبرئیل باشد علیه السلام و اگر خدای تعالی خواستی قتال و کارزار نکردی آنان که بعد از پیغمبران بودند از بعد آنکه آمده بود ایشان را آیات و معجزات روشن و لیکن اختلاف کردند ایشان پس بعضی از ایشان آن بود که ایمان آورد و بعضی آن بود که کافر شد و اگر خدای تعالی خواستی

ایشان را یکدیگر قتال و کارزار بکردندی ولیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد امیر المومنین
علیه السلم فرمود پس ما کسانیم که ایمان آورده ایم و ایشان اند که کافر شدند از مردمان
بخدای تعالی سوگند که کافر شده اند قوم سلاح خود را گرفت و جهاد میکرد با این قوم
تا زمانی که شهادت یافت رحمة الله علیه مبارک بن فضاله از مردی نقل میکند که مردی نزد امیر المومنین
علیه السلم آمد بعد از واقعه جمل و گفت یا امیر المومنین من درین واقعه امری عجایب یافتم دیدم
بدنها بخاک افتاده و ارواح از آن جدا گشته و هیچکدام را ندیدم که مشرک بوده باشند که
تعالی مرا ازین مشکل خلاصی بخش پس اگر این عمل شریست که از ما صادر شد توبه و انابت بدرگاه
حق تعالی بازگردیم و اگر خیریست که در وجود آمده در آن زیاده کوشیم و خبر ده مرا از آن
خود که آن اشتغال داری آیا امریست که عارض شد ترا که اهل اسلام را بشمشیر قهر ازکند که
میکنی رای تو یا چیزیست که مخصوص گردانیده است ترا بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین
علیه السلم فرمود خبر خواهیم داد ترا از حقیقت این حال تحقیق که جماعتی از مشرکان نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام آوردند بعد از آن با ابوبکر گفتند که رخصت از پیغمبر خدا حاصل
کن از برای ما که در میان قوم خود درآییم و اموال خود را متصرف شویم آنگاه باز گردیم ابوبکر
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد و طلب رخصت کرد از برای ایشان عمر گفت ای رسول
خدا آیا باز میگردانی مردانی که اسلام آوردند بکفر حضرت فرمود چون دانستی ای عمر باشد که
بروند و بیاورند با خود از قوم خود مثل خود را بعد از آن نزد ابوبکر آمدند در سال آینده
و سوال کردند از ابوبکر که رخصت حاصل کند از برای ایشان از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
ابوبکر رخصت طلب کرد و عمر حاضر بود گفت آنچه پیش از آن گفته بود پس پیغمبر خدا فرمود
گفت می بینم شما را که ممتنع نشوید و باز نایستید تا زمانی که برانگیزد خدای تعالی بر شما مردی

از قریش که بخواند شما را بخدای تعالی پس شما اختلاف کنید او را و نفرت جویید مانند شتری که از
صاحب خود نفرت کرده باشد ابوبکر گفت فدای تو باد مادر و پدر من آیا آن مرد قریش بنی
هاشم است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود نه عمر گفت من خواهم بود یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله گفت
نه عمر گفت پس که خواهد بود یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله اشارت کرد بمن و در آن وقت نعلین
حضرت را صلی الله علیه و آله میدوختم فرمود آن دوزنده نعل منست و پسر عم من و برادر من و
صاحب من و اداکننده قرض و وعدهای منست و رساننده پیغامهای من و تعلیم کننده مر امت
است بعد از من و بیان کننده تاویل قرآن است آنچه مردم از آن اند پس آن مرد گفت بس است مرا
از تو این سخن یا امیر المومنین تا وقتی که در دنیا باشم پس آن مرد بهترین اصحاب امیر المومنین علیه
السلم بود و در شد بر مخالفان آنحضرت و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که وی گفت چون
خدای تعالی فراغت داد امیر المومنین را از قتال اهل بصره امر فرمود تا قتبی بر روی قتب نهادند
و حضرت بر بالای آن برآمد و خطبه بلیغ مشتمل بر حمد و ثنا و درود بر پیغمبر خدا بر خواند آنگاه فرمود ای
اهل بصره ای اهل موتفکه ای لشکر زنان ای پیروان بهیمه آب شما تلخ و دین شما نفاق است
و ازین قبیل سخنان خشم آمیز فرمود و فرود آمد و روان شد و ما در عقب آنحضرت روان
بودیم که آنحضرت بر حسن بصری افتاد و او وضوء میساخت حضرت فرمود ای حسن بصری
وضوء خود را کامل ساز حسن گفت یا امیر المومنین دی روز بکشتی مردم بسیار را که گواهی بر وحدانیت
خدا و رسالت محمد مصطفی میدادند و نماز پنجگانه میگذاردند و در اکمال و اتمام وضوء کوشش مینمودند
امیر المومنین علیه السلم فرمود تحقیق که واقع شد آنچه مشاهده کردی آیا چه باز داشت ترا که
مدد و اعانت کنی دشمنان ما را حسن گفت بخدا راست میگویم با تو ای امیر المومنین بدرستی
که بیرون آمدم در روز اول جنگ و غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم و سلاح بر خود راست

کردم و مرا هیچ شکی نبود در آنکه تخلف از ام المومنین عایشه کفر است چون بموضع فلان
رسیدم منادی ندا کرد که ای حسن کجا میروی باز گرد که قاتل و مقتول در آتش خواهند
بود باز گشتم و در خانه نشستم چون روز دوم شد باز شک نداشتم که تخلف از ام المومنین عایشه
رضی الله عنها کفر است پس غسل کردم و حنوط بر خود مالیدم و سلاح پوشیدم و بیرون رفتم
بقصد قتال چون بهمان موضع رسیدم منادی ندا کرد که کجا میروی ای حسن که قاتل
و مقتول در آتش اند امیر المومنین علیه السلم گفت آن منادی برادر تو بود آن ابلیس بود راست گفت که قاتل
و مقتول ایشان در آتش است حسن گفت اکنون دانستم ای امیر المومنین که این گروه در هلاکت
بوده اند و از ابی یحیی واسطی مرویست که گفت چون امیر المومنین علیه السلم فتح کرد ملک بصره را
مردم بصره بر آنحضرت جمع آمدند و حسن بصری در آن میان بود و با وی لوحی بود و آنچه آنحضرت
علیه السلم میفرمود از آن در لوح کتابت میکرد امیر المومنین علیه السلم باواز بلند فرمود
ای حسن چه کتابت میکنی جواب داد که آثار شما را کتابت میکنیم تا بعد از شما از آن بر مردم بخوانیم
امیر المومنین علیه السلم فرمود تحقیق که از برای هر قومی سامری هست و تحقیق که سامری
این امت این مرد است اما سامری میگفت لا مساس و او میگوید لا قتال
در احتجاج امیر المومنین علیه السلم بر قوم خود در هنگام برانگیختن ایشان بر سفر شام از برای
قتال معاویة بن ابی سفیان لعنه الله علیهما و در اگرفتن عهد و میثاق از ایشان بر جهاد
امیر المومنین علیه السلم چون عازم شد بر سفر شام از برای قتال معاویه خطبه خواند مشتمل بر حمد و
ثنای حق تعالی و درود بر سید انبیا صلی الله علیه و آله و بعد از آن فرمود ای بندگان
خدا بتحقیق که معاویة بن ابی سفیان غصب کرده حقی است که در تصرف منست و
شکسته بیعت مرا و طعن کرده است در دین خدای عز و جل و شما میدانید ای اهل اسلام

که چه کردند مردمان دی روز آمدند و اظهار رغبت کردند بمن در امر شما تا مرا از منزل خود
بیرون آوردند تا بیعت کنند با من و من ابا کردم و امتناع نمودم از آن و دیگر بار تعارف کردند
و قبول آن نکردم و ازدحام کردند بر من که ازدحام کنند شتران تشنه بر حوض آب در وقت
ورود ایشان تا غایتی که من ترسیدم از آنکه بقتل آورند بعضی از ایشان بعضی را و چون این
حال را از ایشان مشاهده نمودم تامل کردم در امر ایشان و در امر خود و گفتم اگر اجابت نکنم
قول ایشان را و قیام ننمایم بامر ایشان نیابند احدی را که قائم مقام من باشد و عدل کند در
میان ایشان آنچنان که عدالت منست و با خود گفتم که اگر قبول کنم قول ایشان را و دانسته
ایشان حق مرا و فضل مرا و دوست داشته اند آنکه امتناع ننمایم و ایشان عارف بحق و
فضل من باشند پس من دست خود را گشادم و با من بیعت کردند و در میان شما مهاجران
و انصار و تابعان ایشان باحسان بودند پس فرا گرفتم از شما عهد و بیعت را آنچنانکه پیغمبران
عهد و میثاق گرفتند و مقرر داشتند که بشنوند امر مرا و فرمانبردار من باشند و
قتال کنند با هر که بغی کند با من پس قبول کردند این جمله را از من و عهد بران نمودند و
خدای تعالی را بر خود گواه گرفتند و بعضی از شما بر بعضی گواه شدید و من قیام
شما نمودم بکتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر خدا پس عجب از معاویة بن ابی سفیان که منازعه
میکند با من در امر خلافت و جحود میکند با من در امامت و گمان میبرد که او احق است از من
بخلافت و این جراتی است که بر خدا و رسول خدا میکند بغیر حق و بی حجت و حال آنکه بیعت
نکرده اند با او مهاجران و راضی نشده اند بان انصار ای گروه مهاجر و انصار و
ای جماعتی که میشنوید سخن مرا آیا واجب نگردانیده اند بر خود طاعت مرا و بیعت نکرده اند
با من برضا و رغبت خود آیا بیعت نکردند با من روزی که از بیعت ابوبکر و عمر نمودند پس چیست

حال شما که مخالفت میکنید مرا و مخالفت کرده اید آن و کسی تا زمانی که از عالم رفتند آیا
واجب نشده است بر شما طاعت من و لازم گشته است بر شما اعتنا و من آیا نه ایشان گفته اید که
بیعت من لازم است بر شما به و غایب شما و بیعت معاویه بن ابی سفیان و اصحاب او را
که طعن کنند کسانی در بیعت من اند و غائب بیعت من میکنند و حال آنکه من در قرابت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سبق ایمان و دیگر صفات اولی ام بدین امر از کسانی که پیش
از من والی این امر بودند آیا شنیدید قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر در باب
ولایت من پس ای مسلمانان از خدای تعالی بترسید و مردم را بر جهاد معاویه بر انگیزید
که او مردی ظالم گشته و عهد است و بشنوید آنچه بر شما میخوانم از کلام مجید که نازل بر پیغمبر مرسل
است باشد که پند گیرید از آن و منتفع شوید به اعظ حق تعالی و منزجر شوید از معاصی حق تعالی نزد او
او پس بتحقیق که نصیحت کرده است حق تعالی شما را با حوال غیر شما و با پیغمبر خود فرمود الم تر الی الملا
من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله یعنی آیا
نگریستی بآن گروه از بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند آنزمان که گفتند مر پیغمبر خود را که برانگیز از
برای ما پادشاهی را تا قتال و کارزار کنیم در راه خدای تعالی قال هل عسیتم ان کتب علیکم
القتال ان لا تقاتلوا پیغمبر ایشان گفت هیچ میشاید که شما اگر فرض شود بر شما قتال آنکه سر باز
زنید و قتال نکنید قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا
گفتند و چه باشد ما را که قتال و کارزار نکنیم در راه خدا و حال آنکه ما بیرون کرده شده ایم از
خانهای خود و از میان فرزندان خود فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم
پس چون نوشته شد بر ایشان قتال با اعدای دین پشت دادند و قتال نکردند مگر اندکی از ایشان
و خدای تعالی داناست بحال ظالمان وقال لهم نبیهم ... گفت

و گفت از برای ایشان پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تعالی برانگیخته از برای شما طالوت پادشاهی
قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال گفتند از کجا باشد او را
برای او سلطنت و پادشاهی بر ما و حال آنکه ما سزاوارتریم بسلطنت و پادشاهی از آن و داده
نه او را وسعت و گشادگی در مال قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم گفت پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تعالی برگزیده است طالوت را بر شما
و زیاده کرده است از برای او گشادگی در علم و قوت بدن و خدای تعالی میدهد ملک و سلطنت
خود را بآنکس که میخواهد و خدای تعالی گشاده رحمت و داناست بهمه امور ای مردمان شما را در آیات
پند و نصیحت و عبرت است تا بدانید که خدای تعالی خلافت و امارت را بعد از انبیا در عقاب
ایشان گردانیده و آنکه خدای تعالی فضیلت داده طالوت را و بر ایشان مقدم گردانیده پس
برگزیده است او را و زیاده گردانیده از برای او گشادگی در دانش و در قوت بدن آیا هیچ نمی
بینید آنکه خدای تعالی برگزیده است بنی امیه را بر بنی هاشم و زیاده کرده است از برای معاویه
گشادگی در علم و در قوت بدن پس از خدای تعالی بترسید و جهاد کنید در راه خدا پیش از آنکه
قهر خدای تعالی بشما لاحق شود بواسطه عصیان شما حق تعالی میفرماید لعن الذین کفروا من بنی
اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه یعنی لعنت
کرده شده اند آنکسان که کافر شدند از بنی اسرائیل بزبان داود و عیسی پسر مریم این بسبب
آن بود که عصیان و نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حد بودند که باز نمی ایستادند
از منکری که میکردند از آن و پیغمبری که بودند که میکردند از او حق تعالی میفرماید
...
وهم ... یعنی میشد مومنان مگر آنکسان که ایمان آورده اند بخدای تعالی و ایمان

آورده اند به پیغمبر خدا پس از آن شک نیاوردند و جهاد و غزا کردند با اموال خود و نفسهای
خود در راه خدای تعالی این گروه ایشان اند راست گویان و حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله
باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن
طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم
یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید هیچ دلالت کنم شما را بر تجارتی که خلاصی دهد شما را از عذاب در
دناک ایمان می آورید بخدای تعالی و پیغمبر او و جهاد میکنید در راه خدا با اموال خود و نفسهای خود این
بهتر است از برای شما اگر باشید که دانید شما و اگر بکنید آنچه گفته شد بیامرزد خدای تعالی
از برای شما گناهان شما را و در آورد شما را در بستانها که روان باشد در زیر آن جویها و مسکنهای پاکیزه
در بهشتهای عدن این رسیدن است بسعادت بزرگ ای بندگان خدا بپرهیزید از خدای تعالی و برانگیزید
مردمان را بر قتال و جهاد با اعدای دین و بر تقویت امام خود پس اگر بودی مرا از شما گروهی شمار اهل
که چون امر کردمی ایشان را اطاعت کردندی مرا و چون ایشان را بر توجه بسوی اعدا خواندمی بیعت کردندی
با من ترا تنبیه شتاب میکردم در نهوض بقتال معاویه و اصحاب او پس بتحقیق که آن جهاد مفروض است

فصل در کلام امیر المومنین علیه السلم که جاری مجرای احتجاج است مشتمل بر توبیخ اصحاب
خود بر تثاقل ایشان بر قتال معاویه علیه اللعنه و سرزنشی که متضمن لوم و وعید ایشان است امیر المومنین
علیه السلم فرمود ای اهل کوفه ای مردمان بتحقیق که من طلب کردم از شما که در حرکت آیید از برای جهاد این
قوم پس شما در جنبش نیامدید و شنوانیدم شما را پس فرمان برداری نکردید و نصیحت کردم و قبول نکردید
حاضران شما همچو غایبان شما اند میخوانم بر شما حکمت را و اعراض میکنید از آن و پند میدهم شما را بمواعظ بلیغه
پس نفور میکنید از آن مانند دراز گوشان که نفرت کنند و گریزان باشند از شیر درنده و بر انگیزم شما را
بر جهاد اهل جور پیش از آنکه سخن تمام شود و شما متفرق شده و رجوع بمجلس خود کرده و با یکدیگر

حلقها نشسته و مثلها زده و شعرها خوانده و کسب اخبار کرده و چون متفرق شده در کذب
اشعار و اخبار اید این جهلی است بی شائبه علم و غفلتی بی ملاحظه ورع و تبعیتی است بی اندیشه و
خوف فراموش کرده اید امر قتال و استعداد آنرا و دلهای شما از یاد آن غافل و ذاهل
است و شغل شما جز اباطیل و اضالیل نیست عجب است و چون عجب نباشد از قومی که بر باطل خود اجتماع
و همگنی کنند و شما در حق خود بطالت و کسالت میکنید و بخدای سوگند که اگر شما بر این وجه عمل نمائید
مرانیه والی امر شود مردی از بنی امیه و آن بلائی باشد که حق تعالی آنرا قضا کرده باشد بر این
است که بشکند اخبار شما را و در قربان خود در آورد شما را و شرار شما را و استخراج کند گنجهای
شما را از اندرون خانهای شما و آن قهری باشد از حق تعالی بر شما بواسطه آنکه ضایع کردید شما امر
خود را و صلاح معاش و دین خود را ای اهل کوفه خبر دهم شما را با آنچه بعد از این وجود خواهد یافت پیش از آنکه
در وجود آید تا شما از او در حذر باشید و انذار و بیم کنم آنکس را که پند پذیر باشد و از خبر ما عبرت
گیرد گویا در میان شما جمعی هستند که میگویند علی بن ابی طالب دروغ میگوید هیچنانکه قریش از برای پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله که سید انبیا و ... است میگفتند وای بر شما بر که دروغ میگویم آیا بر خدای
تعالی و من دروغ گویم اما این لهجه فرنیه کان است آوردم را از طائفه من برون برید و مر آنرا خواند
دانست حقیقت این اخبار را بعد از این وقت جهل شما حسرت شما است و دانش شما
سفت و بی حاصیت مع دستی شما است ای آن کسان که مردم می بینید و مردم نیستید اندیشه شما اندیشه اطفال
و عقول شما عقول زنان پرده نشین است بپائید و آگاه باشید ای آنکسان که حاضر است ابدان شما
و غایب است از شما عقول شما و مختلف است آرزوی شما نصرت نیابد آنکس که شما را بخواند و کار بر شما دشوار آید
و راحتی نیابد دل آنکس که محنت شما میکشد و روشن نشود چشم کسی که شما را بخود جای میدهد و آوازهای شما در
درشتی مانند احسام صلاب و فعل شما در طمع اندازنده عدو و مرتاب است بخدا سوگند که دوست میدارم که ...

مضار و کنند با شما مانند هر طرف دیوار به رنم و اگر مرا از من وعده دار شمار او بده ده مرا یکی از مردم خود
بخدا سوگند که دوست میداشتم اگر شناختی شما را و نشناختمی شما را چه این شناختی است که منجر
شده است بندامت و پشیمانی مرا رنج شما آید کرده اید خشم را در سینه من و خاید کرده اید
اید کار مرا بر من تا غایتی که گفتند قریش علی ابن ابی طالب مردی شجاع است اما نمیداند علم حرب
را به نیک میدانند کارها را هیچ هست در میان ایشان مردی که پیش از من ممارست حرب کرده
و شده اید ان کشیده باشد من شروع در محاربه کردم و سال من به بیست رسیده بود و اینک من
زیاده بر شصت سالگی ام لکن هیچ امری نمیشنند از کسی که اطاعت نکنند او را انچه ابو گفتند
که من آرزو میکنم که بر وی رکار من بیرون برود مرا در میان شما و مرا برضوان خود برساند و مرگ بر
من است پس چه چیز منع میکند اشقی اشقیا را که خضاب کند این را و اشارت بمحاسن مبارک خود فرمود
بدین و اشارت کرد بدست مبارک بر سر خود و این ضربتی است که پیغمبر عربی مرا داده و نموده آت
اینکه کسی اقرار کرد و نجات یافته است اگر کسی پرهیز کاری کرد و حق را با ما ورد و ای اهل کوفه خواندم
شما را بجهاد اهل شام در روز و در شب و در نهانی و آشکارا و گفتم شما را که غزا کنید و بیرون روید
بجنگ ایشان پس تحقیق که غزا کرده نشد قومی در میان خانهای خود مگر که ذلیل و خوار شدند پس شما
تغافل کردید و راه خذلان رفتید و گران آمد بر شما گفتار من و سوار بود بر شما امر من
و ادارا بر پس پشت انداختید تا زمانی که بر اطراف شما غارتها ظاهر شد و فواحش و منکرات در میان
شما شایع گشت روز و شب میگذرانید و عنقریب است شما آن خوانند کرد که با اصحاب سلفت پیش
از شما بوده کرده اند اینجا که حق تعالی اخبار و طغاه و مستضعفین فرموده بعد ما ید
یعنی میکشند ایشان پسران شما را و زنده
میکنند زنان شما را و در آن ابتلای بزرگ است از پروردگار شما ای اهل کوفه عتاب کردم شما را

[margin] ...ه آمد بر شما آنچ / ...ه ان زیرا که م...

بمواعظ قرآن و صفت نیافتم از آن و ادب کردم شما را بتازیانه پس راست نشدید با من و عقوبت
کردم شما را بآفات دهر و براه باز نشدید و دانستم بتحقیق که آنچه اصلاح شما میکند شمشیر است و من
سعی در اصلاح شما میکنم بچیزی که فساد نفس من در آن باشد اما زود باشد که مسلط کرداند خدای
تعالی بر شما پادشاهی را جباری که توقیر نکند بزرگ شما را و رحم نکند کوچک شما را و اکرام نکند
عالم شما را و قسمت نکند غنیمت را بالسویه در میان شما و خوار و ذلیل کرداند شما را و راهها بر شما ببندد
و حاجبان را بر درگاه خود نگاه دارد تا شما از او محجوب باشید و قوی شما ضعیف شما را بخورد و هر آینه
بسیار اندک است که دولت جماعتی پشت آورد با ایشان و بعد از آن روی آورد با ایشان و
نیست بر من بکراهت صحبت کم شما را ای اهل کوفه شما گوئیا اید با چشمهای روشن و گنگانید با زبان
گویا و کرانید با گوشهای شنوا نه برادران صدقید اید نزد ملاقات و نه دوستان با اعتماد
اید نزد وزر و بلیات و من بتحقیق میدانم که شما را چه چیز اصلاح میکند ازبرای من عذر از این کاری
که ام کردم شما را بجهاد و جماعت شما گرانی میکنید در آن و حوالی تاخیر اند در آن مانند کسی که در ادا دین
تعلل نماید و اگر در تابستان شما را بقتال میخوانم میگوئید که هوا سخت است و اگر در زمستان شما را بقتال
میخوانم میگوئید سرما به نهایت سخت است و معنی و شما گر فرار از جنگ هست هرگاه شما از حرارت و برودت
هوا عاجز باشید از حرارت شمشیر عاجزتر خواهید بود ای اهل کوفه بتحقیق که خبر داده مرا اینکه این غامدی با
سیصد سوار آورده با جماعت را بغارت کرده انبار را غارت کرده روم و فرنگ نزد ... تعطیل
آورده و عامل مرا بر حسان و کشته شده اند با او مردمان خداوند فضل و بزرگی و عبادت جای اینها داد
خدای تعالی ایشان را در بهشت و نعیم مقیم و هر اینه مرا رسانیده اند اینکه گروهی از اهل شام در می آیند بر زنان
مسلمانان و بر زنان معاهده و اینکه عرض ایشان میکند و قلائد را از سر ایشان میکند و انواع جور
میکنند و کسی منع و دفع ایشان نکرد اشتغال ... و از اینها از تفا و این قوم بر باطل خود و جوف و حیس شما

از حق خود شما انکار ... پیغمبر مردم نشانه تیر شما عصیان میکنید خدای تعالی را و
آن رضا و ایند پس دست شما از نعمت و مال است ای مانند شتران که غایب باشد
از ایشان شتربانان هرگاه که اجتماع کنند از جانبی متفرق می شوید از جانب دیگر

فصل در احتجاج امیرالمؤمنین علی علیه السلم بر معاویه علیه اللعنه در جواب
کتابی که باو نوشته و در عیران از مواضع و این از احسن حجاجات و اصوب احتجاجات
است امیرالمؤمنین علیه السلم در جواب کتاب چنین نوشت اما بعد پس بتحقیق که آمد بمن کتاب
تو که یاد کرده است در آن برگزیدن حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله از برای طهارت دین خود و
تقویت کردن او آن کسی که تقویت کرده اند او را از اصحاب او پس بتحقیق که ام پوشیده اند برای ما
ظاهر کرده اید روزگار و آن پس عجب است که تو خبر میدهی ما را از امتحانهای خدای تعالی ما را و
از نعمتهای خدای تعالی بر ما پس تو درین اخبار مشابه ناقل خرما بهجر و خواننده مسدد ان بنضال و گمان
برده که افضل ناس در اسلام فلان و فلان اند سخنی میگوئی که اگر راست باشد مرا ایشان از تو
کناره کرده اند و اگر راست نباشد لاحق نشود بتو قصوری و تو را با فاضل و مفضول چه کار و طلقا و ابنا
طلقا را به مناسبت که تمیز کنند در میان مهاجران اول و ترتیب درجات ایشان و تعریف طبقات
ایشان خود را در مقامی که لایق قدر و منزلت تست یعنی نمیسازد را جاهد مغلوب و ... حیث ...
ظاهر تو رونده در بیابانی و از راه راست افتاده ای ایا نمی بینی و معنی و من اخبار توست بلکه معنی و ذکر
نعمتهای الهی است اینکه قومی شهادت یافتند در راه خدای تعالی از مهاجران و هر یک از فضیلتی و
ثوابی بود تا زمانی که شهادت یافت سید ما را سیدالشهدا گفتند و مخصوص کرداند او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله بهفتاد تکبیر در نماز بر وی ایا نمی بینی اینکه قومی بریده شد دستهای
ایشان در راه خدا و از برای هر یک فضیلتی و ثوابی بود تا زمانی که کرده شد با یکی از ایشان

ما را برنده در بهشت و خداوند دو بال خوانده که در ملکوت با ملایک متوجه پرواز میکند و اگر نه آن
بودی که حق تعالی نهی کرده بود از آنکه مرد ستایش نفس خود کند هر آینه ذکر میکرد ذاکر کننده
فضایل بسیار از برای نفس خود آنچنان فضایل که دانند و بایشان رسیده باشند دلهای مؤمنان
و نفره نداشته باشد از شنودن آن گوشهای شنونده کان پس بتحقیق که ما ضایع پروردگار ایم و
خلایق بعد از ما ضایع از برای اند بازداشت ما را اقدام عزت ما و بزرگی ملت ما بر قوم شما
انکه در امیزیم با شما نفسهای خود پس نمی خواستیم شما را و در نکاح شما در آوردیم زنان خود را
همچنان که کفو با کفو امیزد و شما را آن مقام و منزلت نبود و چگونه شما را آن منزلت می بود
و حال آنکه از جانب ما پیغمبر خدا بود و از جانب شما مکذب پیغمبر و از جانب ما اسد الله بود و از
جانب شما اسد الاحلاف و از جانب ما دو سید جوانان اهل بهشت بود و از شما صبیان النار
و از جانب ما بهترین زنان عالمیان بود و از جانب شما حمالة الحطب و مجلس در بسیاری
از آنچه از برای ما بود و از برای شما اسلام ما آنست که شنیده شده و کتاب خدای تعالی
جمع میکند از برای ما آنچه شما منفرد می سازد از مردم بغیر ما بود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله یعنی و صاحبان خویشاوندی بعضی از ایشان اولی اند ببعض دیگر در کتاب خدای تعالی و میفرماید
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین امنوا والله ولی المؤمنین یعنی بدرستی
که اولی مردمان بابراهیم مرا انکسانی اند که پیروی کردند او را و این پیغمبر که محمد است و آن کسان که
ایمان آورده اند و خدای تعالی یاری کننده مؤمنان است پس ما یکدفعه اولی بقرابت ایم و یکبار
اولی بطاعت و چون احتجاج کردند مهاجران بر انصار در روز سقیفه بنی ساعده با رسول ظفر یافته
اند بر انصار پس ایشان بر دعوی خود باقی باشند و گمان برده که من بر همه خلفا حسد برده ام و بر
همه ایشان بغی کرده ام اگر اینچه گمان برده واقع است پس این جنایت بر تو واقع نیست تا عذر آن از تو باید

[margin] بس حق از ... / واگر به آن حجت ... / انصار ...

خواست و آنکه گفتی که مرا کشیدند مانند کشیدن شتری که در بینی او رسنی باشد تا بیعت کنم بخدا سوگند که تو میخواستی که مذمت کنی مدحت میکنی مرا و میخواستی که فضیحت کنی مرا و مفتضح میشوی و مسلمانان را ولادت شفقتی نیست با آنکه مظلوم شود مادام که شک نیاورده باشد در دین خود و متزلزل نشده باشد در یقین

خود و این حجت منست بر غیر تو و با تو این سخن بقدر حاجت است و آنچه ذکر کردی که واقع شده در میان من و میان عثمان پس مر تراست آنکه جواب داده شوی از جهت قرابتی که ترا با اوست پس کدام از ما دشمن تر باشیم او را و راه نماینده تر بقتال او یا آنکس که بذل کرد از برای او نصرت خود را و او را در محلی نشانید و منع میکرد اعدا از و یا آنکس که عثمان نصرت از و طلبید و او تعلل و تراخی میکرد از نصرت او تا زمانی که دشمنان برو غالب آمدند و او را هلاک کردند قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانهم هلم الینا ولا یأتون البأس الا قلیلا یعنی بتحقیق میداند خدای تعالی در تعویق اندازندگان کار دین را از شما و گویندگان مر برادران خود را که بیایید و نمی آیند در معرکه قتال مگر اندکی از ایشان و آنچه گفتی که نیست مرا و اصحاب مرا نزد تو مگر شمشیر پس ترا بخنداندی بعد از آنکه بگریه آورده بودی در کدام موطن که یافته تو فرزندان عبدالمطلب را که از دشمنان هراسند و از شمشیر روی گردانند لبث قلیلا یلحق الهیجا حمل یعنی اندک درنگ کن که برسد بتو آنکه میجوید حرب و کارزار از تو و باش که طلب کند آنکس که تو طالب آنی و نزدیک شود و بشتابد که او را دور می شماری و من خواهم کشید بجانب تو لشکری عظیم از مهاجران و انصار و تابعان ایشان باحسان شدید الازدحام که جامهای مرگ بر خود پوشیده باشند و دوسترین ملاقات نزد ایشان ملاقات پروردگار ایشان باشد و شمشیر ایشان را دو دستی خونی بود موافق برادر خود و برادر خود و خال خود و جد خود و اهل خود و نیست و قوع چنین حالی بر ظالمان در میان کتابی دیگر از

امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که جاری مجرای احتجاج است امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نوشت که اما بعد پس بتحقیق که بودیم ما و شما آنچه ذکر کردی از الفت و جماعت و جدائی افتاد در میان ما و شما دی روز ایمان آوردیم ما و شما کافر شدید و امروز ما بر طریق مستقیم ایم و شما در ضلالت و اسلام نیاورده بود مسلم شما مگر باکراه و بعد از آنکه اسلام با عزت و شوکت بود و ذکر کردی که من طلحه و زبیر را بقتل در آورده ام و عایشه را مطرود و مخذول ساخته ام و در میان مصرین نزول کرده ام و این امریست که مرا از ان عذر دهد آنکه این جنایت بر تو واقع نشده و معذرت آن با تو نمی باید گفت و آنکه ذکر کرده که با جمعی از مهاجر و انصار بجهت بجانب من حرکت کرد از برای زیارت من پس بتحقیق که هجرت آن روز منقطع شد که برادر ترا اسیر کردند و اگر ترا تعجیل هست رفاهیت باشد که من زیارت کننده خواهم بود ترا و جنس ترا و اراست بتحقیق که حق تعالی مرا از برای عداوت تو برانگیخته و اگر تو زیارت کننده باشی مرا همچنان باشد که برادر بنی اسد گفته مستقبلین ریاح الصیف تضربهم بحاصب بین اغوار و جلمود یعنی روی آورندگان به بادهای تابستان که میزند بر ایشان در حاصب که نام منزلی است در میان دره ها و سنگستانها و نزد منست شمشیری که آب داده ام از آنجو ن جد تو و خال تو و برادر تو در یک مقام و بخدا سوگند که تو پوشیده دل و فاسد عقلی و سزاوار آنکه گفته شود از برای تو آنکه بر نردبانی بلند برآمدی آورد ما را اطلاع دهی معایب خود زیرا که تو گم کرده خود را جویای مسکینی و شبانی گوسفندان خود و میکنی طلب چیزی را که اهل آن نیستی و دور داشته شده و تو از کردار تو و چه نزدیکست مشابهت تو با عم و اخوال تو شقاوت و تمنی باطل ایشان را از جحود سید المرسلین واداشت تا هر یک در مصرع و مقتل خود جان سپردند و اما بسیار شد سخن تو در امر قتله عثمان پس در آی بکاری که مردمان درآمدند و حاکم گردان قوم را و من ترا و ایشان را

با کتاب خدا و آنچه حکم کتاب خدای تعالی عز و جل باشد بر ایشان اجرا کنم و لیکن آنچه تو اراده کرده آن فریب صبیان است از شیر خوردن در اوایل فصال ایشان والسلام فصل

از نوشته امیرالمؤمنین علی علیه السلام بمعاویه علیه اللعنه در کتابی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نوشت سبحان الله چه محکم است التزام تو مر اهوای مبتدعه و حیرت متتبعه را با تضییع حقایق و طرح وثایق که از برای خدا طلبکار باشند و ان بر بندگان خدا حجت باشند و اما اکثار کلام و حجت تو بر عثمان و قاتلان او پس بتحقیق که تو نصرت کردی عثمان را آنجا که فایده نصرت تو عاید بود و فرو گذاشتی او را آنجا که فایده نصرت با و عاید بود والسلام روایت کرده شده است که ابو عبیده گفت که معاویه علیه اللعنه کتابی نوشت بامیرالمؤمنین علیه السلام مضمون آنکه مرا فضایل بسیار است پدرم سید و بزرگ بود در جاهلیت و من ملک و پادشاهم در اسلام و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله صهرم و خال المؤمنین و کاتب وحی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای پسر هند جگرخوار آیا بفضایل مفاخرت میکنی بر من پس سید الشهداست و این ابیات انشا فرمود محمد النبی اخی و صهری یعنی محمد پیغمبر خدا برادر من و داماد منست و حمزة سید الشهداء عمی و حمزه سید شهدا عم من است و جعفر الذی یمسی و یضحی یطیر مع الملائکة ابن امی و جعفری که هر شبانگاه و بامداد پرواز میکند با فرشتگان پسر مادر منست و بنت محمد سکنی و عرسی مشوب لحمها بدمی و لحمی دختر محمد پیغمبر خدا در خانه من و عروس منست در حالی که آمیخته است گوشت او بخون من و گوشت من و سبطا احمد ولدای منها فایکم له سهم کسهمی و دو فرزندزاده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دو فرزند من اند از فاطمه پس کدام یک از شما را نصیبی است چو نصیب من سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی سبقت گرفتم بر شما همه در اسلام در حالی که پسری بودم که نرسیده بودم باوقات احتلام و اوجب

لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم و واجب کرد ولایت خود را از برای من بر شما رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فویل ثم ویل ثم ویل لمن یلقی الاله غدا بظلمی پس وای و بعد از ان وای و بعد از ان وای بر آنکسی که ملاقات کند خدای تعالی را فردای قیامت در حالی که ظالم بوده باشد نسبت با من و چون این کتاب بمعاویه رسید گفت این کتاب را پنهان دارید از اهل شام که اگر ایشان این کتاب را بخوانند میل بپسر ابوطالب خواهند کرد روایت کرده شده است از امام همام جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلام که چون کشته شد عمار بن یاسر رحمة الله علیه خوف عظیم در دل خلق راه یافت و گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که عمار را بکشند او را گروه باغی ستمکار پس در آمد عمرو بن عاص بر معاویه علیهما اللعنه و گفت ای امیرالمؤمنین در میان مردم افغان و اضطراب تمام پدید آمده گفت از برای چه جواب داد از برای کشته شدن عمار گفت چه شد ازین گفت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عمار را بکشند او را فئه باغیه معاویه علیه اللعنه گفت ... [illegible] در سخن آیا ما کشته ایم عمار را عمار را کشته است مگر علی بن ابی طالب که انداخت او را در میان نیزه های ما و امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا کتابی بعمرو عاص نوشت بتحقیق که تو گردانیده دین خود را تابع دنیای مردی که ظاهر است گمراهی او و دریده است پرده او عیب میکند مرد کریم را بمجالست او و سفاهت میکند حلیم را بمخالطت او پی روی میکنی آثار او را و طلب میکنی فضل او را مانند متابعت کردن کلب سبع را تا انتظار کند بفضل شکار او پس بر باد دادی دین و دنیای خود را و اگر مطلوب خود را از حق طلب میکردی بخوبی وجهی بآن فایز می شدی و اگر قدرت دهد خدای تعالی مرا بر تو و بر پسر ابوسفیان مر آینه جزا خواهم داد شما را بآنچه از شما در وجود آمده والسلام علی من اتبع الهدی فصل

در احتجاج محمد بن ابی بکر رحمة الله علیه بر معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه محمد بن ابابکر بمعاویه چنین نوشت

که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از محمد بن ابی بکر بمعاویه گمراه سلام خدای تعالی
بر اهل طاعت خدای تعالی باد آنان که اهل دین خدا و اهل ولایت خدا اند اما بعد پس تحقیق
که خدای تعالی نیافرید خلایق را عبث بلکه از برای معرفت و عبادت آفرید بعضی از ایشان اهل
سعادت اند و بعضی اهل شقاوت و بعضی صاحب رشد اند و بعضی اصحاب غوایت بعد از ان
برگزید و اختیار فرمود محمد را صلی الله علیه و آله از برای رسالت و او را امین وحی خود
گردانید پس او خلایق را براه حق دعوت فرمود گاه بطریق حکمت و گاه بموعظه حسنه و گاه
موعظه ایشان بطریق احسن و اول کسی که اجابت کرد دعوت او را و بازگشت نمود باو و
منقاد شد فرمان او را برادر او و پسر عم او بود علی بن ابی طالب علیه السلم تصدیق
کرد بغیب پوشیده را که از ان خبر داد و برگزید او را بر همه خویشان خود و نگاه داشت
او را از هر مکروهی و بنفس خود را فدای او کرد در هر امر مخوف و از جمله جان خود را مساوی
او دانسته و توای که هستی و او بران کمال است که هست او سابق بر خیرات است و تو
ملعون پسر ملعون همواره تو و پدر تو در راه بغی و عدوان بوده اید در دین خدا و سعی شما
در اطفا نور خدای تعالی بود جمع آورده جماعتها را از برای عداوت دین خدا و بذل کردید
اموال خود را در دشمنی پیغمبر خدا و سوگندها داده قبایل عرب را در امداد و شما در این کار بر
بردید و وزر و وبال آن اعمال را با خود بردید و تو اکنون خود را برابر امام زمان علی ابن ابی
طالب دانسته که وارث پیغمبر خدا و وصی او و اول خلایق است در پیروی او و آخر خلایق
است در صحبت او و تو عدو او و پسر عدو اویی پس متمتع شو از اعمال خود با جمله
داری دو در باطل ای پسر عاص اگر او بی خود که اجلت منقضی گشته و کیدت سست
گشته و السلم علی من اتبع الهدی جواب نوشت از برای او معاویه علیه اللعنه که این کتابی

از محمد

اعتراف معاویه ملعون ابن ملعون
علیه سلام الله و تحیته بامامت و خلافت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ملاعین الثلثه که تقدم کردند بر آنحضرت

از معاویه بعیب کننده پدر خود محمد بن ابی بکر سلام بر اهل طاعت خدای تعالی است اما بعد
پس آمد بسوی من کتابت تو که ذکر کرده در ان آنچه حق تعالی اهل آن است از قدرت و
سلطنت با بحثانی که تا کیف و توصیف کرده بودی از برای خود و یاد کرده بودی در ان
حق علی ابن ابی طالب و سابقه و قرابت او به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و نصرت
و مواسات او پیغمبر خدا را در هر شده و خوف و تفضیل نهاده بودی علی ابن ابی طالب را بر من
عیب کرده مرا بفضل غیر تو نه بفضل تو پس حمد خدای تعالی را که صرف کرد فضل را از تو
و از برای غیر تو گردانید تحقیق که بودیم ما و پدر تو با یکدیگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و او میدانست حق علی ابن ابی طالب و سابقه او را و چون حق تعالی اتمام دین پیغمبر
خود کرد و بدار بقا رحلت نمود پدر تو و مصاحب او که موید او بود اتفاق نمودند و مقام
خلافت را بنام پدر تو کردند و پدر تو در وقت وفات ان منصب را بنام صاحب خود مقرر داشت
و سیوم ایشان که پی رو هدایت ایشان و عامل بر سیرت ایشان بود متصرف ان مقام
و منزلت شد پس اگر آنچه ما با ان اشتغال داریم حق و صواب است پس پدر تو اول کسی است
که این طریق نهاد و با ان اشتغال نمود و اگر آنچه ما میکنیم ظلم و جور است پدر تو این طریقه نهاده
و ما شریک کار او بودیم و اقتدا بهدایت پدر تو داریم و اگر سابق نمی بود پدر تو بر ما در این امر
مخالفت نمیکردیم ما علی ابن ابی طالب را و تسلیم میکردیم حق او را باو و لیکن ما چون دیدیم
پدر ترا که این مخالفت کرد و حق علی ابن ابی طالب را متصرف شد ناچار متابعت او نمودیم
پس ای پسر ابی بکر عیب پدر خود را بکن یا از این عیب بگذر و السلم علی من تاب و اناب

فصل

در احتجاج امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم بر خوارج علیهم اللعنه چون آنحضرت را از تحکیم
واپس شدند و بعد از ان انکار کردند تحکیم را بر آنحضرت و عداوت کردند با آن سرور و تر

بوجهی که مذکور خواهد شد و جواب داد آن حضرت علیه السلم از وجوه ایشان بحجت و الزام
گردانیدن از برای ایشان آنچه خطا از جانب ایشان بود در ابتدا و انتها روایت کرده شده است
آنکه مردی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلم برخواست و گفت ای امیر المؤمنین نهی کردی ما را از
حکومت و امر کردی ما را با آن و ما نمی دانیم که کدام ازین دو چیز ارشد است امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود بخدا سوگند که در وقتی که امر میکردم شما را با آن بر مکروهی میداشتم شما را که خدای تعالی
در ان چیز خیر بسیار نهاده بود پس اگر شما مستقیم می شدید تا آن هدایت میکردم شما را و اگر اعوجاجی
از شما بظهور میرسید در استقامت آن میکوشیدم و اگر ابا میکردید تدارک آن مشغول میشدم
روایتی است که امیر المؤمنین علی علیه السلم بمعسکر خوارج علیهم اللعنه درآمد و ایشان اصرار بر انکار
حکومت داشتند بعد از سخنان بسیار که از جانبین سمت ذکر یافت حضرت علیه السلم فرمود
آیا نگفتید شما در وقتی که ایشان مصاحف برافراشتند از راه حیله و مکر و فریب که برادران
ما و اهل دعوت ما طلب فسخ بیعت خود از ما میکنند و خوشحال میشوند بکتاب خدای تعالی رای ما
آنست که قبول کنید از ایشان و اطمینان خاطر حاجت ما گردد پس من گفتم با شما که این عمل ایشان
امریست که ظاهر ان ایمان و باطن ان عداوت و اول ان رحمت و آخر ان ندامت است پس جازم باشید
بر نیتهای خود و لازم دارید طریق خود را و بگفتار بی معنی ایشان ملتفت مشوید زیرا که اگر فرمان
برداری کنید ایشان را گمراه کرده اید و اگر ترک کنید و از ان اعتبار بگیرید ایشان خوار و
ذلیل گردند و تحقیق که تا با پیغمبر خدا می بودیم و قتل و کشتن در میان پدران و فرزندان
و برادران و خویش و اقربا دایر بود زیاده نمیکرد مصیبت و شدت الم ایشان ما را مگر ایمان و
ثبات بر حق و تسلیم امر و صبر و تلخی شداید و مصائب لیکن امروز ما دعوت کرده ایم و قتال
میکنیم با برادران خود در اسلام بجهت آنکه در امده است در اسلام شبهات و تاویلات و

و اعوجاج و شبهه اند اهل آن بدین سبب پس هر گاه که طمع میکنیم در خصلتی که جمع کند خدای تعالی
این تفرقه ما را رغبت میکنیم در ان و امساک میکنیم از ماسوای ان امیر المؤمنین علیه السلم در
تحکیم فرمود که ما حاکم نگردانیده ایم مردمان را اما قران را حاکم گردانیده ایم اما قران خطی است مسطور
میان الدفتین نیست و زبان ناطق نیست و از برای او ترجمانی ضروری است و ترجمان آن مردمان
اند و چون استدعا کردند قوم آنکه قرآن را در میان حاکم گردانیم ما از ان گروه نبودیم که
اعراض کنیم از حق تعالی و حال آنکه حق تعالی فرموده فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ
إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ یعنی و اگر نزاع کنید شما در چیزی پس رد کنید و رجوع دهید آنرا بخدای
تعالی و برسول خدای تعالی و رد بخدای تعالی آنست که قرآن را حاکم گردانی و رد آن برسول
خدا آنست که سنت پیغمبر را حاکم گردانی پس هر گاه که براستی و درستی کتاب خدا را حاکم
گردانید پس ما احق مردمانیم باو و هر گاه که سنت پیغمبر را براستی حاکم گردانید ما احق
و اولی ایم بان و اما آنچه گفتید شما چرا گردانیدید در میان ما و ایشان مدتی موعد در تحکیم
بنا بران نمود که درست و نیک میتوانند نمود که جاهل از جهل بیرون آید و عالم بر علم خود
ثابت قدم گردد و شاید که خدای تعالی در مهلت این امت را باصلاح آورد و
روایت آنکه امیر المؤمنین عبد الله بن عباس را رضی الله عنه در میان خوارج فرستاد
و آنحضرت در جائی که ایشان میدیدند و می شنیدند سخنان آنحضرت را ایشان در جواب
گفتند ما دشمن گرفته ایم صاحب ترا ای عبد الله بواسطه خصلتی چند که کفر و عصیان است
و مردم را باتش دوزخ میرسانند اول آنکه محو کرد نام امارت مؤمنان را از خود و بعد از ان
در کتابتی که در میان او و معاویه بود نوشت و هر گاه که امیر المؤمنین نباشد و ما مؤمنانیم
کی راضی بامارت او خواهیم بود دوم آنست که شک کرد در امر خود ان زمان که با حکمین گفت

نظر کنید پس اگر معاویه احق باشد بخلافت از برای او مقرر دارید و اگر من اولی باشم بخلافت
از برای من مقرر باشد و این تردیدی نیست که در امر خود کرده ام نمی دانم که خلافت حق اوست
یا حق معاویه پس این شک و تردد او بود باشیم سوم آنکه گردانیده است غیر خود را حاکم و او
نزد ما حاکم ترین مردمان است چهارم آنکه حاکم گردانید مردمان را در دین خدا و او را نیست
که حاکم کرده اند مردم را در دین پنجم آنکه قسمت کرد در میان ما سلاح و دواب را در روز بصره
و منع کرد از ما زنان و فرزندان ایشان را ششم آنکه او وصی پیغمبر خدا بود و ضایع کرد آن وصیت را
ابن عباس گفت یا امیر المومنین شنیدی مقاله قوم را و تو احق بجواب ایشانی حضرت صلی الله
علیه و آله فرمود اینکه ایشان گفته اند که آنچه شما ابدا آن کردید فرمود که من می نوشتم از برای پیغمبر خدا
وحی و قضایا و شروط و امان را در روز صلح ابو سفیان و سهیل بن عمرو پس چون نوشتم که
بسم الله الرحمن الرحیم این آن چیزی است که صلح کرده ابو سفیان با محمد رسول الله و سهیل
بن عمرو پس سهیل بن عمرو گفت ما نمی شناسیم رحمن و رحیم را و اقرار نداریم آنکه تو پیغمبر خدایی و ما
نپنداریم آنکه شرفیست از برای تو آنکه نام تو پیش از نام ما مکتوب است با وجود آنکه ما از تو اسن
ایم بلکه از پدر تو اسن پس امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت بنویس در جای بسم الله
الرحمن الرحیم باسمک اللهم پس محو کردم آن را و نوشتم باسمک اللهم و محو کردم رسول الله و
نوشتم در جای آن محمد بن عبد الله در آن وقت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با من گفت
همچنین که خواندی خوانی شد مثل این سخنان و اجابت خواهی کرد و تو با این ام مکره خواهی بود
و آنچه حضرت صلی الله علیه و آله فرموده اینست که نوشتم در میان خود و میان معاویه و عمرو عاص
گفت که این آن چیزی است که صلح کرده است بر آن امیر المومنین با معاویه و عمرو عاص
و ایشان گفتند که هر آینه ما ظلم کرده باشیم بر تو اگر اقرار کرده باشیم که تو امیر المومنین و قاتل

و کارزار کنیم با تو چنین منویس علی ابن ابی طالب پس محو کردم آن را و اثبات نمودم این را
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود پس اگر ابا کنید شما این سخن را جحود
کرده باشید سنت پیغمبر خدا را گفتند بلی درین سخن حق بجانب تست باز امیر المومنین علیه السلام
فرمود و اما آنچه گفته اید که من شک کردم در امر خود آنجا که گفتم با حکمین که نظر کنید اگر معاویه
احق باشد از من او را مقرر دارید و اگر من احق باشم از جهت شد این شک نیست از من بلکه انصاف
در سخن است حق تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که با کافران بگوی و انا او ایاکم
لعلی هدی او فی ضلال مبین یعنی بتحقیق که یکی از ما یا شما بر راه راستیم یا در گمراهی
روشن این سخن شکی نبود از خدا و رسول خدا گفتند بلی حق بجانب تست درین سخن باز امیر المومنین
علیه السلام فرمود و اما آنچه گفته اید که من غیر را حاکم گردانیدم و من نزد شما حاکم ترین
مردمانم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را حاکم گردانید در روز قریظه و حال آنکه
پیغمبر حاکم ترین مردمان بود و حق تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی
بحقیق که شما را اقتدا است به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود پس من اقتدا به پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله کردم گفتند بر این سخن حجت اقامت کردی و بر ما غالب آمدی باز امیر المومنین علیه
السلام فرمود و اما آنچه گفته اید که من حاکم گردانیدم در دین خدا مردم را من حاکم نکردانیدم مردمان را
من کلام پروردگار خود را حاکم گردانیده ام آن کلامی که حق تعالی او را حاکم در میان خلایق گردانیده
و خدای تعالی مردم را حاکم گردانیده در خون مرغی که بکشد از احرام و فرموده و من قتله
منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم یعنی و آنکس که بکشد از شما عمدا پس جزا
آن مثل آن چیزی است که کشته است از چارپایان که حکم کنند بر مثلیت آن دو مرد از خدا و ند عدل
از شما پس خونهای مسلمانان عظیم تر است از خون مرغان گفتند حجت بر ما ظاهر شد باز

امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود و اما آنچه گفته اید که در روز بصره قسمت کردم در میان
شما سلاح و اموالی را که در میان لشکر ایشان بود و زنان و فرزندان ایشان را قسمت نکردم
بر شما پس بتحقیق که من منت نهادم بر اهل بصره چنانکه منت نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
بر اهل مکه و اگر قسمت کردمی ایشان را کدام یک از شما بزرگ ایشان بعد از آن میگویم کدام یک از شما
عایشه را قبول دارید و بسهم خود گفتند بلی حق بجانب شما است باز امیر المومنین علیه السلام فرمود
و اما آنچه گفته اید که من وصی پیغمبر خدا بودم و ضایع کرده ام وصیت را پس شما کافر شدید
و از امر منحرف از من کردید و صیت بر اوصیا آنکه بخوانند مردم را بسوی خود خدای تعالی پیغمبران را
از برای آن مبعوث گردانیده بخود و وصی پیغمبر کسی است که پیغمبران دلالت کرده اند خلایق
را بطاعت او و مستغنی است او از خواندن مردم بجانب خود و هر کسی که ایمان بخدا و
رسول خدا آورده لازم و محتم است که شناخت وصی او پیدا کند و در طاعت او کوشد
حق تعالی فرموده ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی و مر خدا راست
بر مردمان حج خانه کعبه اگر کافر شود و هرگز مردم حج خانه را بلکه ایشان کافر
میشوند بترک ایشان زیارت بیت الله را زیرا که خدای تعالی نصب کرده است او را از برای
ایشان تا علم عبادت ایشان باشد همچنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نصب کرد مرا علم
از برای امت آنجا که گفت یا علی انت بمنزلة الکعبة تؤتی و لا تأتی یعنی ای علی تو بمنزله کعبه
بجانب تو آیند مردمان و تو بجانب کسی نروی گفتند بلی حق با تو است و خطا از ما پس رجوع کردند
بسیاری از ایشان و چهار هزار نفر از ایشان بر ضلالت خود باقی ماندند و در جای خود
ثابت ورزیدند و جهاد کرد با ایشان و اکثر ایشان را بشمشیر قهر گذرانید و باتش
دوزخ رسانید در احتجاج امیر المومنین علیه افضل

صلوات المصلین در اعتذار از قعود الحضرت از قتال آنان که امارت کردند و تسلط ورزیدند از
اولیا و قیام الحضرت بقتال آنکسان که بغی کردند بر او از ناکثین و قاسطین و مارقین روایت
کرده اند که امیر المومنین علیه افضل الصلوات روزی نشسته بود در بعضی از مجالس خود بعد از
از رجوع الحضرت از نهروان در سیاق کلام آن اقتضا کرد که سوال کردند از امیر المومنین علیه
الصلوة والسلام که چرا محاربه نفرمود الحضرت با ابا بکر و عمر چنانکه محاربه کرد با طلحه و زبیر
و معاویه امیر المومنین علیه السلام فرمود بتحقیق که من همیشه مظلوم بودم و مردمان غاصب
حق من بودند اشعث بن قیس برخاست و گفت یا امیر المومنین چرا با ایشان مدارا کردی و حق
خود را از ایشان بشمشیر باز نیافت نفرمودی امیر المومنین علیه السلام فرمود که مرا اقتدا است
به پیغمبران در روی دو اول اقتدا است بنوح کردم آنجا که فرمود رب انی مغلوب فانتصر
یعنی بار خدایا بحقیق که بر من غلبه کرده اند دشمنان پس نصرت ده مرا پس اگر قایلی گوید که
این در غیر مقام خوف بود کافر میشود و اگر گوید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد
از نبی درین حکم دوم اقتدا است بلوط علیه السلام کردم آنجا که فرمود لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن
شدید یعنی کاشکی مرا قوت و استیلا بودی یا جای استوار در مکان محکم پس اگر گوید
که این سخن در غیر مقام خوف بود کافر شوید و اگر گوید در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد
از نبی سوم اقتدا است بابراهیم خلیل الله کردم آنجا که فرمود و اعتزلکم و ما تعبدون
من دون الله یعنی و کناره میکنم از شما و آنچه می پرستید از غیر خدای تعالی پس اگر قایلی گوید
که این در غیر مقام خوف بود کافر گردد و اگر گوید که در مقام خوف است پس وصی اولی باشد
از نبی چهارم اقتدا کردم بسنت موسی علیه السلام آنجا که فرمود ففررت منکم لما خفتکم یعنی
پس گریختم از شما چون می ترسیدم از شما پس اگر گوید در غیر مقام خوف بود کافر شوید و

و اگر گویند در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد درین مقام از نبی چنانکه هارون برادر موسی بود چون در مقام خوف بود نه در مقام رشتی اقتدا کردم بسنت برادرم هارون آنجا که فرمود **ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی** یعنی ای پسر مادر من بتحقیق که قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بودند که مرا بکشند اگر قایل شوید با همه این حال در غیر محل خوف بود کافر باشید و اگر گویند در محل خوف بود پس وصی اولی باشد با این محل از نبی

پس اقتدا کردم بسنت برادرم محمد رسول الله که بهتر پیغمبران بود و چون بغار رفت و مرا در جای خود خوابانید پس اگر قایل گویند که در غیر محل خوف بود کافر باشد و اگر گویند در محل خوف بود پس وصی اولی باشد در حکم او پس برخاستند حاضران مجلس و گفتند ای امیر المؤمنین دانستیم که سخن آنست که حضرت فرموده و ما قصان کناه کاریم روایت کرده است از اسحق بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر علیه السلم و آن حضرت روایت کرد از پدر خود جعفر بن محمد علیه السلم و آن حضرت از آبا کرام خود روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلم خطبه خواند در کوفه و سخن بآنجا کشید که فرمود بتحقیق که من اولی مردمانم بمردمان و از آن زمان که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دار فنا بدار بقا رحلت کرد من همیشه مظلوم بوده ام اشعث بن قیس لعنه الله برخاست و گفت یا امیر المؤمنین از آن زمان باز که بعراق تشریف آورده همواره در خطب منبرها میگویی که من اولی مردمانم بمردمان و همیشه مظلوم بوده ام بعد از وفات پیغمبر خدا چون تیم و عدی متولی امر شدند چرا شمشیر نکشیدی تا حق خود را از ایشان بستانی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود ای پسر حائکه چون سوال کردی جواب را استماع نما بشنو بخدا سوگند که مرا منع نکرد از طلب حق خود جبن و بددلی و کراهت موت بلکه باز داشت مرا عهد برادرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای ابو الحسن زود باشد که امت غدر کنند در حق تو و شکنند عهد مرا و بتحقیق که تو از برای من بمنزله هارونی از برای موسی گفتم یا رسول الله

من درین حال چیست فرمود اگر مددکاری یابی بشتاب بجهاد با ایشان و حق خود را استخلاص کن و اگر مددکاری نیابی نگاه دار دست خود را از ایشان و محافظت خون خود نما تا زمانی که صفت مظلومیت بمن ملحق شوی و چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود بتکفین و تجهیز آن اشتغال نمودم و چون از آن فارغ شدم بهیچ امری درین ضرور تر از جمع قرآن ندیدم و آنرا بهمه تقدیم نهادم و چون از آن فارغ شدم اهل بیت خود را بجانبهای اهل بدر و اهل سابقه و ایشان را بولایت خود خواندم و طلب نصرت از ایشان کردم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و رفته بودند از اهل بیت من آنان که همواره مددکار من بودند در دین خدا و نمانده بودند با من بجز دو کس ضعیف العهدی با جهالت بودند ابن عباس و عقیل بود اشعث بن قیس گفت ای امیر المؤمنین چنین بود حال عثمان چون اعوان و مددکار نیافت دست باز داشت تا زمانی که کشته شد مظلوم امیر المؤمنین علیه السلم فرمود ای پسر حائکه این قیاس تو صحیح نیست زیرا که عثمان چون جای خود نشسته بود غاصب حق دیگری بود با حق میگیرد و حق گشته شد و بخدای که برانگیخت محمد را برسالت که اگر بیابمی در وقتی که بیعت کرده چهل کس اگر با من موافقت کردندی مرا نیز جهاد میکردم با ایشان تا زمانی که بحق خود یا کشته شوم بعد از آن فرمود ای مردمان بتحقیق که حق اشعث بن قیس ابرو حق تعالی قدر یک ... و در دین خدا اکثر از عطسه گوسفندی است و روایت کرده اند جمعی از زنادقان اخبار بطریق مسلسله از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود روزی در خدمت امیر المؤمنین علیه السلم بودیم در رحبه و ذکر میکردیم خلافت را و تقدم آنکه تقدم کرد بر امیر المؤمنین علیه السلم در خلافت پس آن حضرت نفسی کشید و فرمود آگاه باشید بخدای سوگند که پسر ابی قحافه خلافت را پیراهن خود گردانید و در پوشید پسر ابوقحافه و بخدا سوگند که بر آینه میدانست که محل من از خلافت محل قطب بود از آسیا فرو می آمد از من سیل و ...

می گردد بر بلندی من هیچ مرغی پس فرو گذاشتم نزد خلافت جامه خود را و در نوردیدم از خلافت پهلوی خود را و نزدیک شدم و در اندیشه ادم که اندیشه کنم و رای اتخاذ کنم در میان آنکه حمله آورم بر ایشان بدست بریده یعنی بی مددکار و یا صبر کنم بتاریکی کوری که درآن شود در آن مرد جوان و جوان شود در آن طفل صغیر و رنج کشد در آن ظلمت مؤمن تا برسد به پروردگار خود پس دیدم که صبر بر این تاریکی و ظلمت اولی است پس صبر کردم و در چشم من خار و خاشاک بود و در گلوی من استخوان و غم می دیدم میراث خود را که بغارت میبردند تا زمانی که برفت اول یعنی ابو بکر علیه اللعنه براه خود پس فرو گذاشت و ارسال کرد خلافت را جانب پسر خطاب پس مثل آورد امیر المؤمنین علیه السلم بگفتار اعشی و این بیت برخواند شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر یعنی دوری است این روز من که بر بالای شتر بودم و روز حیان برادر جابر پس عجب آنکه او یعنی ابو بکر طلب اقاله عقد بیعت خلاف میکرد در زمان حیات خود ناگاه عقد کرد آنرا از برای دیگری بعد از وفات خود یعنی عمر با محکم کندان قسمتی که کرده بودند دو پستان خلافت پس گردانید خلافت را در ناحیه درشتی که غلیظ است سخنان او و بسیار است خطاهای او و درشت و ناهموار است مساس آن و بسیار است بر در آمدن در آن ناحیه و عذر آوردن از آن پس صاحب این ناحیه یا صاحب خلافت همچو کسی است که بر شتر رام ناکرده سوار باشد اگر بکشد مهار بینی او را و اگر رام کند از برای وی مهار او را در هلاکت آورد او را پس آزموده شدند مردمان بسبب این راه رفتن و پشت کج آوردن و رنگهای مختلف بودن و در مقام اعتراض بودن پس صبر کردم بر درازی مدت و شدت محنت آن تا چون بگذشت و راه خود برفت پس گردانید خلافت را در جماعتی که زعم کرده بود که من یکی از ایشانم پس ای قوم از برای خدا ... رسید مرا از برای این مشورت کی در می آمد شک در من با اول ایشان

که مرا در برابر اول ایشان داشته شوی تا گشتم که اقران این نظایرم لیکن من نزدیک می شدم با ایشان آنگاه که ایشان نزدیک می شدند بمن و پرواز میکردم هرگاه که ایشان پرواز میکردند پس میل کرد مردی از ایشان از برای کینه که او را بود و میل کرد مردی دیگر از برای داماد او با زشتیها و زشتیها تا آنکه برخاست سیوم قوم در حالتی که فراخ گرفته بود او بر بغل خود را در میان جای سرگین و شکنبه خود و برخاستند با او بنی امیه که می خوردند مال خدا را آنچنانکه شتر میخورد علف بهار را پس روی آوردند مردمان و جمع گردیدند بسوی من از هر جانب و سوی گردن گشاده فرو ریختند بر من از هر جانبی تا غایتی که از ازدحام کردن ایشان حسن و حسین لگدکوب می شدند و هر دو دوش من شکافته شد از بسیاری مردم و همواره مجتمع بودند بر حوالی من مانند جمع کثیر گوسفندان در مکان خفتن ایشان و چون شروع کردم در امر ایشان طایفه شکستند عهد را و بیرون رفتند بسرعت و طایفه دیگر فاسق شدند گویا ایشان نشنیده اند قول حق تعالی را که میفرماید **تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین** یعنی این خانه آخرت می گردانیم ما آنرا از برای آنکسان که نمی خواهند رفعت و علو مرتبت را در زمین و نمی خواهند فساد در زمین و عاقبت محمود از برای پرهیزکاران است بلی بخدا سوگند که شنیده اند و یاد گرفته اند ولیکن آراسته شده است دنیا در چشم ایشان و عجب نموده است ایشان را زینت آن سوگند بخدایی که بشکافت دانه را و بیرون آورد از آن رزق حیوانات را و بیافرید آدمی را که اگر نه حضور جماعت حاضر بودی و قیام حجت بوجود ناصر و آن عهدی که فرا گرفته است خدای تعالی از علما آنکه قرار نگیرند بر بسیار خوردن ظالم و بر گرسنگی خوردن مظلوم هر آینه می انداختم ریسمان خلافت را بر کوهان آن و آب میدادم آخر آنرا بکاسه اول

آن پیرا نیافته اند تمام دنیای خود را این دنیا که بی اعتبار تراست نزد من از عطسه گوسفندان آورده
که در چنین حال مردی برخواست از اهل رستاق کوفه یا بصره و کتابی بامیرالمؤمنین علیه السلم داد آنحضرت
توجه فرمود و نظر در آن کتاب افکند و چون فارغ شد از خواندن کتاب ابن عباس رضی الله
عنه گفت یا امیرالمؤمنین آرزو دارم که سخن از آنجا که رسیده بود تمام نماید امیرالمؤمنین علیه السلم
بشقشقیه معروف و مشهور گشته ابن عباس رضی الله عنه فرمود بخدا سوگند که هیچ تاسف مرا بر هیچ
کلامی نبود و هرگز مانند تاسف من برین کلام که امیرالمؤمنین علیه السلم نرسانید بآنجا که میخواست
و امثال این اخبار در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار است و من بعضی از آنها ایراد کردم از برای
ایجاز و اختصار و از جمله الحجه واضح میکرد اند این معصوم و را آنست که روایت کرده شده از
ام سلمه رضی الله عنها که گفت شبی از شبها که نوبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود در آن
شب متعلق بمن بود و بعد از آن متفرق شدیم و چون شب من بود باز گشتم و دانستم که حضرت
با کسی در سخن است پس من وا ایستادم و گفتم در خانه در آیم یا رسول الله مرا رخصت ده و نداد باز گشتم
و بر خاطرم الم رسید که مبادا کراهتی از من بخاطر حضرت بوده باشد زیاده درنگی نکردم و باز
گشتم و رخصت طلب کردم و رخصت نشدم و بآن جهت الم خاطرم مضاعف شد اندک ساعتی درنگ
کردم و باز گشتم و رخصت طلب کردم و رخصت شدم چون بمنزل در آمدم علی بن ابی طالب را دیدم
که در حضور حضرت صلی الله علیه و آله بدو زانو نشسته بود و میفرمود فدای تو باد پدر و مادر من
هرگاه که این حالات واقع باشد مرا بچه امر میفرمائی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
امر میکنم ترا بصبر پس اعاده کرد این سخن را حضرت صلی الله علیه و آله امر کرد او را بصبر
پس او اعاده فرمود در نوبت سیوم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای برادر من هرگاه چنین
باشد شمشیر خود را بکش و بر دوش خود بنه و میزن قدم قدم تا زمانی که ملاقات کنی بمن و شمشیر

ازین سخن از برای تو بگویم روزی ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آمدند ابو بکر و عمر
بر در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس در آمد ابو بکر و بعد از آن در آمد عمر و بعد از ایشان در
آمد علی بن ابی طالب پس برافروخته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و گفت ای علی ایشان می جویند
چنانچه این دو کس بحال الکه حق تعالی دیگر گردانیده است ترا با ایشان ابو بکر گفت و امر کردی
یا رسول الله و عمر گفت سهو کردم یا رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود فراموش کردید و
سهو کردید و نه چنین است که گفته ... ناحق ملک او را و محاربه خواهید کرد و دراین واجبات خواهند
کرد شما را و دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و حیانی می بینم شما را که مهاجران و انصار بعضی روی
بعضی بشمشیر میزنید از برای دنیا و اهل بیت خود را در میان شما مقهور آن می بینم متفرق در بلاد
و اقطار و این امری است که قضا بآن رفته و دیگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چندان گریست که
دیده آنحضرت بر محاسن شریفش جاری شد بعد از آن فرمود ای علی الصبر الصبر روزی که صبر
کنی تا زمانی که امر نازل شود بس بحقیق که ترا چندان اجر خواهد بود و در روز که احصا آن
نتوانند کرد و آن دو ملک که اعمال ترا می نویسند پس هرگاه که ممکن شود ترا این امر باید که مقابله
تو با ایشان بشمشیر باشد و در عمل و کشتن ایشان مقصر نکنی تا زمانی که بحکم خدا و رسول خدا باز گردند
پس بحقیق که تو بر حقی و اعدا دور باطل و بچنین ذریه تو از بعد تو بر حق خواهند بود تا روز قیامت
و از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة والسلم منقول است که آنحضرت از آباء کرام خود روایت
میفرماید که امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود روزی من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودیم بعد از ادای
نماز صبح گذارده بودیم بعد از آن حضرت برخواست متوجه شد و من در عقب آنحضرت بودم
و چنین بود که هر گاه حضرت برخواستی که بجائی رود مرا باین اعلام میفرمود حضرت هرگاه در جائی
درنگ کردی من بآنجا میرفتم و از آنحضرت خبر میگرفتم از برای آنکه دل من قرار نداشتی بر مفارقت آنحضرت

یکساعت و بگمانم حضرت صلی الله علیه و آله با من گفت که من متوجه بجانب عایشه ام حضرت بخانه
عایشه فرمود و من بخانه فاطمه علیها السلم و حسن و حسین در منزل بودند و با ایشان مسرت و
خوشحالی بود و من و فاطمه بشکفتگی ایشان شکفته و مسرور بودیم بعد از آن مراسیل ملاقات حضرت
شد بخانه عایشه آمدم و در کوفتم عایشه پرسید کیستی گفتم ابو الحسن جواب داد که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله در خوابست باز گشتم بعد از ساعتی باز گشتم و در کوفتم عایشه گفت کیستی گفتم
علی ام عایشه گفت پیغمبر خدا بر قضا حاجت است باز گشتم و استحیا کردم از در کوفتن بسیار و مرا در
سینه من اضطرابی بود که صبر بر آن نتوانستم نمود و بعد از لمحه باز گشتم و در را چنان کوفتم که پیغمبر
خدا از آن آگاه شد عایشه گفت کیست گفتم علی بن ابی طالب ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
شنید و گفت در از برای او بگشا چون در گشود و من نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمدم فرمود
بنشین ای ابو الحسن تا حکایت کنم ترا از حال خود گفتم یا رسول الله تو سخن گوی که سخن شما احسن است
پس فرمود ای ابو الحسن را حالتی بود که از تو پنهان می داشتم و از الم گرسنگی بود و چون بخانه
عایشه در آمدم نزد او طعامی نبود از خدای تعالی در خواستم رزقی جبرئیل امد و با وی مرغی بریان
بود و نزد من نهاد و گفت خدای تعالی وحی کرد بمن که برد ادم این مرغ را و این بهترین طعامهای
بهشت است و از برای تو بیاورم پس حمد بسیار از برای خدای تعالی بجای آوردم و جبرئیل
باز گشت من دست خود باسمان بر افراشتم و گفتم بار خدایا میسر گردان از برای من بنده را که او
دارد و ترا او دوست دار و مرا او دوست داری تو او را و دوست دارم من او را تا این مرغ را
با من تناول نماید ساعتی درنگ کردم کسی در نکوفت بار دیگر دست بر آوردم و همان دعا را تکرار
ساختم پس تو در کوفتی و او از ترا شنیدم و من سپاس و ستایش حق تعالی بجای می آوردم که
ترا بمن رسانید آنگاه من و پیغمبر خدا از آن مرغ خوردیم حضرت صلی الله علیه و آله با من گفت تو نیز

احوال خود را باز گوی که چون از من جدا گشتی حال تو چون گذشت گفتم یا رسول الله چون از حضرت
مفارقت کردم لحظه با فاطمه و حسن و حسین بودم و بمسرت ایشان مسرور بودم بعد از آن اراده
ملازمت حضرت کردم چون در کوفتم عایشه گفت حضرت در خوابست باز گشتم و بعد از آن لمحه
باز آمدم و در کوفتم عایشه گفت حضرت بر قضا حاجت است باز گشتم و حیا کردم از در کوفتن
بسیار لمحه باز آمدم و در کوفتم و حضرت شنید و مرا رخصت دخول عنایت فرمود حضرت صلی الله
علیه و آله گفت ای عایشه حال برین وجه بود گفت بلی گفت چه برین داشت ترا که مانع ابو الحسن
از ملاقات من کردی گفت میخواستم که این مرغ را من با حضرت تناول کنم حضرت صلی الله علیه و
آله فرمود این اول کینه نیست در میان تو و علی بن ابی طالب و مرا اطلاع بر خاطر تو داده اند و کینه تو
بعلی بن ابی طالب و مرا خبر داده اند که تو با علی بن ابی طالب قتال و کارزار خواهی کرد عایشه گفت
یا رسول الله زنان چگونه قتال مردان کنند حضرت صلی الله علیه و آله گفت تو البته قتال خواهی کرد
و ترا برین عمل خواهند داشت جمعی از انصار من و هر آینه درین قتال تو چیزی خواهد بود که حکایت
کنند از آن اولان و آخریان و علامت این آنست که تو راکب شیطان خواهی بود و پیش
از آن که بمحلی برسی که قاصد آن باشی امتحان کرده شوی بآواز سگان حوئب که بر تو فریاد زنند
پس تو خواهی که بازگردی چهل نفر از مردمان شما گواهی دهند که این آواز کلاب حوئب نیست
پس بشهری درآئید که اهل آن شهر مددکار شما باشند و آن دورترین شهرهای زمین باشد
باسمان و نزدیکترین شهرهای زمین باشد بآب و هر آینه باز خواهی گشت خوار و ذلیل و بخواهی رسید
بآنچه قصد کرده باشی و این علی بن ابی طالب است که او و معتمدان اصحاب او یاد کرده اند
نزد و ایشان از برای تو بهتر باشند از تو برای ایشان هم کند ترا بچیزی که مفارقت کند
میان من و تو در آخرت و لکن کسی که جدا کند علی بن ابی طالب در میان تو و میان او بعد از

وفات من پس از فراق در میان ما خواهد بود پس عایشه گفت یا رسول الله کاشکی من می مردم پیش
از انکه از من این اعمال صادر گردد حضرت صلی الله علیه وآله فرمود هیهات هیهات بخدا که انچه
گفتم واقع خواهد بود و گویا من مشاهده میکنم این احوال را انگاه حضرت صلی الله علیه وآله با
امیر المومنین گفت برخیز ای ابو الحسن که نماز پیش واجب شده و امر کن بلال را تا بانگ نماز بگوید
پس بلال بانگ وفات گفت و حضرت نماز کرد ادا و با الحضرت نماز کردیم و در مسجد توقف
فرمود ان قدر که میخواست **فصل** در احتجاج امیر المومنین علیه الصلوة والسلم
در انچه متعلق است بتوحید خدای تعالی و تنزیه او از صفات نقص و از انچه لایق نیست بجلال او
از صفات مصنوعین از جبر و تشبیه و رویت و آمدن و رفتن و تغیر و زوال و انتقال از حالی بحالی
در اثنای خطب و در مجاری کلام و مخاطبات و محاورات او علیه السلم امیر المومنین علیه السلم
میفرماید ستایش مر خداوندی را که نمیرسند بمدحت او گویندگان و احصای نمیکنند نعمت او را
شمارندگان و ادا نمیکنند حق او را جهد کنندگان آن خداوندی که در نمی یابد او را دوری
همتها و نمیرسد باو غوص فطنتها آن خداوندی که نیست مر صفت او را حدی محدود و نیست
مر او را نعتی موجود و نه وقتی معدود و نه اجلی ممدود آفرید خلایق را بقدرت خود و پراکنده
گردانید ریاح را برحمت خود اول دین معرفت اوست و کمال معرفت او تصدیق اوست و
کمال تصدیق باو توحید اوست و کمال توحید او اخلاص از برای اوست و کمال اخلاص از برای
او نفی صفات است از و بشهادت انکه هر صفت غیر موصوف است و بشهادت انکه هر موصوف
غیر صفت است پس انکه وصف کرد خدای تعالی را پس بتحقیق که مقرون ساخت او را بصفت
و انکس که مقرون ساخت او را بصفت پس دو بدید کرد او و انکس که دوئی و عدد در دید
کرد او را صاحب جزو گردانید و هر که او را صاحب جزو گردانید جاهل بمعرفت اوست و انکس که

اشارت کرد بان پس بتحقیق که حد کرده است او را و انکس که حد کرده است او را پس بتحقیق که
شماره کرده است او را و هر که گفت او در چه چیز است پس او را در ضمن چیزها نهاده باشد
و هر که گفت او بر چه چیز است پس خالی کرده باشد چیزها را از و ذات او از حدوث
موجود است نه از عدم با همه چیز است نه بمقارنه ذات بلکه احاطه علم و غیر هر چیز است بجدایی
کننده ... نه بحرکات و الات تنهاست از ان زمان باز که هیچ مخلوقی نبود که منظور الیه
شود تنها و یکتاست از ان زمان باز که هیچ کسی نبود که انس گیرد بان و در وحشت نبود از برای
نبودن انکه انس گیرد بان آفرید خلق را آفریدنی و ابتدا کرد ابتدا کردنی بی اندیشه که جولان
دهد او را و بی تجربه که حاصل کرده باشد از تکرر مشاهده چیزها و نه جنبشی که نو پدید آورده باشد
و نه توجه نفسی که مضطرب بوده باشد در ان حوالت کرد چیزها را بوقتهای ان ملایمت نهاد در میان
طبایع مختلفه اشیا و پدید آورد طبیعتهای ایشان را و ملازم گردانید ان طبایع را بشخصهای اشیا
در حالی که عالم بود بان پیش از ابتدا اشیا و محیط بود بحدود و انتهای اشیا و در خطبه
دیگر میفرماید اول عبادت خدای تعالی معرفت اوست و اصل معرفت او توحید است و نظام
توحید او نفی صفات است از و تنزیه است از انکه حلول کند در صفات بگواهی عقول بانکه هر چیز که
حلول کند در و صفات مصنوع است و بگواهی عقول بانکه حق تعالی صانع است و مصنوع نیست
بمصنوعات خدای تعالی استدلال کرده میشود بر و و بعقول اعتقاد کرده میشود بمعرفت او و بفکر
ثابت می شود حجت او آفرید خلق را دلیل بر هستی خود پس ظاهر گردانید بان ربوبیت خود را او
فرد است در ازلیت خود و بی همتاست در معبودیت خود و بی مانند است در ربوبیت خود بقصد
نهادن ضد و در میان اشیا منقاد و دانسته شد که او را ضدی نیست و بمقارنت نهادن
او در میان اشیا مقارنه و دانسته شد که او را قرینی نیست و در خطبه دیگر فرمود دلیل او ایات

اوست و وجود او اثبات اوست و معرفت او توحید اوست و توحید او تمیز اوست از خلق
او و حکم تمیز او از خلق مباینت در صفت است نه جدای بعزلت او پرورد کار او عتیده است
نه پرورش یافته آفریده شده انچه متصور شود پس او بخلاف خالق است بعد از ان فرمود معبود نیست
انکه شناخته شد ذات خود او و انکسی است که دلالت کننده است بدلیل بر وجود و رساننده است
بمعرفت خود و در خطبه دیگر میفرماید بتامل و مثال او نمیشود و هیچ عددی و شماره کرده نمیشود
بهیچ شماری انچه محدود می شود بعضی از ادوات است و آلات اشارت بالات تواند بود بالات
ظاهر میکرد صانع معانی بر عقول و بالات ممتنع میشود از نظر عیون جاری نمیشود بر او حرکت و سکون
و چگونه حادث شود در و انچه او احداث کننده اوست خدا وندی است که بیکرد و از حالی بحالی و
عدم و افول بر و روا نیست نزاید ما مولود باشد و نزاید تا محدود شود منزه است از انکه فرا گیرد
فرزند را و پاک و مطهر است از ملاقات زنان نمیرسد باو اوهام مردمان پس اندازه کننده
او و او در نمی یابد او را حواس پس احساس کند او را نمی ساید او را دستهای مردمان تا مساس
کند او را متغیر نمیشود حال او و پوسیده و کهنه نمی گرداند او را شبها و روزها و تغیر نمیدهد او را روشنی
و تاریکی و موصوف نمیشود بچیزی از اجزا و نه بجوارح و اعضا و نه بعضی از اعراض و نه بغیریت و ابعاض
و موصوف نمی شود بحد و نهایت و نه بانقطاع و غایت و نیست که در اشیا درآمده باشد و نیست که از
اشیا خارج شود خبر میدهد نه بزبان و جوارح و می شنود نه بگوش و آلات میگوید نه بتلفظ و حفظ
و حفظ میکند نه بتحفظ میخواهد نه باضمار دوست میدارد بی رقت قلب و دشمن میشود و غضب میکند بی
مشقت میگوید از برای انچه خواهد که بشود کن یعنی بشو پس موجود می شود نه باوازی که بگوید و بصدای
که شنیده شود و بتحقیق که نیست کلام حق تعالی مگر فعل او که ایجاد میکند انچه را که نبود پیش
از ان موجود و اگر قدیم بودی معبود دوم می بود و نتوان گفت او را که موجود شد بعد از انکه

پس جاری شد بر و صفات محدثات پس نباشد میان او و میان محدثات جدایی و نباشد
او را بر محدثات فضلی برابر شوند مصنوع و صانع و مساوی شوند مبتدع و مبدع آفرید عالم
را بی انکه مثال و صورتی از ان در موجودی پیش از ان بوده باشد و استعانت نکرد در
آفرینش یکی از مخلوقات خود و بیافرید زمین را و نگاه داشت انرا بی اشتغال و قرار داد
انرا و حال انکه بی قرار بود و بداشت از برای قوایم و برافراشت بی ستون و نگاه داشت
انرا از اعوجاج و باز داشت انرا از تهافت و انفراج و کوههای بلند را میخ ان گردانید و
چشمها در ان بگشود و بکود انکند رودخانها را پس خرابی نیافت بنا کرده او و ضعفی نرسید
قوت داده او را او ظاهر است بر زمین بسلطنت و باطن است از برای زمین بعلم و معرفت غالب
و متعالی است بر هر چیزی بجلال و عزت خود و فوت نمیشود از و چیزی که طلب کند او را و امتناع
نمی تواند نمود از و چیزی که غالب آید بر و خاضع می شوند اشیا از برای او و ذلت و مسکنت
می نمایند از برای عظمت او و استطاعت ندارند انکه بگریزند از سلطنت او بکسی دیگر که نیست مکانی
ازو باشد و نظیری نیست که مساوی او باشد نیست کننده رئیس است بعد از وجود آن و نیست
فانی گردانیدن دنیا بعد از ابداع و اختراع او عجبتر از آفریدن اول انشاء آن و چون چنین
نباشد و اگر اتفاق کنند همه حیوانات از انس و جن و طیر و بهایم و انواع و اصناف ایشان
زیرک و غیر زیرک که پا فرو نهند بر یکسی بر کر قدرت بران نتوانند یافت و نخواهند دانست که
راه او بودن آن چگونه است و متحیر خواهد بود عقل ایشان در ان و خواهند دانست که او را
قدرت بران نیست و اقرار بعجز در آفریدن آن و اظهار ضعف و ناتوانی برحمت گردانید انرا
خواهند نمود و انکه حق سبحانه و تعالی بعد از فنای دنیا یگانه و یکتا خواهد بود و هیچ موجودی
نخواهد بود همچنانکه پیش از ابتدا موجود است تنها و یگانه بود و معدوم شود و نزد عدم زمین

اجال و اوقات و زایل کرده سال و ماه و دقایق و ساعات پس نماند هیچ چیزی مگر خداوند
واحد قهار که بازگشت همه امور با وست هیچ قدرتی نبود زمین را در ابتداع و انشاء نبود انرا
در هنگام افنای آن بازگشت همه امور با وست هیچ قدرتی نبود زمین را در زمان آفرینش او
و انشاء نبود انرا در هنگام افنای آن و اگر قادر بر انشاء بودی دایم بودی بقای او و هیچ
گران نیست بر او آفرینش چیزی هرگاه خواهد که بیافریند و دشوار نیست بر وی نگاهداشت الخ
آفریده باشد و نیافریده است موجودات را از برای اکرام و غلبه غالب بر وی بود و نیافرید
بواسطه خوف زوال و نقصان و نه از برای استعانت بر اضداد و نه از برای ازدیاد در ملک
و سلطنت او و نه از برای مکاثره شریک و نه از برای وحشت تنهایی تا خواهد که انس گیرد با آن
باز حق تعالی افنای آن میکند بعد از وجود نه از برای انکه ملال یافته در تبدیل و تصریف آن و نه
از برای راحتی که با و میرسد و نه از برای گرانی که در ایجاد و متقن کردانیده ازرا بقدرت خود و بعد از آن
اعاده میکند از اعدام فنای انکه او را حاجتی باو باشد و نه از برای استعانت از و بچیزی
و نه از برای انصراف از حال وحشت بحال استیناس و نه بحمل و عمی بکمال علم و معرفت و نه از
برای التماس فقر و حاجت بغنا و نه از ذل وضعت بعز قدرت و در خطبه دیگر میفرمود
حمد خداوندی را که درنمی یابد او را اوهام و احاطه نمی کند او را مشاعر خلایق و نمی بیند او را
نواظر و پنهان نمی کند او را سواتر انکسی که دلالت کرده است بر قدم خود به حدوث خلایق
بحدوث خلایق بر وجود خود انکسی است که صادق است در میعاد و منزه است از ظلم
بر عباد ایستاده بعدل است در خلق خود و عادل است بر ایشان در حکم خود گواهی میدهد
بحدوث اشیا بر ازلیت خود و احداث بار زوی عجز و و الیت زاید در قایم است
بعجز میرسد او را از دمان بر بنا بر او و گواهی میدهند از برای او مضرات اما بحضور او

بزرگی او با متدادی که او را انتها یست باشد آن بزرگی او جسمانی باشد بلکه بزرگی او به بزرگی
شان است و تعظیم سلطان و در بعضی خطب است دلال مود بر حق تعالی بعجایب مخلوقات
او از اصناف حیوان و غیر آن و فرموده اگر فکر کنند در عظم قدرت او و جسیم نعمت او
مراینه براه حق بازگردند و خایف شوند از عذاب حریق اما دلهای ایشان علیل و دیدهای ایشان
کلیل است آیا نظر میکند در کوچک ترین آنچه آفریده است که چگونه محکم گردانیده است آفرینش
انرا و برهم نشانیده ترکیب انرا و شکافته است از برای او چشم و گوش و استخوان و گوشت
و برهم اتصال داده اما نظر میکنید در مور کوچک و در کوچکی جسم او و لطافت هیئت او و باافت
اجزای آن که می تحدید نظر انرا در نتوان یافت چگونه می رود بر روی زمین و چگونه رزق خود را
می شناسد و دانهارا از برای ذخیره بجایهای برد و انرا در مستقر خود آماده میکرد اند جمع میکند در
گرما از برای هنگام سرما و متکفل رزق اوست و در وقت حاجت با و میرساند غافل نیست از و
حضرت منان و محروم نمیکرداند او را دیان و اگر فکر کنند در مجاری خوردن و در تکلیف علو و سفلی
آن و انچه در اندرون اوست از دل و جگر و کلیه و معده و امثال آن و انچه در سر اوست
از چشم و گوش و بینی مراینه عجایب صنع او متحیر یابند بزرگوار خداوندی که مشابهت او را
بقوایم او و بنا کرده است او را به عالم او و شریکی نیست او را در آفرینش او مدد کاری نیکند او را
هیچ توانندهٔ و اگر بروند در راههای فکر و اندیشه دلالت کند ایشانرا دلالت کننده بر
انکه آفریننده مور آفریننده دیگر مخلوقات است و بزرگ و کوچک و لطیف و کثیف و ثقیل
و قوی و خفیف و ضعیف در آفرینش او برابر است و آفرینش آسمان و زمین و آب و باد و آتش
یکسان است پس نظر کنید در آفرینش آفتاب و ماه و اختلافات شب و روز و تفجر بحار و کثرت
جبال و تلال و قلال و تفرق لغات و السن مختلفات پس وای بر آنکس که انکار کند

چنین مقدری را و جحود نماید چنین مدبری را و گمان برد انکه ایشان مانند گیاه اند که بخود
رستهاند و اختلاف صورتهای ایشان را صانعی نیست و گمان بردند که برین دعوی حجتی نیست
از برای تحقیق آن راهی نه مگر که بی بنا بنا باشد و جنایت بی جانی متصور نشود و اگر خواهی نظر
کن در ملخ که چگونه آفریده است از برای او دو چشم سرخ و دو حدقه منور قمراوین و
گردانیده است از برای او سمع خفی و گشاده است از برای او دهنی سوی و گردانیده است
از برای او حسن قوی و دو داس که بدان ببرد و دو پای چند که بان ریع از ایشان خایف
و ترسانند و استطاعت بر دفع ان ندارند و اگر اتفاق کنند که انها را از زرع بیرون کنند نتوانند
پس بسیار چیزاست خداوندی که خاشع و خاضع اند او را هرکه در آسمان و زمین است
بطوع و کره بر خاک او می سایند روی و پیشانی مرغان مسخر امر وی اند آفریده ایشانرا از
مختلفه و قوایم ایشانرا ارانیح داشته از تر و خشک و قوت ایشانرا تقدیر فرموده و اجناس
ایشانرا احصا فرموده این غراب و آن عقاب و این حمام و ان نعام هر یک را بنام خود خواند
و کفیل رزق او گشته ابرهای گران بار را آفریده تا باران درشت دانه بر زمین ببارد و
اوراق ایشانرا از زمین بیرون آورد آورده اند که روزی قافله از قوافل روم بمدینه
آمدند در عهد ابوبکر علیه اللعنه و در میان ایشان راهبی بود و از راهبان نصاری آن
راهب بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و با او شتری بود از طلا و نقره و ابوبکر انجا حاضر
با جماعت مهاجر و انصار راهب بر ایشان در آمد و تعظیم و تکریم ایشان نمود و در روی
هر یک نگریست بعد از آن گفت کدام از شما خلیفهٔ پیغمبر خود اند و بر امین دین او پس اشاره
بابوبکر کردند گفت ای شیخ نام تو چیست گفت نام من عتیق است گفت نیز نام دیگر هست
گفت آن کذاب گفت صدیق گفت تو صاحب من نیستی ابوبکر گفت حاجت تو چیست گفت

من از بلاد روم آمده ام و آورده ام یک شتر بار از طلا و نقره تا سوال کنم از امین این امت از
مشکلات خود اگر جواب دهید مرا از آن ایمان آورم و فرمان بردار شما کم شما را باشد و امید
و این مال را در میان شما قسمت نمایم و اگر عاجز آید از جواب بازگردم و بر دین خود باقی باشم ابو
بکر گفت از مشکل خود سوال کن راهب گفت از مشکل خود سوال کنم تا از شما امان یابم از قهر و استیلا شما
ابوبکر او را امان داد پس راهب گفت خبر ده مرا از چیزی که نیست ان چیز از برای خدای تعالی و
نیست ان نزد خدای تعالی و نمی داند او را خدای تعالی از این سخن رعشه بر بدن ابوبکر علیه اللعنه افتاد
و از جواب عاجز آمد پس از لحظه گفت تا عمر را حاضر ساختند عمر آمد در پهلوی او نشست ابوبکر با راهب
گفت از وی سوال کن راهب چون در وی نگریست با وی آن گفت که با ابوبکر گفته بود و سوال را اعاده
کرد و عمر نیز از جواب عاجز آمد بعد از آن عثمان را طلب نمود و در میان عثمان و راهبان که
در میان راهب و عمر گذشته بود و عثمان نیز از جواب عاجز آمد و راهب زبان طعن بر ایشان گشود
سلمان رضی الله عنه برخواست و نزد امیر المومنین علیه السلام آمد و آنحضرت با امام حسن و امام حسین
در صحن خانه نشسته بود و حکایت مجلس باز گفت امیر المومنین علیه السلام برخواست و بیرون آمد و امام
حسین با او بودند و بمسجد تشریف آوردند چون امیر المومنین را علیه السلام دیدند شادمان شدند
و تکبیر و تحمید حق تعالی بجای آوردند و تمامی برخواستند و باستقبال آمدند و چون امیر المومنین علیه
السلام بجای خود نشست ابوبکر با راهب گفت ای راهب سوال کن که این مرد صاحب تست و
مشکل گشاینده تست راهب روی بامیر المومنین علیه السلام آورد و گفت نام تو چیست امیر المومنین
علیه السلام فرمود نام من نزد یهود الیاست و نزد نصاری ایلیا و نزد پدرم علی و نزد مادرم حیدر راهب
گفت ترا چه منزلت است نزد پیغمبر خود امیر المومنین علیه السلام فرمود برادر من و پسر عم منست راهب گفت تو
صاحب منی بحق عیسی بن مریم خبر ده مرا از چیزی که نیست ان از برای خدای تعالی و نیست ان نزد

خدای تعالی ونبیده اند او را خدای تعالی امیرالمومنین علیه السلم فرمود سعقلت علی خیر بعون ما
کار رسیده اما الحجة از برای خدای تعالی انست که خدای تعالی یکتاست واو را زن وفرزند
نیست واما الحجة نزد خدای تعالی ظلم وستم است واما الحجة نزد خدای تعالی آنست که خدای
تعالی از برای خود شریکی نمی داند ودر ملک آیت برخواست وزنار بگسست وسر مبارک امیرالمومنین
علیه السلم را بوسید وگفت گواهی میدهم بوحدانیت حق تعالی وبانکه محمد پیغمبر حق است وبانکه تو خلیفه
پیغمبری واین است ومعدن علم وحکمت ومنبع عین حقی در آیینه خوانده ام نام ترا در توریت الیا
ودر انجیل الیا ودر قرآن علیا ودر کتب سابقه حیدر وایشان ترا بعد از پیغمبر خدا وصی ووارث رای اند
ولی تو تو احق درین مجلس از غیر خود پس خبر ده مرا از حال خود وحال قوم خود پس امیرالمومنین
جواب مجمل فرمود در باب گفت مال را نشان میدهم تسلیم امیرالمومنین علیه السلم کرد آنحضرت مال را در حال
بر فقرا ومساکین مدینه قسمت فرمود وحوایج بعضی محتاجان را کفایت کرد ودر باب سعادت اسلام
رسیده متوجه منزل واهل خود گشت روایت است که روزی به امیرالمومنین علیه السلم رسید که قومی از اصحاب
او حرف در معنی عدل وجور دارند حضرت صلی الله علیه وآله بیرون فرمود وبر منبر برآمد وبعد
حمد وثنای حق تعالی فرمود ای مردمان بتحقیق که حق سبحانه وتعالی چون آفرید مخلوقات
خواست تا ایشان را بادب رفیعه واخلاق شریفه باشند پس دانست که ایشان برین کمال
نخواهند بود مگر وقتی که بدانند الحاء ایشان از فایده منفعت والحاء ایشان از مضرت است واین معرفت
نبود مگر بامر ونهی وامر ونهی مجتمع نمی شد مگر بوعد ووعید ووعد متصور نبود مگر بترغیب ووعید نبود
مگر بترهیب وترغیب صورت نداشت مگر بشهیات نفس ومستلذات آن وترهیب نبود مگر بضد
آن پس بیافرید ایشان را در دار دنیا ونمود ایشان را بعضی از الام دنیا تا استدلال کنند بان بر الام
اخروی که آن الام خالصه است که او را هیچ الحکی با لذات نیست وآن آتش دوزخ است و

دیگر

وبنمود بعضی لذات باشند تا استدلال کنند بر لذات اخروی که لذات خالصه است که او را هیچ
المحکی با آلام نیست زیرا که نعیم دنیا مخلوط بمحنت اوست وسرور آن ممزوج بکدورت آن آورده
اند که چون این حدیث از امیرالمومنین بجاحظ رسید که یکی از مشاهیر بلغا است گفت این کلمه
جامعه ایست که تدوین کرده اند از امر دمان در کتب خود وورا آورده اند در محاورات خود
این کلمه ایست که ویرا نظیر وعدیلی نیست گویند که چون ابوعلی جبائی این سخن شنید گفت راست
گفته است جاحظ واین حری است که احتمال زیاده ونقصان ندارد وروایت کرده شده است
از امام ابوالحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلم در رساله او با اهل اهواز در نفی جبر وتفویض که
مردی با امیرالمومنین علیه السلم گفت خبر ده مرا از خروج ما بجانب شام آیا بقضا وقدر خدای
تعالی است امیرالمومنین علیه السلم فرمود ای شیخ بلی بر نیامدید بر هیچ بلندی ونه فرود آمدید در هیچ
زمین پستی مگر بقضای خدای تعالی وقدر او آن مرد گفت پس می بینم از برای خود هیچ اجری
نزد امیرالمومنین علیه السلم فرمود بلی شما را ثواب عظیم درین سفر است در رفتن شما ودر آمدن شما
در آمدن ورفتن مکره نبودید آن مرد گفت چگونه مکره نباشیم وحال آنکه قضا وقدر ما را این راه برانده
واز قضا وقدر بود این سیر ما امیرالمومنین علیه السلم فرمود شاید که تو اراده کرده قضای لازم وحتم را واگر
قضا لازم وقدر حتم باشد هر آینه باطل شود ثواب وعقاب وساقط گردد وعد ووعید وامر
از خدای تعالی ونهی از وی صحیح نباشد که هیچ ملامتی ونه محمدت محسن ونه مذمت فاسق بر خدا روا باشد
ونه محسن اولی باشد بثواب واحسان از گناهکار ونه گناهکار اولی باشد بعقوبت کنی از محسن
این سخن اخوان عبده اصنام وحنود شیطان وخصماء رحمن است وشهدا بروز وبهتان واهل
نفی وطغیان این سخن قدری ومجوس این امت اند بتحقیق که خدای تعالی امر کرد بایشان ونهی
کرده از راه تحذیر عصیان نمی گنند خدا را در حالتی که مغلوب باشند وطاعت نمی کنند در حالی

۱۰۹

که مغلوب باشند وطاعت نمی کنند در حالی که مکره باشند وارسال نکرده پیغمبران را بلهو وبیهوده ونفرستاد
قرآن را بعبث ونیافرید آسمان وزمین را وآنچه در میان ایشان است باطل این گمان آنکسان است
که کافر شده اند پس وای آن کسان که کافر شده اند از آتش دوزخ بعد از آن بر ایشان آیه وقضی
ربک ان لا تعبدوا الا ایاه یعنی وحکم کرد خداوند پروردگار تو که نپرستند شما مگر او را وادای
میکویید آن مرد برخواست وروانه شد وبا سرور تمام میگفت انت الامام الذی نرجو بطاعته
یوم النشور من الرحمن رضوانا یعنی تو آن امامی که امید میداریم بطاعت او رو زکاری تو در
روزی که زنده کرده اند مردگان را از قبر از خداوند رحمن رضا وغفران را او صحت
من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا روشن کرده ایدی از دین ما آنچه بر ما
پوشیده ومشتبه بود جزا دهاد ترا پروردگار ما در دین نیکوئی را او لیس معذرة من کل فاحشة
قد کنت راکبها فسقا وعصیانا وحست که معذوری از هر گناه که تو آن را کننده از روی فسق
واز روی عصیان روایت کرده اند که آن مرد گفت پس چیست آن قضا وقدری که تو ذکر کردی امیرالمومنین
علیه السلم فرمود آن امر بطاعت است ونهی از معصیت وتمکین از افعال حسنه وترک معصیه ووعده کاری
بر قربت بخدای تعالی وخذلان از برای آنکه معصیت کند ووعد ووعید وترغیب وترهیب
همه اینها قضای حق تعالی است در افعال وقدر اوست از برای اعمال ما اما غیر این پس گمان
نبری از آن زیرا که این گمان باطل میکرداند اعمال او روایتی است که از حضرت صلی الله
علیه وآله سوال کردند از قضا وقدر در جواب فرمود مگویید که حق تعالی همه کارها با ایشان
واگذاشت پس سستی در کار او بیدا آورده باشید ومگویید که جبر کرد ایشان را بر معاصی
او را ظالم دانسته باشید ولیکن بگویید خیر بتوفیق حق تعالی است وشر بخذلان او وهر دو
علم سابق الهی است روایت کرده اند اهل سیر که مردی نزد امیرالمومنین علیه السلم آمد و

امیرالمومنین

یا امیرالمومنین خبر ده مرا از خدای که پرستش میکنی آیا دیده او را امیرالمومنین علیه السلم
فرمود نیستم که پرستش کنم خدایی را که ندیده باشم او را مرد گفت ای امیرالمومنین چگونه
دیده او را حضرت صلی الله علیه وآله فرمود ندیده است او را چشمها بمشاهده عیان ولیکن
دیده است او را دلها بحقایق ایمان معروف است بدلالات وموصوف است بعلامات قیاس
کرده نمیشود بمردمان ودریافته نمی شود بحواس پس آن مرد برگشت ومیگفت الله اعلم حیث
یجعل رسالته یعنی خدای تعالی داناتر است بجایی که میگرداند پیغمبری را ودر این روایت کرده
شده است که بعضی احبار یهود نزد ابوبکر علیه اللعنه آمدند وگفتند تو خلیفه پیغمبری گفت بلی
یهودی گفت ما در توریه چنین یافته ایم که خلفا علمای امت می باشند پس خبر ده مرا که خدای
تعالی در کجاست آیا در آسمان است یا زمین است ابوبکر علیه اللعنه گفت در آسمان بر عرش
است یهودی گفت پس چنین می بینیم که زمین خالی باشد از او ودرین قول چنین میدانم که خدای
تعالی در مکانی باشد ودون مکانی ابوبکر گفت این سخن زندیقان است که میگویی دور شو
از من واگر نه کشته میشوی یهودی برفت وتعجب از دانش خلیفه اسلام می نمود پس ملاقات
کرد امیرالمومنین علیه السلم را در راه وگفت چنین سوال کردم از خلیفه شما واو چنین در جواب
گفت امیرالمومنین علیه السلم گفت ای یهودی جواب بشنو بتحقیق که خدای تعالی آفریننده مکان
است پس چگونه او را مکان باشد او منزه است از آنکه احاطه کند او را مکان واو
در همه مکان است نه بمجاورت بلکه حق تعالی علم او محیط است بمکان واگر او را مکان
باشد وخالی نیست چیزی از تدبیر حق تعالی ومن خبر میدهم ترا بآنچه آمده است در کتابها
از کتابهای شما که تصدیق میکند آن چیزی را که ذکر کردم اگر بدانی آن را آیا ایمان بیاوری
یهودی گفت بلی امیرالمومنین علیه السلم فرمود آیا نیست شما که می یابید در بعضی کتب خود که

۱۱۰

موسی بن عمران روزی نشسته بود ناگاه ملکی آمد از جانب مشرق گفت از کجا می آئی گفت از پیش
حق تعالی می آیم بعد از ان ملکی آمد از جانب مغرب رسید از کجا می آئی گفت از پیش حق تعالی
بعد از ان ملکی آمد از آسمان هفتم می آیم از پیش حق تعالی و بعد از ان ملکی آمد از ارض سفلی و
گفت از پیش حق تعالی می آیم موسی علیه السلم گفت پاکست آن خداوندی که خالی نیست هیچ مکانی
از وی و نیست مکانی نزدیکتر از مکانی یهودی گفت گواهی میدهم که این سخن حق روشن است و تو
احق بمقام پیغمبر خود از انکه مستولی شده بران شیعه روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین
علیه السلم از مردی شنید که میگوید بخدایی که هفت طبقه آسمان حجاب اوست امام فرمود تا او را
زدند بعد از ان فرمود وای بر تو خدای تعالی از ان ارفع است که پوشیده شود از چیزی
یا چیزی او را بپوشد منزه است خدای تعالی از انکه احاطه کند او را مکانی و پوشیده
شود در وی چیزی از آسمان و زمین پس مرد گفت کفاره این سوگند بدهم یا امیر المؤمنین
گفت تو سوگند بخدای تعالی یاد نکرده تا لازم شود بر تو کفاره سوگند تو از امام همام ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم مرویست که روزی حبری از احبار یهود نزد امیر المؤمنین
علیه السلم آمد و گفت ای امیر المؤمنین کی پیدا شده پروردگار تو امیر المؤمنین علیه السلم فرمود
وای بر تو کی بود تا بتوان گفت که کی پیدا شد پروردگار من قبل است از همه قبلها بی قبل و بعد از
هر بعد خواهد بود بی آنکه هیچ غایتی و نهایتی بهر غایت او را منقطع شود غایات نزد او
و نهایتهای هر غایت است آن مرد گفت تو پیغمبری ای امیر المؤمنین حضرت علیه الصلوة و السلم
فرمود وای بر تو من بنده از بندگان محمد صلی الله علیه و آله
در احتجاج امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلم بر بعضی از احبار یهود که کتب و صحف خوانده
بودند در معجزات حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم و در بسیاری از فضایل آنحضرت

رواین

روایت کرده اند از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلم و آنحضرت از پدر خود روایت کرده
و آنحضرت از آبای کرام خود از امام حسین علیهم السلم که فرمود یهودی از اهل شام و حبری از احبار
ایشان که عالم بتوریت و انجیل و صحف انبیا بود و عارف شده بود بدلایل ایشان
آمد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا بودند و در میان ایشان امیر المؤمنین علیه السلم
بود و ابن عباس و ابو معبد جهنی و گفت ای امت محمد تا نگذاشته اید از برای هیچ پیغمبری
درجه و نه برای هیچ رسول فضیلتی مگر که آنرا از برای پیغمبر خود ثابت گردانیده اید هیچ جواب
خواهید داد اگر سوال کنم از ان پس قوم در تامل شدند امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم فرمود که
نداده خدای تعالی هیچ پیغمبری را درجه و هیچ رسول را فضیلتی مگر که جمع کرده است آنرا
در محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر فضایل زاید بر آنها داده محمد را صلی الله علیه و آله یهودی
گفت پس آیا هیچ جواب خواهی داد امیر المؤمنین علیه السلم گفت بلی و ذکر خواهم کرد از برای
پیغمبر خدا ان قدر فضایل که دیده مومنان بان روشن شود و دل شکاکان شک کننده
در فضایل آن بتحقیق که حضرت رسالت منقبت هرگاه که ذکر میکرد از برای خود فضیلتی میفرمود
و مرا باین فخری نیست و من ذکر خواهم کرد از برای پیغمبر خود فضایل نه از انکه عیبی یا معصیتی
از برای انبیا عرض نکنم ولکن شکر حق تعالی باشد برانچه عطا فرموده محمد را صلی الله
علیه و آله مثل انچه عطا فرموده پیغمبران را و زیاده بر ان فضایل یهودی گفت حق تعالی
ملایکه را بسجده آدم فرموده و حسن تعظیم محمد را اگر امیر المؤمنین فرمود حق تعالی محمد را از ان تعظیم
زیاده کرده زیرا که اگر حق تعالی امر فرمود ملایکه را بسجده آدم ان سجده طاعت بود و لکن
بود از ایشان بفضیلت آدم و محمد را داد انچه افضل از ان بود بتحقیق که حق تعالی صلوات
بر محمد فرستاده در مقام جبروت خود و ملایکه را امر فرمود که صلوات فرستند بر او و مومنان را

مکلف داشت تا صلوات فرستند بر او از برای اظهار فضیلت و رحمت او بر محمد صلی الله علیه و آله
این زیاده است از فضیلتی که با آدم داده بود باز یهودی گفت خدای تعالی با آدم بازگشت و توبه
او را قبول کرد بعد از خطیه او و گناه او را آمرزید امیر المؤمنین علیه السلم فرمود چنین بود اما
حق تعالی محمد را عطیه داد زیاده از ین در حق او فرمود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
یعنی تا بیامرزد از برای تو هرگاه که از پیش بوده باشد و از پس آنکه محمد برگزیده اول بطور آید
و طلب توبه و آمرزش نماید حق تعالی این عنایت فرمود یهودی گفت حق تعالی ادریس را رفع
منزلت کرده فرموده و رفعناه مکانا علیا یعنی منزلت او را بلند گردانیدیم بجای بلند و طعام داد او را
از تحف بهشت بعد از وفات او امیر المؤمنین علیه السلم فرموده حق تعالی محمد را فاضلتر از ین
عنایتی فرموده آنجا که فرموده و رفعنا لک ذکرک یعنی و برافراشتیم از برای تو نام نیکت را و لیس
است محمد را چنین رفعتی از جانب حق تعالی و اگر طعام داده ادریس را از تحف جنت بعد از وفات
او پس بتحقیق که طعام داده محمد را در دنیا روزی محمد صلی الله علیه و آله از گرسنگی نهایت مضطر بود
جبرئیل علیه السلم و فانی آورده از بهشت که در ان تحف بهشت بود دان جوانی و آن تحف بر دست
محمد صلی الله تسبیح و تکبیر و تحمید مشغول بود محمد صلی الله علیه و آله از ان تناول کرد و تسبیح و تکبیر
و تحمید مشغول بود محمد صلی الله علیه و آله خواست که از اصحاب خود حشاند جبرئیل آنرا گرفت و گفت
خان مقررات که تناول کند ازین خان محمد و اهل بیت او صلی الله علیهم زیرا که این تحفه ایست
از تحف بهشت تحفه ساخته است از نزد خدای تعالی و صلاحیت ندارد مگر از برای پیغمبر یا وصی پیغمبر
از ان تناول فرمود و ما اهل بیت تناول کردیم و من الحال حلاوت آنرا در مذاقه خود می یابم یهودی
گفت نوح علیه السلم صبر کرد در ذات خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود و همچنین صبر کرد
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عذر خواست از برای قوم خود چون تکذیب کردند او را و از میان خود

بر ان

بیرون کردند و سنگ باران کردند آنحضرت را و ابو لهب کردانکه کرد پس وحی کرد حق تعالی بملک
جبال جابیل نام تا کوه را بشکافد و بامر محمد صلی الله علیه و آله بر سر دشمنان فرود آرد پس جابیل کوه
بر داشت و از محمد رخصت خواست تا آنرا بر سر دشمنان او فرود آورد و ایشان را هلاک گرداند
محمد صلی الله علیه و آله فرمود من مبعوث شده ام تا رحمت عالمیان باشم بار خدایا هدایت کن
قوم مرا پس بتحقیق که ایشان نمی دانند وای بر تو ای یهودی بتحقیق که نوح چون مشاهده کرد هلاک
قوم خود را محبت قرابت در حرکت آمده فرمود پسر من از اهل منست و تو وعده فرمودی نجات اهل
مرا و حق تعالی فرمود لیس هو از اهل تو نیست بدانجهت که عمل پسندیده ندارد و مراد حق تعالی
ان بود که تسلی کند نوح را در محبت و شفقت قرابتی که از برای فرزند در حرکت آمده بود و
محمد صلی الله علیه و آله چون از قوم خود خلاف و عناد یافت شمشیر انتقام از غلاف کشید و مطلقا
در نیافت او را رقت قرابت و نظر نکرد با ایشان بعین شفقت یهودی گفت نوح نفرین کرد بر ایشان
و جهان آب از آسمان آمد که همه هلاک شدند امیر المؤمنین علیه السلم فرمود چنین بود و
دعوت نوح دعوت غضب بود و محمد صلی الله علیه و آله حسین آبی طلب کرد و آن طلب رحمت
بود در وقتی که محمد صلی الله علیه و آله هجرت فرموده بمدینه در روز جمعه که محمد صلی الله علیه و آله بر
بالای منبر بود اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله مدتی است که باران نیامده و درختان خشک
مانده و برگها از درختان ریخته حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک برافراشت و دران وقت
در آسمان مطلقا ابری نبود و باران طلب نمود فی الحال ابری فراهم آمد و چندان باران آمد
که از بسیاری آب قادر نشد هیچ مرد توانایی که از منزل بمنزلی رود و تا جمعه دیگر این منوال بود
آمد و در جمعه دیگر که حضرت صلی الله علیه و آله بر بالای منبر بود اهل مدینه گفتند یا رسول الله دیوارها
منهدم شدند و چهارپایان از چرا ماندند و راه ها بسته شده و گشت حضرت صلی الله

علیه وآله تبسم کرد و فرمود این سرعت ملالت ابن آدم است اللهم حوالینا ولا علینا یا
خدایا بر حوالی ما باران فرست نه بر ما پس دیدند مردمان که باران بر حوالی مدینه می آید و در
مدینه باران نبود و این کرامتی بود از برای محمد صلی الله علیه وآله یهودی گفت هود پیغمبر نصرت
طلب کرد از خدای تعالی بر اعدا خود و حق تعالی بادی فرستاد و دشمنان او را هلاک ساخت
امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم فرمود حق تعالی محمد را فاضلتر از آن نوازش فرمود بجهت آنکه حق تعالی
نصرت داد محمد را صلی الله علیه وآله بر اعدای او به باد در غزای خندق آن زمان که فرستاد بر ایشان
بادی که سنگ ریزها را در چشم و گوش ایشان میکرد و نصرت داد او را لشکری که نمی دیدند ایشان
آن لشکر را و زیاده کردانید خدای تعالی از برای محمد هشت هزار ملک بر بادی که از برای هود آمده بود
بود و الحمد از برای محمد صلی الله علیه وآله اما آن را نعمت و رحمت خواند آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید یاد کنید نعمت خدا را بر شما آن زمان که آمد شما را لشکرها که نمی دیدید شما آنها را یهودی
گفت خدای تعالی از برای صالح شتری از سنگ بیرون آورد تا عبرت قوم او باشد امیرالمؤمنین
علیه الصلوة والسلم فرمود چنین بود اما از برای محمد صلی الله علیه وآله فاضلتر از آن عطا فرمود بجهت
آنکه ناقه صالح با صالح سخن نگفت و گواهی نداد از برای او به نبوت و محمد صلی الله علیه وآله روزی
از روزها در غزا بود و اصحاب با وی بودند و او حاضر بود که ناگاه شتری آمد و نزدیک شد با آنحضرت
و آواز کرد پس خدای تعالی او را ناطق کردانید و گفت یا رسول الله فلانی کار فرمود مرا چندانکه
پیر و از کار افتاده شدم و اکنون میخواهد که مرا نحر کند پس پناه آوردم بتو و حمایت تو میجویم حضرت
صلی الله علیه وآله کس فرستاد و صاحبش را طلب فرمود و گفت تا آن شتر را بآنحضرت بخشد
آن شتر را بآنحضرت بخشید و او را در میان شتران گذاشت و همچنین روزی در خدمت حضرت صلی

علیه وآله بودیم اعرابی شتری میراند چون نزدیک شد شتر بزبان در آمد و گفت یا رسول الله
این اعرابی صاحب من نیست او گواه بر ملکیت خود گذرانیده و صاحب من فلان است و فلان
یهودی مرا دزدیده یهودی گفت که ابراهیم علیه السلم تیقظ و انتباه یافت بر معرفت خدای تعالی
و دلایل بر معرفت خود اقامت فرمود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود چنین بود اما محمد را صلی الله
علیه وآله بهتر از آن عطا فرمودند و تنبه و تیقظ یافت بمعرفت حق تعالی و دلایل بر علم و ایمان
خود اقامت فرمود و ابراهیم در وقتی متنبه شد که پانزده ساله بود و محمد صلی الله علیه وآله در
سالگی تنبه یافت جمعی از تاجران نصاری بمکه آمدند و در اوقات تجارت در میان صفا و مروه اقامت
کرده بودند بعضی از ایشان محمد را صلی الله علیه وآله شناختند بصفت او و نعت او و خبر بعثت او
و آیات او پس گفتند با وی که ای پسر نام تو چیست حضرت صلی الله علیه وآله فرمود نام من
محمد است گفتند نام پدر تو چیست گفت عبدالله گفتند نام این چیست و اشارت کردند بدست خود بزمین
فرمود ارض گفتند نام این چیست و اشارت کردند بدست خود باسمان فرمود سما گفتند پروردگار
اینها کیست فرمود خدای تعالی و گفت آیا شما در شک می اندازید مرا در خدای تعالی وای بر تو ای
یهودی محمد صلی الله علیه وآله متیقظ شد بتوحید حق بود و او قایل لا اله الا الله بود یهودی گفت
که ابراهیم علیه السلم الزام کرد و اسکات نمود کافران را برهان نبوت خود امیرالمؤمنین علیه السلم
فرمود محمد صلی الله علیه وآله الزام و اسکات مکذب زندگی بعد از موت کرده برهان در وقتی
که ابی بن خلف جمحی آمد و با وی استخوان پوسیده بود و گفت که این استخوان را زنده میکرداند
در حالیکه آن پوسیده باشد خدای تعالی پیغمبر خود را ناطق کردانید بحکم کتاب خود و الزام کرد او را
برهان نبوت و فرمود زنده میکرداند آنکس که پیدا فرمید او را اول بار و او بهمه آفرینش داناست
پس ابی بن خلف ملزم و متحیر بازگشت یهودی گفت که ابراهیم علیه السلم بتهای قوم خود را شکست غضب

از برای خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود حضرت صلی الله علیه وآله از خانه کعبه سیصد
و شصت بت را شکست و بینداخت و در جزیره عرب هیچ بت نگذاشت غضب از برای خدای
تعالی و بت پرستان را بشمشیر خوار و ذلیل کردانید باز یهودی گفت که ابراهیم علیه السلم
فرزند خود را خوابانید و پیشانی او را بر زمین نهاد تا او را در راه حق قربان کند امیرالمؤمنین
علیه السلم فرمود محمد مصیبتی از آن دشوارتر کشید زیرا که از برای ابراهیم فدای فرستاد
که از آن نجات یافت و محمد صلی الله علیه وآله وسلم عم خود را حمزه که اسد الله و اسد رسول
و ناصر دین وی بود مشاهده کرد که در خاک و خون آغشته و اعضاء او مثله کرده بودند و بر آن صبر
کرد از برای رضای خدای تعالی و از برای تسلیم امر او در همه افعال و فرمود اگر نه آن بودی
که صفیه محزون میشد ترا نیز میگذاشتم حمزه را در دامن احد تا زمانی که محشور می شد از بطون
سباع و بهایم و از حواصل طیور و اگر نه آن بودی که این سنتی می شد بعد از من هر آینه میکردم
آنرا یهودی گفت ابراهیم را علیه السلم قوم او در آتش انداختند و او صبر کرد بر آن و حق تعالی
آتش را بر او برد و سلام کردانید امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود بر محمد صلی الله علیه وآله
چنین حالی گذشت در وقتی که در خیبر بود دختری یهودی بزغاله را بزهر آلوده و نزد پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرستاد و آن حضرت از آن تناول فرمود و حق تعالی آن زهر را که آتش است
در باطن آنحضرت خنک و سلامت کردانید چه زهر سوزاننده است هرگاه که قرار گیرد در اندرون
همچنانکه آتش سوزاننده است باز یهودی گفت یعقوب پیغمبر را خدای تعالی نصیب بزرگ کرامت
فرمود و اسباط را از صلب او کردانید و مریم دختر عمران را از فرزندان او کردانید
امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود محمد را بزرگتر از آن اجری داد فاطمه سیده نساء عالمیان را
دختر او کردانید و حسن و حسین را که سیدان شباب اهل بهشتند فرزندان او کردانید

یهودی گفت که یعقوب صبر کرد در فراق فرزند خود تا از اندوه و حزن نزدیک بهلاکت
رسید امیرالمؤمنین علیه السلم گفت حزن یعقوب بمشاهده و ملاقات فرزند منتهی شد و محمد صلی الله
علیه وآله قبض روح فرزند دلبند خویش ابراهیم کرد و از پیش نظر خویش دید و آن بر وصله بود
و پیغمبر فرمود اندوه ناک است نفس و جزع میکند دل و ما بر تو ای ابراهیم محزونیم و نمیگوییم سخنی
چیزی که رضای حق تعالی در آن نباشد و تسلیم بود خدای تعالی را در همه افعال او یهودی
گفت یوسف علیه السلم بر تلخی فراق صبر کرد و مدتی در زندان محبوس بود تا معصیتی از او در وجود
نیاید و او را در چاه افکندند و او تنها و وحید در چاه بود امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود محمد صلی الله
علیه وآله فراق اهل و اولاد و مال کشید در وقتی که هجرت کرد از حرم خدای تعالی و چون حق
تعالی حزن و اندوه و الم خاطر او را دید خوابی با وی نمود مشابه خواب یوسف و حضرت
صلی الله علیه وآله تسکین داد و بر عالمیان صدق او را روشن کردانید و فرمود لقد صدق
الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام یعنی هر آینه بتحقیق راست کردانید خدای تعالی
پیغمبر خود را خواب او که بحق دیده بود که هر آینه در می آیید شما در مسجد الحرام و اگر یوسف محبوس
بود در زندان پس بتحقیق که محمد صلی الله علیه وآله محبوس بود مدت سه سال در شعب ابو
طالب که مطلقا ملاقات نمی کردند با او قوم و خویش او و معامله نمی کردند با او و او در محنتی بود
که زیاده از آن متصور نتواند بود و عهد نامه در میان خود بر آن نوشته بودند خدای تعالی
ارضه را بر آن گماشت تا کتابتی که ایشان در قطیعه رحم نوشته بودند پاره پاره کرد و
اگر یوسف را در چاه انداختند محمد صلی الله علیه وآله در غار محبوس بود و اعادی در مقام قصد هلاک
او بودند یهودی گفت خدای تعالی موسی پسر عمران را توریت داد که در حکمت و موعظت بود
امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه وآله فاضلتر از آن عطایی

کرد سوره بقره را عطا فرموده در برابر انجیل و طواسین و طه و حوامیم و نصف مفصل
عطا فرمود در مقابل توریت و عطا فرمود نصف مفصل را در مقابل زبور و عطا فرمود
بنی اسرائیل و سوره براءة را در مقابل صحف ابراهیم و صحف موسی علیه السلم و زیاده گردانید از برای
محمد صلی الله علیه وآله سبع طوال و فاتحة الکتاب که سبع المثانی و قرآن عظیم است
و کتاب و حکمت داد بوی یهودی گفت حق سبحانه و تعالی سخن کرد با موسی در طور سینا
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی وحی کرد بمحمد نزد سدرة المنتهی مقام او در
آسمان محمود و نزد منتهی العرش مذکور است یهودی گفت حق تعالی القا کرد بموسی علیه السلم
محبتی از جانب خود امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم
القا کرد محبتی فاضلتر از آن و از آن محبت است که شریک گردانید نام او را با نام خود پس تمام
نمیشود شهادت وحدانیت او مگر بشهادت برسالت او و هیچ آوازی بلند نمیشود بذکر
حق تعالی مگر که بلند میشود بذکر محمد صلی الله علیه وآله یهودی گفت خدای تعالی وحی کرد بمادر موسی
ع بفضل منزلت او نزد حق تعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی لطف فرمود
بمادر محمد صلی الله علیه وآله بنام محمد را و او را آگاه گردانید که محمد رسول خداست و اعلام
کرد او را افضل منزلت محمد صلی الله علیه وآله تا بشبی در خواب دید که او را گفتند اینکه در بطن تست
سید است چون متولد شود او را محمد نام کن حق تعالی نام محمد را از نام خود بیرون آورده و
حق تعالی محمود است و پیغمبر ما محمد یهودی گفت حق تعالی موسی را بفرعون فرستاد و آیات
بزرگ باو نمود امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه و
آله بفرعونهای بسیار فرستاد مانند ابوجهل بن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبه و ابو البختری
و نضر بن حارث و ابی بن خلف و نبیه و منبه پسران حجاج و پنج نفر که استهزا کنندگان بودند

به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و آن ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن عبد یغوث زهری
و اسود بن مطلب و حرث بن طلاطله پس بنمود ایشان آیات بزرگ و از آفاق و در بعض ایشان آثار و نشان
شود از برای ایشان اگر پیغمبری او بر حق است یهودی گفت حق تعالی انتقام کشید از برای موسی
از فرعون امیر المؤمنین علیه السلم فرمود همچنین انتقام کشید خدای تعالی از فراعنه او اما مستهزان حق
تعالی فرمود انا کفیناک المستهزئین یعنی بتحقیق که کفایت کردیم از برای تو مستهزان را پس قتل آورد خدای
تعالی پنج کس ایشان را هر یک بقتلی که مشابه نداشت بقتل دیگری در یک روز و ولید بن مغیره خواست که تیری که یکی از
مردمان بنی خزاعه انداخته بود بر دارد از قفا تیر بزرگ با کحل او رسید و بیفتاد و میگفت بکشت مرا خدای محمد
تا زمانی که بمرد و اما عاص بن وائل سهمی بیرون رفت از برای حاجتی که او را بود و در آن راه پای بالای
سنگی نهاد و سنگ از زیر پای او بیرون رفت و بیفتاد و اعضای او شکسته شد و فریاد میکرد که مرا خدای محمد کشت
تا زمانی که بمرد و اما اسود بن عبد یغوث با استقبال پسر خود زمعه بیرون رفت و در سایه درختی فرود
آمد جبرئیل علیه السلم آمد و سر او را گرفت و بر ساق آن درخت میزد او فریاد میکرد و به پسر خود میگفت
منع کن این مرد را از من پسر او میگفت من کسی را نمی بینم غیر از تو بعد از آن فریاد میکرد و میگفت مرا خدای محمد
و اسود بن الحرث دعا کرد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وآله که خدای تعالی او را نابینا گرداند و پسرش را
بر وی بگریاند در آن روز بیرون رفت بجائی که او را حاجتی بود و جبرئیل علیه السلم نزد او رفت و برگ
سبزی در دست او بود و بر چشم او میزد تا کور گشت و بود تا زمانی که پسرش را [illegible] و رسید بر او [illegible]
بر او پسر او نوحه میکرد تا بمرد و اما حرث بن طلاطله بیرون رفت از خانه خود در آن روز و گرما [illegible]
حاجت [illegible] بود و بحول شد [illegible] چون باهل خود باز گشت گفت من حرث [illegible] غضب کردند بر او اهل او و او را
بقتل در آوردند و اما اسود بن الحرث در آن روز ماهی شور بخورد و تشنگی بر وی غالب شد [illegible]
آب بخورد تا زمانی که شکمش شکافته شد و بمرد و همه اینها در یک روز کشته شدند و سبب آن بود که ایشان

در آن روز نزد حضرت صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند امروز تا پیشین ترا مهلت است اگر باز گشتی از
قول خود و الا ترا بقتل خواهیم آورد و حضرت صلی الله علیه وآله بمنزل خود در آمد و در بروی خود بست و غمناک
ملول و محزون بود ناگاه جبرئیل آمد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید برخیز و در میان
[illegible] امر کرده شده و اعراض کن از مشرکان حضرت صلی الله علیه وآله گفت چگونه کنم با
مستهزان که بمن چنین وعده داده اند جبرئیل فرمود ما کفایت کردیم از تو مضرت این مستهزان را حضرت
صلی الله علیه وآله با جبرئیل گفت ایشان الحال نزد من بودند جبرئیل علیه السلم اظهار فرمود که هر یک
کشته شدند و اما بقیه فراعنه ایشان کشته خواهند شد در روز بدر و [illegible] بقیه ایشان یهودی گفت
که حق تعالی موسی را عصا کرامت کرده بود که اژدهای شد امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حق تعالی
محمد را فاضلتر از آن عطا فرموده بود روزی مردی بطلب ابوجهل بن هشام بود و میخواست که بهای شتری
که با او فروخته بود باز یافت نماید و ابوجهل از ادای آن تعللی داشت و بشرب خمر مشغول بود بعضی از مستهزان
با وی گفتند که [illegible] گفت من عمر بن هشام یعنی ابوجهل را [illegible] دین است و [illegible] تعلل می نماید
گفت میخواهی که دلالت کنم ترا بکسی که حق ترا از او استخلاص نماید گفت بلی گفتند نزد محمد رو که او میتواند که حق ترا از او
باز یافت نماید و میخواستند ابوجهل میگفت کاشکی محمد را بمن حاجتی می بودی تا با وی استهزا کردمی و او را باز
گردانیدمی آن مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت بمن رسیده است که تو می توانی که حق مرا از ابو
جهل بستانی نزد تو آمده ام تا مرا درین کار مدد کاری کنی پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برخواست
و با آن مرد بخانه ابوجهل آمد و گفت ای ابوجهل برخیز و حق این مرد را ادا کن و حضرت صلی الله علیه وآله در آن
روز ابوجهل را [illegible] و در ساعت برخواست و ادا کرد دین آن مرد را چون محمد صلی الله علیه وآله
بمجلس خود باز گشت بعضی از اصحاب او با وی گفتند از ترس محمد آن دین را بی تعللی ادا کردی گفت وای
بر شما معذور دارید مرا درین امر زیرا که چون محمد صلی الله علیه وآله متوجه من شد از جانب راست او مردان دیدم

که در دست ایشان حربها بود که درخشان می شد و از جانب چپ او دو اژدها بود که دندانهای ایشان
نیز دندان و آتش از چشمهای ایشان بیرون می آمد و چنان دیدم که اگر امتناع میکنم مرا با آن حربها هلاک
میکنند یا اژدها مرا هلاک میکنند و این زیاده از آن است که موسی علیه السلم عطا فرموده اژدها با اژدها و
زیاده بر آن هشت ملک که بر دست ایشان حربها بود یهودی گفت که حق تعالی موسی را ید بیضا کرامت فرموده
بود امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه از آن بهتر عطائی فرمود هر جا که محمد
صلی الله علیه وآله می نشست نوری از جانب راست و از جانب چپ او درخشان می بود و مردمان آن را مشاهده
میکردند یهودی گفت که دریا را از برای موسی شکافته است آن از برای محمد صلی الله علیه وآله چه بود امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود روزی که با محمد بجنگ حنین رفته بودیم و دشمن نزدیک شد و ما برود خانه رسیدیم که عمق آن
برابر چهارده قامت آدمی بود گفتیم یا رسول الله دشمن در پای ماست و رود خانه [illegible] در پیش ما آنگاه که
بنی اسرائیل [illegible] که گفتند انا لمدرکون یعنی ما ملحوق دشمن خواهیم شد محمد صلی الله علیه وآله از مرکب فرود
آمد و فرمود بار خدایا از برای هر پیغمبری آیه و دلالتی عطا کرده و ما منتظر اظهار قدرت ایم و بر مرکب سوار شد
و از رود خانه بگذشت و مردم با وی از آن رود خانه بگذشتند و سم مرکبها از آن آب تر نشد یهودی گفت
حق تعالی بموسی سنگی کرامت کرده بود که دوازده چشمه آب از آن جاری بود امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که چون محمد صلی الله علیه وآله بحدیبیه فرود آمد و اهل مکه محاصره آن حضرت کرده بودند اصحاب محمد
صلی الله علیه وآله از تشنگی شکایت کردند و گفتند یا رسول الله باین مرتبه تشنه شده ایم [illegible]
رسید محمد صلی الله علیه وآله رکوه طلب فرمود و دست مبارک بر بالای آن نهاد در میان انگشتان آن
حضرت چشمهای آب روان شد چندانکه مردمان سیراب شدند و چهار پایان خود را سیراب کردند و
مشکها خود را پر آب کردند یهودی گفت حق تعالی موسی کلیم را من و سلوی در تیه کرامت فرمود
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم فرمود حق تعالی محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بهتر از آن کرامت فرمود

علال کردانید از برای او و امت او غنایم را و حلال نکرده اند از برای امت هیچ پیغمبری و این افضل از من
و سلوی است و زیاده کردانید از برای محمد نیت را از برای او و امت او عبادت و شکر دانیده و او را
از برای هیچ امتی پیش از وی عبادت نکرده بود هر گاه که یکی از امت محمد صلی الله علیه و آله قصد
حسنه می کرد و عمل نمی آورد یک ثواب از برای او می نوشتند و اگر عمل می آورد ده ثواب
از برای او می بود یهودی گفت موسی ابر سایه میکرد و از برای او امیر المومنین علیه السلم فرمود که ابر
سایه بان موسی بود در تیه و سایه بان محمد صلی الله علیه و آله بود از آن روز که متولد شد تا آن روز
که رحلت فرمود خواه در سفر بود و خواه در حضر پس این افضل باشد از آنچه موسی عطا کرده بود و
یهودی گفت داود علیه السلم آهن را در دست او نرم کرده بود و زره ها از آن می ساخت امیر المومنین
علیه السلم فرمود محمد صلی الله علیه و آله سنگ صلب را در دست نرم ساخته هر نقشی که در خواست
میکرد یهودی گفت چون داود گریه آمد حق تعالی کوه را از هیبت خوف و ترس او و گریه می آورد امیر
المومنین علیه الصلوة و السلم فرمود محمد چون نماز می ایستاد از سینه آنحضرت و از جوف او آوازی
می آمد بغایت و زمانی بسیاری گریه آنحضرت و حال آنکه امن کرده بود خدای تعالی او را از عقوبت
خود و مقصود آنحضرت از گریه اظهار تخشع بود به پروردگار خود ده سال از آن قبیل بود که باطراف
انگشتان پای مبارک می ایستاد و عبادت میکرد و شب زنده می داشت تا قدمین او ورم کرد و خیال
مبارکش زرد شد از رنج و محنت عبادت تا غایتی که حق تعالی عتاب فرمود حضرت را با اختیار چنین محنت
والم و فرمود من قرآن را بتو نفرستادم تا تو این همه محنت و مشقت کشی و با این حال چندان گریه می
کرد که بیهوش میگشت با وی میگفتند که یا رسول الله حق تعالی گناه ترا آمرزیده باشی یکی ...
محمد صلی الله علیه و آله فرمود آیا من بنده شکر کننده نباشم و اگر کوه با داود در حرکت می آمد و
با او تسبیح حق تعالی میگفت روزی با محمد صلی الله علیه و آله در کوه حرا بودیم که کوه حرا در حرکت آمد

صلی الله علیه و آله فرمود ای کوه ساکن شو که نیست بر تو رسول و صدیق و شهید بس کوه قرار گرفت با فرمان او ای
کرده باشد از فرمودن او را ... تا روزی با محمد صلی الله علیه و آله میگذشتیم بر کوهی آواز گریه و زاری
از آن کوه می شنیدیم و قطرات اشک از وی می ریخت محمد علیه الصلوة و السلم فرمود ای کوه از برای چه گریه و زاری
میکنی کوه گفت یا رسول الله روزی عیسی پسر مریم بر من گذشت و مردم را از آتشی ترسانید که آتش فروزنده
آن آتش مردمان باشند و سنگها و من از ترس آن می گریم که مبادا من از آن سنگ باشم محمد صلی الله علیه
و آله فرمود گریان مباش و ساکن باش که آن سنگهای کبریت است قرار گرفت آن کوه و ساکن شد
از گریه یهودی گفت حق تعالی سلیمان را ملکی داد که سزاوار نشود آن ملک هیچ احدی را بعد از و امیر المومنین
علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را فاضلتر از آن عطا فرمود روزی محمد صلی الله علیه و آله ملکی بر زمین ...
که پیش از آن بر زمین نیامده بود و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله عیش زندگانی کن در دنیا ...
متنعم عیش در دنیا میکنند و این کلیدهای خزاین زمین است که تو ... کرده اند و کوهها طلا و نقره شده اند
با کانهای طلا و نقره با تو سیر کنند هر جا که تو روی و این هیچ نقصان از ثواب آخرت تو را نیابد محمد
اشارت بجبرئیل کرد که اشارت تو چیست جبرئیل علیه السلم اشارت بتواضع کرد محمد صلی الله علیه و آله فرمود
چنان عیش و زندگانی میخواهم که بنده و فروتن باشم یک روز سیر باشم و یک روز گرسنه باشم و شاکر باشم در روزی
که سیر باشم و صابر باشم تا زمانی که ملحق شوم برادران خود از انبیا و زیاده کردانید از برای او خدای تعالی
حوض کوثر و شفاعت امت را و این بزرگوارتر است از دنیا و آنچه در دنیا است بهشتاد مرتبه و وعده فرمود
او را مقام محمود و یهودی گفت سلیمان را مسخر کردانید او را خدای تعالی باد را تا تخت و ملک او را در روزی
یکماهه راه می بردند امیر المومنین علیه السلم فرمود حق تعالی پیغمبر ما را فاضلتر از آن عطا فرمود در
یک شب بردند او را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که یکماهه راهست و از آنجا او را ملکوت آسمانها بردند که پنجاه
هزار ساله راه است و در کمتر از دو دانگ ساعت شب تا ساق عرش رسید ... یک شد علم جد ...

پس نزدیک تر شد از بهشت رفرفی سبز آوردند و بر آن سوار شد و تا قاب قوسین برفت باز دیگر پس
وحی کرد حق تعالی بنده خود را آنچه وحی کرده بود و از جمله آنچه وحی کرده بود آیتی است که در سوره بقره
است آنجا که میفرماید لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها
و اگر ظاهر کردانید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید از آن حساب میکند شما را پس می آمرزد
از برای آنکه میخواهد و عذاب میکند آنکس را که میخواهد و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و این آیت را
عرض کرده بودند بر همه انبیا از آدم تا خاتم و همه ابا از قبول آن کردند مگر محمد صلی الله علیه و آله که آنرا
قبول کرد و عرض کرد آنرا بر امت خود و قبول کردند چون حق تعالی دید که ایشان قبول کردند حرجی را
که فوق طاقت ایشان بود آنگاه محمد صلی الله علیه و آله بساق عرش رسید حق تعالی مکرر کرد قول
محمد را صلی الله علیه و آله و فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد پیغمبر خدا بآنچه فرو فرستاده
شد باو از پروردگار او پس جواب او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از جانب خود و از جانب امت خود
فرمود و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله یعنی مومنان همه
ایشان ایمان آوردند بخدا و رسول خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او و میگویند فرق
نکنیم ما در میان هیچ یک از پیغمبران او حق تعالی فرمود مر ایشان را بهشت در جزای این عمل
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون این شفقت فرمودی فرستش از تو طلب میکنیم ای پروردگار ما و
بتو است بازگشت ما حق تعالی جواب داد که مغفرت کردم امت ترا بعد از آن حق تعالی فرمود چون
قبول کردند ایشان این آیت با کمال دشواری آن و من آنرا بر دیگر امتها عرض کرده بودم و ایشان
ابا کردند از قبول آن پس لایق رحمت من آنست که رفع کنم آنرا از امت تو فرمود لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت یعنی تکلیف نمیکند خدای تعالی

هیچ نفسی را مگر آنچه در وسع او است از برای او است آنچه کسب میکند از خیر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
چون این عنایت بمن و امت من فرستادی پس زیاده کردان عنایت را حق تعالی فرمود پس
خواه آنچه میخواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا یعنی
ای پروردگار ما مواخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم حق تعالی فرمود مواخذه نکنم
کرامت ترا بخطا و نسیان ایشان بجهت کرامت تو بر من و امتهای پیشین سابق چنان بودند که اگر
فراموش میکردند آنچه بایشان رسیده بود میگشادم بر ایشان درهای عذاب را و رفع کردم از
امت تو بجهت حرمتی که ترا نزد من است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون این شفقت فرمودی
پس زیاده فرمای حق تعالی فرمود در خواه از من آنچه خواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ربنا و
لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن بر ما دشوار چنانکه تحمیل
کرده بودی بر آنان که پیش از ما بودند حق تعالی فرمود برداشتم از امت تو تکلیفهای دشوار که
امتهای سابق را باین تکلیف کرده بودم قبول نمیکردم نماز امت سابق را مگر آنکه ادا کرده باشند
در بقعه چند معین معلوم و اگر چه بعد مسافه داشته باشد با ایشان و کردانیدم زمین را بجهت
از برای امت تو مسجد و طهور دیگر امتهای سابق حمل میکردند قربانیهای خود را بر دوش خود تا بیت
المقدس پس آنکس که قربانی او قبول میشد آتشی از آسمان می آمد و قربانی او را میسوخت و او شاد
و مسرور میگشت و آنکسی که قربانی او سوخته نمی شد محزون و نا امید میگشت و من قربانی امت ترا
در بطون فقرا و مساکین شما مقرر داشته ام از هر که قبول میکنم او را ثواب اضعاف مضاعف
میدهم و از کسی که قبول نمیکنم دفع میکنم از و عقوبتهای دنیا را و دیگر نمازهای پنجگانه امت
سابق در میان روز و در تاریکیهای شب ادا را مقرر بود و این یکی از دشوارهای امت
سابق بود و از امت تو رفع کردم و ... نمازهای ایشان را در اطراف شب و روز در

اوقات نمازها ایشان مقرر داشتم و دیگر امتهای پیغمبران سابق پنجاه وقت نماز فرض کرده بودم
در پنجاه وقت و این دشوار بود بر امت سابق بود و از امت تو برداشتم و نماز ایشان را در پنج وقت
مقرر داشتم و این پنجاه و یک رکعت است که ثواب پنجاه نماز ایشان دارد و دیگر امتهای سابق ثواب
حسنات ایشان حسنه بود و عقاب سیئات ایشان سیئه و این از جمله شغلهای امت سابق بود و از
امت تو برداشتم و جزای حسنه ایشان را ده حسنه و جزای سیئه ایشان را یک سیئه مقرر داشتم و دیگر
امتهای سابق هر گاه ... حسنه ایشان ... و ... سیئه ایشان ... مقرر ... اگر
امتهای سابق هر گاه نیت حسنه میکردند و آن حسنه را عمل می آوردند ایشان را ثوابی بود و اگر عمل
نمی آوردند ایشان را ثوابی نبود و اگر عمل می آوردند یک ثواب بود ایشان را و این یکی از دشوارهای
امت سابق بود که از امت تو برداشتم هر گاه ایشان قصد حسنه میکنند یک ثواب دارند و اگر چه عمل نیاورند
و چون عمل آورند ده ثواب است ایشان را و دیگر از شغلهای امت سابق آن بود که چون گناهی از ایشان
در وجود می آمد آن را بر در خانهای ایشان می نوشتم و میگردانیدم توبه ایشان را از گناه آنکه حرام کردم
بر ایشان دوسترین طعام ایشان را و من این را از امت تو برداشتم و گناه ایشان را مستور ساختم
در میان ایشان و در میان خود و قبول میکنم توبه ایشان را بی آنکه عقوبت کنم ایشان را و حرام کردم
بر ایشان احب طعام ایشان را و دیگر امتهای سابق هر گاه توبه میکرد یکی از ایشان از گناهی که صد
سال و گاه هشتاد سال و گاه پنجاه سال میگذشت و قبول نمی شد توبه ایشان بی عقوبتی در
دنیا پس من رفع کردم آن را از امت تو ... از امت تو توبه میکند از گناه پس سال و سی سال
بلکه از گناه هشتاد سال و صد سال بعد ... توبه میکند و پشیمان میشود و من فی الحال همه گناهان
او را می آمرزم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا چون این عطاها فرمودی زیاده کرد آن عطا با خواه
حق تعالی فرمود در خواه از من آنچه میخواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ربنا و لا تحملنا

ما لا طاقة

ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن ما را آنچه ما را طاقت حمل آن نباشد حق تعالی فرمود
قبول کردم آن را در حق امت تو و دفع کردم از ایشان محنتها و بلاهای امتهای پیغمبران سابق را که
حکایت کرده شده از برای تو آنکه تکلیف نکردم هیچ امتی را آنچه فوق طاقت ایشان بوده
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا یعنی و عفو کن
از ما و بیامرز گناهان ما را و رحم کن بر ما تو مولی و متصرف در امور مائی حق تعالی فرمود آن را در
حق تائبان امت تو قبول کردم بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود فانصرنا علی القوم
الکافرین یعنی پس نصرت ده ما را بر قوم کافرین حق تعالی فرمود امت تو بمنزله خالی
سفید بر بدن گاو سیاه است ایشان قادران و ایشان قاهران و ایشان ...
... و من غلبه خواهم داد دین ترا بر همه دنیا تا نماند در شرق و غرب عالم دینی بجز دین
تو یا آنکه جزیه دهند اهل دین ترا یهودی گفت حق تعالی مسخر گردانید از برای سلیمان شیاطین را که
از برای سلیمان محاریب و تماثیل میساختند امیر المومنین علیه السلم فرمود حق تعالی محمد را گرامی تر
از آن فرمود حق تعالی شیاطین را مسخر سلیمان گردانید و ایشان بر کفر خود باقی بودند و شیاطین
مسخر محمد صلی الله علیه و آله گردانید با ایمان و اسلام ایشان نوبتی نه نفر از جن نصیبین در بطن نخله
قرآن از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند چنانکه آیه واذ صرفنا الیک نفرا من الجن ... خبر داده
و معذرت از کفر خود آوردند و گفتند ما گمان میبردیم که هرگز زنده نخواهیم شد بعد از مرگ و
نوبتی دیگر هفتاد هزار جن نزد محمد صلی الله علیه و آله آمدند و بیعت کردند و ایمان آوردند و نماز
و روزه و زکوة و حج و جهاد و نصح مسلمین از محمد صلی الله علیه و آله قبول کردند و این عظیم تر است
از آنچه سلیمان عطا فرموده و امت محمد صلی الله علیه و آله گروه انس و هم گروه جن اند
خدا که احصا آن ... یهودی گفت که میگویند یحیی پسر زکریا را حق تعالی در طفولیت

علم و حکمت و حلم و فهم داد و گریه بسیار میکرد بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد و
اکثر اوقات روزه وصال می داشت امیر المومنین علیه السلم فرمود حق تعالی فاضلتر از آن بمحمد
صلی الله علیه و آله عطا فرمود یحیی بن زکریا در عصری بود که جاهلیت و بت پرستی نبود و محمد را علیه السلم
فهم و حکمت در کودکی داد در وقتی که قوم او عبده اوثان و حزب شیطان بودند هرگز رغبت
به بتهای ایشان نکرد و نشاطی در عیدهای ایشان ننمود و هرگز دروغی نگفت و همواره امین و صدوق
و حلیم بود و گاه بود که روزه را وصل مینمود هفته و ده روز و بیشتر و میگفت من ... نیستم
نزد پروردگار خود می باشم طعام میدهد و آب میدهد مرا و گاه چندان میکرد گریه که مصلای
او از گریه تر می شد از خوف حق تعالی بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد یهودی گفت
عیسی بن مریم گمان ایشان آنست که در گهواره سخن گفت و اظهار نبوت خود کرد امیر المومنین
علیه السلم فرمود محمد صلی الله علیه و آله در زمانی که از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین
نهاد و دست راست خود را با آسمان بر افراشت و لبهای خود را بتوحید محرک ساخت و از دهن
مبارک او نوری بیرون آمد که اهل مکه قصرهای شام را مشاهده نمودند و قصور ... را
و آنچه حوالی آن بود مشاهده کردند و قصور ... اصطخر و آنچه در حوالی آن بود مشاهده
شد و همه دنیا روشنی یافت در شب ولادت آن حضرت تا مرتبه که جن و انس و شیاطین در
اضطراب آمدند و گفتند در زمین حادثه عظیم واقع شده است و ملایکه در آن شب بعضی از
آسمان فرود می آمدند و بعضی بالا میرفتند بروجی که مشاهده میشدند و تسبیح و تقدیس مشغول بودند
و ستارهها از آسمان فرود می آمدند ابلیس در آن شب قصد آن کرده بود که به آسمان رود و
حقیقت آن عجایب معلوم کند و جای او در آسمان سیوم است و دیگر شیاطین بودند
که استراق سمع کنند چون متوجه مقصد خود شدند شهاب از آسمان با ایشان رسید و ایشان را

سوخت و از مقصد خود باز ماندند و این دلیلی بود بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله یهودی گفت
که زعم ایشان آنست که عیسی کور مادر زاد را بینا میکرد و ابرص و ابکم را شفا میداد امیر المومنین علیه السلم فرمود
محمد صلی الله علیه و آله بسیار مردمان را از بیماریهای مزمن شفا داد روزی نشسته بود مردی آمد از اصحاب
او و گفت یا رسول الله فلانی از بیماری تند چون مرغی شده است ... حضرت
عالم مرحمت نزد وی آمد و او را چنان یافت که گفته بودند حضرت صلی الله علیه و آله با وی گفت هیچ
دعائی از برای صحت خود کردی گفت یا رسول الله پیوسته میگویم بار خدایا هر گناهی که ما را عقوبت آن در
گرو در آخرت پس تعجیل کن آن را در دنیا پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت چرا نمیگوئی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الاخرة حسنة و قنا ربنا عذاب النار یعنی ای پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی
و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ چون مرد این دعا خواند فی الحال صحت یافت و با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و روزی مردی از جهینه نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد و مرض جذام
داشت و قطعه قطعه شده بود بدن او و تضرع بسیار کرد حضرت صلی الله علیه و آله قدحی آب طلب
فرمود و آب مبارک دهن خود را در آن افکند و فرمود تا آن را بر بدن خود مالید و چون آب را بر بدن خود
مالید فی الحال از آن حال صحت یافت و اگر میگویند که عیسی مریم کور مادر زاد را بینا میکرد پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله زیاده از آن معجزات بظهور رسانید از آنجمله آنکه قتاده بن ربعی در روز احد تیر بچشم او آمد
و حدقه او شکافته شد دست خود را نهاد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله اگر چشم
من برین حال باشد زن من مکروه خواهد داشت مرا حضرت صلی الله علیه و آله حدقه او را بر جای
خود نهاد و دعای صحت فرمود بهتر و نورانی تر از چشم صحیح او شد و محقق عبد الله بن عتیک در وقتی که
... رفته بود دست او از بدن او جدا شد نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد
دست او را اتصال داد و محلی که جدا شده بود دست مبارک خود را بر آن کشید فی الحال صحت یافت

و مجلس محمد بن مسلمه در وقتی که بقصد کعب بن اشرف یهودی رفته بود و چشم او را از حدقه بیرون
آورده بودند حضرت صلی الله علیه و آله بمحل خود نهاد و دست مبارک خود بران مالید صحت یافت و عبد الله
بن انیس دید او نابینا شد و حضرت صلی الله علیه و آله دست خود بران مالید و بینا گشت و همه
اینها دلیل نبوت آن حضرت بود یهودی گفت گمان میبرند که عیسی پسر مریم مرده را زنده میکرد باذن
حق تعالی امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام فرمود از محمد ازان عجبتر بوجود آمد مردم شامان کرده
که سنگ زنارها در دست آنحضرت تسبیح میکرد و بروجهی تعات آن سمع اصحاب آنحضرت بود با آنکه از
قابلیت روح و حیات نیست و اگر گمان برند آنکه مرده با عیسی در سخن آمد و حکایات گفت از محمد
صلی الله علیه و آله عجبتر ازان در وجود آمد در وقتی که بطایف فرمود و اهل طایف را محاصره کرده
گوسفندی زهرآلوده بریان کردند و از برای آن سرور فرستادند حضرت صلی الله علیه و آله ذراع
آن گوسفند را بدست مبارک جدا فرمود خواست تا تناول کند فرمود آن ذراع بسخن در آمد و گفت ای
رسول خدا مرا تناول مفرمای که من بزهر آلوده ام این سخن کردن گوسفند بریان زهرآلوده عجیبتر
از برای نبوت آن سرور بود یهودی گفت که قوم عیسی گمان می برند که خبر میداد مردم را بانچه میخوردند
و بانچه ذخیره میکردند در خانهای خود امیر المومنین علیه السلام فرمود از محمد صلی الله علیه
و آله عجیبتر ازان بظهور رسید خبر میداد قوم خود را از خواب ایشان و شهادت یافتن شهدا ایشان
و بگوئی حالات ایشان و گاه یکماهه راه مسافه درمیان بود نوبتی در مدینه بود و خبر داد عمیر بن وهب
بحکایت پنهانی که درمیان او و صفوان بن امیه در مکه گذشته بود در وقتی که عمیر بمدینه آمد حضرت
ازو پرسید بچه کار آمده گفت آمده ام تا پسرم را از قید بیرون آورم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
دروغ میگوئی بگویم که بچه کار آمده تو با صفوان بن امیه در حطیم بودید و حکایات کشتگان بدر
میگذشت گفتند بخدا سوگند که مرگ ما را بهتر از حیوة است تا آنکه دیدیم که محمد صلی الله علیه و آله از دو

بدر با زیر گمان ما گرفت و تو گفتی که مرا اگر نه غم عیال و قرض بر ذمه ام بودی من شما را از غم و الم محمد
رستگاری میدادم صفوان گفت متوالی ام که قرضهای ترا ادا کنم و عیالان من با عیالان تو باشند تا عیالان
من رسد از خیر و شر بعیالان تو رسد تو گفتی این سخن را پنهان دار و محتاج الیه مرا فو حسین
آماده کردان تا من بروم و او را بقتل آورم اکنون آمده که مرا بقتل آوری عمیر گفت راست
گفتی ای پیغمبر خدا گواهی میدهم که هیچ مستحق عبودیتی نیست بجز خدای بحق و گواهی میدهم که تو پیغمبر
اوئی و ازین چیزها که از عیسی دا و زیاده ازان است که احصای آن نتوان نمود یهودی
گفت که قوم عیسی پسر مریم گمان می برند که عیسی از گل صورت مرغی میساخت و نفس خود بران میدمید
مرغی میشد زنده باذن خدای تعالی امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود امری مشابه این از
محمد نیز در وجود آمد در روز حنین سنگی را بدست مبارک گرفت پس ما شنیدیم تسبیح و تقدیس آن
سنگ را فرمود از هم شکافته شو از هم شکافته شد و از هر شکافته تسبیح و تقدیس می شنیدند باز
فرمود بهم متصل شوید بیکدیگر متصل شدند باز فرمود گواهی دهید به نبوت من گواهی داد به نبوت
آن سرور یهودی گفت زعم قوم عیسی آنست که عیسی زاهدترین انبیا بود بسیزده زوجه در منزل آنحضرت
بود سوای کنیزان که در خدمت می بودند هرگز مایده از برای حضرت ننهادند که بران طعام اهل علم
بود و چنان در بود که نان گندم تناول فرماید و هرگز نان جوین سیر نخورد و دو شب پی در پی در
وقتی که وفات کرد زره آنحضرت نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود زیرا که از هر گاه چیزی از
صفرا و بیضا نبود با آنکه الاف والوف از غنایم در زمان حیوة متصرف شده بود و گاه می بود
که در روزی سیصد هزار و چهار صد هزار دینار قسمت میفرمود و اگر شب سایلی و میرسید میفرمود
بخدا سوگند که درین شب شام در خانه آل محمد صاعی از شعیر و صاعی از تمر و ما درهمی باقی نمانده است
یهودی چون این سخنان شنید گفت گواهی میدهم که هیچ معبودی بر حق نیست بجز خدای تعالی و گواهی

میدهم که محمد پیغمبر اوست و گواهی میدهم که خدای تعالی هیچ درجه به پیغمبران خود عطا نفرمود مگر که
محمد را با صلعم ازان درجه عطا فرمود **فصل** در احتجاج امیر المومنین
علی علیه الصلوة والسلام با بعضی از یهود و غیر ایشان در انواع مختلفه از علوم از صالح بن عقبه روایت
میکند که وی از امام همام ابا عبد الله جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلام روایت میکند که فرمود چون
ابوبکر علیه اللعنه هلاک شد و عمر ملعون بجای او نشست جمعی بمسجد مدینه آمدند و گفتند مردی آمده
ای امیر المومنین من مردی یهودیم و از دانشمندان ایشانم و میخواهم که سوال کنم از مسئله چند که اگر
خبر دهید مرا ازان باسلام در آیم گفت بگوی چه سوال داری گفت سه سوال دارم و یک سوال
دارم اگر گوئی از تو سوال کنم و اگر در میان شما داناتری باشد هدایت کنید مرا باو تا ازو سوال
کنم عمر گفت ترا سوال از علی ابن ابی طالب علیه السلام باید کرد که اعلم ماست ان مرد نزد امیر المومنین
علیه السلام آمد و گفت ای علی مرا سه سوال و سه سوال و یک سوال است امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود چرا نمیگوئی مرا هفت سوال است گفت بنا بر آنکه اگر در سه سوال اول مجاب نشوم سوال چهار
و دیگر سوال نکنم تا جواب آن نباشد و برین قیاس در تتمه سوال امیر المومنین علیه السلام فرمود
اگر سوالات تو مجاب خواهد شد اسلام خواهی آورد گفت بلی فرمود پس سوال کن گفت اول
سنگی که بر روی زمین نهادند و اول چشمه که در روی زمین گشادند و اول درختی که از زمین
روید کدام بود امیر المومنین علیه السلام فرمود اول سنگی که بر روی زمین نهادند زعم شما آنست
که سنگی است در بیت المقدس و زعم شما کاذب است آن سنگ حجر الاسود است که با آدم
از بهشت بیرون آمد یهودی گفت راست گفتی بخدا سوگند که چنین نوشته است بخط هرون
و املای موسی علیه السلام امیر المومنین علیه السلام فرمود و اما چشمه زعم شما انست که آن
چشمه ایست که در بیت المقدس است و زعم شما غلط است آن چشمه ایست که غسل یافت در آن

ماهی موسی علیه السلام و آن چشمه ایست که خضر علیه السلام ازان آشامید و حیات جاودانی یافت
و هر که ازان بیاشامد حیات ابدی یابد یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوب است باملای موسی
بخط هرون امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام گفت اما درخت زعم شما انست که آن درخت
زیتون است و آن باطل است بلکه اول درختی که بر روی زمین بر آمد درخت خرما بود که با آدم از بهشت
بدنیا آمد سوال دیگر آنست که چند امام هادی مهتدی از برای این امت خواهند بود که مضرت رسانیدن
خدلان امت ایشان را امیر المومنین علیه السلام فرمود دوازده امام خواهند بود یهودی گفت راست
گفتی چنین نوشته شده است بخط هرون و املای موسی یهودی گفت کجا خواهد بود مسکن پیغمبر شما
در بهشت عدن گفت راست گفتی چنین مرقوم است بخط هرون و املای موسی علیه السلام سوال
هفتمین آنست که وصی پیغمبر شما بعد از پیغمبر شما چند سال زنده خواهد بود گفت سی سال سوال کرد که مرگ
خود میرد یا کشته شود امیر المومنین علیه السلام فرمود کشته شود و شمشیر بر فرق او زنند و خون
فرق او محاسن او را رنگین کند یهودی گفت راست گفتی چنین مکتوب است بخط هرون و املای
موسی علیه السلام پس آن یهودی اسلام آورد و نیکو مسلمان شد از اصبغ بن نباته مرویست
که گفت روزی در مجلس امیر المومنین علیه السلام نشسته بودیم ابن الکوا در آمد و گفت ای امیر المومنین
چه میفرمائی درین معنی قول حق تعالی و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من
اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی نیست نیکوکاری آنکه در آئید در خانها از پشتهای آن و لیکن
نیکوکاری کسی است که از خدا پرهیزد و در آید در خانها از درهای آن امیر المومنین علیه السلام
فرمود ما هم آن خانها که امر کرده است خدای تعالی مردم را آنکه در آیند در آن خانها از درهای آن
ما هم درهای خدا و خانهای که مامورند که در آن در آیند پس آنکس که متابعت کند ما را و اقرار نماید
بولایت ما پس در خانه در آمده باشد از در آن و هر کس که مخالفت کند ما را و تفضیل کند غیر ما را بر ما

خانها وارانده باشد فرو نشسته‌ای خانه باز این کواکفت امیرالمومنین حق تعالی میفرماید
وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف مردان باشند که بشناسند ایشان را بسیمای ایشان
این مردان چه کسان باشند امیرالمومنین علیه افضل الصلوة فرمود ایشان ما باشیم ما بر اعراف خواهیم بود
شناسیم انصار خود را بسیمای ایشان پس در نیاید در بهشت مگر کسی که شناسیم ما او را و شناسند
رو ما را و در نیاید در دوزخ مگر کسی که نشناسیم ما او را و نشناسد او ما را و این بدان جهت است که حق
تعالی اگر خواستی مردم را شناسا کردی بخود تا بدانستندی توحید او را و از در او در
آمدندی لیکن حق تعالی ما را ابواب خود گردانید و صراط مستقیم کتاب خود پس اگر کسی عدول
کند از ولایت ما و تفضیل کند بر ما غیر ما را پس بتحقیق که ایشان از راه هدایت دور افتاده
اند و از اصبغ بن نباته مرویست که روزی این کواء نزد امیرالمومنین علی علیه الصلوة والسلم
آمد و گفت بتحقیق که در کتاب آیتی است که روز بر دل من تاریک میکرده و من در تردد ام در تحقیق معنی آن
امیرالمومنین علیه السلم فرمود با ورت بر تو بگو تا آن کدام آیت است ابن کوا گفت یا امیرالمومنین
این آیت است که والطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه یعنی و مرغان در حالتی که صف
زدگان باشند هر یک بتحقیق دانند نماز خود را و تسبیح خود را این چه صفات است امیرالمومنین علیه
الصلوة والسلم فرمود ای ابن کوا بتحقیق که آفریده است خدای تعالی ملایک را بصور مختلف
از آن جمله ملکی است که او را بصورت خروس سفید آفریده پای او بر زمین هفتم است و عرف او بزیر عرش
می ساید و یک بال او گسترده است بجانب مشرق و آن از آتش است و بال دیگر گسترده است بجانب
مغرب و آن از برف است پس هرگاه که وقت نماز در آید آن خروس پای خود است و گردن بر کشد
از زیر عرش و بالها را بر یکدیگر زند و سبحانکه خود سهادر سان تمام بالها بر یکدیگر نرسد نه آن
بال که از آتش است میگداز و برف را و نه آن بالی که از برف است می نشانند آتش را بعد از آن

مبادی

منادی میکند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله سید النبیین و ان علیا امیر خیر
الوصیین سبوح قدوس رب الملائکة والروح بعد از آن بر هم میزنند خروسهای که در زمین
اند بالهای خود را میگویند الحمد ان ملک گفته و این معنی قول حق تعالی است کل قد علم صلوته
و تسبیحه من الدیکة فی الارض و از اصبغ بن نباته منقول است که گفت روزی ابن کوا از
امیرالمومنین علیه السلم سوال کرد که مرا خبر ده که کیست بنیا در شب در روز امیرالمومنین
علیه السلم فرمود ای بر تو سوال کن از چیزی که ترا بکار آید نه چیزی که ترا بکار نیاید و نابینا
شب و بینا روز آنکس است که ایمان آورده باشد بانبیا و اوصیا که از پیش گذشته اند و ایمان
آورده باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار آورده باشد بولایت من پس او بینا در شب
و روز است و اما نابینا در شب و نابینا در روز هم مردی است که جاحد انبیا و اوصیا پیش گذشته
بوده باشد و در یافته باشد پیغمبر ما را پس ایمان بیاورده باو و اقرار نکند بولایت من پس او بینا
نیست در شب و روز و اما بینا در شب و نابینا در روز آنکسی است که ایمان بانبیا و اوصیا
سابق آورده باشد و جاحد نبوت پیغمبر ما و اقرار بولایت من باشد که از پیش گذشته
اند و دریابد پیغمبر را پس ایمان آورد بخدای و رسول خدا و ایمان آورد بامامت من و قبول کند
ولایت مرا و نابینا در شب و بینا در روز است پس وای بر تو ای ابن کوا پس ما پسران ابوطالبیم
ابنه کرد خدای تعالی بما اسلام را و ما ختم کرد اسلام را اصبغ گفت چون از منبر فرود آمد من
در پی امیرالمومنین علیه السلم رفتم و گفتم یا امیرالمومنین امروز بسی قوت یافت دل من از بیانی که
فرمودی امیرالمومنین علیه السلم گفت ای اصبغ هر که شک کند در ولایت من پس بتحقیق که شک
آورده است در ایمان خود و هر که اقرار کند بولایت من اقرار کرده است بولایت خدای تعالی
ولایت من در ولایت خدای تعالی اتصال با هم دارد چنین که دو انگشت که با هم اتصال دارند

ای اصبغ هر که اقرار کند بولایت من بسعادت رسد و آنکس که انکار کند بولایت مرا ناامید گردد
و در دوزخ در آید و در دوزخ خواهد کرد و در مدت بسیار و از اصبغ منقول است کردی
گفت روزی امیرالمومنین علیه السلم بر منبر بود و ابن کوا بر خواست و گفت یا امیرالمومنین خبر ده مرا
از ذوالقرنین که او پیغمبری بود یا پادشاهی و خبر ده مرا از قرنین او که از طلا بود یا از نقره
امیرالمومنین علیه السلم فرمود که او نه پیغمبر بود و نه پادشاه و قرنین او نه طلا بود و نه نقره او
مردی بود که دوست میداشت خدا را و دوست میداشت او را خدای تعالی و نصیحت میکرد خلق را
از برای خدا و او را ذوالقرنین بدان جهت گفته شد که او خواند قوم خود را بخدای تعالی پس قوم بر قرن
او زدند و او از میان ایشان غایب شد مدتی باز قوم خود را بخدای تعالی خواند دیگر باره بر قرن او زدند
و در میان شما شخصی است که مانند ذوالقرنین است از امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم منقول
است که روزی امیرالمومنین علیه السلم در رحبه نشسته بود و مردم بر کنار آن حضرت نشسته بودند مردی
بر خواست و گفت یا امیرالمومنین تو با این منزلتی در عزت و بنا و آخرت و پدر تو ابو طالب در آتش
دوزخ معذب است امیرالمومنین علیه السلم فرمود دهنت پر آتش باد بحق خدا سوگند که اگر شفاعت
کند پدر من هر گناهکاری که بر روی زمین است حق تعالی هر آینه شفاعت او را قبول کند در حق ایشان
پدر من معذب است و پسر او قسیم بهشت و دوزخ است بخدا سوگند که نور پدر من در روز قیامت نور همه
خلایق را فرو نشاند مگر نور پنج نفر نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین
علیهم الصلوة والسلم پس بحقیق که نور او از نور ما آفریده شده پیش از آنکه آدم را بیافرینند هزار
سال **فصل** در احتجاج امیرالمومنین علیه الصلوة والسلم بر
کسی که قایل بود بزوال دردها بدواهای طبیبان خواه اراده خدای تعالی باشد و خواه نه و بر آنکس که
قایل بود باحکام نجوم از منجمین و غیر ایشان از کاهنان و ساحران روایت کرده شده است که

ذی القرنین

ابی طالب و الامیر المومنین ... علیهما در رحمته و برکاته

ازن

فی علم الاعتقاد

گذارش گذشت از امام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلم و در روایت میکند از امام المتقین علی زین العابدین
علیه السلم که روزی امیرالمومنین علیه السلم نشسته بود و مردی از یونانیان که مدعی علوم فلسفه و علم طب
بود در مجلس آن حضرت آمد و گفت ای ابو الحسن خبر بمن رسید که صاحب تو جنونی بود آمدم تا معالجه کنم
او را و از دنیا رحلت کرده و غرضی که مرا بود فوت شده و خبر شنیده ام که تو پسر عم و داماد اویی
و بر مزاج تو زردی غالب شده و ساقهای تو بسیار رقیق و باریک است و از معالجه حیثیت و اما صفرا که
بر تو غالب است قادر بر علاج آن هستیم و اما آن ساق باریک هیچ علاجی از برای غلیظ او نیست و صاحب
ساق دقیق قادر بر برداشتن چیزهای گران نباشد و دوای بیرون آورد و گفت این دوا صفرا که
بر بدن شما است هرگاه که جهل و ز از گوشت اجتناب نمایی امیرالمومنین علیه السلم فرمود اما هیچ
چیزی هست که مضرت داشته باشد یا بی مضرت که در بدن هست یونانی گیاهی بیرون آورد و گفت
با آن صفرت این گیاه سم قاتل است که یک اگر این فی الحال هیچکس را بهلاکت میرساند امیرالمومنین
علیه السلم فرمود آنرا در دست بوزن چه مقدار است یونانی گفت این دو مثقال است امیرالمومنین علیه السلم
آن دو مثقال زهر را از دست یونانی گرفت و در حضور او تناول فرمود و یونانی در اضطراب افتاد و گفت
قصد قتل خود کردی وکی روا باشد که عقلا چنین قصد قتل خود کنند لحظه عرقی خفیف بر بدن مبارک آن حضرت
نشست و آن زهر با آن عرق دفع شد امیرالمومنین علیه السلم تبسم کنان با یونانی گفت که هرکه بدن کامل
با بن صحت بوده است که اکنون است و مضرت نرسانید آن زهر که تو قاتل میدانستی چشم خود را بر هم
یونانی چون چشم بر هم نهاد و بگشود روی امیرالمومنین را سرخ و سفید و در کمال طراوت دید امیرالمومنین
گفت کجا رفت آن صفرای که در من مشاهده میکردی یونانی گفت بخدا سوگند که تو نه آنکسی که دیدم اکنون آن اثرش
و آن سم در اندرون تو خاصیت تریاق ظاهر کرد ای چنین عجبی هرگز مشاهده نکرده ام امیرالمومنین علیه
السلم فرمود اما آنچه گمان برده که ساق باریک طاقت برداشتن بار گران نداشته باشد باید که بدانی

سر طبابت خدای تعالی بالای طبابت شماست و دست مبارک بر ستونی از ستونهای خانه نهاد که عمارتی عظیم بر آن
ستون بود و بر فوق آن عمارت دو حجره بود یکی بر فوق دیگری و آن ستون را حرکت داده با
عمارت را با ستون از جای برداشت یونانی چون این حال مشاهده کرد از هیبت آن بیهوش بیفتاد و چون
بهوش آمد گفت سبحان الله چنین عجبی هرگز ندیده ام امیرالمومنین علیه السلم فرمود اما جنس تو را با
ساق باریک و در حکمت تمام ممکن است یونانی گفت عجب است که این در نظر حکمت از ممتنعات است یونانی
گفت اینجا محمد مانند تو حکیمی بود امیرالمومنین علیه السلم فرمود محمد حکیمی است که علم من از علم اوست و قدرت
من از قدرت اوست و قوت من از قوت اوست روزی شخصی از ثقیف که بهترین اطبای عرب بود
نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و گفت شنیده ام که جنون عارض شده است ترا و من آمده ام تا
بعلاج آن کوشم محمد علیه الصلوه والسلم فرمود میخواهی که آیتی بر تو ظاهر کنم که بدانی غنای ما را از
طبابت تو گفت بلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود چه آیت میخواهی تا بر تو ظاهر گردانم طبیب ثقفی
گفت میخواهم که آن درخت خرما را بخوانی تا از جای خود برکنده شود و نزد تو آید محمد صلی الله علیه و آله
اشارت فرمود بدرخت خرما که در برابر بود از جای برکنده شد و نزد آنحضرت علیه الصلوه والسلم
آمد ثقفی گفت میخواهم که امر کنی تا بمحل خود باز گردد محمد صلی الله علیه و آله امر کرد و آن درخت بمحل خود بازگشت
و استوار بمحل خود بایستاد یونانی با امیرالمومنین گفت آنچه از محمد ذکر کردی از عجایب است و من از
تو کمتر از این اختصار کردم از تو دور میشوم و تو مرا نزد خود میخوانی و من طاعت باختیار خود میکنم
پس اگر مرا بقهر و اجبار نزد خود بیاوری آیتی باشد از برای تو امیرالمومنین علیه السلم فرمود چنین
آیتی حجت باشد بر تو نه بر عالمیان زیرا که تو شاید نه اشیاع خود را باختیار خود و از اکراه
اختیار ترا و ترا ممکن است که دعوی کنی که باختیار نزد من آمدی و ممکن است که دیگری دعوی کند
که در میان من و تو موافقتی بوده و اتفاق بر این عمل کرده ایم سزاوار آنست که آیتی طلب کنی که حجت

عالمیان

عالمیان باشد یونانی گفت من آن میخواهم که امر کنی باین درخت نخل که اجزای آن از یکدیگر جدا شوند
و از هم پاشیده شود و مسافت در میان اجزا پدید آید بعد از آن اجتماع اجزا میشود و چنان باشد
که پیش از آن بود امیرالمومنین علیه السلم فرمود ای یونانی تو رسول من باش و بآن درخت
خرما برو و بگوی که وصی پیغمبر خدا امر میکند که اجزای ترا که از هم گسسته شوند و از یکدیگر متفرق
و متباعد شوند یونانی چون رسالت رسانید دید که اجزای آن درخت از هم گسسته و ذره ذره شد
و پراکنده گشت که گویا هرگز درختی در این مکان نبود لرزه بر بدن یونانی افتاد و گفت ای وصی
محمد میخواهم که امر کنی تا این درخت بحال اول باز گردد و چنان شود که بود امیرالمومنین فرمود
ای یونانی از جانب من پیغام باین درخت برسان که وصی پیغمبر خدا ترا امر میکند که بیکدیگر متصل گردید
و چنان شوید که قبل از این بودید یونانی چون پیغام رسانید دید که اجزای آن درخت چون غبار در میان
بر میخواستند و بیکدیگر اجتماع و اتصال مییافتند تا اصل و فرع و شاخ و برگ آن درخت بیکدیگر
و بیکدیگر اتصال یافت و بهتر از آن شد که در اول بود یونانی گفت میخواهم امر کنی تا این درخت بار
آور شود و میوه ها از او [illegible] امیرالمومنین علیه السلم فرمود پیغام مرا برین وجه باین درخت رسان
یونانی چون پیغام رسانید دید که درخت از نهایت رطوبت [illegible] یافت و سبز و خرم شد و خوشها
بیرون کرد و [illegible] و رسیده شد و بعد از آن سرخ و شیرین شد یونانی گفت
ای ابوالحسن میخواهم امر کنی تا شاخ میوه دار این درخت نزد من آید تا میوه آنرا فرا گیرم امیرالمومنین
علیه السلم اشارت فرمود و شاخهای درخت با تر و نزدیک شدند و میوه را از آن تناول کرد و گفت
ای ابوالحسن میخواهم که دست مرا آن درازی پدید آید که میوه آن درخت از اعالی آن درخت
فرا گیرم امیرالمومنین علیه السلم گفت بگوی [illegible] و دست [illegible] که خواهی دراز
کن و تناول نمای چون یونانی آن بخواند دستش طول یافت از هر جای درخت که میخواست خرما چید

امیرالمومنین علیه السلم با یونانی گفت هرگاه از این درخت خرما تناول کنی و ایمان بمحمد و وصی محمد
نیاوری حق تعالی بعقوبت سخت با تو خواهد کرد یونانی گفت اگر من کافر شوم بعد از آنچه مشاهده
نمودم مبالغه در عناد و سرحد هلاکت خود نموده باشم گواهی میدهم که تو از بندگان خاص خدای
تعالی و صاحب تصرف در آنچه حق تعالی میگوید امر فرما بر آنچه خواهی که اطاعت خواهم کرد
امیرالمومنین علیه السلم فرمود امر میکنم ترا بآنکه حق تعالی را بیکتایی پرستش کنی و گواهی دهی که حق تعالی
حکیم جواد است و منزه از عیب و فساد و از ظلم و ستم بر عباد است و گواهی دهی که محمد که من وصی
اویم سید انام و افضل اهل اسلام است و گواهی دهی آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلم که
بتو آنچه نمود و عطا کرد بتو از نعم آنچه عطا کرد بهترین خلق خداست بعد از محمد صلی الله علیه و آله و
احق خلق خداست بقیام او و قیام بشریعت او و گواهی دهی که دوستان او دوستان خدا
و دشمنان او دشمنان خدا اند و گواهی دهی که مومنان که شریک اند در این اعتقادات که گفتم
بهترین امت محمد اند و برگزیدگان علی ابن ابی طالب اند و امر میکنم ترا آنکه دوستی و مواسات کنی با برادران
که موافق باشند ترا در تصدیق نبوت محمد و تصدیق بولایت من و آنچه روزی گردانیده است ترا
خدای تعالی آنکه دین و ایمان نزد تو دوستر از مال و اعتبار دنیا است و دوستان
خدای تعالی نزد تو گرامی تر از اهل و فرزندانت و امر میکنم ترا آنکه نگاه داری خود را و اسراری
که دریابی نزد ما افشاء آن نکنی نزد منکران [illegible] جاهل با جواهل [illegible] اولیا
و دوستان ما و امر میکنم ترا که محافظت تقیه در دین نمایی چه حق تعالی میفرماید
لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین [illegible]
یعنی باید که فرا
نگیرند مومنان کافران را دوستان خود نه مومنان را و هر کس که بکند این را پس نیست او را از
خدای تعالی در چیزی مگر آنکه بترسید مومنان از کافران ترسیدنی و بتحقیق که اذن دادیم ترا آنکه تفضیل

نمی اعدای ما را اگر مبتلا شوی بآن بسبب ترس از ایشان و اظهار بیزاری از ما کنی اگر ترسیدی از
دشمنان پس بتحقیق که این فاضلتر است از آنکه خود را در معرض هلاک افکنی و منقطع شود
از تو اعمال و میسر نشود تو را صلاح حال برادران مومن و باید که رعایت کنی این تقیه را که حافظ
خون و عرض و مال تو و برادران است و ضرر آن برساند بتو و برادران شما زیادت از ضرر
خارجی و ناصبی از دشمنان ماست روایت کرده اند که چون امیرالمومنین علیه الصلوه
والسلم اراده فرمود که بقتال خوارج لعنهم الله رود بعضی از اصحاب آنحضرت علیه السلم
گفتند سیر در این وقت مستحسن نیست نظر بعلم نجوم و معرفت فتح و ظفر نخواهد بود امیرالمومنین
علیه السلم فرمود زعم شما آنست که دانسته اید ساعتی اگر سیر و سفر در آن ساعت منفعت
بفتح و ظفر دارد و ساعتی را که سفر در آن مانع باشد هر که تصدیق کند شما را پس تکذیب
کرده است قرآن را و مستغنی شده از استعانت بخدای تعالی در نیل مطلوب و دفع مکروه
و برین قول سزاوار آن باشد که او را ستایش و محمدت گوید نه خدای تعالی را زیرا که
اشاعت خیر و سلامت شر از جانب شما است و جذب نفع و دفع ضرر براه نمای شما میسر است
ای مردمان بر حذر باشید از تعلم نجوم مگر آن قدر که هدایت کند شما را در سفر بر و بحر زیرا که علم
نجوم بکهانت میکشد و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و
کافر در دوزخ است سیر کنید بنام خدای تعالی و مددکاری او
در احتجاج امیرالمومنین علیه الصلوه والسلم بر زندیقی که نزد آنحضرت آمده استدلال میکرد
بآیات متشابهات قرآنی که محتاج بتاویل اند بر وقوع اختلاف و تناقض میان ایشان
و امثال آن از توهمات آورده اند که یکی از زندیقان نزد امیرالمومنین علیه السلم آمد و گفت
اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبودی ایمان به پیغمبر شما می آوردم امیرالمومنین علیه السلم

در ذم علم النجوم

فرمود آن اختلاف در کجاست از این گفت در بسیاری از آیات شاقص و اختلاف است از انجمله این آیه است که حق تعالی میفرماید نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند ایشان خدای تعالی را پس فراموش کرد خدای تعالی ایشانرا و دیگر میفرماید فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی امروز ما فراموش میکنیم ایشانرا همچنانکه ایشان فراموش کرده اند ملاقات این روز را و این دو آیت مخالف آیه کریمه و ما کان ربک نسیا یعنی هرگز نبود پروردگار تو انکه فراموش کار باشد امیر المومنین علیه السلام فرمود مراد از آیت اول انست که فراموش کردند ایشان خدای تعالی را در دار دنیا و عمل بطاعت او نکردند پس فراموش کرد ایشانرا در آخرت و ثوابی بایشان نداد و عوض ندهد ایشان است کسانی که فراموش شده اند در وقت قسمت خیر و احسان و برین وجه است تفسیر آیت فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و معنی آیت و ما کان ربک نسیا انست که پروردگار ما از ان منزه است که چیزی را فراموش کند و از ان غافل باشد بلکه حفیظ و علیم است باز زندیق گفت و از انجمله انست که حق تعالی میفرماید یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون یعنی روزی که بایستد روح و ملائکه صف زده کان که هیچ سخن نگویند و قول حق تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی کافران گویند بخدای تعالی پروردگار ما که ما نبوده ایم که شرک آورده باشیم بخدای تعالی و قول حق تعالی ان ذلک لحق تخاصم اهل النار یعنی بتحقیق که این حق است یکدیگر خصومت کردن اهل آتش دوزخ و قول حق تعالی لا تختصموا لدی یعنی خصومت مکنید با یکدیگر نزد من ای اهل دوزخ و قول حق تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز مهر ... بر دهانهای ایشان و سخن می آوریم دستهای ایشان را و گواهی میدهد پایهای ایشان بانچه بوده اند که کسب میکرده اند دعوی زندیق انکه بعضی از این آیات ناطق است بانکه اهل قیامت سخن

خواهند بود و بعضی دلالت دارد بر انکه ایشان سخن گوی و متکلم خواهند بود امیر المومنین علیه السلام فرمود که مضامین این آیات مختلفه در روز قیامت که مقدار پنجاه هزار سال است هر یک در خوری از اجزاء آن بحسب اوقات مختلفه واقع خواهد بود که خواهند بعضی از اهل معاصی بعضی را در بعضی از اوقات قیامت و مراد از کفر اینجا تبرا کردن بعضی است از بعضی و در بعضی مواطن گریه بسیار میکنند و اگر آواز گریه و زاری ایشان بر اهل دنیا ظاهر کرده از همه کار باز ایستند و دلهای ایشان بالامال غم واندوه کردد و همواره در گریه و زاری باشند و گاهی اشک خون از چشم باشند و در موطن و مقامی دیگر در سخن آیند و گویند ما مشرک نبوده ایم و این گروه آن باشند که اقرار بتوحید خدا آورده باشند در دار دنیا اقرار و ایمان ایشان نافع نبوده باشد ایشانرا بانجهت که بعضی عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باب اوصیا تغییر کرده باشند و استبدال کرده باشند انچه از برای ایشان بهتر است بانچه از برای ایشان بدتر باشد پس خدای تعالی تکذیب ایشان کند بانچه که بر خود بسته اند و درین هنگام مهر بر دهن ایشان نهد و دست و پای و پوست ایشانرا بسخن آورند تا گواهی دهند هر یک بر معصیتی که از ایشان در وجود آمده باشد بعد از ان مهر از دهن ایشان بردارند پس پوست گویند چرا گواهی دادید از برای ما پوست گوید در جواب در زبان آورد ما را خدائی که زبان آورنده هر چیز است و در موطن دیگر مجتمع می شوند و بواسطه هول شدید میپایند از صورت امر عظیم ملا فرار از یکدیگر میکنند که یوم یفر المرء من اخیه یعنی روزی که گریزد مرد از برادر خود و باز مجتمع می شوند در موطن دیگر و بعضی با بعضی ناطق میشوند در دوستان برگزیده حق تعالی پس سخن نگویند مگر باذن حق تعالی و نگویند مگر انکه حق و صواب باشد و این گاهی است که از پیغمبران پرسند ادای رسالت بامت خود و ایشان خبر دهند که رسالت

الخ برسانیدن آن مامور بوده اند و ایشان جحود و انکار نمایند پیغمبر حق تعالی از این خبر میدهد انجا که میفرماید ولنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی هر آینه سوال میکنیم ما از انکسانی که فرستاده شد کان که پیغمبران باشند پس امت گویند ما جاءنا من بشیر و لا نذیر یعنی نیامد بما هیچ بشارت دهنده و هیچ بیم کننده بگواهی طلبند انبیا پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم پس گواهی دهد انحضرت بر صدق انبیا و تکذیب فرماید جاحد ایشانرا و از برای هر امت گوید فقد جاءکم بشیر و نذیر یعنی بتحقیق که آمده است از برای شما بشیر و نذیر والله علی کل شیء قدیر یعنی خدای تعالی بر همه چیز قادر است میتواند که شما را گواه کردانند بر شما تبلیغ رسالت انبیا علیهم السلام و اشارت باین حال است انچه حق تعالی میفرماید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا پس حال چگونه باشد در وقتی که بیاوریم از برای هر امت گواهی که پیغمبر ایشان باشد و بیاوریم ترا گواه بر همه پیغمبران در این حال امت نتوانند که رد شهادت او کنند از خوف انکه مهر بر دهن ایشان نهند و جوارح ایشان گواهی بر افعال و اعمال ایشان دهند و گواهی دهند بر منافقان قوم عاد آن را و نقض عهد و تغییر سنت و ظلم ایشان بر اهل بیت او و اقتدای ایشان بطلمه امت برانبیائی که پیش از او بوده اند پس باتفاق گویند ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین یعنی ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما شقاوت و بی سعادتی ما و گشتیم ما قوم گمراه باز مجتمع می شوند در موطن دیگر که در مقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و آن مسمی بمقام محمود است در ان مقام ثنا و ستایش میکند حق تعالی را بانچه ثنا نکرده باشد بر وی هیچ احدی پیش از او و بعد از آن ثنا میگوید بر ملائکه سموات و هیچ ملکی نباشد مگر ثنا گوید بر او باز ثنا گوید از برای همه انبیا چنان ثنائی که هیچ احدی پیش از او

خبان ثنائی نگفته باشد بعد از ان ثنا گوید از برای هر مومن و مومنه ابتدا بانکه صدیقان و شهدا بعد از ان بصالحان انگاه حمد کنند او را اهل آسمانها و زمینها و این انست که حق تعالی میفرماید عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید که برانگیزد ترا پروردگار تو در مقام ستوده شده پس خوشا کسی که او را حظی و نصیبی از ان مقام باشد و وای بر کسی که از این مقام بی بهره و بی نصیب باشد این مواطن پیش از هنگام حساب است و چون شروع در حساب شود مشغول گردد هر آدمی بانچه نزد وی است از خداوند تعالی پس زندیق گفت و از انجمله آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی رویها باشند در آن روز با نضارت و خرمی که بسوی پروردگار خود نظر کننده کان باشند منافات دارد با مضمون آیت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را چشمهای مردم و او یعنی خدای تعالی در می یابد چشمهای مردم را و همچنین منافات دارد آیت ولقد رآه نزلة اخری یعنی هر آینه بتحقیق که دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نوبتی دیگر با آیت لا تدرکه الابصار امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود که آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة در وقتی است که اولیا و دوستان حق تعالی از حساب فارغ شده اند و بنهری رسیده اند که از انهر حیوان خوانند پس غسل میکنند در ان نهر و می آشامند از نهری دیگر که پهلوی او جاری است پس رویهای ایشان سفید و با تازگی و نضارت می شود پس از ان مامور می شوند که در بهشت درآیند در این هنگام ناظر بر پروردگار خود اند که چگونه ثواب خواهند داد ایشانرا و درین هنگام است سلام ملائکه بر ایشان چنانچه حق تعالی میفرماید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی ملائکه با ایشان گویند سلام بر شما باد و خوش حال باد شما پس درآیید در بهشت در حالیکه جاوید ان در انجا باشید و نزد این

سلام ثواب یافته می شوند بدخول جنت و نظر در انجا وعده کرده است بایشان خدای تعالی و
این معنی قول حق تعالی است الی ربها ناظرة وناضرة در بعضی لغت بمعنی منتظرات باشند
قول حق تعالی فناظرة بم یرجع المرسلون یعنی بلقیس نظر کننده بود باینکه خبر باز میکردد
فرستاده شدگان او بنزد سلیمان و مراد این است که منتظر بود اما قول حق تعالی ولقد راه
نزلة اخری مراد رویة پیغمبر است صلی الله علیه وآله جبرئیل را بصورت مخصوص او دیده
بود و عظمت صورت مخصوص جبرئیل را در نیابد مگر خداوند عالمیان باز زندیق گفت و از الجمله
آنست که فرموده ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی و می نهیم ما
ترازوهای عدل را در روز قیامت پس ظلم کرده نشود هیچ شخصی بهیچ گونه ظلمی و فرموده فمن ثقلت
موازینه یعنی و آنکس که گران شود ترازوهای او و فرموده ومن خفت موازینه یعنی و آنکس که سبک
شود ترازوهای او چون عمل عرض است و عرض را وزنی نمی باشد پس سنجیدن آن ترازو و
سبک و گران شدن ترازو باعمال موافق قانون عقل نیست امیر المومنین علیه السلم
فرموده مراد ترازو و قواعد عدل است که خلایق را در روز قیامت بان قواعد مواخذه خواهند
کرد و انتقام مظلوم از ظالم خواهند کشید و معنی گرانی ترازو بسیاری حساب او ست
و معنی سبکی ترازو اندک بودن حساب او زیرا که مردمان در روز قیامت بانواع مختلف
خواهند بود از برای بعضی حساب اندک کشند و از برای بعضی حساب بسیار و بعضی بی حساب
در بهشت درایند بانجهت که ایشان را تعلقی بامر دنیا نبوده باشد زیرا که حساب برکسی
است که او را امتی و تعلقی بامور دنیا بوده باشد و بعضی از آن قبیل باشد که نقیر و
قطمیر حساب از ایشان طلب نمایند و بعد از ان او معقوبت ایشان کشند و از الجمله ایمه
کفر و ضلال اند که ایشان را روز قیامت گم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا هیچ قدری

دمرلی

و منزلتی نباشد بنابر انکه ایشان هیچ قدری و منزلتی نداشته اند و امر و نهی الهی را پس پشت
انداخته بودند پس جای ایشان همیشه طبقه اسفل دوزخ باشد و تلفح وجوههم النار وهم
فیها کالحون روی ایشانرا قطعه قطعه کرده اند آتش دوزخ و ایشان در آتش دوزخ ترش
روی و زشت خوی باشند باز زندیق گفت و از الجمله است که حق تعالی میفرماید قل یتوفیکم
ملک الموت یعنی بگوی که می میراند شما را ملک موت و در محلی دیگر میفرماید الله یتوفی الانفس
حین موتها یعنی خدای تعالی میمیراند نفسها را در وقت مرگ ایشان و در محلی دیگر میفرماید والذین
تتوفیهم الملائکة طیبین یعنی آنکسان که می میرانند ایشانرا ملایک در حالی که پاکیزگان اند و
مانند آن از آیات نوعی کرده اند است میراندن را فعل ذات خود و نوبتی فعل ملک الموت
و نوبتی فعل ملایک امیر المومنین علیه السلم فرموده حق تعالی از ان رفیع و عظیم تر است که مباشر
این فعل شود بذات شریف خود و فعل ملایکه که فرستادهای او یند فعل او ست زیرا که عمل ایشان
بامر او ست پس برگزید خدای تعالی ملایکه را کارگستند باشند در میان او و در میان خلایق
و بعضی رسول و پیغام رسانی باشند پس آنان که اهل طاعت اند از شیر ملایک رحمت قبض
روح ایشان می فرستند و آنان که از اهل معصیت اند ملایک غذاب متصدی قبض روح ایشان
می شوند و ملک موت را مددکاران از ملایک رحمت و ملایک غذاب هست که بامر او عمل کنندگان
اند پس فعل ایشان فعل ملک الموت باشد و فعل ملک الموت فعل حق تعالی است بانجهت
که ملک الموت بامر و اراده حق تعالی نباشد کسی است تا فی میکرد اند به عطا و منع و ثواب
و عقاب بامر و اراده حق تعالی است اما پیشتر آنکسان که میخواهد از بندگان او صادر میشود
چنانکه میفرماید وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی و نمی خواهید شما مگر آن چیزی که خواهد
خدای تعالی باز زندیق گفت در محلی میفرماید ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه

یعنی و هرکس که عمل صالح کند و حال آنکه او مومن باشد پس کفران سعی او نخواهد بود و ثواب
آن خواهد رسید و در محلی دیگر میفرماید وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی
یعنی و بتحقیق که من هر آینه آمرزنده ام از برای آنکس که بازگشت بخدای تعالی و ایمان آورد و عمل
صالح کرد و بعد از ان راه یافته شد از آیت اول چنان معلوم شد که هرکه ایمان آورد
و عمل پسندیده کند بثواب عمل خود خواهد رسید و از آیت دوم چنان مستفاد میگردد
که با وجود ایمان و عمل صالح تا مهتدی براه حق نشود بثواب اعمال نخواهد رسید امیر المومنین
علیه السلم فرموده ایمان و عمل صالح بی استدامه نیست و نه چنان است که هرکه ایمان آورد و
عمل صالح کند بثواب آن رسید و از عقوبت نجات یابد و اگر چنین باشد هر آینه بود که
اقرار بتوحیدی او زند از اهل نجات باشند و موید این مضمون است آیه کریمه الذین آمنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون یعنی آنکسان که ایمان آورده اند و نپوشانیده اند
ایمان خود را بظلم و ستم این گروه مرایشانراست امن و حال آنکه ایشان مهتدی و راه حق
یافته باشند و ایمان را منازل و درجات است و شرح آن طولی دارد و از الجمله آنست که ایمان
بده وجه است ایمان بدل و ایمان بزبان چنانچه ایمان منافقان در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله از ترس شمشیر و غلبه اسلام ایمان آورده بزبان و دل ایشان راه حق نیافته بود و
ایمان بدل التسلیم والرضا در امر پروردگار است و کسی که معتاد پروردگار باشد استکبار
از امر او نخواهد کرد چنانکه استکبار کرد ابلیس بسجود آدم را و استکبار نمودند بسیاری
از طاعت پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشان را توحید ایشان چنانکه نفع نکرد ابلیس را طول
سجود او و ابلیس یک سجده او چهار هزار سال بود ولیکن غرض او زخارف دنیا بود نافع نیامد از برای
او نماز و صدقه او بتحقیق که حق تعالی قطع کرده عذر بندگان خود را بچنین آیات و ارسال

اگر

رسل با خلایق را حجتی نباشد بعد از ارسال پیغمبران و خلیلی نکرده اند است زمین را
از اولیا حق و از برای تعلیم طریق هدایت و اهل اهتدا همواره جماعت اقل میباشند
و حق تعالی این معنی را در انبیای سابق بیان فرموده و مهتدیان را از اقلیت شمرده مثل
انکه در قوم نوح میفرماید وما آمن معه الا قلیل یعنی ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی و این
گروه اقل محل علم و اهتدا اند و الحمد حق تعالی فرموده واتوا البیوت من ابوابها یعنی درآیید
خانها را از درهای آن خانها علم و نبوت انبیا است و ابواب آن اهل اوصیا اند پس هر عمل خیر
که جاری شود بر دست غیر اهل اصطفا بی عهود ایشان و بی مراعات حدود و شرایع و معالم دین
ایشان مردود و غیر مقبول است و اهل ان محل کفر اند و اگر چه صفت ایمان شامل و مساوی ایشان
باشد پس آنکس که مهتدی نشده است از اهل ایمان بطریق نجات نفع میکند او را ایمان و کدام او
هدایت و لایت از باب ولایت است که ایشان امینان خدای تعالی اند بر خلایق از حجج و اوصیا
هر عصری بعد عصری و حیث انکه هرکس که اقرار کند بکلمه تنها در دین مومن باشد زیرا که منافقان
قایل اند بشهادتین و چون عهد پیغمبر خدا را در حق ایشان دین انکار کردند وجود نمودند از طریق حق
بیرون اند و ایمان و اعمال ایشان مقبول نیست باز زندیق گفت و از الجمله آنست که حق تعالی
میفرماید واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا یعنی و سوال کن ای محمد از آنان که فرستاده
ایم پیش از تو از پیغمبران ما چگونه سوال کند از مردگان پیش از بعثت
نشود امیر المومنین علیه السلم فرموده این سوال اظهار آیتی و معجزه از آیات و معجزات پیغمبر
صلی الله علیه وآله و حجت او ست بر سایر خلایق زیرا که حق تعالی چون آنحضرت را خاتم الانبیا گردانید
و پیغمبر کافه خلایق ساخت او را معراج داد باسمانها برد و در معراج انبیا و رسل همه را جمع
آورد و پیغمبر را صلی الله علیه وآله بر احوال هریک از ایشان اطلاع داد و ایشان قایل شدند

بعضی الحضرت و بعضی اوصیا او در زمین و بعضی شیعه اوصیا او از مومنین و مومنات
و مسلم داشته اند از رای اهل فضل فضل ایشانرا و رستگار کرده اند از اراث ان
و دانسته آنان را که اطاعت ایشان کرده اند و آنان که عصیان ایشان کرده اند از اهتمای
ایشان باز زنده نیست که حق تعالی در قرآن مجید بعضی ذنوب انبیا را ذکر کرده و نسبت
داده اجرا به آن پیغمبر و تصریح باسم ان نموده چنانکه پیغمبر باید و عصی آدم ربه فغوی و
نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را و تصریح فرموده بکذب نوح آنجا که فرموده آن ابنی
من اهلی یعنی بتحقیق که پسر من از اهل منست و حق تعالی فرموده لیس من اهلک یعنی
بتحقیق که پسر تو نیست از اهل تو و در قصه ابرهیم نوبتی میفرموده که عبادت کرد ستاره را
و نوبتی میفرماید عبادت کرد ماه را و نوبتی میفرماید عبادت کرد آفتاب را و در حکایت
یوسف میفرماید و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه یعنی بتحقیق که میل کرد زلیخا
بیوسف و میل کرد یوسف بزلیخا اگر نمی دید یوسف برهان پروردگار خود را آنچه واقع
میشد الخ لا یح شود و امثال آن از رت انبیا نه کور شده و تصریح باسمای هر یک
از ایشان فرموده و جمعی از کمراهان که از راه حیات بسیاری از خلقان را معزور کرده و
گمراه گردانیدند تصریح باسم ایشان نکرده و کنایت و اشارت بایشان کرده چنانکه فرموده
یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی یعنی یاد کن ای محمد آن روز که دندان میگزد آن ظالم بر دو
دست خود را در حالی که کوید ای کاشکی فرا میگرفتم با پیغمبر خود راهی ای وای بر ما کاشکی فرا
نمیگرفتم فلان را دوست خود بتحقیق که گمراه گردانید مرا از ذکر خدا و کتاب خدا بعد از آنکه
آمده بود مرا آیا چه کس است آن ظالم و چرا ذکر نکرده باسم او را با آنکه اسما انبیا در جرایم

ایشان ذکر فرموده امیر المومنین علیه السلم فرموده آنکه با سمایشان ذکر فرموده در مقام ذکر صفات
ایشان و ذکر کرده اسما ظلمه و کفره را از ظلم و کفر ایشان از دلایل ظاهر و حجج باهره
بر حکمت کامله حق تعالی و سیاست افعال مغیرین و مبدلین کتاب حق تعالی است
بعضی که جانب این را ملاحظه ها و اعتبار دنیا از دست داده اند و حق تعالی از ایشان
خبر میدهد آنجا که میفرماید الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا یعنی آنکسان که مینویسند کتاب را بدستهای خود و بعد از آن میگویند
که این از نزد خدای تعالی است تا بفروشند آنرا به بهای اندک این شرح حال یهود
و نصاری است که بعد از موسی و عیسی تغییر توریت و انجیل کردند و بتحریف کلمات
از مواضع خود نمودند و درآیه کریمه دیگر و آن یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم یعنی و نو بخواهند که
نشانید نور چراغ خدای را بدهنهای خود اشارت است باکه جمعی از اهل ضلال اراده آن
دارند که تحریف کنند و از جای کتابی بگردانند و چون اندیشه ان بود که اگر تصریح
باسماء این ظالمان واقع شود ایشان بعد از وفات پیغمبر خود تغییر و تبدیل میکنند انرا و تحریف
کلم از مواضع ان نمایند نظر بملاحظه بعضه جایز نبود تصریح باسماء مبدلین و مغیرین و اگر چه
احوال جمع معین معلوم است که ذکر و بیان یافته چراکه اهل باطل را در اکثر اوقات غلبه
و استیلا بر اهل حق می باشد و صبر بر و لایات امر فرض عین گشته حق تعالی از برای پیغمبر
صلی الله علیه و آله میفرماید و اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن ای محمد چنانکه
صبر کردند خداوندان عزم از پیغمبران او و واجب گردانیده صبر را بر اولیا و اوصیا
و اهل طاعت او بانکه فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی بر اینه از برای
شماست در رسول خدا اقتدا و متابعت نیکوی پسندیده پس کلفت است ترا جواب الخ

درین مقام نیست ذکر یافت پس بتحقیق که شریعت تقیه حرام گردانیده زنا دمار من بتصریح
درین مقام باز زنده نیست و از انجمله انست که میفرماید و جاء ربک و الملک صفا صفا یعنی
پروردگار تو و آمدند ملایک صف صف و در محلی دیگر میفرماید و لقد جئتمونا فرادی یعنی بتحقیق
که ایشان آمدند ما را یک یک نوبتی حق تعالی می آید ایشانرا و نوبتی می آیند ایشان حق
تعالی را امیر المومنین علیه الصلوة و السلم فرموده که آمدن حق تعالی بسوی آمدن خلق
نیست و بسیار چیزها در کتاب خدای تعالی مذکور است که تاویل آن بر و فق تنزیل است
و متشابه کلام بشر و تاویل غیر بشر نیست مثلا حق تعالی حکایت میکند از قول ابرهیم علیه السلم
آنجا که میفرماید انی ذاهب الی ربی یعنی من بجانب پروردگار خود میروم و ذهاب ابرهیم بجانب
پروردگار تاویل آن متوجه گردانیدن طاعات و عبادات خود بجانب حق تعالی است
پس تاویل آن غیر تنزیل آن باشد و میفرماید انزل لکم من الانعام یعنی فرود فرستاد
از برای شما از چهار پایان و میفرماید و انزلنا الحدید یعنی فرو فرستادیم آهن را و مراد
از انزال درین آیت آفریدن انها است و همچنین میفرماید ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
یعنی اگر بودی خداوند رحمن را ولدی پس من اول عابدان می بودم مراد از عابدان جاحدان
است و تاویل درین قول و باطن آن مضاد ظاهر انست و معنی قول حق تعالی هل ینظرون الا
ان یاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یعنی انتظار نمیکشند این کافران مگر
آنکه بیاید ایشانرا ملایک یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی آیات پروردگار تو مراد و تاویل
آمدن امر پروردگار است و مراد آیات عذاب خداست که در دار دنیا واقع شود مانند عذاب
امتهای سابق و میفرماید قاتلهم الله انی یوفکون یعنی کشد خدای تعالی ایشانرا کجا گردانیده
میشوند تاویل قاتلهم الله آنست که لعنت کند خدا او را و میفرماید الرحمن علی العرش استوی

یعنی خداوند رحمن بر عرش راست ایستاد و مراد از استوا استیلا است از راه پیغمبر و
میفرماید و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی او آنکسی است که در آسمان خداست و در زمین
خداست و میفرماید و هو معکم اینما کنتم یعنی و خدا با شماست هر کجا هستید شما و میفرماید ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم یعنی نمی باشد سخن نهانی از سه کس مگر که خدای تعالی چهارم ایشان
است مراد استیلای تمامی اوست بقدرتی که در ایشان آفریده بر جمیع مخلوقات خود و آنکه فعل
ایشان فعل حق تعالی است پس فهم کن الحال از برای تو ذکر کردم و شرح این سخن بالجمله کردم
که شاید که بعد از این کسی را شک واقع شود سخنی که ترا واقع شده و شاید کسی اگر نشین خاطر او
کند بجواب صواب از جهه عموم طغیان و انقسام اضطراب اهل علم تاویل کتاب به الکتام و حجاب
از جهة خوف ظلم و بغی بدانند و آگاه باشید که زود باشد که بیاید زمانی که حق سبحانه و تعالی
مستور باشد و باطل ظاهر باشد و مشهور و این کاین باشد که اولی مردمان بحق دشمن ترین
ایشان باشند بحق و نزدیک شده باشد وعده حق و بزرگ شده باشد الحاد و ظاهر شده
باشد فساد و آنکاه امتحان کرده شوند مومنان و در تزلزل و اضطراب باشند ایشان تزلزل محکم باز
زندین سوال کرد که حق تعالی خبر میدهد و میفرماید و تلوه شاهد منه یعنی و در پی این پیغمبر شاهدی
است از او و کسی را که در پی او اعتبار داده اند از عبده اصنام بود در بعضی اوقات امیر المومنین
علیه السلم فرموده این شاهد که در آیت مذکور است حجة الله است که قایم گردانیده است او را
خدای تعالی بر خلق و شناسانیده است خلق را آنکه مستحق جای پیغمبر خدا نیست کرامت
که قایم مقام اوست و در پی پیغمبر خدا نیست مگر کسی که در طهارت اقتدا او باشد تا گنجایش آن باشد
که کسی که طامس کفر بوده باشد در وقتی از اوقات استحقاق مقام پیغمبری داشته و نسبت دهد و تا
خذ معینی شود بر کسی که ظلم اعانت او در ظلم و اثم او کنند هرگاه که خدای تعالی حرام گردانیده باشد

آن مقام را بر کسی که عبادت اصنام کرده باشد که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمی رسد
عهد من که خداوندم بظالمان و آنکه امامت بظالمان نمی دهم چنانکه از سابق اعتقاد
است پس کسی که مشرک بوده باشد امام و خلیفه نتواند بود زیرا که حق تعالی شرک را
از اعظم اقسام ظلم شمرده آنجا که فرموده ان الشرک لظلم عظیم یعنی بتحقیق که شرک هر آینه ظلم
بسیار بزرگ است و چون ابراهیم علیه السلم مرا دانست که عهد خدای تعالی بامامت به بت پرستان
نمیرسد فرموده و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام یعنی دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه
پرستش کنند بتهارا و اعلام فرموده آنکه هر کس که منافق را بر صادق و کافر را بر ابرار
برگزیند در ظلم عظیم باشد زیرا که بیان فرموده در کتاب عزیز فرق میان محق و مبطل و
طاهر و نجس و مومن و کافر و آنکه در نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از دنیا رحلت کند
نیست مگر کسی که قایم مقام او باشد در صدق و عدل و طهارت و فضل باز زندیق سوال کرد
که در کتاب خدا مذکور است انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی بتحقیق که ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها و
زمینها و کوهها پس اباکردند از آنکه بردارند آنرا و ترسیدند از برداشتن آن و آدم برداشت آن
را بتحقیق که آدمی بسیار ظلم بسیار جهل بوده است این امانت کدام امانت بود و آن آدم کدام آدم است
امیرالمومنین علیه السلم فرموده مراد امانتی است که نمی باشد مگر در انبیا و اوصیا زیرا که حق تعالی
امین گردانیده است ایشانرا بر خلایق و ایشان را حجت خود ساخته در زمین زیرا که حامل این امانت
کسی نتواند بود که پاکیزه از هر رجس و آلودگی باشد و اگر کسی احتمال این امانت کند و پاکیزه و مطهر
نباشد حامل وزر آن امانت و حامل وزر آن باشد که این طریق مسلوک داشته اند از ظالمان
و اعوان ایشان و از این جهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس که راه حق نهد و از ثواب

آن راه است و ثواب آنکس که باین راه حق رود و اگر باطل نهد او را وزر و وبال آن راه باشد
و وزر و وبال آنکس که بآن راه رود تا روز قیامت و این سخن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
شاهدی از کتاب الله است آنجا که میفرماید در قابیل که قاتل برادر خود هابیل است من اجل
ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی و از جهت این نوشتیم ما بر بنی اسرائیل آنکه هر کس
که بکشد نفسی را بی آنکه کشته باشد کسی را یا فسادی در زمین کرده باشد پس گویا که او کشته است
مردمان را همه ایشان و آنکه برهاند نفسی را از کشته شدن پس گویا او زنده خواهد کرد جمیع
مردمان را و مراد احیا را در این آیه تاویل است و باطن مخالف ظاهر و مراد از وی هدایت است چه هدایت
حیوة ابدی است و آنکس که خدای تعالی او را زنده گفت هرگز نمیرد باز زندیق گفت در کتاب
خدا خبر است وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی ظلم نکردند ایشان که ظلم کننده
اند بر ما ولکن بودند ایشان که ظلم کردند بر نفسهای خود چگونه ظلم بر حق تعالی توان کرد
و آن ظالمان چه کسانند و چون خطاب حق تعالی گاه بلفظ مفرد است و گاه بجمع باشد
و ما ظلمونا امیرالمومنین علیه السلم فرموده اما آنکه خطاب گاه بلفظ مفرد و گاه بجمع است باید که
دانسته شود آنکه حق تعالی آنجا که فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس که
فرمان برداری پیغمبر خدا کرد پس بتحقیق که فرمان برداری خدای تعالی کرده است و
شناسا گردانید خلایق را بفضل منزلت اولیای خود و فرض کرد بر خلایق طاعت ایشانرا
همچنانکه طاعت خود را بر ایشان فرض کرد و الزام کرد ایشانرا حجت بآنکه خطاب کرد ایشانرا
خطابی که دلالت بر انفراد و توحید او کند بآنکه او را اولیاست که اعمال و احکام ایشان
جاری و مجری احکام اوست و ایشان بندگان مؤید اند از جانب حق تعالی والله اعلم

عنایت یافته اند و این آن نعیم است که از آن سوال خواهند کرد و از اولیا و دوستان ایشان
که متابعت کرده اند آن اولیای حق تعالی را باز سایل گفت آیا این اولیا و حجج چه کسانند امیرالمومنین
علیه السلم فرمود که ایشان پیغمبر خدا است و آنکس که قایم مقام اوست از برگزیدگان که ایشانرا
قرین خود و قرین رسول خود گردانیده و فرض کرده بر بندگان طاعت ایشانرا آنجا که فرض
کرده بر خلایق طاعت خود را و طاعت رسول خود را و ایشان ولاة امرند آنکسان که در حق
ایشان است اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم باز سایل گفت این امر کدام
امر است امیرالمومنین علیه السلم فرمود این آن امر است که در سوره قدر می فرماید تنزل الملائکة
والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در سوره دخان میفرماید فیها یفرق کل امر حکیم از ارزاق و
آجال و عمل و موت و حیوة و علم و غیب سموات و ارض و ایشان وجه الله اند که در آنجا فاینما تولوا فثم
وجه الله آمده که راست یعنی هر جا که روی می آورند آنجا روی خداست و ایشان بقیة الله اند چه مهدی
ایشان باقی است تا قیام قیامت زمین را از عدل مملو خواهد گردانید همچنانکه مملو ظلم است
و از برای تعظیم اولیا و اوصیا خود فرموده ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
یعنی در قیامت گوید نفسی واحسرتا از تقصیری که در پهلوی خدا کرده ام خدای تعالی اوصیای
خود را جنب الله خوانده اشارت بقرب منزلت ایشان نزد حق تعالی و حکمت در آنکه خداوند
جهان کمال اولیا و اوصیای خود را بامثال این رموز تعبیر فرموده که غیر اولیا و انبیا در
و بدایت اینکار نتوانند رسید احاطه علم کامل حق تعالی است بآنچه احداث
خواهند کرد مبدلان و محرفان در کتاب او از اسقاط اسما ائمه و اوصیای او و از
راه تلبیس و تغیر آنرا آیات می پوشانند تا اعلام نکرده باشند ایشانرا در باطل ایشان
پرده های عمی کشید تا از ادراک آن محروم باشند و از تحریف محرفان محفوظ مانده و گرداند

اهل کتاب را که عالم بظاهر و باطن اند امر و نواهی آن باشند از شجره که اصل آن ثابت
و فرع آن بسوی آسمان بوده باشد و هر زمان میوه تازه بار آورده باشد یعنی
پرورد کار آن یعنی در هر زمانی بکمالات اولیا و اصفیا دین رسند از رموز
و اشارات قرآنی که غیر ایشان بآن نرسند باشند و گردانیده است اعدای
ایشان را از شجره ملعونه که قصد کنند اطفاء نور خدای است با فواه خود و حق تعالی
در مقام اتمام نور ایشان است و اگر دانسته شدی آن منافقان آن رموز را که دلیل
ائمه و اوصیا دین است از راه تاویل هر آینه اسقاط میکردند آنرا از کتاب
خدا اما چون حکم الهی بر ایجاب حجت بر خلایق جاری بود بر چشمهای ایشان غشاوه
عمی و بر دلهای ایشان پرده های غفلت کشید تا از ادراک آن غافل ماندند و آن رموز را
بحال خود گذاشتند پس سعدا متنبه میشوند بآن و طریق سعادت مسلوک میدارند
و اهل شقاوت از ادراک آن و از دریافت آن محروم اند و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور و از نجاست که حق تعالی بسعت رحمت و کمال رافت خلق و احاطه
علم او بآنچه احداث خواهند کرد مبدلان در کتاب او قسمت کرده است
کتاب خود را بر سه قسم قسمی که معرفت آن فایز شوند عالم و جاهل و قسمی دیگر
معرفت آن مخصوص اهل هوش و ادراک باشد از اصحاب سعادت که ایشانرا
طبع لطیف و فهم دقیق و قوت تمیز در میان حق و باطل بوده باشد که
مصداق افمن شرح الله صدره للاسلام ایشانند و قسمی دیگر آنکه معرفت آن
مخصوص حق تعالی است و انبیا و راسخان در علم اند و این بدان جهت است
که تا دعوی نکنند اهل باطل که مستولی شده باشند بر میراث پیغمبر خدا از علم

کتاب انچه بکردانیده باشد خدای تعالی از برای ایشان و اضطرار ایشان
بان کشد که معاد و ماموراء اولیا و اوصیا شوند و استکبار کنند از طاعت
او لو الامر و اقرار بر خدای تعالی کشتند و اعتراف بکثرت مطاهر و معاون
و عباد با خدا و رسول خدا نمایند و اما انچه عالم و جاهل در معرفت ان شریک اند
از فضل پیغمبر خدا در کتاب عزیز قول حق تعالی است مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ اللّٰهَ یعنی هر کس که فرمان برداری کند پیغمبر خدا را پس بتحقیق که فرمانبرداری
کرده است خدای تعالی را و قول حق تعالی است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا یعنی بتحقیق که خدای تعالی و ملائکه او صلوات می فرستند
بر پیغمبر ای انکسان که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر وی و تسلیم کنید تسلیم کردنی
یعنی تسلیم کنید از برای انکه وصیت کرده است و خلیفه کردانیده است او را
بر شما فضل او را و انچه بر شما لازم است انقیاد ان و اثنا از ان جمله است که
خبر داده مردم را بانکه تاویل ان را در نیابد بغیر ذهن صاف و طبع سلیم و همچنین است
قول حق تعالی سلام علی آل یٰس زیرا که حق تعالی پیغمبر را یٰس خوانده
در انجا که فرموده یٰس و القران الحکیم و عالم بود که اگر میفرمود سلام علی آل
محمد اسقاط میکردند ان را از قرآن و اما انچه فرموده و ما ظلمونا و لکن کانوا
انفسهم یظلمون بلفظ جمع و حق تعالی از ان منزه است که ظلم رد کرده شود لکن
انبیا خود را بر خلق قرین ذات متعالی صفات خود کردانیده و خلایق را بر حالات
قدر ایشان اطلاع داده و انکه ظلم بر ایشان بمثابه ظلم بر حق تعالی است
مراد انکه ایشان بسبب بغض اولیا و محبت و معونت اعدا ایشان ظلم بر

سلیما

ولکن ایشان ظلم بر نفس خود کردند بر این اعمال از بهشت و محل قرب محروم شدند
و مستوجب خلود در نار کشتند بار زندیق کفت خدای تعالی میفرماید انما
اعظکم بواحده یعنی موعظه میکنم شما را بیک چیز اما آن چه
چیز است و کی بر اوست امیر المومنین علیه السلم حق تعالی چون محکمات
شرایع و ایات فرایض در اوقات مختلفه فرستاد همچنانکه اسمانها و زمین را در
شش روز افرید و اکر خواستی در یک چشم زدن همه را می افرید لکن حکمت
اقتضا تانی و مدارات میکرد تا نمونه باشد از برای انبیا و ایجاب حجت باشد
بر خلق لهذا اول چیزی که تکلیف بان واقع شد اقرار بوحدانیت و ربوبیت
حق تعالی بود و بکلمه توحید چون اقرار بان آوردند مکلف شدند باقرار بنبوت
و شهادت برسالت و چون منقاد امر نبوت شدند تکلیف نماز و روزه و زکوة و حج
و جهاد و امثال آن واقع شد و بعد از تکالیف متنوعه منافقان میکشیدند ایا
بود دکار را هیچ تکلیفی دیگر باقیست بعد از فرایض مذکوره حق تعالی
این ایه فرستاد انما اعظکم بواحده یعنی بر شما یک تکلیف مانده که انقیاد و اولو الامر است
و متعاقب این ایه انما ولیکم الله نازل شد تا انجا که یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون و یهود در میان امت خلافی در انکه ادا زکوة در ان وقت در حال
رکوع بغیر یک شخص و اکر ذکر میکردانم او را در کتاب هر اینه اسقاط کرده میشد
بیان این معنی و امثال این معنی بطریق رمز داده اند در کتاب مجید تا معنی آن بر محرمان
پوشیده باشد و بان نرسند و از تغیر محفوظ ماند و مومنان صادق بسعی
تا بمعرفت ان هدایت یابند و تزد این حال فرموده الیوم اکملت لکم دینکم

و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس فهم کن و عمل کن انچه شنیدی
پس بتحقیق که انچه ترک کردی از ان امور که سوال تو از ان واجب است بیشتر است
از انچه سوال کردی و من اقتصار کردم بر اندکی از بسیار بجهت عدم علم و قلت
رغبت راغبان و التماس ان و بکمتر از انچه از برای تو ذکر کردم کافی است
از برای ارباب فهم و هوش سایل کفت بلی یا امیر المومنین بس شنیده است مرا انچه
شنیدم و بحمد الله تعالی که مرا بسیار شک و تردد برطرف شد و ثواب آن عاید بایام
دولت امیر المومنین علیه السلم خواهد شد و از اصبغ بن نباته منقول است
که کفت چون امیر المومنین علیه السلم از صفین مراجعت فرمود بمسجد در امد و عمامه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر سر داشت و بر دعمه صلی الله علیه بر دوش و نعلین پیغمبر علیه
السلم در پای و شمشیر پیغمبر علیه السلم حمایل کرده بود و بر منبر برامد و بمکن نشست انکاه
اصابع خود را مشبک ساخت و بر اسفل بطن خود نهاد و فرمود ای کروه مردمان
سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید درین مقام سوال کنید که نزد منست علم
اولین و آخرین بخدا سوکند که اکر مرا در یک محل قرار می بود و مشغول نمی بودم
بعدای اهل تبع هر اینه حکم میکردم بر اهل توریت بتوریة ایشان و اهل انجیل بانجیل
ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قران بقران ایشان بنحوی که قایل
می شدند اهل هر کتاب بصدق و راستی علی ابن ابی طالب و اکر نه ایتی می بود
در کتاب خدای تعالی هر اینه خبر میدادم شما را بانچه واقع شده بود و انچه واقع
خواهد شد تا روز قیامت و این کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
است یعنی محو و تاخیر میکرداند انچیز را که میخواهد و موجود میکرداند انچه میخواهد و نزد

الم

اوست ام الکتاب که لوح محفوظ باشد باز فرمود سوال کنید از من پیش از انکه
مرا نیابید و اکر سوال کنید از هر آیتی که در روز نازل شده یا در شب یا در مکه
یا در مدینه یا در سفر یا در حضر و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و از تاویل و تنزیل
آن هر اینه جواب خواهم داد از ان پس بر خواست مردی و کفت ای امیر المومنین علیه
السلم ایا دیده بر دکار خود را حضرت علیه السلم جواب داد بر وجهی که بسی
دکر یافت باز فرمود سوال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید پس بر خواست مردی
از اقصای مجلس و کفت یا امیر المومنین دلالت کن مرا بعملی که بسبب خلاصی من از
آتش دوزخ باشد امیر المومنین علیه السلم فرمود بدان و اکاه باش که دنیا
بسه چیز قایم است بعالم ناطقی که مستعمل باشد علم خود را و بمرد غنی که بخل نکند
در مال خود بر اهل دین خدا و فقیری که صابر باشد پس هر کاه که بپوشاند عالم علم خود را
و بخل کند غنی بمال و صبر نکند فقیر بر فقر خود پس نزدیک هلاک مردم است و دیگر
باشد که باز کردند اهل دنیا بکفر بعد از ایمان ایشان ای سایل باید که مغرور نشوی
بسیاری مساجد و جماعت کروهی که ابدان ایشان مجتمع اند و دلهای ایشان متفرق
پس بتحقیق که مردمان بر سه قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد پس او خوشحال
نمیشود بدنیا چون بیابد او را و محزون نمیشود اکر از وی فوت کردد و اما صابر پس
تمنا و آرزو میکند ان را در دل خود چون بدنیا رسید از ان اعراض میکند و میداند
که عاقبتی محمود ندارد و اما راغب پس او را هیچ اندیشه از حلال و حرام نیست
سایل کفت یا امیر المومنین علیه السلم علامت مومن چیست در حال فرمود انست
که نظر کند در دل خود اکر دوست دارد اولیای خدا را و تولی نماید بایشان و نظر کند در عدو خدا و دشمن

بتصحیح بالنوبه

بیان عل

کیرد و او را اثر نماید از او و اگر چه خویش مهربان او باشد سایل گفت راست گفتی یا امیر المومنین علیه السلم و غایب شد و دیگر باره او را ندیدند امیر المومنین علیه السلم بر منبر کوفه بر آمد و بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان سوال کنید از من پس بتحقیق که در جوانح من یعنی در جوانب سینه من علم بسیار است پس ابن الکوا برخواست و گفت یا امیر المومنین ذاریات که در قرآن واقع است چه چیز است فرمود مراد ریاح است یعنی بادها پس گفت حاملات وقرا چیست فرمود سحاب یعنی ابرها پس گفت جاریات یسرا چیست فرمود سفن یعنی کشتیها پس گفت مقسمات امرا چیست فرمود ملایکه ابن الکوا گفت یا امیر المومنین چنان یافته ام کتاب خدا را که بعضی از آن مناقض بعضی است امیر المومنین علیه السلم فرمود مادرت بر تو بگرید ای ابن الکوا کتاب خدای تعالی بعضی مصدق بعضی است بپرس سوال کن از آنچه بر تو مشکل شده است گفت در یک محل میفرماید رب المشارق والمغارب یعنی پروردگار مشرقها و مغربها و در یک محل میفرماید رب المشرقین و رب المغربین یعنی پروردگار دو مشرق و دو مغرب و در محلی دیگر میفرماید رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار مشرق و مغرب امیر المومنین علیه السلم فرمود مشرق و مغرب خود ظاهر است و مشرقین و مغربین یعنی پروردگار مشرقین و مغربین یکی مشرق زمستان و یکی مشرق صیف است و اما مشارق و مغارب پس بتحقیق که آفتاب را سیصد و شصت مشرق است که هر روز از مشرقی طالع میشود و در مغربی غارب میشود و دیگر باره بآن عود نمیکند تا سال دیگر باز ابن الکوا گفت یا امیر المومنین از موضع قدم تو تا عرش پروردگار چه مقدار راه است امیر المومنین علیه السلم فرمود ای ابن الکوا گفت پس چیست ثواب کسی که بگوید

لا اله الا الله محو میشود گناهان او همچنانکه محو می شود حرف سیاه بر کاغذ سفید و چون نوبت دوم گفت لا اله الا الله می شکافد درهای آسمانها و صفهای ملایک تا می گویند ملایک بعضی با بعضی خاضع شوید عظمت و بزرگی پروردگار را و چون نوبت سیم بگوید لا اله الا الله از روی اخلاص بعرش اعظم میرود آنگاه حق تعالی میفرماید ساکن شو بعزت و جلال خود قسم که هر آینه می آمرزم قایل تو را با هر گناهی که او را باشد بعد از آن این آیه خواند الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی بجانب حق تعالی بالا میرود کلمهای پاکیزه و عملهای صالح بالا میبرد آنها را یعنی هرگاه که عمل او صالح باشد بالا میرود قول او باز ابن الکوا گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا از قوس قزح فرمود مادرت بر تو بگرید مگوی قوس قزح که زیرا که قزح نام شیطان است و بگوی قوس خدا هرگاه که قوس ظاهر میشود ارزانی و فراخی نعمت با او است باز ابن الکوا گفت خبر ده مرا از مجره که در آسمان است فرمود مجره برهای آسمانست و امان اهل زمین از غرق و از آنجا غرق کرد خدای تعالی قوم نوح را از آبی که از آسمان فرو آمد باز ابن الکوا گفت خبر ده مرا ای امیر المومنین از اصحاب پیغمبر گفت از کدام یکی از ایشان خبر میخواهی گفت خبر ده مرا از ابو ذر غفاری گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میگفت سایه نمیکند آسمان بر خداوند لهجه صادق تر از ابو ذر غفاری باز گفت خبر ده مرا از سلمان فارسی گفت سلمان فارسی سلمان از ما اهل البیت است سلمان از برای شما بمنزله لقمان حکیم است میداند علم اول را و علم آخر را باز گفت خبر ده مرا ای امیر المومنین از عمار بن یاسر فرمود عمار مردی است که حرام گردانیده است خدای تعالی گوشت او را بر آتش دوزخ باز گفت خبر ده مرا از حذیفة بن الیمان فرمود

حذیفه مردیست که میداند اسمای منافقان را و اگر سوال کنید او را از حدود حق تعالی خواهید یافت که دانا است باز ابن الکوا گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا از قول حق تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی بگوی ای محمد که آیا خبر دهم شما را از زیانکارترین عملهای عمل کنندگان است که گم شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان میپندارند که نیکو میکنند امیر المومنین علیه السلم فرمود کفره اهل کتاب اند از یهود و نصاری که ایشان بر حق بوده اند پس بدعت کردند در دین خود و ایشان میپندارند که کاری نیکو میکنند بعد از آن از منبر فرود آمد و دست مبارک بر دوش ابن الکوا نهاد و فرمود ای ابن الکوا و خوارج اهل نهروان دور از این مضمون نیستند ابن الکوا گفت نمیخواهم غیر ترا ای امیر المومنین علیه السلم و سوال نمیکنم از غیر تو اصبغ بن نباته میگوید که ابن الکوا را روز نهروان دیدم که با ما جنگ میکند روز امیر المومنین علیه السلم سوال میکردی از آنچه سوال کردی و امروز قتال میکنی با امیر المومنین علیه السلم و از یحیی بن ام طویل مرویست که مردی حمله آورد بر وی و نیزه بر وی زد و او را بکشت امام همام جعفر بن محمد روایت کرده از آبای کرام خود از امیر المومنین علیه السلم که منبر فرمود سوال کنید از کتاب خدای تعالی پس بخدا سوگند که نازل نشده آیتی از کتاب خدا در روز یا در شب یا در سفر یا در حضر مگر که پیغمبر خدا از برای من خوانده و تعلیم فرموده مرا تاویل آن ابن الکوا برخواست و گفت ای امیر المومنین هرگاه که آیتی نازل شده باشد که تو غایب بوده باشی از پیغمبر خدا امیر المومنین علیه السلم فرمود آنچه بر پیغمبر خدا نازل میشد در وقت غیبت من چون حاضر می شدم حضرت صلی الله علیه و آله

این آیت را بر من میخواند و میفرمود ای علی در غیبت تو نازل شده و تاویل آن چنان و چنین است و مرا تنزیل و تاویل آن آگاهی میداد

فصل

در احتجاج امیر المومنین علیه السلم بر قایلین برای در شریعت و اختلاف در فتوی و متعرض شدن بحکم بین الناس از کسی که از اهلیت آن نیست و بیان وجه اختلاف از برای کسی که اختلاف کرده است در دین یا در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده شده از امیر المومنین علیه السلم که فرمود وارد میشود بر یکی از ایشان قضیه پس حکم میکند در آن حاکمی برای خود باز وارد میشود همین قضیه بعینها بر غیر او پس حکم میکند او بر خلاف حکم اول بعد از آن جمع میشوند این احکام نزد امام ایشان که استقضا میکند احکام ایشان را پس صواب میداند این همه آرای مختلفه ایشان را و خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی و کتاب ایشان یکی آیا امر کرده است خدای تعالی ایشان را باختلاف تا اختلاف ایشان طاعت باشد یا نهی کرده است ایشان را از اختلاف ایشان معصیت باشد یا آنکه دینی ناقص فرستاده و استعانت نموده با ایشان در اتمام آن یا آنکه ایشان شرکاء حق تعالی اند پس مر ایشان راست آنکه بگویند و بر او است آنکه راضی باشد یا حق تعالی دین تمامی فرستاده و پیغمبر ایشان قاصر بوده از تبلیغ و ادای آن و حال آنکه حق تعالی میفرماید ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم ما در کتاب هیچ چیز و میفرماید که کتاب بعضی از آن مصدق بعضی است و اختلاف در آن نیست و میفرماید و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی و اگر این قرآن از نزد غیر خدا بودی هر آینه می یافتند در او اختلاف بسیار و بتحقیق که قرآن ظاهر آن در کمال حسن بلاغت است و باطن در

فی الاحتجاج فوائد
بحکم برایه فی احقاق

نهایت تعمق و دقت فانی میشود عجایب آن و منقضی نمیگردد غرایب آن و برداشته نمیشود ظلمات جهل مگر بآن و روایت کرده شده است از امیر المومنین علیه السلم که فرمود دشمن ترین خلایق بخدای تعالی دو مرد اند یکی مردی است که خدای تعالی او را بخود گذاشته باشد پس او را واگذاشته باشد و مشعوف شده باشد بسخنان بدعت و بسخنان خواندن کسان بگمراهی پس او فتنه است از برای کسی که مفتون شده باو و گمراه است از هدایت آنان که پیش از او بوده اند و گمراه کننده کسی است که اقتدا باو کند در حیوة او و بعد از وفات او و بردارنده گناهان غیر خود است و مرهون گناهان خود و یکی دیگر مردیست که واهم آورده باشد از هر جا جهالات ارباب جهل را و این برانگیزنده فتنه در میان مردم باشد چنین مردی نام می نهند او را اشباه ناس عالم و حال آنکه او عالم نیست بامداد میکند و در اکتساب جمع چیزیست که قلیل آن بهتر از کثیر است تا سیراب میشود از تشنگی خود از آب متغیر در لون و طعم و اکثار در کلام لاطایل میکند و می نشیند در میان مردم برسند قضا ضامن است از برای تخلیص آنچه ملتبس است بر دیگران اگر مخالفت میکند آنکس را که پیش از او بوده ایمن نتوان بود از کسی که بعد از او باشد اگر نقض کند حکم او را چنانکه او نقض کرده حکم او را که پیش از او بوده و اگر وارد شود بر یکی از مبهمات آماده میکند از رای او حشو بی فایده از رای خود بعد از آن قطع میکند بر حشویات خود معتقدات را پس او در لبس شبهات مثل عنکبوت است در نسج خود نمیداند که بر صواب است یا بر خطا پس اگر بر صواب باشد خوف آن دارد که خطا کرده باشد و اگر بر خطا باشد مظنه آن دارد که بر صواب بوده باشد روایات را باد می پاشانی بر باد داده مانند خاشاک که بر باد داده شده باشد اگر قیاس

باطل میکند چیزی را انکار میکند رای خود را و حکم میکند بر خطای آن و اگر تو شده میشود بر او چیزی از اشتباه را می پوشاند تا جهل او معلوم نشود و فریاد میکند از جور او خونهای بناحق ریخته و شکایت میکند از او میراثها که بباطل داده اند و اعلان میکند از و نکاح باطل و زنان بناحق شوهر داده و روایت کرده اند که امیر المومنین علیه السلم بعد از این سخنان فرمود ای مردمان بر شما باد که بطلب و معرفت چیزی کوشید که عذر در جهالت آن مسموع نباشد پس بتحقیق که علمی که آدم از آسمان آورده و آن علمی که فضل پیغمبران از آدم تا خاتم آن بود در عترت پیغمبر شما است پس چه برگردانید و کجا میروید مثل ایشان در میان شما مثل سفینه نوح است هر که با ایشان باشد نجات یابد و هر که تخلف کند هلاکت یابد پس وای بر کسی که تخلف کند از ایشان آیا نرسید بشما قول پیغمبر شما صلی الله علیه و آله که فرمود در حجة الوداع من میگذارم در میان شما دو چیز را که اگر چنگ در آن زنید گمراه نشوید کتاب خدای تعالی و عترت و اهل بیت من و ایشان از یکدیگر جدا نخواهند بود تا زمانی که در آیند بر حوض من پس نظر کنید که چگونه تخلف کرده اید پس دور از این آب شیرین زلال است بیاشامید و آن آب شور تلخ است یهود که اهل دین شما بر چند فرقه شده اند گفت چندین فرقه امیر المومنین علیه السلم فرمود دروغ گفتی در روی مردم آورد و گفت اگر فراغت نشستن بودی مرا حکم میکردم در میان اهل توریه باهل فرقان ایشان گروه یهود هفتاد و یک فرقه اند هفتاد فرقه ایشان در دوزخ اند مگر یک فرقه اند و هفتاد و یک فرقه ایشان در دوزخ اند مگر یک فرقه که متابعت کردند یوشع را که وصی عیسی است از اهل نجات اند و امت پیغمبر با هفتاد و سه فرقه اند هفتاد و دو فرقه در دوزخ اند و یک فرقه که متابعت کردند وصی

پیغمبر را اهل نجات اند و آن آنکسان اند که متابعت کردند وصی محمد و آل را بعد از آن دست بر سینه مبارک خود نهاد و فرمود سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه محبت و مودت ما اختیار کنند یک فرقه از ایشان داخل بهشت شود و سعادتمند شود صدقه روایت کرده از امام همام جعفر بن محمد علیهما الصلوة و السلم که فرمود امیر المومنین بر منبر برآمد و گفت ای مردمان شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود چگونه خواهد بود حال شما هرگاه که ملابس شود شما را فتنه که اطفال را پیر می سازد و پیران را بحد هرم می رساند و مردمان آن فتنه و ضلالت را این و مذهب خود ساخته باشند تا اگر تغییری در چیزی واقع شود آنرا تغییر سنت دانسته موجب ارتداد یا دیانت ایشان باشد علم از برای غیر دین آموزند و معرفت را از برای غیر عمل طلب کنند بلکه دنیا را بعمل آخرت جویند بعد از آن روی بمردم آورد و گفت ای مردمان امروز شما را بر آن حال وصف میکنم که اگر منع کنم مردم را از آنچه که بآن مشغول اند و باز گردانم ایشان را برای که در عهد پیغمبر خدا بآن راه بوده اند مرا نیز متفرق میکنند از من لشکریان من تا مرتبه که باقی نمی ماند نزد من مگر اندکی از مخصوصان شیعه من که عارف بفضل و امامت من بوده باشند اکتاب و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نخوانم می بینم که اگر امر کنم شما را بمقام ابراهیم علیه السلم و رد کنم شما را بمقامی که نهاده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و رد کنم فدک را بورثه فاطمه علیها السلم و رد کنم ضیاع پیغمبر خدا و ندا او را بآنچه بود در عهد پیغمبر خدا و امضا کنم قطایع پیغمبر را صلعم بنوعی که اقطاع نموده آن حضرت و رد کنم خانه جعفر بن ابی طالب را بورثه او و بهم کنم آنرا از مسجد و رد کنم خمس را باهل آن و رد کنم قضا هر که قضا کرده است بجور و نسخ کرده است ذراری بنی تغلب را و رد کنم آنچه قسمت شده است از زمین خیبر و محو کنم دیوان

عطا مردم را و عطا بنوعی مقرر دارم که عطا میفرمود پیغمبر خدا و امثال آن هرآینه طاقت نمی آرند مردمان و بحق قایل نمیگردند من امر کردم مردم را بآنکه جماعت نکنند مگر در فرایض اینها واز در آمدند بعضی از لشکریان من که با من قتال میکنند و بحشر ایشان آمدند که اسلام خلل یافت و سنت عمر متغیر شد و نهی کردم که نماز شب رمضان را بجماعت نکنند تا جایی که ترسیدم که متفرق شوند از من یک ناحیه لشکر من بجهة بیعت ایشان ائمه ضلال را و خوانند کان مردم را بر دوزخ و اعظم از این سهم ذوی القربی است که حق تعالی فرموده و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل یعنی و بدانید که آنچه غنیمت گرفته اید از کفار پس بتحقیق که از برای خدای تعالی است خمس آن و از برای رسول خدا و از برای خویشان و ندانان و یتیمان و مسکینان و راه گذریان از ذوی القربی که آنرا قرین ساخته بنفس خود و بنفس پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ما را خواسته و چون از برای ما از صدقه بیضی مقرر نفرموده پس همچنانکه پیغمبر خود را اکرم گردانیده و از او ساخ دستهای مردم نزد آن حضرت مقرر نداشته همچنین اهل بیت آنحضرت را از زکوة که او ساخ دستهای مردم است بعضی معین نفرموده از برای کرامت ایشان و معاش ایشان را از خمس مقرر داشته در این اثنا گفت مردی که من شنیده ام از تو تصدیق سخنان ایشان را و دیده ام در دست مردمان بسیاری از قرآن و احادیث را از پیغمبر خدا و تمام مخالفت میکنند ایشان را و گمان میبرید که آن باطل است آیا افترا میکنند ایشان بر رسول خدا و تفسیر میکنند قرآن را برای خود امیر المومنین علیه السلم ردی بآن مرد کرد و فرمود چون سوال کردی در فهم جواب کوش بتحقیق که در دست مردمان حق و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و عام و

خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم است و در زمان حیات پیغمبر خدا افترا میکردند و دروغ
بر آنحضرت می‌بستند تا غایتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و فرمود که ای
مردمان بدانید که بسیار شده‌اند در میان شما کسانی که دروغ بر من می‌بندند پس
هر کس که دروغ بر من بندد عمداً پس باید که مقر گیرد جای خود را در آتش و دروغ
و آنکسی که حدیث را از برای شما روایت میکند یکی از چهار کس است که پنجمی نیست اول
یکی مرد منافق که مظهر ایمان و متصنع باسلام است و در اعتقاد خود اثمی و حرجی
نمیداند در دروغ بخدا و رسول خدا بستن از روی عمد و اگر مردمان بدانند که او منافق
کذاب است قبول نخواهند کرد قول او را و او را راستگوی نخواهند دانست لیکن
مردم میگویند او مصاحب پیغمبر بوده و پیغمبر را دیده و شنیده سخن را از وی پس فرا میگیرند سخنان
او را و خدای تعالی خبر داده است ترا از منافقان بانچه خبر داده است ترا از احوال ایشان
بانچه خبر داده و وصف کرده ایشان را بانچه وصف کرده و این منافقان بعد از پیغمبر خدا باقی ماندند پس
تقرب نمودند بائمه ضلال و خوانندگان مردم باتش بزور و دروغ و بهتان پس ایشان را
متولی اعمال گردانیدند و ایشان را بر گردنهای مردم نشاندند این یکی از آن چهار کس
است دوم مردی است که شنیده باشد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی را و حفظ نکرده
باشد آنرا بر وجهی که شنیده باشد پس او را وهمی درین سخن پیدا شده باشد و کذب را
از راه عمد بر پیغمبر خدا نگفته باشد پس او حدیث را روایت میکند و عمل بان مینماید و میگوید
که من از پیغمبر خدا شنیده‌ام و اگر بدانند مسلمانان که او را وهمی درین حدیث
واقع شده قبول نخواهند کرد قول او را و اگر آن مرد بداند که او را وهمی واقع است البته
هر آینه ترک آن حدیث خواهد کرد سیوم مردی است که شنیده امری از پیغمبر خدا و بعد از آن

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان نهی کرده و او عالم بان نهی نشده و یا شنیده باشد
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نهی از چیزی و بعد ازان امر کرده باشد بان و او
عالم نبوده باشد بان امر پس حفظ کرده باشد منسوخ را و ندانسته باشد ناسخ را
اگر بداند که آن منسوخ است هر آینه ترک آن خواهد کرد و اگر مسلمانان بدانند این حال را
هر آینه ترک خواهند کرد حدیث او را چهارم مردی است که دروغ نگفته است بر خدا و
رسول او و دشمن میدارد کذب را از برای ترس خدای تعالی و تعظیم پیغمبر او و او را
وهمی روی نداده بلکه حفظ حدیث نموده بر وجهی که شنیده و چیزی بران نیفزوده و
نکاسته و حفظ ناسخ نموده بان عمل کرده و حفظ منسوخ کرده و ازان اجتناب نموده
و دانسته عام و خاص را و هر یک را در جای خود اعتبار داده و همچنین محکم و متشابه و مطلق
و مقید و مجمل و مبین را بمعنی خود حمل نموده و هر کس را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
آن مرتبه نبود که از مشکلات و مجهول خود از پیغمبر خدا سوال تواند کرد و همواره حریص
آن بودند که اعرابی بمجلس آنحضرت آید و چیزی سوالی کند تا ایشان از جواب
مستفید شوند و اما من هرگز سوالی نبود مگر که سوال میکردم و جواب آن را چنانکه باید
حفظ می‌نمودم این وجوه اختلافست که مردمان بران اند در اختلاف ایشان و علل ایشان
در روایات بوجوه شتی از یحیی حضرمی منقول است که از امیر المومنین علیه السلم شنیدم
که میفرمود ما نشسته بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت در خواب بود و سر
مبارک او در کنار من بود و مردی از من پرسید که دجال چه کس است حضرت صلی الله علیه
و آله از خواب بیدار شد و رخسار مبارکش سرخ برآمده بود و فرمود که من ترسم بر شما
از دجال که آن پیشوایان گمراه کننده شما باشند و بریزند خونهای عترت مرا بعد از من پس

من چون منی در حکم با آنکه در جنگ است و در صلح با کسیکه با عترت من صلح است

فصل در جواب سوالها که خضر علیه السلم از امام همام ابو محمد
الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهم الصلوة و السلم در حضور پدر بزرگوار او صلوات
الله و سلامه علیه روایت کرده است ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از امام ابی
جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلم که روزی امیر المومنین علیه السلم در مسجد الحرام
تشریف داشت و امام حسن علیه السلم و سلمان فارسی در صحبت آن حضرت بودند
و آن سرور تکیه بر دست سلمان داشت مردی در آمد نیکو هیئت حسن اللباس
و سلام کرد بر امیر المومنین ع حضرت جواب سلام داد و نشست و گفت یا امیر المومنین
سه سوال دارم از تو اگر جواب دهی مرا از این سوالها معلوم شود مرا که قوم در امر تو باطل کرده
اند و در تضییع دین و دنیای تو کوشیده اند و اگر جواب ندهی مرا در تو و ایشان
بیانم امیر المومنین علیه السلم فرمود سوال کن از آنچه خواهی پس سایل گفت ای امیر
المومنین چون شخص بخواب میرود روح او بکجا میرود و چه است که مرد گاه فراموش
میکند چیزی را و گاه یاد می‌آرد و چه است که فرزند گاه مشابه اعمام است و گاه مشابه
اخوال پس امیر علیه السلم متوجه شد بامام حسن علیه السلم فرمود ای ابا محمد جواب بگوی
سایل را امام حسن علیه السلم فرمود اما آنچه سوال کردی از آدمی که چون بخواب میرود
روح او بکجا میرود باید که بدانی که روح او متعلق میشود بریح و ریح متعلق میشود بهوا
تا زمانی که متحرک میشود صاحب آن از برای بیداری پس اگر اذن میدهد خدای تعالی
بازگشتن آن روح را در بدن میکشد روح ریح را و میکشد آن ریح هوا را پس باز
میگردد و ساکن میشود در بدن و اگر اذن نمی‌دهد ببازگشتن روح بدین میکشد هوا

ریح را و میکشد ریح روح را پس باز میگردد روح بصاحب خود تا زمانی که مبعوث گردد و اما
آنچه گفتی از فراموشی و یاد آوردن پس بتحقیق که دل مرد در حقه ایست و بران حقه طبقی است پس
اگر صلوات فرستد بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله صلواتی معروف باخلاص آن طبق از آن حقه برداشته
میشود و از آن حقه پس روشن میشود دل و یاد آورد آنچه فراموش کرده بود و اگر
صلوات نفرستد از روی غفلت منطبق میشود آن طبق بران حقه تا تاریک میشود
دل و فراموش میکند چیزی را که متذکر آن بود و اما آنچه ذکر کردی که چه است که بعضی
اولاد مشابه اعمام اند و بعضی مشابه اخوال پس باز آنست که هر گاه که مباشرت اهل خود میکند
بقلب ساکن و عروق آرمیده و بدن غیر مضطرب و ساکن میگردد آن نطفه در اندرون
رحم آن فرزند مشابه مادر و پدر می‌باشد و اگر آن نطفه از قلب غیر ساکن و از عروق
و ابدان مضطرب باید آن نطفه مضطرب است و درین اضطراب واقع میشود بر بعضی عروق
پس اگر واقع شود بر عرقی از عروق اعمام مشابه میشود ولد اعمام را و اگر واقع شود بر عرقی
از عروق اخوال مشابه میشود فرزند اخوال را پس سایل گفت گواهی میدهم آنکه هیچ
معبود سزای پرستش نیست مگر خدای بحق و گواهی میدهم که محمد پیغمبر اوست و گواهی میدهم
که تو وصی پیغمبر خدای و برپای دارنده حجت اوئی پس گواهی میدهم که حسن وصی
تست و گواهی میدهم که حسین قایم بامر حسن است و علی بن الحسین قایم بامر حسین است
و محمد بن علی قایم بامر علی بن الحسین است و جعفر بن محمد قایم بامر محمد بن علی است و موسی
بن جعفر قایم بامر جعفر بن محمد است و علی بن موسی قایم بامر موسی بن جعفر است و محمد بن علی
قایم بامر علی بن موسی است و علی بن محمد قایم بامر محمد بن علی است و حسن بن علی قایم بامر
علی بن محمد است و محمد بن الحسن قایم بامر حسن بن علی است دنیا را از عدل پر کند

مجابکه از جور بر بوده باشد انگاه سایل گفت السلام علیک یا امیر المومنین و از مجلس
بیرون رفت امیر المومنین علیه السلم گفت با امام حسن که از عقب سایل بیرون رو
و نگاه کن بکجا میرود امام حسن علیه السلم متعاقب او بیرون آمد و باز گشت و فرمود که
قدم از مسجد بیرون نهاد و از نظر غایب شد و معلوم نشد که بکدام جانب توجه نمود امیر المومنین
علیه السلم فرمود خضر بود علیه السلم در جواب امام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلم **فصل** در جواب امام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلم در جواب مسایلی که از روم شام آمد و از شام بنزد امیر المومنین علیه السلم
که حاری مجری احتجاج است روایت کرده است محمد بن قیس از امام همام محمد بن علی الباقر
که فرمود دران میان که امیر المومنین علیه السلم در رحبه نشسته بود و مردم از دحام
تمام داشتند و بعضی مستفتی و بعضی مستعدی بودند مردی برخواست و امیر المومنین
علیه السلم فرمود تو از رعیت و از اهل بلاد ما نیستی و اگر تو رعیت و اسلام ربن کرده بودی
زمین پوشیده نمی بود آن مرد گفت امان می طلبم از تو ای امیر المومنین حضرت
فرمود دیگر چه کرده از توصد و رباقه در بیع بلاد گفت ترس فرمود شاید که از اهل حرب
گفت بلی فرمود چون حرب سلاح خود نهاد اندیشه نیست فرمود گفت معاویه مرا فرستاده
و گفت بگو که از جانب او آمده ام و سوال کنم از مشکلی که سوال کرده اند از وی آل الاصفر
و گفته اند که اگر این مشکل را جواب بدهی دانیم که سزاوار آن مقامی که دعوی کرده پس
تابع شویم ترا و جایزها قبول کنیم و مرا از ایشان این مهم فرستاده و از جواب عاجز بود
از راه اضطراب مرا فرستاد تا از جانب خود سوال کنم از امیر المومنین حضرت
فرمود بکشاد حق تعالی بر جگر خوزنده جگر را چه کور دل و گمراه است با جماعتی که با او بند

از گمراهان قطع کرده رحم ما را و ضایع ساختند روزگار ما را و تحقیر کردند در نظر مردم
عظیم منزلت ما را و اتفاق کردند بر منازعت ما انگاه طلب نمود امام حسن و امام حسین
و محمد حنفیه را و گفت ای سایل این دو پسر رسول خدا اند و این پسر منست سوال کن از هر کدام
که خواهی شامی گفت سوال میکنم از صاحب وفره یعنی آنکس که موی سر او تا گوشهای
اوست شامی گفت در میان حق و باطل چه مقدار راست و در میان آسمان و زمین
چه مقدار مسافت است و در میان مشرق و مغرب چه مقدار بعد است و قوس قزح چیست
و آن چشمه که ماوای ارواح مشرکان است و آن چشمه که ماوای ارواح مومنان است چیست
و فرق در میان مذکر و مونث چه و کدام چیز ده چیز است که بعضی قوی تر است از دیگری
بعضی باشد از بعضی است چیست امام حسن علیه السلم فرمود میان حق و باطل چهار انگشت
است انچه شنیدی و دیدی بچشم خود حق است و انچه شنیدی بگوش باطل است شامی
گفت راست گفتی امام علیه السلم فرمود میان آسمان و زمین دعوت مظلوم است و دید بصر
شخص پس آنکس که گوید از برای تو غیر این دروغ گفته است شامی گفت راست گفتی امام علیه السلم
فرمود میان مشرق و مغرب یک روزه راه آفتاب است شامی بتصدیق آن نمود امام علیه السلم
فرمود اما گفتن تو که چیست قوس قزح زیرا که قزح نام شیطانست آن قوس الله است
و علامت ارزانی است و امان اهل ارض است از غرق شدن و اما چشمه که ماوای ارواح
مشرکان است آن چشمه ایست که آنرا برهوت خوانند و اما چشمه که ماوای ارواح مومنان
است آنرا سلمی گویند و اما خنثی است که معلوم نباشد که او مادینه است یا نرینه پس نظر
کنند اگر نرینه باشد احتلام افتد ویرا و اگر مادینه باشد حایض شود و پستان بدید آید
و اورا امر کنند او را که بول کند بر دیوار پس اگر بول وی بدیوار رسد او مذکر است

و اگر بول از مخرج او بیرون آید و منتشر گردد او مونث است و اما آن ده چیز که بعضی
اشد از بعض است پس بدان که سخت ترین چیزی که خدای تعالی آفرید سنگ است
و از سنگ سخت تر آهن است که سنگ را بان قطع کنند و سخت تر از آهن آتش که آهن را
گداز کند و سخت تر از آتش آب است که آتش را بان اطفا کنند و سخت تر از آب ابر است
که برمیدارد او را و سخت تر از ابر باد است که برمیدارد ابر را و سخت تر از باد ملکی است
که باد را بهر جانب روانه میگرداند و سخت تر از ان ملک موت است که آن ملک را می میراند
مرد شامی گفت گواهی میدهم که تو پسر پیغمبر خدای و آنکه امامت که بنیابت پیغمبر خدا است
حق علی ابن ابی طالب است و مخالفان او بر باطل اند پس شامی این جوابها را نوشت
و نزد معاویه برد و معاویه انرا نزد پادشاه روم فرستاد انگاه پادشاه روم نامه
نوشت که سوگند بمسیح که انچه نوشته بودی حق و صدق است و موافق است با انچه در
انجیل است این جواب بکلام غیر خود داده این جواب صادر نشود مگر از کسی که معدن
علم نبوت باشد **فصل** در احتجاج امام التقی النقی ابو محمد الحسن بن علی
علیهما الصلوة والسلم بر جماعت منکران فضل او و فضل پدر عالی مقام او در حضور معاویه
لعنه الله روایت کرده اند شعبی و مخنف و زید بن ابی حبیب مصری که هرگز در اسلام روزی
بمشاجره و منازعه نرسیده ام از روزی که اجتماع کرده بودند در حضور معاویه لعنه الله که در مجلس
او حاضر شدند عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبه بن ابی سفیان
و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن شعبه و اتفاق کردند بر منازعت امام حسن
علیه السلم بتهمت خون عثمان علیه اللعنه و معاویه را گفتند که امام حسن را علیه السلم حاضر
کردانند از برای مهم ایشان چون معاویه بان راضی نبود و مصلحت خود را دران نمی دید

و دوافع میکفت معاعد نمی شدند و مبالغه تمام می نمودند معاویه گفت از ان میترسم
که اگر او را حاضر کنم و رزی چند در گردن شما کند که تا قیام قیامت باقی باشد ایشان
گفتند از ان اندیشه مکن مباش هرگز باطل او بر حق ما و مرض او بر صحت ما غالب نخواهد
آمد چند معاویه کس بطلب امام حسن علیه السلم فرستاد امام علیه السلم بعد از تبلیغ
رسالت پرسید که حاضران کیانند گفت فلان و فلان امام علیه السلم گفت بالیت
سولام فخر علیهم السقف من فوقهم واتاهم العذاب من حیث لا یشعرون یعنی ای کاشکی
این جماعت فرود آمدی بر ایشان سقف از بالای ایشان و بیامدی ایشان را عذاب
از راهی که نمیدانستندی امام علیه السلم متوجه ان مجلس شد و این دعا خواند که اللهم انی
ادرا بک فی نحورهم واعوذ بک من شرورهم واستعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت من
حولک وقوتک یا ارحم الراحمین بعد از ان با آن شخص رسول گفت این کلمات فرج
است و چون نزد معاویه آمد انچه شرایط تعظیم بود بتقدیم رسانید و گفت این جماعت
طلب کرده اند شما را با معتقد روا زیرا که عثمان مظلوم کشته شده و آنکه پدر تو قاتل او
بود سخن از ایشان بشنو و انچه جواب سخن ایشان باشد بفرمای امام علیه السلم فرمود باید که
سخن گوید هرکه او را سخنی است اول عمرو بن عثمان بن عفان گفت هرگز نشنیده
باشد که بنی عبد المطلب خلیفه مانند عثمان بن عفان را که منزلت او در اسلام و خصوصیت
او به پیغمبر خدای معلوم امت است بناحق بکشند و حسد بر و زند و فتنه انگیزی کنند
و طلب مقام و مرتبه کنند که اهل آن نباشند و این مدت باشد ما را که حسن و بنی عبد
المطلب که قاتل عثمان اند بفراغت در روی زمین زندگانی کنند و عثمان با جاههای خود
افکنده در زیر زمین مدفون باشد با آنکه بوده بغیر از اعیان بنی امیه علی ابن ابی طالب

و روز بدر کشته و کینه آن هرگز از دل بدر نخواهد رفت ای پسر آن عبد المطلب
خدای تعالی شما را ملک و پادشاهی نداده و از شما ارتکاب محذورات در وجود می آید
و باید که بدانی که تو و پدر تو بدترین مخلوقات اند اما پدر تو خدای تعالی شر او را
کفایت کرد و اما تو در دست ما اسیری و میتوانیم که آنچه خواهیم با تو بکنیم و اگر
ترا بقتل آوریم نزدیک حق تعالی این گناه نیست و نیز دخلایق عیبی بعد از وعتبه بن
ابی سفیان گفت ای حسن پدر تو بدترین قریش بود و قطع ارحام کرد و خون بسیار
ریخت و تو از قاتلان عثمانی و نیز واجب است که ترا از برای قصاص بقتل
در آورند بعد از ان ولید بن عقبة بن ابی المعیط گفت شما اول کسی بودید که سخن گفتید
در معایب عثمان و جمع کردید بر او مردم را تا او را بقتل در آوردند از جهة حرص خلافت
و ملک و سلطنت و طلب دنیای چنین و عثمان خال شما بود حال بگو سرت و لیکن انچه
پدر تو با عثمان کرد جزای آن یافت و تو هم جزای خود خواهی یافت بعد از ان
مغیرة بن شعبه گفت که ای حسن عثمان مظلوم کشته شد و پدر ترا در ان عذری نبود که
ابرا بر ذمه کنند و گمان ما انست که پدر تو بقتل عثمان راضی بود و بخدا سوگند
که پدر تو طویل السیف و طویل اللسان بود و زنده کان را بقتل می آورد و مردگان را عیب
میکرد و بنو امیه بهتر بودند از برای بنی هاشم از بنی هاشم برای بنو امیه و معاویه
از برای تو بهتر است از تو برای معاویه و خون عثمان برای شما ریخته شد بطلب ملک
و جمع نمیکند خدای تعالی از برای شما ملک و نبوت را چون مزخرفات ایشان
تمام شد امام همام ابو محمد الحسن علیه السلم فرمود که سپاس خداوندی را که هدایت کرد
اول شما را بابدلها و اخر شما را بجبرها و درود نا محدود بر محمد که بهترین پیغمبران است
دل او که اول شما دلها و اول بابهای اخر شما را با جبرها و بهترین الله بعد از ان فرمود شنوید
از من کفتار مرا و از تو ابتدا میکنم ای معاویه بخدا سوگند ای ازرق که دشنام نداد مرا غیر تو
ولی حرمتی از غیر تو بمن نرسید این عداوت حسد تو است که نسبت با بطنود میرسد و
عداوتی است که شما را با محمد بود علیه السلم قدیما و جدیدا پس شنوید از من جمع آمده اید و
حق را اگر عالم بان باشید و اگر با طل گویم تصدیق آن نکنید و من ابتدا از تو میکنم و سوگند
میدهم ترا بخدای تعالی که مردی که شما معایب او میگوئید و در همگی حرمت او میگو شدید
کسی است که نماز را در قبلتین میکرد و شما در ان وقت عبادت لات و عزی میکردید و او نوع
بیعتین بود بیعت رضوان و بیعت فتح و شما در او کافر بوده و آخر ناکث عهد بوده اید
باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی ای معاویه هیچ میدانی که پیغمبر خدا چون محاصره
کردنی قریظه و بنی النضیر را و بعد از ان برانگیخت عمر را و با او رایت مهاجران بود و سعد بن معاذ
را با او رایت انصار بود اما سعد در ان روز جراحت داشت جنگ با ایشان نکرد و اما عمر
بازگشت و ترسید او و بر اصحاب او غالب شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فردا
رایت بمردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و دوست دارد او خدا
و رسول خدا را کرار و غیر فرار است و باز نگردد تا زمانی که فتح کند خدای تعالی این حصار
را بدست او و علی ابن ابی طالب در ان روز درد چشم عظیم داشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
او را بخواند و آب دهن مبارک خود در چشم وی افکند در ساعت چشم او شفا یافت
و رایت را بوی داد و در ان روز پسری دست او فتح میسر شد و در ان روز حکم
خدا کرده باشد و مردی که عداوت خدا و رسول خدا کرده باشد و باز سوگند میخورم
بخدا و رسول خدا که هنوز در دل تو اسلام بدید نیامده و زبان میگوی چیزی که در دل تو
نیست باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی اگر هیچ میدانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
این مرد را خلیفه گردانید در مدینه در غزای تبوک پس کریست پس منافقان در ان باب تحسان
کفتند پس او پیش پیغمبر خدا رفت و گفت مرا در مدینه باز مدار زیرا که من در هیچ غزای از حضرت جدا
نبوده ام پیغمبر خدا فرمود که تو وصی منی و خلیفه منی و از برای من بمنزله هرونی از برای موسی بعد
از ان دست علی بن ابی طالب را بدست گرفت و فرمود هر کس که دوست میدارد مرا دوست
داشته است خدای تعالی را و هر کس که دوست میدارد علی ابن ابی طالب را بتحقیق که دوست
داشته است مرا باز فرمود که سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که هیچ میدانی که پیغمبر خدا در حجة الوداع فرمود
ای مردمان بتحقیق که من گذاشته ام در میان شما انچه گمراه نشوید بعد از ان کتاب خدای تعالی
که در و احکام حلال و حرام شما است پس عمل کنید بحلال آن و اجتناب نمایید از حرام ان و ایمان
آورید بمحکم و متشابه ان و دوست دارید اهل بیت و عترت مرا و دوست دارید آنکس را که ایشان را
دوست دارد و دشمن دارید آنکس را که ایشان را دشمن دارد و این کتاب خدا و عترت من در
میان شما خواهد بود تا زمانی که وارد شوید بر حوض کوثر بعد از ان طلب فرمود علی ابن ابی
طالب را آنحضرت بر منبر بود دست علی ابن ابی طالب را بدست خود گرفت و فرمود بار
خدایا دوست دار انکه او را دوست دارد و دشمن دار انکه او را دشمن دارد و بگردان
دشمنی از برای او مقعدی در زمین و نه مقعدی در آسمان دیگر از ان از برای او مقعدی در جهنم
در درک اسفل قرار باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که آیا نمیدانی که اصحاب
پیغمبر خدا اسلام کردند بر علی ابن ابی طالب بامارت مومنان در عهد رسول خدا و در زمان حیات
او باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که علی ابن ابو طالب اول کسیست که حرام گردانید
همه شهوات را بر نفس خود از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و حق تعالی این آیت فرستاد یا ایها
الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی ای انان که ایمان آورده اید حرام مکردانید طعامهای
که حلال گردانیده است خدای تعالی از برای شما و نیز داود بود علم منایا و علم قضایا و فصل
خطاب و رسوخ علم و علم تنزیل و تاویل قران باز فرمود سوگند میدهم تو را بخدای تعالی
اگه یاد داری که پدرت بر شتر سرخی سوار بود و برادر تو آن شتر می راندی در روز احزاب
پس لعنت کرد پیغمبر خدا بر سوار شتر و بر کشیدن و راننده تو بودی و کشنده برادر تو
ابن عتبه حاضر باز فرمود سوگند میدهم ترا که هیچ میدانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
در هفت مکان لعنت کرد بو سفیان بر ترا چنانکه در میان مهاجر و انصار مشهور و متعارف
است باز سوگند میدهم ترا که هیچ میدانی که ابو سفیان بر عثمان در آمد در وقتی که بیعت
با عثمان میکردند و گفت ای پسر برادر هیچ غیری در میان ما نیست عثمان گفت نه ابو سفیان
گفت خلافت را در میان بنی امیه متقرر دار و بحق خدای که جان ابو سفیان در دست
اوست که نه بهشت خواهد بود و نه دوزخ و تو ای معاویه ولایت داد تو را عمر خطاب بر ولایت
شام و خیانت کردی با او و والی گردانید ترا عثمان بر شام و از تو مدد کاری طلب میکرد
و تو او را مدد نکردی و انتظار کشته شدن او داشتی تا زمانی که هلاکت یافت و از همه
بزرگتر انکه جرات کردی بر خدای تعالی و مخالفت کردی با امام بحق علی ابن ابی طالب با انکه می
دانستی فضل و سابقه و علم او را با مور دین و امور ولایت و میدانستی که او اولی است
از تو و از غیر تو نزد خدا و نزد رسول خدا و نزد خلق و لشبهات باطله و مزخرفات خون بسیاری
از خلق خدا بنا حق ریختی و اندیشه از معاد کردی و نه از عقاب خدا ترسیدی تا آخر
هم بار گشتی بنزد منشا و علی ابن ابی طالب بخیر منتقل گشت انچه گفتم مخصوص تو بود ای معاویه و بسیاری
از معایب و مساوی تو را ذکر نکردم از جهة کراهت تطویل اما تو ای عمرو بن عثمان پس

توازجمله جبابرات نزاد ارنیست که تیغ دوستی و دشمنی تو کند و مثل تو مثل شتریست که با درخت
خرما گفت خود را نیکو نگه دار تا از بالای تو فرود آیم و درخت خرما گفت من نه دانستم که کی گشتی
بر من تا دشوار آید بر من فرود آمدن تو و بخدا سوگند که هرگز بخاطرم نگذشت تو تا گران آمد
بر من این سخنان تو و اما آنچه گفتی در سب علی ابن ابی طالب آیا نقصان در حسب او واقع
میشود یا قدحی در قرابت او به پیغمبر حاصل میشود و یا موجب اگر کسی گوید که یکی از انبیا واجب است
دروغ گفته باشی و اما آنچه گفتی که شما را نوزده خون از مشرکان بنی امیه که در روز بدر کشته
شده نزد ماست پس بتحقیق که خدا و رسول خدا کشتند ایشان را و این سخن با ایشان است نه
با دیگران و اما تو ای عمرو عاص دشمن لعین تو کلبی از کلاب جهنم اول امر تو آنست که تولد
شده از فراش مشترک و محاکمه کرده اند درین باب رجال قریش از آنجمله ابوسفیان بن
الحرب و ولید بن المغیره و عثمان بن الحرب و نضر بن الحارث و عاص بن وایل اند و تولد تو
از نطفه زنا بود و بزعم ایشان پس تو بتحقیق قریشی از روی حسب و حیثیت زن ایشانی از روی
یاد میدادی که در میان جماعت خود برخاستی و گفتی من شانی محمدم یعنی دشمن محمدم
عاص بن وایل گفت محمد مرد ابتر است یعنی او را فرزندی نیست که قائم مقام او باشد
اگر بمیرد منقطع میشود ذکر او و حق تعالی این آیه فرستاد ان شانئک هو الابتر یعنی
بدرستی که دشمن تو ابتر و منقطع الذکر است و اما آنچه گفتی در امر عثمان پس تو ای فعیل
الجبار والذی آتش را بر افروختی و گریختی و بفلسطین رفتی و انتظار وقوع حوادث
بر وی کشیدی و چون او کشته شد طالب نعمت معاویه اختیار کردی و دین خود را بحیث
دنیای دیگری بفروختی و ما عتاب نمیکنیم ترا بدشمنی و ملامت نمیکنیم بر کینه ما تو همیشه عدوی
هاشم بودی و تو هجو کردی پیغمبر خدا را در هفتاد بیت و پیغمبر ترا لعنت کرد بعد ...

لکلم

که گفته بودی و اما تو ای ولید پس بخدا سوگند که ترا ملامت نمیکنم در بغض علی ابن ابی طالب علیه
السلم و او بود که هشتاد تازیانه بر تو زد وقتی که شراب خورده بودی و او بود که پدر ترا بقتل آورد
در بدر چگونه دشنام میدهی علی ابن ابی طالب را و حق تعالی در قرآن چند جا او را
مومن خوانده و ترا فاسق از آنجمله این آیت که افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا پس
آنکس که باشد مومن همچو آنکسی است که فاسق باشد برابر نشوند ایشان از مومن علی ابن ابی طالب
مراد است و از فاسق ترا خواسته و تو شایسته آن نیستی که خود را از قریش شماری و نسب
تو بقوم قریش معلوم و مشهور است و اما آنچه گفتی در قتل عثمان پس آن سخن ...
است در باب تهمت و بحثی است که قائل آن مکذب نفس خود است بخدا سوگند که هرگاه طلحه
و زبیر و عایشه شنوا نشدند که این سخن را بعلی ابن ابی طالب گویند تو چگونه این سخن توانی گفت و
اما تو ای عتبه بن ابی سفیان مردی نیستی که قابل خطاب باشی تا جواب دهند ترا و مرد عاقل
نیستی تا عتاب کنند ترا و تو که علی ابن ابی طالب را دشنام دادی سزاوار آنست ترا عادت است و اما
تو ای مغیره بن شعبه پس بخدا سوگند که عدو خدایی و تارک دین و شریعت مصطفائی و مکذب
رسالت پیغمبری و تو آنی که زنا کردی و گواهی دادند بر تو و انشاء رجم تو واجب گشت و تو کسی
که در رابینه فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله زدی و او را مجروح ساختی و فرزند
او اسقاط یافت و این خواری از تو به پیغمبر خدا رسید و پیغمبر خدا در حق او فرمود که فاطمه سیده
زنان بهشت است بخدا سوگند که بازگشت تو باتش دوزخ است و اما آنچه زعم باطل تست اگر علی
ابن ابی طالب عثمان را مظلوم کشته بخدا سوگند که علی مرتضی متقی و اتقی است و اگر علی ابن ابی طالب
عثمان را مظلوم کشته باشد ترا از آن هیچ نفعی نخواهد رسید و تو هرگز نصرتی نکردی او را در زمان
حیوة او و ترا ترک او علاقه نسوزد بجواد و تو در طائف بودی و مشغول توانجیای امور جاهلیت

و اما که احکام شرایع اسلام بود و اما گفتار تو در امارت و سخن اصحاب تو در مملکتی که در تصرف
معاویه در آورده اند پس بتحقیق که فرعون چهارصد سال در مملکت مصر پادشاهی کرد و موسی و هرون
دو پیغمبر مرسل بودند در میان ایشان میرسید بایشان از محنتها و بلاها آنچه میرسید این مملکت
خدای تعالی است میدهد بهر صالح و طالح هرکه میخواهد و حق تعالی میفرماید و ان
ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین یعنی و نمیدانم شاید این استیلا و حکومت شما فتنه و بلیتی
باشد از برای شما و تمتعی شده از برای شما تا هنگام عذاب و عقوبت شما و در محلی دیگر
میفرماید و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا
یعنی هرگاه خواهیم که هلاک گردانیم اهل قریه را امر میکنیم متنعمان آنجا را پس ایشان
فسق و فجور میکنند در آن قریه پس ثابت میشود بر ایشان قول بهلاک ایشان پس هلاک
میگردانیم ایشان را هلاک گردانیدنی

فصل در مفاخرت

امام همام ابو محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلم با معاویه و مروان بن الحکم و مغیره بن
شعبه و ولید بن عقبه بن ابی سفیان آورده اند که روزی امام علیه السلم در مجلس معاویه
حاضر شد و این جماعت حاضر بودند هریکی مفاخرتی بر بنی هاشم میکردند و غرض
ایشان آن بود که از آن ملالی بخاطر اشرف آنحضرت رسد امام علیه السلم فرمود که ای
گروه حاضرین جماعت حاضر بودید هریکی مفاخرتی ... از بهترین ... ان مرکزی
زنی عرب اند ما ... درست است و ... حسب اصل ما شجره ایست که ...
و ثمار آن زاکیه است ثمره شجره ما علوم نبوت و معارف ایمان و شریعت است ما اهل
بیت رحمت و معدن کرامت و نبوتیم ما عالم بتاویل قرآنیم ما عالم مشکلات الکلام ... شرایع
اسلامیم ما راست عزة علیا و مفاخره ... روایت کرده اند که روزی عمرو عاص

با معاویه

با معاویه گفت حسن بن علی را طلب کن و امر کن تا بر منبر براید و خطبه بخواند و شاید این
امر از و بر وجه لایق بوجود نیاید و این عاری شد او را و خفتی در نظر مردمان بهم رسد
معاویه از امام التماس حضور کرد و چون حاضر شد او را بالای منبر کرد و مردم آنجا
جمع بودند امام بعد از حمد حق تعالی و صلوات بر سید کائنات فرمود ای مردمان
آنکسانی که می شناسند مرا پس آنکه می شناسد و آنکس که نمی شناسد من حسن بن علی
ابن ابی طالبم ابن عم پیغمبر خدا اول مسلمان است از راه اسلام و مادرم فاطمه
دختر پیغمبر خداست و جدم محمد بن عبد الله است نبی رحمت منم پسر بشیر نذیرم منم پسر سراج منیرم
منم پسر آنکسم که رحمت عالمیان است منم پسر آنکسم که مبعوث بر انس و جن است معاویه درین اثنا
گفت تا خجالتی باشد امام را علیه السلم امام فرمود با او و او را از رطب خرما صفت میکرداند و هوای
گرم تابستان او را میپزاند و هوای خنک از او بار دور طب میگرداند و از آنجا رجوع بکلام
اول خود فرمود گفت منم پسر شفیع مطاع منم پسر آنکسم که مستجاب الدعوات منم پسر
آنکسم که ملائکه با او قتال کردند در راه خدا منم پسر آنکسم که نصرت داده شد او را و ...
قبل بخن سخن میگفت تا زمانی که دنیا در چشم معاویه چون شب تاریک شد معاویه علیه اللعنه
گفت ای حسن در خیال خلافتی امیر نخواهد شد امام علیه السلم فرمود خلیفه کسیست که بر سیرت
پیغمبر خدا باشد و عمل بطاعت حق تعالی کند و خلیفه نیست آنکه سنت پیغمبر را معطل داشته
و دنیا را در پیش خود داشته و طریق ارباب جور سلوک دارد و این راه سلطنت و حکومت
است و چند روزی تمتع از دنیای فانی میکند و وزر و وبال تا قیام قیامت باقی خواهد بود
معاویه با عمرو عاص گفت میخواهی از آنچه مرا با من دلالت کردی بگر آنکه عیب و عار من
باشد هرگز اهل شام را بخاطر نمیرسید که کسی در حسب و نسب مانند من بوده باشد و ...

مگر در آن زمان که حسن بن علی گفت ای که گفت عمرو عاص گفت این امری است که او را
مخفی نتوان داشت. معاویه خاموش و متألم گشت. روایت کرده است شعبی که چون
معاویه به مدینه آمد بر منبر رفت و خطبه خواند و بعد از آن بحضرت امیر المؤمنین
گفت. امام حسن ع برخاست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای حق تعالی فرمود هیچ
پیغمبری نفرستاد که از برای او وصی از اهل بیت او مقرر نگردانید و هیچ پیغمبری نبود
که او را دشمنان از طایفه گناهکاران نبوده باشند و بحقیق که علی ابن ابی طالب
وصی پیغمبر خدا است بعد از او و من پسر علی ابن ابی طالبم و تو پسر صخری و جده تو حرب
است و جده من محمد رسول الله است و مادر تو هند است و مادر من فاطمه زهراست. آنگاه
فرمود و لعنت خدا بر اهل نفاق و شقاق باد و از منبر فرود آمد. روایت است که معاویه
چون بکوفه در آمد با وی گفتند که چون بر منبر برای حسن بن علی را طلب کن تا بر پایه
زوتر از مقام تو بایستد تا او را نظر ما چیزی و بی اعتبار نماید. معاویه قبول نمیکرد و
مردم مبالغه مینمودند. چون بر منبر رآمد امام حسن را امر کرد تا بر پایه نازل بایستد. امام
بر منبر رآمد بعد از حمد خدا و درود مصطفی فرمود ای مردمان اگر شما طلب کنید از
مشرق عالم تا مغرب عالم مردی را که جد او پیغمبر خدا باشد نیابید مگر مرا و برادر مرا و
بحقیق که ما بیعت کردیم با این مرد طلبی و اشارت نمود با معاویه بنا بر آنکه حفظ خون
مسلمانان نزد ما فاضلتر بود و از ریختن خون ایشان و این آیه خواند و آن ادری
لعله فتنة لکم و متاع الی حین و اشارت کرد بمعاویه آنگاه معاویه گفت چه خواستی
از خواندن این آیه امام علیه السلم فرمود آن خواستم که حق تعالی خواسته است.
پس معاویه برخاست و خطبه خواند و در اثنای آن ناسزای چند نسبت بامیر المؤمنین

گفت امام علیه السلم برخاست و گفت ای پسر هورند جگر خوار حمزة بن عبد المطلب آیا تو دشنام
میدهی علی ابن ابی طالب را و حال آنکه پیغمبر فرموده است آنکس که دشنام دهد علی را دشنام
داده مرا و آنکس که دشنام داد مرا دشنام داده خدای تعالی را و آنکس که دشنام دهد خدای را او را
می آورد و در آتش دوزخ آنگاه از منبر فرود آمد و متوجه منزل شریف شد
و نماز را در مسجد نگذارد

فصل در احتجاج امام المتقین

ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلم بر معاویه در امامت آنکس که مستحق امامت
است آنکس که استحقاق آن دارد بعد از وفات سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم
نیز میگفت شنیدم از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب که گفت روزی معاویه بعد امام
با من گفت ای عبد الله چه بسیار مرتبه تعظیم حسن و حسین میکنی و حال آنکه ایشان بهتر
از تو نیستند و پدر ایشان بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه دختر پیغمبر خدا نبودی میگفتم که
اسماء بنت عمیس کمتر از او در او نبود. عبد الله گفت من از این سخن در خشم شدم و طاقت
تحمل نداشتم گفتم بخدا سوگند که تو معرفت ایشان کم داری بهتر از من و پدر و مادر ایشان بهتر از
پدر و مادر منست و بحقیق که شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیده ام در
حق ایشان و در حق پدر و مادر ایشان. معاویه گفت بگوی تا چه شنیده بخدا سوگند
که از تو دروغ در وجود نمی آید. عبد الله گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود من اولی ام بمؤمنان از نفسهای ایشان پس آنکس که من اولی ام از نفس
او پس تو ای برادر من اولی بنفس او و علی ابن ابی طالب نزد او حاضر بود در خانه حضرت
و حسن و حسین و عمر و بن سلمه و اسامه بن زید و ام ایمن و ابو ذر غفاری و مقداد و زبیر
بن عوام و بعد از آن نص فرمود بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلم و بعد از آن فرمود که امت

مرا دوازده نفر امام گمراه خواهند بود ده نفر از ایشان از بنی امیه و دو نفر از قریش
باشند که گناه آن دوازده نفر بر کسی که گمراه شود بواسطه ایشان در گردن آن
دو نفر باشد و پیغمبر خدا نام برد آن ده نفر را و آن دو نفر را. معاویه علیه اللعنه گفت
اسامی ایشان را ذکر کن. عبد الله گفت فلان و فلان و یک یک اسامی ایشان را از شمرد. معاویه
علیه اللعنه گفت اگر آنچه گفتی راست است هلاک شدم من و هلاک شدند آن سه کس
که پیش از من بوده اند و همه آنان که تولا با ایشان داشته اند از امت
و نیز همه هلاک شده اند مهاجران و انصار و تابعان ایشان غیر از اهل بیت و شیعه
ایشان. عبد الله گفت بخدا سوگند که آنچه گفتم حق است و از پیغمبر خدا شنیده ام. آنگاه ابن عباس
با معاویه گفت درین عجب نیستی ای معاویه که حق تعالی میفرماید و قتیل من عباد ذی شکور
یعنی و اندکی اند از بندگان من که شکر گذارنده باشند و عجب نکن از بنی اسرائیل که نجات
ایشان از فرعون گفتند فاقض ما انت قاض پس بکن آنچه خواهی کرد و ایمان آوردند
بموسی و تصدیق کردند او را و با موسی از مصر بیرون رفتند با بنی اسرائیل
و دریا از برای ایشان شکافته شد و آیات عجیبه مشاهد ایشان شد و اقرار بتوریه
آوردند و از دین خود فرا گرفتند درین اثنا بر جماعتی گذشتند که بعبادت اصنام
مشغول بودند ایشان با موسی گفتند که از برای ما خدای بگیر تا او را
عبادت کنیم چنانکه ایشان عبادت میکنند. موسی علیه السلام با ایشان گفت انکم
قوم تجهلون بحقیق که شما قوم بسیار جاهل بوده اید و بعد از آن اختیار عبادت عجل
کردند و گفتند این خدای شما و خدای موسی است و بغیر از هرون کسی نماند که
گوساله پرست نشد و بعد از آن موسی علیه السلم با ایشان گفت که در آئید در زمین مقدس

جواب ایشان آن بود که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی برو ای موسی
تو و خدای تو و با ایشان قتال کنید بحقیق که ما اینجا می نشینیم آنگاه موسی علیه السلم فرمود
رب انی لا املک الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین یعنی ای پروردگار
من بحقیق که من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را پس جدایی افکن در میان ما و قوم
فاسقان و این امت اتباع این امت مردمان اند که بزرگ کردانیده اند امام ضلال خود را و
کرده اند ایشان را از علم اگرچه ایشان را سابقه و مرتبتی نزد پیغمبر خدا است و به پیغمبر او و از
و با حکام قرآن قایلند لیکن بکبر و حسد ایشان را برین داشته که مخالفت کنند امام و ولی
خود را عجب از قومی است که ایشان از زیورهای خود صورت گوساله ساختند و از اعجاب
کردند و آن سجده کردند و انزار و پروردگار عالم دانستند و اجماع بر چیزی باطلی کردند بگر مرد
ایشان موافق بنود و بحقیق که باقی مانده است صاحب ما که بمنزله هرون است از بنی
موسی از اهل بیت او مردمان و دیگر مردم مانند سلمان و مقداد و ابو ذر غفاری
و ایشان با امام خواهند بود تا زمانی که ملاقات کنند خدای را و تو تعجب کن ای معاویه
در آنکه حق تعالی نام برده است یک یک ایشه دوازده گانه را و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله نص فرموده بامارات ایشان در غدیر خم و در دیگر مواطن و امر کرده است
ایشان را بطاعت ایشه خود و خبر داده است که اول ایشان علی ابن ابی طالب است
ولی هر مؤمن و مؤمنه و وصی او و خلیفه او است و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در روز
که لشکر موته می فرستاد فرمود بر شما باد که متابعت کنید جعفر بن ابی طالب را و چون هلاک
شود بر شماست که متابعت کنید زید بن حارثه را و بعد از وی عبد الله بن رواحه را او
ایشان بر وجهی شد که آنحضرت فرموده بود و چون در هر یک از حوادث این استمام

بظهور مهر رسانیده چگونه توانند بود که امت را بگذارد و بیان نکند خلیفه بعد از خود و بگذارد که
ایشان خلیفه برای خود تعیین نمایند گویا که رای ایشان از رای او بهتر بود ایشان را بهتر و
ارشدت از رای او و احتیاط او و ارتکاب کردند و هم انکار کردند که
بعد از آنکه بیان کرده بود و از برای ایشان امام ایشان را و گذاشته بود ایشان را در ظلمت
و جهالت و اما آنچه گفتند گروه چهارم که بیعت کردند بر علی بن ابی طالب و در فروغ پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله گفتند و گمان بردند که پیغمبر خدای تعالی فرموده جمع میکند از برای اهل بیت
او نبوت و خلافت را آن مکر و حیله ایست که آنچه ایشان است آنگاه امام علیه السلم فرمود
وای بر تو ای معاویه و بر آن کسی که پیش از تو درین مقام نشسته و این راه باطل نهاده
و تو اقتدا با ایشان کردی و ما استعانه میکنیم بخدای تعالی از کسی که ظلم کرد بر ما و انکار کرد حق
ما را و راهی نهاد باطل از برای مردمان که حجت از برای ماست و پسندیده است از برای
ما خدای تعالی و نیکو وکیل که آن خدای تعالی است بتحقیق که مردمان بر سه صنف اند
یکی از ایشان مومن است که عارف باشد بحقوق ما و ما را امام و مقتدای خود داند و او
از اهل نجات است و یکی دیگر ناصب عداوت و کینه ماست و انکار حقوق ما میکند و او کافر
مشرک است و از برای کافر و مشرک است که نمیداند سبحانه که کسی که نشناسد خدای
تعالی برای آنکه دانند و یکی مردی است که فرا گیرد آنچه خلاف کرده اند در آن و علم آن را بخدای
تعالی تفویض کند [illegible] ولایت ما و اطاعت و اقتدا و ولایت ما نکند و دشمنی
با ما نداشته باشد و اگر عارف شود بحقوق ما مرتبه اطاعت خواهند کرد ما را او
مسلم مستضعف است و ما امید میداریم که بیامرزد خدای تعالی گناه ایشان را و چون معاویه
استماع این سخن کرد هر یک از حاضران را صد هزار درهم داد و غیر امام حسن و امام حسین

را بهر

که هر یک از ایشان را صد هزار درهم داد

فصل در احتجاج امام موتمن ابو محمد الحسن علیه الصلوة والسلم بر آنان که انکار نمودند بر آنحضرت مصالحه معاویه
علیه اللعنه و نسبت تقصیر بآنحضرت میکردند در طلب حق خود سلیم بن قیس روایت میکند
که امام حسن علیه السلم در وقتی که با معاویه در یک مجلس بودند بر خواست و بعد از حمد
و صلوة فرمود ای مردمان معاویه را گمان است که من او را لایق خلافت دانستم
و خود را اهل خلافت ندانستم بدین جهت امر را با او گذاشتم این دروغ فاحش است
بتحقیق که من اولی مردمانم بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و بخدا سوگند که اگر مردمان بیعت
میکردند با من و در مقام طاعت و نصرت من می بودند آسمان و زمین خیر و برکت خود را
از ایشان باز نمی داشت و چون معاویه طمع در خلافت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرموده بود والی نکردند هیچ امت امر خود مردی را در حالی که در میان ایشان
داناتر از او بوده باشد مگر که همواره امر ایشان رو در تنزل داشته باشد تا باز گردد امر ایشان
بعبادت عجل چنانچه بنی اسرائیل کردند هرون را تنها گذاشتند و متابع سامری شدند
و بعبادت گوساله مشغول شدند با آنکه میدانستند که هرون خلیفه موسی است بتحقیق امت پیغمبر
امیر المومنین علیه السلم را گذاشتند با آنکه شنیده بودند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود با علی ابن ابی طالب که تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی و بتحقیق که مختفی
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود در زمانی که میخواند ایشان را بخدای تعالی
و در غار مختفی بود و اگر مددکاری می یافت مختفی نمیگشت و من اگر مددکاری می یافتم خلافت را
بتو نمیگذاشتم ای معاویه و حق تعالی معذور داشت هرون را در وقتی که از قوم خود مختفی
شد چون مددکاری نیافت بتحقیق و ما معذور داشت در وقتی که امت ما را گذاشتند

و بیعت با غیر ما کردند و ما با ایشان مرو مددکار نبودیم این طریق اختیار است بعضی متابعت
بعضی کرده اند ای مردمان اگر شما در میان مشرق و مغرب عالم تفحص و طلب کنید که
فرزند پیغمبر مرسل باشد نخواهید یافت بغیر از من و برادرم روایت کرده اند از حنان بن
سدیر و او روایت کرده از پدر خود سدیر بن حکیم و او روایت کرده از ابو سعید
عقیصی که وی گفت چون مصالحه کرد امام حسن با معاویه در آمدند بر او مردم بسیار
و ملامت میکردند آن سرور را بر بیعت معاویه امام علیه السلم فرمود وای بر شما نمی
دانید که چه کرده ام من بخدا سوگند که آنچه من کرده ام بهتر است از برای شیعه من از
هر چه آفتاب بر او تابیده و آفتاب بر او غارب گردیده آیا نمیدانید که من امام مفترض الطاعه
شما ام و یکی از سید جوانان اهل بهشتم گفتند بلی فرمود آیا نمیدانید که خضر علیه السلم
کشتی را شکست و اقامت جدار کرد و طفل را کشت این احوال بر موسی عم دشوار آمد
چون حکمت آن بر موسی علیه السلم پوشیده بود و آن نزد حق تعالی حکمت و صواب
بود آیا نمیدانید که بر گردن هر یک از ما بیعت یکی از طاغیان زمان هست مگر قایم که
نماز خواهد گزارد در عقب او عیسی بن مریم علیه السلم پس بتحقیق که خدای تعالی مخفی گرداند
ولادت او را و او را غایب گرداند تا در گردن او بیعت هیچ طاغی نباشد
او ظهور کند و او نهمین از فرزندان برادرم حسین است پسر سیده زنان عالمیان است حق تعالی
طول عمر او کرامت می فرماید در غیبت او پس از آن ظاهر میگرداند او را بقدرت
خود در صورت جوانی که بچهل سالگی نرسیده باشد تا بدانند که خدای تعالی بر همه چیز قادر است
روایت کرده است از زید بن وهب جهنی که چون امام حسن علیه السلم جراحت یافته بود
در مداین و در الم آن جراحت بود نزد وی آمدم و گفتم آیا چون می بینی ای پسر رسول

خدا پس بتحقیق که مردم بسیار متحیرند امام علیه السلم فرمود بخدا سوگند که اگر فرا گیرم عهدی
از معاویه هر آینه محفوظ میشود خون من و ایمن میشوم بر خود و اهل خود از گروهی که
زعم ایشان آنست که شیعه منند و اگر من قتال میکردم با معاویه این جماعت مرا میگرفتند
و تسلیم معاویه میکردند پس دیدم که اگر با او صلح کنم با عزت باشم بهتر از آنست که قتال
کنم و من اسیر او باشم و یا منت نهد بر من و این عاری باشد از برای بنی هاشم تا روز
قیامت گفتم ای پسر رسول اله که واگذاشتی شیعه خود را همچو گوسفندان که ایشان را شبانی
نباشد امام علیه السلم فرمود چه کنم ای برادر جهنی بخدا سوگند که میدانم امری که بمن
خواهد رسید از ایشان بتحقیق که امیر المومنین علیه السلم روزی بمن داخل شد و حال که دید فرمود ای
حسن چگونه خواهی بود هر گاه ببینی که پدر تو مقتول شده باشد چه حال باشد ترا چون
مشاهده نمائی که والی این امر بنو امیه باشند حقوق مردم خورند و سیری نیابند
کرده اند کلام خدا متدین بدین ایشان باشند حقوق مردم خورند و ضلالت باشد و دور
حق و سنت رسول خدا گوشه نشین گشته مال خدا را در میان اهل خود منع کنند از حق
آنکه صاحب حق باشد و ذلیل باشند مومنان در ملک ایشان و عزیز باشند فاسقان
و فاجران و برین حال باشند تا زمانی که برانگیزد خدای تعالی مردی را در آخر زمان
که مویّد باشد نزد حق تعالی بامداد ملایکه و نصرت کند او را بآیات خود و غالب گرداند
او را بر اهل زمین تا اطاعت او کنند بطوع یا بکره و روی زمین را مملو عدل کرده باشد چنانچه
از ظلم مملو بوده باشد هیچ کافری نماند مگر که ایمان آورد و هیچ طالح نباشد
مگر که روی بصلاح آورد و زمین گنجهای خود را ظاهر گرداند و از آسمان برکات نازل
گردد و مالک روی زمین گردد و چهل سال خوشا حال کسی که دریابد روزگار او را و داو

وشنود سخنان او را و روایت کرده اند از شعبی و او روایت کرده از سالم بن جعد که او گفت مردی از ما گفت نزد امام حسن علیه السلم آمدم و گفتم ای پسر رسول خدا ذلیل گردی ما را و گردانیدی گرده شیعه را در بنده کی مردم امام علیه السلم گفتم و گفتم ای پسر فرمود بجهت آن تسلیم او کردم که ساختم کسی را که ناصر من باشد و اگر یا صبر کنم و مود کار مم همیشه با او قتال بیکردم بار ما نی که خدای تعالی حکم مینمود در میان من و او و آما من شناختم اهل کوفه را و امتحان نموده ام اصلاح نمی آید ایشان را و فا و عهدی نیست و در مقام اختلاف اند و میگویند که دلهای ما با شما است و شمشیرها ایشان بر روی کشید است راوی گوید که امام حسن علیه السلم درین سخن بود که در فراج او انجرافی بدید آمد و طشتی طلب کرد و خون بسیار استفراغ نمود گفتم این چه بیماریست ای پسر رسول خدا فرمود این اثر زهریست که این طاغی بمن داده است و در جگرم اثر کرده است و پارهای جگر است که بدفعات بیرون می آید گفتم چرا مداوا نمیکنی امام علیه السلم فرمود دو نوبت پیش ازین زهر بمن داده و آنرا مداوا کردم و این نوبت سیوم است و چنان اثر کرده که علاج پذیر نیست خبر بمن رسیده که معاویه علیه اللعنه کتابتی بملک روم نوشت و از وی قدری سم قاتل طلب کرد که آنرا امتحان و تجربه تمام کرده باشند ملک روم در جواب فرستاد که در دین ما روا نیست که اعانت کنیم کسی را بر قتال آنکس که با ما مقاتله نکند معاویه در جواب نوشت که مردی خروج کرده در تهامه و طلب ملک پدر خود میکند و موجب فساد در نظام خلق میشود و او را ده ام که او را به حیلتی دفع کنم آنگاه ملک روم این زهر را از برای او فرستاد و این زهر را بمن داده اند و در جگرم اثر کرده است روایت کرده اند که معاویه علیه اللعنه آن زهر را نهانی نزد زوجه امام حسن جعده بنت

اسعث فرستاد و با او وعده کرد که اگر آن زهر را بامام حسن علیه السلم دهد او را در نکاح پسر ملعون در آورد و چون امام علیه السلم بشهادت یافت آن ملعون نزد معاویه طلب وعده کرد که با زید ملعون قرار وفا نکرد و دنیا و آخرت را بتضییع کشت

فصل در احتجاج امام المتقین ابی عبد الله الحسین علیه السلم بر عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب در امر امامت و خلافت روایت کرده اند که روزی عمر علیه اللعنه والعذاب بر منبر برآمد و خطبه میخواند در اثنای خطبه گفت که من اولی بمؤمنانم از نفسهای ایشان امام حسین علیه السلام از یک جانب مسجد باواز بلند فرمود فرود آی از منبر پدر من ای کذاب این منبر پدر منست نه از پدر تو عمر گفت منبر پدر تست کسی که تعلیم کرده است ترا این سخنان پدرت علی ابن ابی طالب امام علیه السلم فرمود اگر اطاعت کنم پدر خود را در آنچه امر کرده باشد مرا بخیر خود هو که او هادی در راه است و من مهتدی بهدایت او باشم و مرا او را در رقاب مردم بیعتیست بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله که نازل شد از آسمان جبرئیل علیه السلام و انکار نمیکند او را مگر کسی که جاحد بکتاب خدا و سنت پیغمبر او باشد و مردمان عارف اند از دلهای خود و منکرند بالسنه خود و وای بر آنان که منکرند حق ما اهل بیت را عمر خطاب علیه اللعنه گفت ای حسین اگر کسی انکار کند حق پدر ترا بر او لعنت خدا مردمان ما را امیر المؤمنین خود ساختند ما امیر ایشان شدیم و اگر ایشان پدر ترا امیر می ساختند پدر تو امیر می بود امام حسین علیه السلام فرمود که ترا امیر ساخت پس از آنکه تو ابو بکر را امیر ساختی رجوع خود عمر خشم آلود از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت و مردم با او روان شدند تا منزل امیر المؤمنین علیه السلم طلب کرد و مرخص شد و نزد امیر المؤمنین علیه السلم آمد و گفت ای ابو الحسن امروز از پسرت حسین چه کردی بمن رسید او آواز بلند کرد در مسجد پیغمبر خدا و بجهت بر من اراذل

تا امام حسن علیه السلم فرمود این سخن از تو شایسته نبود که گفتی که از جهت حسین اراذل را بر من تحریص کند که از اول مدینه زنان اند که دین و ملت خود را که اشته تو و نظایر ترا امام و خلیفه دانسته اند و خسیس تر کسی است که ایشان را باتفاق بر باطل خود برانگیخت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای ابو محمد تو بر گروب العصب و سم الحب نبودی سخن مرا شنو و تعجیل در کلام مکن و با عمر گفت که ایشان را کال تو بشنیده بیغمبر خدا هست غیر تو ایشان را در حرم می آورد عمر گفت هیچ تو اند بود که ایشان از من راضی باشند امام المؤمنین علیه السلم فرمود که هر گاه که تو از خطبه خود بازگردی و از معصیت توبه کنی رضای ایشان حاصل میشود عمر گفت ای فرزندان خود را ادب بیاموز تا با سلاطین و حکام بطریق ادب سلوک نمایند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من او را تعلیم ادب با اهل عصیان و اهل بغی اند تا از طغیان و عصیان خود باز گردند و طریق طاعت و متابعت خدا و رسول خدا مسلوک دارند و از پلاک ایمن خود باز دارند عمر خشمناک از مجلس بیرون آمد عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف در راه با او ملاقات کردند عبد الرحمن گفت ای ابو حفص چه کردی هیچ حجتی قایم کردی بر علی ابن ابی طالب عمر گفت هیچ حجتی را ایشان قایم نتوان کرد عثمان گفت ای ابو حفص ایشان پسران عبد مناف اند که بزرگان عالم در نظر ایشان از اصحاب صفه و عماف اند عمر گفت ای عثمان مفاخرت تو بشان و بزرگی فرزندان عبد مناف از ابلهی و حمق است عثمان گفت ترا انکار عزت و شأن ایشان دلیل حسد و بغض است و مقالات ایشان دلیل حسد و بغض است که خصومت رسید عبد الرحمن بن عوف در میان در آمد و هر یک را بجای برد و خصومت منتهی گشت

فصل در احتجاج امام الحسین ابو عبد الله الحسین بذکر مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین در وقتی که معاویه

علیه اللعنه امر کرده که ناسزا گویند امیر المؤمنین را و بقتل دوستان و شیعه او را و تعلیل در ذکر کسی را که قایل بفضایل آنحضرت شد از سلیم بن قیس روایت کرده اند که چون معاویه بن ابی سفیان در زمان استیلا و طغیان قصد حج کرد از وی کرد چون بمدینه رسید باستقبال و بیرون رفتند اهل مدینه نظر کرد بر دید که باستقبال و بیرون آمده اند تا چه کسان اند چنان معلوم کرد که اکثر ایشان از قریش اند چون فرود آمد گفت چه شده است و چیست حال انصار که باستقبال بیرون نیامده اند معاویه گفت کجا رفتند آن شتران بود پیش که ایشان را بود قیس بن سعد بن عباده که سید انصار بود گفت هلاک شدند و با جبر کشته در روز بدر و احزاب واحد و دیگر غزوات که تو و پدر تو لشکر را بر اهل اسلام کشیدند تا آن زمان که خدای تعالی نصرت داد اهل اسلام را بر شما و مکروه بود نزد شما غلبه اهل اسلام پس خاموش شد و از انکار خواست و بر حاجتی بر گذشت که ایشان از قریش و دید بر خواستند و استقبال کردند معاویه را غیر عبد الله بن عباس معاویه گفت ای عبد الله چه ترا بخواست بهمانکه بر خواستند اصحاب تو سبب جز این نخواهد بود که قتال کردم با شما در صفین و من در آن قتال معذور بودم چرا که پسر عم من عثمان مظلوم کشته شد ابن عباس فرمود عمار را که بکشت معاویه گفت عمار را اسلام کشته ابن عباس گفت پس حجت تو باطل تر شود معاویه گفت که من نوشته ام باهل بلاد که مناقب علی ابن ابی طالب و اهل بیت او را نگویند و نشنوند زبان نگاه دارد و در این سخن چه گویی ابن عباس فرمود این ما نهی کرده اند ما را از خواندن قرآن معاویه گفت نه ابن عباس گفت اینکه نهی کرده ام ما را از تاویل قرآن معاویه گفت بلی ابن عباس گفت پس بخوانیم قرآن را و ندانیم که مقصود چیست باز ابن عباس فرمود واجب تر با خواندن قرآنست یا عمل کردن بان معاویه گفت عمل ابن عباس گفت چه عمل کردن بان ابن عباس گفت چگونه عمل کنیم بچیزی که ندانیم که مقصود

از آن جهت معاویه گفت سوال کنید تا دلیل از آن کسی که تا دلیل کند از آنچه پیغمبر گفت تا دلیل کنید
شما و اهل بیت شما ابن عباس فرمود قرآن نازل نشد مگر در اهل بیت ما چون تواند
بود که از آل ابوسفیان سوال کنم ای معاویه نهی میکنی ما را از آنکه عبادت کنیم خدای تعالی
را بقرآن و آنچه در اوست از حلال و حرام و اگر سوال کنند تا بدانند احکام مذکوره را
در اختلاف و هلاک شوند معاویه گفت بخوانید قرآن را و تاویل مکنید آنچه در حق شما
نازل است و ما سوی از آن روایت کنید ابن عباس فرمود حق تعالی میفرماید یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون یعنی
میخواهند تا فرو نشانند نور خدا را بدهنهای خود و اباء دارد خدای تعالی مگر آنکه تمام
کند نور خود را اگرچه مکروه میدارند از آن کافران آنگاه معاویه بمنزل خود رفت و
صد هزار درهم از برای ابن عباس فرستاد و ندا کرد منادی معاویه که بری الذمه
است از ما کسی که روایت کند فضایل علی ابن ابی طالب و اهل بیت او را و کسی که
اهل کوفه این بلیه کشیدند زیرا که شیعه امیرالمومنین در کوفه از همه بسیار بودند و زیاد
بن امیه را که عامل کوفه و بصره که عراقین عبارت از آنست کرد و ابنه ما او متصرف داشت
که تتبع کند شیعه امیرالمومنین علیه السلام را و او عارف بود با ایشان و در روی ایشان
در زیر هر کلوخ و مدر و ایشان را بقتل آورد و قطع دستهای و پاهای ایشان میکرد تا آنکه
که باقی نماند در عراقین از شیعه امیرالمومنین کسی که معروف و مشهور بود و کتابت نوشت
معاویه بعمال خود در بلاد که چون استیصال کردید شیعه علی ابن ابی طالب را بایستی
که تفقد نمایید محبان عثمان را و رعایت کنید آنان را که فضایل عثمان روایت کنند
و ستایش و شغول باشند نفقه عمال او باکرام و انعام آن گروهان سعی و جهد بلیغ

بظهور رسانیدند و مداحان عثمان را خلعتها و صلها میدادند و آن ملاعین دروغها بر زبان
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از برای او افترا میکردند تا زمانی که این مزخرفات در
میان مردم شایع شد تا مرتبه که مردم از شهرهای دور می آمدند و مداحان عثمان را تحفه
مجلس آن ملعون طاغی ساخته صله و عطیه آن ملعون میرسیدند و چون مدایح عثمان بسیار شد
کتابت بعمال خود نوشت که چون مدایح عثمان بشهره تمام رسید بعد از این مردم را بذکر
فضایل و مناقب معاویه دلالت کنید که نزد ما مرغوب تر و در نقض محبت اهل بیت تمام تر است
و بر خاطر ایشان گران تر می آید پس مردم شروع در روایات کردند در فضایل معاویه و در
منابر و مساجد آنچه از راه کذب و افترا به پیغمبر خدا نسبت کرده بودند میگفتند و می شنیدند
و معلمان القا میکردند بر صبیان تعلیم کتب تا بجایی که قرآن را تعلیم ایشان میکنند و ایشان
بتعلیم اطفال و نساء و خدم و حشم اشتغال مینمودند و در این اثنا کتابتی رسید از زیاد بن
معضون که حضرمیین بر طریقه علی و بر رای اویند معاویه در جواب نوشت که باید بکشی
کسی را که بر دین و روش علی ابن ابی طالب باشد آن ملعون اکثر ایشان را بقتل در
آورد و کتابت نوشت بهمه بلدان که نظر کنید هر کس که قایم شود بر دوستی آنکه محب علی
و آل او است بقتل در آورند و بسیاری از شیعه شهادت یافتند بعد از آن کتابتی نوشت
که هر کس که متهم باشد بمحبت علی بی توقف او را بقتل در آورند و موقوف اقامه بینه
نکشند و بسیار کشتند بتهمت و ظن بسیاری از شیعه امیرالمومنین را علیه السلام تا بمرتبه که اگر از
لوازم سخنان مردمان توهم میلی و محبتی بامیرالمومنین علیه السلام میکردند در کشتن توقف
نمیکردند و کار بجایی رسید که هیچ شیعه در هیچ بلاد بر نفس خود ایمن نبود خصوص در بصره
و کوفه و اگر کسی اراده مینمودی که سری را با کسی در میان نهد در خانه آمدی و خلوتی

اختیار میکرد و التفات تمام از خدمتکار او مینمود و مبالغها در کتمان اسرار مینمود و حال بدین
منوال بود و هر حقی را بنام باطل خواندندی و هر باطل را بنام حق تا هنگامی که امام موتمن
ابومحمد الحسن علیه السلام شهادت یافت و از دنیا رحلت فرمود و این بلا و فتنه زیاد شده او
مو یافت و هیچ یکی از اولیاء خدا نبودند مگر که خایف بودند بر نفس خود پیش از موت معاویه
به دو سال امام الحرمین ابوعبدالله الحسین علیه السلام حج فرمود و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس
با آنحضرت بودند امام علیه السلام بنی هاشم را از زنان و مردان و شیعه ایشان از آنان که بقصد
حج از دیار بعیده آمده بودند و آنان که مقیم حرم بودند و جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
که در مکه بودند و فرزندان و تابعان ایشان را و جماعه انصار را آنان که بصلاح و تقوی و
معروف بودند جمع فرمود و ایشان در منا پیش از هزار نفر بودند و اکثر تابعین و پسران صحابه
و امام بر منبر برآمد و خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و امیرالمومنین
علیه السلام علیهم بعد از آن فرمود که این مرد طاغی آن کرد با ما و شیعه ما که دیدید و شنیدید
و من میخواهم که سوال کنم شما را از چیزی چند پس اگر راست باشد تصدیق کنید مرا و اگر دروغ
باشد تکذیب کنید مرا بشنوید مقاله مرا و بپوشانید قول مرا بعد از آن بازگردید بشهرهای خود
و در میان قبایل و دوستان خود و کسانی که اعتماد دارید و قول ایشان بشنوید بخوانید پس
تحقیق که میترسم من آنکه مندرس کردد این حق و از آن هیچ اثری نماند و خدای تعالی
تمام خواهد گردانید نور خود را و اگرچه مکروه دارند از آن کافران پس ذکر فرمود
امام هر آنچه فرستاده بود خدای تعالی در حق ایشان از قرآن مجید و آنچه پیغمبر صلی الله
در فضایل ایشان و اهل بیت و پدر و مادر ایشان فرموده بود و آنچه فرمود صحابی
و تابعین که حاضر بودند تصدیق نمودند صحابه گفتند ما از پیغمبر شنیدیم و تابعین گفتند

نماها

که ما از دیگر صحابه شنیدیم بعد از آن فرمود و سوگند میدهم شما را که آنچه از من شنیدید ذکر مکنید
مگر همه از برای کسانی که بر ایشان اعتماد داشته باشید امام علیه السلام از منبر فرود آمد و مردم
متفرق شدند در احتجاج امام العاشقین ابوعبدالله الحسین علیه السلام بر معاویه علیه اللعنه در زمان
بودن او بر قتل آنان که بقتل در آورده بود از شیعه امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام از صالح
عقبه روایت کرده اند که وی گفت چون معاویه علیه اللعنه حجر بن عدی و اصحاب او را از شیعه
امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام بقتل در آورد در آن سال بقصد حج به بیت الله الحرام آمد با امام
علیه السلام ملاقات کرد و گفت ای اباعبدالله هیچ بتو رسید که چه کردم بحجر بن عدی و اصحاب
او و اشیاع او امام علیه السلام فرمود چه کردی با ایشان گفت کشتم ایشان را و کفن کردم ایشان را
و نماز گذاردم بر ایشان و در مقابر دفن کردم امام علیه السلام بخندید و فرمود قوم با تو خصومت
میکنند و میگویند که اگر ما میکشتیم شیعه ترا کفن نمیکردیم و نماز نمیگذاردیم و در مقابر
مسلمانان دفن نمیکردیم و بمن رسیده است قبایح اعمال تو در حق شیعه ما و قیام تو
ببغض ما و اعتراض تو بر بنی هاشم بعیوب و چون این اعمال کردی رجوع بنفس خود کن و سوال
کن از نفس خود آیا حق با تو است یا نه پس اگر نیابی نفس خود را اعظم عیبا پس نجات با نقص
نظری در معرفت عیوب مای معاویه که آن بمی را از ره مکن و از کمان تیر بر غیر غرض خود مینداز و
مینداز از بجانب ما تیر عداوت خود را از مکان قریب پس بتحقیق که تو فرمان بردی در حق ما مردی
را که قدم نیست اسلام او و حادث است نفاق او و خال تو بر دین و جه است که من نظر کردم
بسهم و دران تو خواهی بدان خواهی مدان
در احتجاج
امام الساعین ابوعبدالله الحسین علیه السلام در جواب کتابتی که معاویه علیها اللعنه با امام علیه السلام نوشته
بود امام علیه السلام جوابش نوشت که اما بعد پس بتحقیق که رسید بمن کتاب تو و آنکه رسید

است بتو از من اموری که من از آن بیخبر و بی نیازم و گمان برده که من راغب باین امورم و
از تو بغیر این متوقعم این سخن را از من نیاید اند بتو مگر مشاؤان نمیم که در تفریق جمعها کوشند
من هرگز اراده نکرده‌ام حرب تو و خلاف تو در خاطر ندارم و بخدای سوگند که من از خدای
تعالی ترسانم در ترک آنچه گفتم و گمان نمی برم که خدای تعالی هرگز آن از من راضی باشد
آیا تو کشنده حجر بن عدی نبودی برادر کنده و اصحاب صالحین و برادران عابدان مطیعان او
که منکر ظلم بودند و از بدعت و ضلالت مجتنب و اختیار کرده بودند حکم کتاب و سنت
پیغمبر را و در کار خدا از ملامت ملامت کننده کان اندیشه نداشتند پس کشتی ایشان را بظلم
و عدوان بعد از آنکه امان داده بودی ایشان را و سوگندها مغلظه و مواثیق موکده ایشان را
ایمن گردانیده بودی از آنکه مواخذه بکنی ایشان را بآنچه واقع شده بود در میان تو و در میان
ایشان آیا تو نیستی قاتل عمرو بن الحمق صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن بنده صالح که
نحیف گردانیده بود او را عبادت خدای تعالی و رنگ او زرد و جسم او نحول باشد
بود بعد از آن که ایمن گردانیده بودی او را بعهود و مواثیق و وفا بآن عهود نکردی آیا نیستی
تو که زیاد بن سمیه را که مولود بر فراش عبد ثقیف است گمان بردی که پسر پدر تو است و او را
مسلط گردانیدی بر عراق پس او قطع کرد دستهای مسلمانان و پایهای ایشان را و چشمهای
ایشان را از حدقه بیرون آورد و ایشان را صلب کرد بر درختهای خرما گویا نیستی تو از
امت آیا نیستی تو صاحب حضرمیان که ابن سمیه درباره ایشان بتو نوشت و تو امر
کردی ابن سمیه را که بکشد ایشان را که بر دین علی و بر رای او باشند پس بکشت ایشان را و
گفتی در میان آنچه گفتی که نظر کن از برای نفس خود و دین خود و از برای امت محمد
صلی الله علیه و آله و بپرهیز کن از شق عصای این امت و آنکه باز گردانی ایشان را در فتنه

بخصوص من نمی دانم فتنه بزرگتر از ولایت تو برین امت و نمیدانم نظری از برای نفس خود و فرزند
خود و امت جد خود فاضلتر از جهاد با تو پس اگر بکنم از آن پس آن قربتی است
از برای خدای تعالی و اگر ترک جهاد کنم با تو استغفار میکنم خدای تعالی را از گناه
خود و از حق تعالی آن میخواهم که توفیق دهد مرا از برای ارشاد امور خود و گفتی در میان
آنچه گفتی که اگر منکر باشم ترا منکر باشی مرا و اگر کید کنم با تو کید کنی با من بجواره راهی
تو کید با صالحان بوده از آن وقت که آفریده شده پس کید کن با من بآنچه خواهی پس
بتحقیق که امید دارم که مضرت رساند بتو کید تو بهیچ کس آن قدر مضرت نرساند
که بنفس تو چه کید تو بیدار نکرده اند دشمن ترا و هلاک میگردانند ترا همچنانکه بنا حق کشتی
این جماعت را همچنانکه ذکر کردم بعد از آن که صلح کرده بودی با ایشان و موکد گردانیده بودی
بعهود و مواثیق و باعث بر قتل ایشان جز این نبود که ذکر فضایل ما میکردند و تعظیم حقوق
ما بجای می آوردند پس بشارت باد ترا ای معاویه بقصاصی از جانب حق تعالی و مستعد
باش از برای حساب و بدانکه خدای تعالی را کتابی است که هیچ صغیره و کبیره نیست
مگر در آن شمرده شده و نیست خدای تعالی که فراموش کننده باشد آنچه از بندگان
در وجود می آید

در احتجاج امام الثقلین ابو عبدالله الحسین
علیه الصلوة و السلام بر امامت خود بمعاویه علیه اللعنه و غیر آن و ذکر طرفی از مفاخرات
خود از موسی بن عقبه مرویست که با معاویه گفته شد که مردمان نظر بحسن بن علی دارند اگر
امر کنی او را که بر منبر بر آید و خطبه بخواند چون او را لکنتی در زبان است حصر خواهد شد و عیب
او در نظر مردمان میشود معاویه با ایشان گفت ما این گمان بر برادر او حسن بردیم
چون بر منبر بر آمد خطبه خواند و سخنان او در نظم گشت و ما مفتضح شدیم مردم او در

باب مبالغه نمودند تا امام حسین علیه السلام را بآن مکلف داشتند امام علیه السلم بر منبر بر آمد
و بعد از حمد و ثنا و صلوات برسید آنچه شنید که مردی میگوید چه کس است این
که خطبه میخواند امام علیه السلم فرمود ما حزب خدائیم که بر همه احزاب غالبیم و عترت پیغمبر
خدائیم و اهل بیت طیبین ایم و یکی از ثقلین ایم که گردانیده است ما را پیغمبر خدا دوم کتاب الله
که در و تفصیل هر چیز است و باطل را بآن راه نیست بلکه در بدایت و نهایت و لیکن آن
تتبع حقایق آن بما مرجوع و مفوض است پس فرمان برداری کنید ما را بتحقیق که طاعت
ما فرض عین است در آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم یعنی
فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر خدا را و فرمان برید خداوندان امر را از شما و
بیم میکنم شما را از آنکه استماع وساوس شیطان کنید زیرا که او از برای شما دشمن روشن
است پس باشید همچو دوستان او که میگفت از برای ایشان که هیچ کس از مردمان غالب
نیست بر شما و من با شما خواهم بود و چون دید که دو گروه را که بیکدیگر رسیدند بقفای
رفت و میگفت من از شما بیزارم من از خدای تعالی ترسانم و نباید مقتول نخواهند گرد از
هیچ نفس ایمان او را که نبوده باشد که ایمان آورده باشد از پیش ظهور عذاب یا کسب کرده
باشد در ایمان خود خیری و عمل صالحی معاویه گفت بس است ای ابی عبدالله بحق که رسانیدی
آنچه می باید رسانیدن

در احتجاج امام المؤمنین ابو عبدالله الحسین
علیه الصلوة و السلام بر اهل کوفه لعنة الله علیهم در کربلا از مصعب بن عبدالله مرویست که چون
امام الثقلین ابو عبدالله الحسین را در کربلا محصور ساختند بر مرکب خود سوار شد و
مردمان را از سخن گفتن خاموش گردانید و حمد و ثنای حق تعالی اشتغال نمود
و با اهل کوفه خطاب فرمود که هلاکت بر شما باد و نا امیدی روزی شما شود از راه

بر ما جمع آمده اید و همچو سگان بر ما بانگ می زنید و تیز و برگردانیده اید شمشیرها که در دست
ما بود از برای هلاکت ما و بر افروخته اید بر ما آتشی را که بر افروخته بودیم ما بر دشمنان
خود و دشمنان شما پس امداد کرده اید و مددگار اعدای خود و اعدای خود شدید بی آنکه
عدلی از ایشان بشما رسیده باشد و یا از ایشان در امیدی افتاده باشید و بی
گناهی که از ما نسبت بشما در وجود آمده باشد پس وای بر شما که چه مکر و هستیزه اید
ما را و عداوت ما اختیار کرده اید و شما بودید که به بیعت ما شتافتید و بر روی یکدیگر
می افتادید از غایت ازدحام بشتابید فراش که بر روی یکدیگر افتید و بعد از آن بشکستید
آن عهد و مثاق را بسفاهت و ضلالت اختیار کردید متابعت طاغوت این امت
را و خفه احزاب و نبذه کتاب و فروشانیده جزئی سنت را و گردانیده کان قرآن
بد و جزو و کی جز در اعتقاد دارید و کی را منکرید و مخالفان امام زمان اید آیا پس
شما امداد میکنید این جماعت را و در عجز و ضعف ما میکوشید الا لعنة الله علی الظالمین
بدانید و آگاه باشید که لعنت خدای تعالی بر ظالمان است آنان که عهد خود را بشکستند و
حق را که داشته باطل گردیدند فرمان برداری ولد الزنا این و لد الزنا مرا اختیار
کردیده و مرا مکلف میدارید در اختیار هلاکت یا ذلت و کجا مصور است که چنین مذلتی
اختیار کنم و خدای تعالی و رسول خدا و مومنان مخلص آن رضا ندارند که اختیار طاعت
لئام بر مصارع کرام نمایند و من با شما در مقام محاربه ام با قلت یاور و مددکار و کثرت
اسباب شما آورده اند که چون اصحاب و اقارب امام علیه السلم بشهادت رسیدند
و او فرد و وحید ماند و بغیر از امام زین العابدین علیه السلم و برادر شیرخوار او
عبدالله کسی نماند امام حسین علیه السلم رو در خیمه آمد و فرمود عبدالله را از برای بیان

تا او را وداع کنم عبد الله را بنزد امام علیه السلام آوردند و او را در کنار گرفت و گریه
بر روی او میداد و میگفت ای پسر من و ای برادر زادهٔ من در وقتی که خصم ایشان محمد رسول الله
و علی ولی الله باشند درین اثنا تیری از لشکر مخالف آمد و بر روی عبد الله نشست و در حال
عبد الله شهادت یافت امام حسین علیه السلام استرجاع نمود و از اسب فرود آمد و از
شمشیر گودی بکند و عبد الله را دفن فرمود و بر مرکب سوار شد و چنانچه در مفاخر و
مناقب خود و آبای کرام خود خواند که ترجمه آن طولی دارد **فصل**
در احتجاج فاطمه صغری بر اهل کوفه لعنة الله علیهم از زید بن موسی جعفر روایت کرده اند
و او از آبای کرام خود روایت کرده که فاطمه صغری را از کربلا بکوفه آوردند خطبه خواند
و بعد از آن حمد و ثنای حق تعالی فرمود ای اهل مکر و غدر امتحان میکند خدای تعالی
ما اهل بیت نبوت را بشما و امتحان میکند شما را بما و ما را امتحان خدای بصدق و راستی
و شما بر دروغ و خیانت گردانیده است علم خود را نزد ما و ما را محل دین و شریعت خود ساخت
بکرم گردانید ما را بکرامت خود و فضیلت نهاد ما را بواسطه پیغمبر خود بر بسیاری از مخلوقات
تفضیل نهادنی پس تکذیب کردید شما ما را و کفران نعمت ما کردید و قتال ما حلال دانستید و
اموال ما را بغارت بردید که گویا ما اولاد ترک یا دیلم ایم کشتید جد ما را دی روز و از شمشیرهای شما
امروز خون اهل بیت مسقط است بواسطه کینه و حسد قدیمی که شما را با ما است پس خوش شد
چشمهای شما و فرح یافت دلهای شما باین جرأت که با خدای تعالی کردید و مکری که با او نمودید
و خدای تعالی بهترین مکر کنندگان است پس فرحناک مشوید با آنچه کرده اید با خونهای ما و آنچه
یافته اید از اموال ما پس بتحقیق که آنچه بما رسید از مصائب جلیله و رزایا تا اندوهگین مشوید از آنچه از شما
فوت شده باشد و فرحناک مشوید بآنچه بشما رسیده باشد و دوست نمیدارد خدای تعالی هر متکبر

فخر کننده را پس مستوجب لعنت و عذاب باشید که لعنت خدا بر ظالمان است ای اهل کوفه شما فخر
میکنید بقتل قومی که پاکیزه گردانیده است ایشان را خدای تعالی و پاکیزه گردانیدن ایشان
حسد میبرید بر ما بر آنچه تفضیل کرده است خدای تعالی ما را آن فضل خداست بهر که میخواهد
میدهد و آنکس که خدای تعالی او را نصیبی از نور روشن نکند پس او را هیچ نوری
نیست راوی میگوید درین محل آواز گریه مردمان بلند شد و فریاد بر آوردند که این
قدر سخن بس است که فرمودی ای دختر طیبین بتحقیق که بسوختی دلهای ما را باتش حزن
و اندوه که در سینهای ما افروختی پس خاموش شد صلوات الله علیها **فصل**
در احتجاج زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام در خطبه که آنرا فرمود در آن روز در حضور
اهل کوفه لعنة الله علیهم از حذلم بن ستیر الاسدی روایت کرده اند که چون امام المتقین علی
ابن الحسین زین العابدین علیه السلام بکربلا آمد با زنان اهل بیت و آنحضرت مریض بود و زنان
کوفه گریبانها را چاک کرده ندبه میکردند و مردان و زنان ایشان گریه و افغان میکردند
امام علیه السلام باواز ضعیف نحیف میگفت این جماعت گریه از برای ما میکنند اما که کشت ما را غیر
شما زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام اشارت فرمود بخاموشی مردمان پس مردمان
خاموش شدند و مستمع گشتند پس زینب علیها السلام بعد از حمد و صلوة فرمود ای اهل غدر و مکر
گریه و زاری شما خبری نیست بد آنچه از پیش فرستاده دستهای شما آن موجب غضب خدا است
بر شما و همیشه شما در عذاب خدا خواهید بود و آیا بر خود بگریید زیرا که شما بگریه سزاوارید
زیرا که شما بعار کردار خود مبتلا اید و عیب آن از خود دور کرده نتوانید آیا ... نجیب
ان قتل فرزند پیغمبر خدا باشد و سید جوانان بهشت بود ... که شما را از او
... حاصل شد و بدانچه شما از پیش فرستاده اید از برای نفس خود نا امیدی

است و رسمی شما و هلاکت است در دست شما و خسران و زیان کاری است در
صفقه شما و باز گشتید بغضب خدای تعالی و بخواری و مسکینی که یهود و نصاری بآن
رسیدند نمیدانید که چه جگر گوشه را از رسول خدا هلاک کردید و چه عهدی را شکستید و چه حرمتی
را خواری رسانیدید و چه خونی است که بظلم و ستم ریختید نزدیک است که آسمانها
شکافته شود و زمین پاره پاره شود از غم و اندوه این و کوهها ریخته شوند از الم این مصیبت
و خدای تعالی از برای شما و ستمگاران در مرصاد است و درین حال نوحه و زاری بسیار
کرد امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای عمه خاموش شو که موجب شماتت اعداست
و تو میدانی که گریه و زاری باز نمیگرداند آنچه زمانه آنرا هلاک کرد پس آنحضرت خاموش
گشت و فرمود تا خیمه زدند و مخدرات عصمت را بخیمه فرستاد و از برای تسکین اندوه
ایشان اندرون خیمه در آمد **فصل** در احتجاج نور العارفین علی بن الحسین
علیه الصلوة والسلام با اهل کوفه چون از خیمه بیرون فرمود اشاره کرد با اهل کوفه که خاموش
شدند حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله داد
و فرمود ای مردمان آنکه میشناسد مرا خود میشناسد و آنکه نمیشناسد من علی
پسر حسینم که مذبوح بر کنار شط فرات است من پسر آنکسم که هتک حرمت او کردید و خون
او را بناحق ریختید و مال او را بغارت بردید و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
کردید ای مردمان شما کتابت نوشتید و پدر مرا طلب کردید و اظهار عهد و میثاق
با او کردید تا او را کشتید و هتک حرمت ایشان کردید آیا شما از امت پیغمبر نبودید
از این سخن گریه و زاری بسیار در میان مردمان پدید آمد آنگاه امام زین العابدین علیه السلام
فرمود رحمت کند خدای تعالی مردی را که گفتار مرا در باب پیغمبر خدا اقتدا و متابعت بکار بست

پس همه باتفاق آواز بر آوردند که ای پسر رسول خدا میشنویم و اطاعت میکنیم و نگاه
میداریم وصیت ترا پس ما را بامر خود سر افراز کن بحق که ما دشمنیم آنکس را که با تو دشمن
است و دوستیم آنکس را که با تو دوست و محبت است تا انتقام بکشیم از آن کسان
که ظلم کردند شما را امام زین العابدین علیه السلام فرمود هیهات هیهات ای گروه غدار
مکار بغض شما حایل است در میان شما و اراده و آرزوی شما میخواهید که با من آن
کنید که با پدرم کردید هنوز جراحت پدرم روی بهبودی نیاورده است و اهل بیت او و جانم
الم با من نه و درد ما از شما آنست که همچنان که از برای ما میکشید از برای دشمنان ما کشید
... و واقعه امام حسین را علیه السلام ذکر کرد و ماتم بسیار داشتند و اندرون خیمه فرمود
فصل در احتجاج سید الساجدین علی زین العابدین ع در شام بر بعضی
اهالی آنجا در وقتی که بر یزید علیه اللعنه در آمدند از دیلم بن عمرو مرویست که گفت در شام بودم
وقتی که سبایای آل محمد را علیهم الصلوة والسلام نزد یزید در آوردند و ایشان را در مسجد
شهر جائی که معهود بود که سبایای ترک و روم آنجا نگاه دارند و علی بن الحسین در میان
ایشان بود پیرمردی از اهل شام آمد و با ایشان گفت الحمد لله که کشته شدید و هلاک گشتید
و شاخ فتنه شکسته شد و در ناسزا گفتن با ایشان هیچ تقصیری نکرد چون سخن او
تمام شد علی زین العابدین علیه السلام فرمود سخنان گفتی و ما خاموش بودیم تا سخنان
خود را تمام رسانیدی و آنچه در دل داشتی از عداوت و بغضا اکنون خاموش باش
تا من آنچه دانم بگویم پیرمرد گفت بگوی تا بشنوم امام علیه السلام فرمود آیا خوانده کتاب
خدای تعالی را گفت بلی خوانده ام امام علیه السلام فرمود آیا این آیت خوانده که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که نمیخواهم از شما هیچ

فرزی درادای رسالت که محبت و مودت خویشان نزدیک من فرد کفت بلی خوانده ام امام علیه السلم فرمود ما ان خویشان نزدیکیم هیچ یافته از برای ما در سورهٔ بنی اسرائیل حقی که مخصوص ما باشد و مسلمانان با ما شریک نباشند کفت نه امام علیه السلم فرمود آیا این آیت نخوانده و آت ذی القربی حقه یعنی بده ای محمد خویشان خودرا حق ایشان کفت بلی امام علیه السلم فرمود ما آن خویشانیم که مامور است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله انکه بدهد حق ما را مرد شامی کفت بتحقیق شما ایشید امام علیه السلم فرمود آیا هیچ خوانده این آیت را که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی و بدانید انکه انچه غنیمت کرده اید شما پس بتحقیق که مر خدا راست پنج یک آن و مر رسول خدا راست و مر خویشان او را شامی کفت بلی امام علیه السلم فرمود مایم آن ذوالقربی هیچ خوانده در سورهٔ احزاب حقی که مخصوص ما شد کفت نه امام علیه السلم فرمود آیا هیچ خوانده این آیت را که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی میخواهد خدای تعالی بجز انکه بردارد از شما پلیدی را ای اهل بیت پاکیزه کرداند نی امام علیه السلم فرمود ما آن اهل بیتیم مرد شامی دست بجانب آسمان برافراشت و کفت توبه کردم و بازکشتم بسوی تو خدایا بازکشتم از عداوهٔ آل محمد و از کشتن اهل بیت محمد قران خوانده ام روزکاری هرکز باین اطلاع نیافتم تا امروز

فصل

در احتجاج زینب بنت علی ابن ابی طالب علیهما الصلوة والسلم در وقتی که یزید علیه اللعنة چوبی در دست داشت و بدندانهای پیش سید الشهدا می نهاد و شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم و غیران از مردمان نقل میکند که کفتند که چون امام زین العابدین علیه السلم را با اهل بیت در آوردند بر یزید علیه اللعنة سر مبارک امام حسین را نزد آن

ملعون

ملعون آورده بودند و در برابر او بر طشتی نهاده بودند و چوبی بر دست ان کلب بود و بر دندانهای پیش امام حسین علیه السلم میزد و میکفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا یعنی کاشکی صنادید بزرکان ما که در بدر کشته شدند اینجا حاضر بودندی تا مشاهده کردندی انتقام کشیدن مرا از ایشان پس برخواست دختر امیر المومنین علیه السلم و بعد از حمد و صلوه فرمود راست کفته حق تعالی انجا که فرمود ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله وکانوا یعنی پس عاقبت انکسان که بدی کردند همیشه بدی بود از برای انکه ایشان تکذیب کردند خدای تعالی را و بودند که همواره بآیات خدا استهزا میکردند این کمان برده تو ای یزید که اکر اطراف زمین را بر ما تنک کردانی صاحب قدرتی بر ما و ما را از خدای تعالی خواری رسیده باشد و ترا کرامت و منزلت و این موجب عظم و جلالت قدر تست یا تو فراموش کرده قول حق تعالی را انجا که فرمود ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین یعنی و مپندارند انان را که کافر شدند انکه مهلتی که میدهیم ما ایشان را بهتر است از برای ایشان بتحقیق که ما مهلت میدهیم ایشان را از برای انکه زیاده کردانند کناه را و مر ایشان راست عذاب خوار کننده آیا از عدل است یا ایمان ای پسر آزاد کردهای ما انکه کنیزان خود را در پس پرده میداری و دختران پیغمبر خدا را اسیر کرده و پرده از روی ایشان میدری و با اعدا همراه کرده که از شهری بشهری می برند و در کوچه و محلات میکردانند و از دور و نزدیک بایشان می نکرند و شریف و وضیع بر ایشان نظر میکنند و هیچ یک از مردان محرم و خویشان مشفق با ایشان نیست و نیست این جز عناد با خدای تعالی و جحود پیغمبر خدا و انکار دین و شریعت نیست اما چنین عملی از تو بدیع و چنین عمل از تو عجیب نیست

شاید یا اباعبدالله که بوسه کاه سید المرسلین است چوب بران میزنی و بقتل او فرح و شادی میکنی و ریختن خون جکر کوشهای بهشت و پسران عبدالمطلب و پسر را در پیغمبر خدا را بخت و سعادت خود دانسته و اقوام و اقربای خود را که در بدر کشته شدند در کفر و عناد از برای مشاهده فرح بدین حال میخوانی و این عمل را انتقام ایشان میدانی و این حال خود را مسلمان خیال میکنی ازین عجب تر چه تواند بود بار خدایا انتقام ما را از ظالمان ما بکش آن ستمکاران که خون ما بناحق ریختند و حق ما را باطل کرفتند و هتک حرمت ما کردند ای یزید فرحناک مباش بقتل ابوعبدالله الحسین که اکر خبر یابی از فرح و شادی که او راست خود را از حسد هلاک کردانی چه حق تعالی میفرماید ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله یعنی و مپندار انان را که کشته شده اند در راه خدای تعالی انکه ایشان مردکان اند بلکه ایشان زندکان اند نزد پروردکار خود انه روزی داده میشوند در حالی که فرحناک اند بانچه داده است ایشان را خدای تعالی از فضل خود و بس است ترا انکه خدای تعالی حاکم باشد و پیغمبر خدا خصم و جبرئیل ظهیر و معاون ما و بحق خدایی که مشرف کردانیده ما را بوحی و کتاب و نبوت که در نخواهند یافت منزلت ما را و نخواهند رسید مرتبت ما را وصیت سلیمان علیهم کمال و بزرکی ما را محو نتوانند کرد و سپاس خداوندی را که حکم کرد از برای دوستان خود بسعادت و ختم کرد از برای اصفیاء خود ببلوغ ارادت باز کردانید ایشان را برحمت و رفعت و در آورد ایشان را در قباب رضوان و مغفرت یزید علیه اللعنه ازین سخنان آشفتکی تمام یافت و کفت تا ایشان را از ان مجلس بیرون

برند و از عراب کفر و ارتداد آن کلاب انکه فاطمه دختر امام المتقین اباعبدالله الحسین علیه السلم بغایت جمیل و نیکو روی بود در میان زنان نشسته و این سکان چندان پوشیدنی بایشان نکذاشته بودند که هیچ خود را از نامحرمان توانند پوشید یکی از شامیان را نظر بر فاطمه علیها السلم افتاده بود برخواست و کفت ای امیر المومنین این جاریه را یعنی فاطمه بنت حسین را بمن ده فاطمه روی خود را بجامه عمه خود پوشانید زینب بان شامی کفت خاموش باش ای عدو خدا اکر اجه این سخن باشد یزید پلید کفت امر و اختیار با منست او را بهر که خواهم دهم زینب فرمود که حاشا چنین توانی کرد و ترا این نرسد مکر که از دین و ملت ما بیرون روی یزید لعین کفت پدر و برادر تو از دین بیرون اند زینب فرمود دین و ملت در خانه ما نازل است و دین و ملت از ماست و دیکران بهدایت و راه نمای ما مهتدی شده اند یزید ملعون با زینب کفت دروغ کفتی ای دشمن خدا زینب فرمود ستمکاری میکنی و [illegible] خاموش کشت

فصل

در احتجاج امام المتقین علی بن الحسین زین العابدین علیه السلم بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه والعذاب چون در آمد بر او فروتنیت از روات ثقات عدول انکه چون در آمد امام زین العابدین علیه السلم بر یزید در میان اسیران از اولاد ابا عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام در وقتی که اهالی شام نزد او حاضر بودند کفت ای علی حمد و سپاس خداوندی را که بکشت پدر ترا امام علیه السلم فرمود پدر مرا مردمان کشتند لعنت خدای بر کشندهٔ پدر من است یزید علیه اللعنه کفت ای علی بر منبر برای و اعلام کن مردم را از حال فتنه و از انچه روزی کرد خدای تعالی امیر المومنین را از ظفر امام علیه السلم بر منبر بر آمد و

بعد از حمد و صلوة فرمود ای مردمان من پسر محمد مصطفی ام من پسر آنکسم که بالا رفت و بالاتر رفت و از سدرة المنتهی بگذشت و بقرب حق تعالی بمقام قاب قوسین او ادنی رسید چنین فرمود از اهل شام بر آمد بمرتبه که یزید ملعون ترسید که مردم از وی گردان شوند مؤذن را گفت بانگ نماز بگوید چون مؤذن شروع در اذان کرد امام علیه السلم بر بالای منبر نشست چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله امام گریه بسیار کرد و گفت ای یزید این جای پدر منست یا پدر تو گفت پدر تو از منبر فرود آمد امام از منبر فرود آمد و بجانب درگاه مسجد متوجه شد در بین اثنا مکحول صاحب پیغمبر صلی الله علیه ملاقات کرد و گفت چون گذرانیدی ای پسر پیغمبر خدا امام علیه السلم فرمود چنان میگذرانیم که بنی اسرائیل در میان فرعونیان می گذرانیدند پسران ایشان را می کشتند و زنان ایشان را زنده میگذاشتند زنان ایشان را و درین امتحان بزرگیست از جانب پروردگار و چون یزید بمنزل خود رفت امام علیه السلم را بمنزل خود طلب نمود و گفت ای علی کشتی بگیر با خالد پسر من امام علیه السلم فرمود از کشتی گرفتن چه حاصل میشود کارد بدست من ده و کاردی بدست او ده تا هر کدام کشته شد [illegible] زید علیه اللعنة امام علیه السلم را در کنار گرفت و گفت

الحیة [illegible]

یعنی مار نزاید مگر مار را گویی میدیدم که تو پسر علی ابن ابی طالب امام علیه السلم فرمود ای یزید بمن رسیده است که تو اراده قتل من داری اگر حسین باشد بعضی اشارا با این زنان بنی هاشم رفیق گردان تا ایشان را بحرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانند یزید گفت ترخوانی بود که ایشان را بحرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانید لعنت خدا بر ابن مرجانه باد من امر نکرده بودم که بقتل آورند پدر تو را و اگر من متولی آن قتال میبودم آن را بقتل نمی آوردم آنگاه رعایت ایشان

برده لاین کرد و ایشان را متوجه مدینه مشرفه گردانید فصل

در احتجاج نور العارفین علی بن الحسین بحقیق که علی ابن ابی طالب بسیاری از مومنان بکشت چشمهای امام علیه السلم ازین سخن پر اشک شده بدست مبارک آن اشکها از چشم گرفت و بر زمین ریخت فرمود چنین است بخدا سوگند که نکشت علی ابن ابی طالب هیچ مومنی را و هیچ مسلمانی را و مسلمان نبودند آنان که با او قتال کردند لیکن ایشان اظهار اسلام میکردند و کفر خود را می پوشانیدند و چون مددکار یافتند در کار خود اظهار کفر کردند مردی از اهل کوفه گفت ای علی ابن الحسین بتحقیق که جد تو همیشه میگفت که برادران ما بغی کردند بما امام علیه السلم فرمود آیا نخوانده کتاب خدای تعالی را آنجا که فرموده والی عاد اخاهم هودا عادیان را برادر هود گفت با آنکه کافر بودند و با ثمود که از پیش گذشته دولت که علی ابن الحسن همواره دیگر بنو بود آنان را که حق تعالی مسخ ایشان را بصورت بوزینه کرد از بنی اسرائیل و قصه ایشان ذکر بکرد و میفرمود که خدای تعالی این قوم را از انجهت مسخ کرد که ایشان ماهی صید میکردند و در بازپس چگونه باشد حال کسی را که بقتل آورد اولاد رسول خدا را و حرمت ایشان نماید حق تعالی اگرچه مسخ نکرد ایشان را در دنیا پس بتحقیق که عذاب آماده شده از برای ایشان در آخرت که اضعاف اضعاف عذاب مسخ است بعضی گفتند ای پسر رسول خدا بتحقیق که ما شنیدیم این سخن را از تو و دیگران کردیم بعضی نواب گفتند اگر قتل حسین علیه السلم باطل بودی معصیت آن بزرگتر می بود انچه ما ببی در دور شنیده ایم غضب میکرد خدای تعالی بر قاتل او همچنانکه غضب کرد بر صید کنندگان ماهی امام علیه السلم فرمود با آن عاصیان بگوی پس اگر معاصی ابلیس بزرگتر از معاصی کسانی

بودی که کافر شده اند باغوای او بایستی که هلاک گردانیدی حق تعالی ابلیس را همچنانکه هلاک گردانید قوم نوح و قوم هود را و حال آنکه هلاک نگردانید ابلیس را و او اولی بود بهلاکت نداند و آگاه باشید که خدای تعالی حکیم است در تدبیر خود هلاک میگرداند آنرا که حکمت در هلاک اوست و ابقا میکند آنرا که حکمت در ابقای اوست همچنین حال صید کنندگان ماهی در روز شنبه و حال قاتلان حسین علیه السلم خدا میداند با ایشان انچه میداند که اولی بحکمت است امام علیه السلم چون این سخن فرمود گفتند بعضی که در مجلس او بودند و حال آنکه میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی مواخذه کرده نمیشود نفسی بگناه نفسی دیگر امام علیه السلم فرمود بتحقیق که نازل شده است قران بزبان عرب پس او خطاب میکند در قران اهل لسان را بلغت ایشان مثلا میگوید مردم تمیمی را که قوم او در شهر فلان غارت کردند و کشتند مردم انجا را که غارت کردید شما شهر فلان را و کشتید فلان و فلان را و میگوید عرب ما غارت کردیم فلان را و اسیر کردیم فلان را و نمیخواهند آنکه ایشان مباشر این امر بوده اند بلکه غرض آن گروه سرزنش اسلاف ایشان است زیرا که این لغتی است که نازل شده است بآن لغت قران و اگر این اخلاف راضی بوده باشند بافعال اسلاف خود جایز باشد آنکه گفته شود که ایشان کرده اند آن افعال را بدانچه که راضی بوده اند بقبایح اعمال ایشان و از ابی حمزه ثمالی روایت کرده اند که گفت روزی یکی از قضاة کوفه نزد علی ابن الحسین آمد و گفت جانم فدای تو باد خبر ده مرا از قول حق تعالی و

یعنی و گردانیدیم ما در میان ایشان و در میان قریها که برکت نهاده ایم ما دران قریها متصل یکدیگر که در هر یک از آن قریها دیده شود قریه دیگر و اندازه کردیم

دران سیر شما را که بامداد از قریه بیرون آید و شامگاه بقریه بار گردید گفتیم با شما که سیر کنید درین قریه شبها و روزها در حالتی که ایمن باشید و هیچ خوفی نباشد شما را امام علیه السلم فرمود چه میگویند مردمان از پیش شما از اهل عراق درین آیت گفت میگویند مراد از آن مکه است امام علیه السلم فرمود هیچ دیدی جایی که دزدی در آن بیشتر باشد از مکه گفت پس مراد از آن چیست امام علیه السلم فرمود مراد مردانند قاضی گفت این سخن هیچ مانندی در کتاب خدا دارد امام علیه السلم فرمود بلی و این آیت خواند و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله یعنی بسیار قریه که نافرمانی کردند امر پروردگار خود را و پیغمبران او را و این آیت بخواند و اسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها یعنی و سوال کن قریه را که ما در آن بودیم و کاروانی را که آمدیم ما در آن آیا سوال از قریه میکنند یا از مردمان و یا از کاروان یا از مردمان قاضی گفت جانم فدای تو باد این مردمان چه کسانند امام علیه السلم فرمود این مردمان ماییم و مراد از آمنین آنست که شما از میل باطل ایمن باشید روایت کرده اند که روزی امام زین العابدین علیه السلم بر حسن بصری بگذشت و او بموعظه مشغول بود در آنجا لحظه توقف نمود آنگاه گفت ساعتی خاموش باش تا از تو سوالی کنم پس حسن خاموش گشت امام علیه السلم فرمود آیا راضی هستی بدین حال که تراست در میان تو و حق تعالی اگر مرگ نازل گردد بتو امروز گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا حسن فرا هیچ وعظ و نصیحت میکنی که ازین حال بحالی انتقال نماید بحالی که مرضی باشد راوی میگوید که وی سر در پیش افکند ساعتی و بعد از آن گفت بحقیقت میگویم آنانه از روی حقیقت امام علیه السلم فرمود آیا امید میداری پیغمبری غیر محمد که ترا با او سابقه باشد گفت نه امام علیه السلم فرمود آیا هیچ دیده کسی که او که عقلی باشد او را اگر راضی شود از برای نفس خود بانچه تو راضی شده از برای نفس خود راوی میگوید که چون

فی ذم

امام علیه السلم از او بعد از شهادت حسن پرسید که این جماعه کیست وی گفتند که علی بن الحسین
عوات حسن گفت ایشان اهل بیت علم و حکم اند بعد از ان جرات نکرد و دیگر باره بموعظه
مشغول نشد اورده اند که عباد بصری در طریق مکه ملاقات نمود با امام زین العابدین علیه
السلم و او را مخاطب ساخت گفت ای علی بن الحسین بگذاشتی جهاد و صعوبت آنرا و بحج مشغول
گشتی که اسانی و حق تعالی میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی بتحقیق که خدای تعالی خریده است
از مومنان نفسها و مالهای ایشان را بهشت باشد معاملت کنند در راه خدای تعالی پس
بکشند ایشان کافران را و کشته شوند در راه خدا امام علیه السلم فرمود هرگاه که بیابم
جماعتی که باین صفات باشند دران وقت جهاد فاضلتر است از حج عبدالله بن سنان از امام
همام ابا عبدالله علیه الصلوة والسلم روایت میکند که مردی با امام علیه السلم گفت فلان نسبت
میکند ترا بانکه ضال و مبتدعی امام علیه السلم فرمود تو رعایت نکردی حق مجالست انکه
از انجهت که نقل کردی حکایت او را بما و رعایت نکردی حق مرا از انجهت که رسانیدی بما
از برادر من انچیزی که نمی دانستم از انجهت که مرگ بهمه ما خواهد رسید و محشور خواهیم گشت
و در قیامت حاضر میشویم و خدای تعالی در میان ما حاکم خواهد بود و باید که از غیبت اجتناب کنید
پس بتحقیق که غیبت ادام کلاب دوزخ است و هر انکه از انجهت که پی روی عیوب مردم میشمرد
و میکند گواهی میدهد بر وی اینکه او طلب میکند عیبهای او را بقدر انچه اوراست از
عیوب اورده اند که شخصی سوال کرد از امام زین العابدین علیه السلم که سخن گفتن فاضلتر است
یا خاموشی امام علیه السلم فرمود که هر یک را افات است پس هرگاه که سالم باشید از
افات پس کلام فاضلتر از سکوت است زیرا که حق تعالی انبیا و اوصیا را نفرستاد بسکوت

مگر از برای سخن گفتن نه از برای انکه استحقاق بهشت حاصل میشود بخاموشی و موجب
ولایت حق تعالی میشود بخاموشی و نجات از سخط خدای تعالی حاصل میشود بخاموشی
بلکه همه سعادات حاصل بسخن گفتن است و از امام همام ابوجعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلم منقول است که چون امام الحرمین ابوعبدالله الحسین علیه السلم شهادت یافت
محمد بن حنفیه بخلوت نزد امام زین العابدین ع فرستاد که امامت بمن اولی است انرا
بمن باز که از زیرا که من عم توام و صنو پدر توام منازعت در این امر با من منمای و مجالت
با من لطف و مهربانی امام زین العابدین ع فرمود ای عم من از خدای تعالی اندیشه کن
و طلب مکن چیزی را که ترا حقی دران نباشد ای عم بتحقیق که پدر من صلوات الله
علیه وصیت کرد پیش از انکه توجه فرماید بعراق و عهد امامت از برای من مقرر داشت و
قبل از انکه شهادت یابد بیک ساعت ان عهد را موکد ساخت و اینک سلاح رسول خدا صلی الله
علیه و اله نزد من است پس متعرض امامت مشو که من میترسم بر تو نقصان عمر تو و تفرق
حال تو را بتحقیق که حق سبحانه و تعالی نگردانیده است امامت را مگر در عقب حسین ع
و اگر خواهی که نزد تو معلوم و محقق شود بیا تا باتفاق نزد حجرالاسود رویم و از وی
سوال کنیم تا این حقیقت بر تو روشن گردد پس باتفاق متوجه حجرالاسود شدند امام
زین العابدین ع فرمود اگر تو وصی پیغمبر خدای بودی دعای تو مستجاب میشد محمد گفت
ای پسر برادر تو دعا کن و طلب نما انچه میخواهی امام ع فرمود ای حجر بحق خداوندی
که گردانیده است با تو میثاق پیغمبران و میثاق اوصیا و اولیا علیهم السلم که خبر دهی ما را بزبان
عربی روشن که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلم از برای کیست پس حجر الاسود جنبش
امد بمرتبه که نزدیک بود که از جای خود بیرون رود و بزبان فصیح گفت وصایت و امامت بعد از

حسین بن علی علیه السلم از برای علی بن الحسین پسر فاطمه دختر پیغمبر است صلی الله علیه
و آله محمد این سخن چون بشنید از ان دعوی بازگشت و امامت را بعلی ابن الحسین گذاشت و از
ابن ابنان مرویست که گفت من با جماعتی از عباد بصره مانند ایوب سختیانی و صالح
بن مری و عتبه غلام و حبیب فارسی و مالک دینار بمکه معظمه رفتیم از برای حج بیت الله
اتفاقا در ان سال باران نیامده بود و تنگی واقع بود و مردم از عطش بفریاد آمده
بودند اهل مکه و حجاج از ما درخواه کردند تا از برای ایشان دعا کنیم و باران طلب نمائیم
ما در کعبه در امدیم و طواف بیت الله بجای آوردیم و بخضوع و خشوع تمام از خدای تعالی
باران طلب کردیم باجابت مقرون نگشت دیدیم که جوانی از در مسجد در امد و معه وی یار او
بود ان خانه را طواف کرد و بعد از ان روی بما اورد و فرمود ای مالک دینار و ای ثابت
ابنان و ای صالح مری و ای عتبه غلام و ای حبیب فارسی و ای سعید و ای عمر و ای صالح
اعمی و ای رابعه و ای سعدانه و ای جعفر بن سلیمان ما گفتیم لبیک و سعدیک ای جوان ایا در میان
شما کسی هست که دوست دارد او را خداوند رحمن گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر اوست
اجابت ان جوان گفت دور روید از خانه کعبه بتحقیق که اگر در میان شما کسی می بود که او
دوست دارد او را خداوند رحمن هر اینه اجابت میکرد او را بعد از ان بر دیک خانه آمد و روی بر زمین
نهاد و می شنیدیم که میفرمود در سجود خود ای سید من بحق محبتی که ترا با من است اگر باران
دهی این جماعت را و این سخن تمام نکرده بود که ابر از هر طرف برخواست و باران عظیم درگرفت
گفتم ای جوان از کجا دانستی که ترا دوست میدارد فرمود اگر مرا دوست نداشتی مرا باین طلب
مشتاق نگردانیدی پس انحضرت از مسجد بیرون رفت از اهل مکه پرسیدم که این جوان
که بود گفتند علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیهم الصلوة والسلم و از امام همام جعفر بن محمد

روایت کرده اند که وی از پدر خود روایت کرد و انحضرت از جد خود علی بن الحسین
علیه السلم که فرمود ائمه مسلمانانیم و حجت خدا بر عالمیانیم و سید مومنانیم و پیشرو
متقیانیم و قاید غر محجلان ائمه ما امان اهل زمینیم چنانکه ستارها امان اهل اسمان اند
و ما انانیم که بما نگاه میدارد خدای تعالی اسمان را از انکه بر روی زمین اید مگر باذن
او و بما نگاه میدارد اهل زمین را و خالی نخواهد بود روی زمین از ما تا زمانی قیام
قیامت کرده و اگر نه ما بودیم هیچکس عبادت حق تعالی بجای نمی اورد و ابوحمزه
ثمالی روایت میکند از ابوخالد کابلی که گفت روزی بخدمت امام المتقین علی
بن الحسین امدم و گفتم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از انان که فرض کرده است خدای
تعالی طاعت و مودت ایشان را و واجب گردانیده است بر بندگان خود انکه متابعت
ایشان نمایند بعد از پیغمبر خود امام علیه السلم فرمود ای کنکر بتحقیق اولوا الامری که فرض
گردانیده است خدای تعالی طاعت ایشان را امیر المومنین است علیه السلم و بعد از ان
حسن و حسین پسران علی ابن ابی طالب و بعد از ایشان منتهی شده است امر بمن و
خاموش گشت گفتم ای سید من روایت کرده اند از امیر المومنین علیه السلم که خالی نخواهد
بود روی زمین از حجت خدا بر بندگان پس حجت و امام بعد از تو که خواهد بود امام علیه السلم
فرمود پسر من خواهد بود محمد نام او و در توریت باقر است یعنی شکافنده میشکافد
علم را شکافتنی او حجت و امام است بعد از من و از بعد محمد پسر اوست جعفر و اسم او نزد
اهل اسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه اسم او صادق باشد و همه شما صادق
اید امام علیه السلم فرمود که پدرم روایت کرد از پدرش علیهما السلم انکه پیغمبر خدا فرمود
هرگاه که متولد شود پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب او را صادق

امام شوید پس امر بسیتی که عم فرزندان او کسی است که نام او جعفر است دعوی امامت کند بدروغ و او نزد خدای تعالی کذاب است و افترا میکند بر خدای تعالی و مدعی است چیزی را که اهل آن نیست و مخالف پدر و حاسد است بر برادر خود و این آن کسی است که کشف ستر خدای تعالی میکند نزد غیبت ولی الله بعد از آن گریست علی بن الحسین گریستنی بسیار گرد و فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که بر آن داشته است طاغی زمان خود را بر تفتیش امر ولی الله و غایب در حفظ خدای تعالی تا ظفر یابد بر او از جهت طمع در میراث پدر او تا فرا گیرد آنرا بغیر حق ابو خالد گفت البته چنین خواهد بود و چه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و الیه که بعد از وی است ای ابو خالد بتحقیق که اهل زمان امام منتظر که قایل باشند بامامت او و منتظر ظهور او باشند افضل اهل زمان اند خدای تعالی عطا فرموده باشان از عقول و افهام و معرفت آن قدر که غیبت امام نزد ایشان بمنزله مشاهده است و گردانیده است ایشان را از عقول و افهام و معرفت آن قدر که غیبت امام بمنزله مجاهدان در برابر رسول است بتیغ و سنان این گروه مخلصان بحق و شیعه و داعیان اند بدین خدا پنهان و آشکارا و باسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده اند از نور العارفین علی بن الحسین زین العابدین علیه السلم در تفسیر قول حق تعالی وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی و از برای شماست در حکم بقصاص حیوة و زندگانی ای خداوندان عقل بنا برانکه چون قصد کند شخصی قتل کسی را و بداند که اگر بکشد او را از برای قصاص خواهند کشت باز میدارد خود را از کشتن او و درین هنگام نگاه داشته میشود حیات آنکس که قصد قتل او کرده بود و حیوة آنکس که قاصد قتل بود و حیوة غیر ایشان از مردمان هر گاه که بدانند که قصاص واجب است زیرا که ایشان جرات نخواهند کرد

بر قتل از برای خوف قصاص بعد آن فرمود ای بندگان خدا این قصاص قتل تمام از برای آنکسی که بکشید او را در دنیا آیا خبر دهم شما را از بزرگتر از این قتل و آنچه خدای تعالی واجب گردانیده بر قاتل او بزرگتر از این قصاص گفتند بلی ای پسر رسول خدا امام علیه السلم فرمود آنست که گمراه کرداند شخصی را از نبوت پیغمبر خدا و از ولایت علی ابن ابی طالب و فریب دهد او را تا متابعه طریق دشمنان امیر المومنین علیه السلم و انکار فضل آنحضرت ع این قتل است که جزای آن خلود در آتش دوزخ است و از امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما الصلوة والسلم منقول است که مردی نزد امام المتقین علی بن الحسین علیه الصلوة والسلم آمد و مردی با خود آورده بود گمان میبرد که او پدر وی را بقتل آورده و بعد از تحقیق حال اعتراف بآن نمود و واجب شد بر او قصاص التماس نمود میکرد که عفو کند و از قصاص کردن بگذرد تا خدای تعالی او را ثواب عظیم کرامت کند آن مرد قبول نمیکرد و بر خاطرش گران بود امام علیه السلم فرمود نظر کن اگر این مرد را بر تو حقی باشد رعایت نمای تا ثواب یابی مرد گفت ای پسر رسول خدا او را بر من حقی هست اما نه چندان که خون پدر را در مقابل آن عفو توانم کرد امام علیه السلم فرمود حق او بر تو چیست گفت یا ابن رسول الله حق او بر من آنست که تعلیم کرده است ما را شهادتین توحید خدای تعالی و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت امیر المومنین و ائمه معصومین امام زین العابدین فرمود که این حقی است که اگر خون اهل زمین در گردن کسی باشد از اولین غیر انبیا و ائمه معصومین و در مقابل آن عفو کنی ادای حق آن بجای آورده باشی و باسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده شده است که امام همام جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلم فرمود که زهری محمد بن مسلم بن شهاب الزهری نزد امام علی بن الحسین علیه السلم آمد و گفت ای پسر رسول خدا

حزن و ملالت من بجهة حاسدان نعمت است و طامعان در مال و از کسانی که امید نیکویی از ایشان داشته ام و از آنان که بایشان احسان کرده ام و خلاف آنچه متوقع بود از ایشان بظهور میرسد امام علیه السلم فرمود ای زهری نگاه دار زبان خود را تا صاحب حق و دارای مشفق باشی زهری گفت ای پسر رسول خدا من در سخن با مردم در مقام احسانم امام علیه السلم فرمود ای عجب از نفس تو درین سخن لایق نیست و دور است از تو سخنی که سبقت گیرند دلها بانکار آن ای زهری آنکس که باشد عقل او کاملترین صفتی که در وی است هلاکت یابد باسان ترین چیزی که در او است ای زهری آنکس که باشد عقل لایق است که مسلمانان را بمنزله اهل بیت خود دانی پس بگردانی بزرگتر ایشان را بمنزله پدر خود و کوچکترین ایشان را بمنزله فرزندان خود و هم سالان خود را بمنزله برادران خود پس کدام از ایشان دوست دارند که تو ظلم کنی بر ایشان و کدام از ایشان دوست دارند که تو بد گویی کنی ایشان را و کدام از ایشان دوست دارند که تو پرده دری کنی ایشان را و اگر شیطان لعین در خاطر تو القا کند که تو را فضلی بر کسی از اهل قبله هست باید که نظر کنی اگر او بزرگتر از تو باشد بگویی که او سبقت دارد بر من در ایمان و عمل صالح پس او بهتر از من باشد و اگر او کوچکتر از تو باشد بگویی که من سبقت دارم بر او در گناهان پس او بهتر از من باشد و اگر همسال تو باشد بگویی که من بر گناه خود یقین دارم و در گناه او شک دارم پس او بهتر از من باشد و اگر ببینی که مسلمانان ترا تعظیم و توقیر کنند و ترا افضل دانند از ایشان و منت پذیر باش و اگر ببینی که ایشان در مقام جفا و انتقاص اند از آن را از عدم کفایت دان که از تو در وجود آمده است هر گاه که سلوک تو این باشد آسان گرداند خدای تعالی زندگانی ترا و بسیار شوند دوستان تو و کم شوند دشمنان تو و خاک کرده اند ترا به نیکویی ایشان و تاسف نخوری از جفا های ایشان و بدانکه

گرامی ترین مردمان نزد مردمان آنکسی است که خیر او بایشان برسد و او از ایشان مستغنی و متعفف باشد و گرامی ترین مردمان نزد مردمان بعد از او کسی است که متعفف باشد از مردمان و اگرچه محتاج باشد بایشان

فصل

در احتجاج امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما الصلوة والسلم در بعضی علوم که متعلق است باصول و فروع روایت کرده شده است از محمد بن مسلم که وی گفت که شنیدم از امام همام ابو جعفر علیه الصلوة والسلم که در معنی آیت وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی و هر کس که باشد درین دنیا جاهل و نابینا پس او در آخرت نابینا و گمراه تر است فرمود آنکس که دلالت نکند او را آفرینش آسمانها و زمینها و اختلاف روز و شب و دوران افلاک بآفتاب و ماه و ستارگان سیاره و غیر سیاره و دیگر آیات عجیبه را آنکه در ماورای این دنیا امریست بزرگتر از این دنیا پس او در آخرت نابینا است فرمود یعنی در آنچه معاینه نموده نابینا و گمراه تر است روایت کرده اند که نافع بن ازرق از امام علیه السلم پرسید که کی خدای تعالی موجود شد امام علیه السلم فرمود بگوی که حق تعالی کی موجود نبود تا بگویم ترا که کی موجود شد حق تعالی از این منزه است همیشه بوده و خواهد بود و همواره فرد و صمد بوده هرگز و اگرفته زن و فرزند را عبد الله بن سنان روایت کرده از پدر خود که گفت مردی نزد امام ابو جعفر علیه السلم آمد و گفت ای ابو جعفر خبر ده مرا که پرستش و عبادت او میکنی امام علیه السلم فرمود خداوند عالمیان را می پرستم مرد گفت که هیچ دیده معبود خود را امام علیه السلم فرمود دیده ام من او را مشاهده چشم سر و لیکن دیده ام او را بچشم سر و مشاهده دل بحقایق ایمان شناخته نشود بقیاس و درک نشود بحواس و مشابه نباشد بناس موصوف است بآیات و معروف است بدلالات عادل است در افعال خود و جور و ستم

نمی کند درکرد و از این آیت آن معبود بحق که غیر او معبودی سزاوار نیست پس هر چون امدان مرد دیگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خداوند داناتر است بانجا که می گرداند رسالت خود را روایت کرده است محمد بن مسلم از امام همام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلم که فرمود در صفت خداوند قدیم انکه واحد و صمد است احدیت از روی معنی دارد و اورا معانی کثیره مختلفه نیست و او میگوید کفتم جان من فدای تو باد زعم جمعی از اهل عراق انست که او شنوا است بغیر انچه بان بیناست و بیناست بانچه بان شنواست روایت کرده اند بعضی از اصحاب ما انکه عمرو بن عبید نزد امام همام ابو جعفر علیه السلم امد و کفت جانم فدای تو باد حق تعالی فرموده و من یحلل علیه غضبی فقد هوی یعنی هرکس که فرود آید بر وی غضب من پس بتحقیق که او هلاک شد معنی غضب درین مقام چیست امام علیه السلم فرمود ای عمرو غضب درین مقام عذاب خدای تعالی است غضب مخلوق آنست که در وی حالی پدید آید که اورا در حرکت آورد و از حالی بحالی دیگر برد پس هر کس که وصف کرده است حق تعالی را بصفت مخلوق و از ابو جارود منقولست انکه امام همام ابو جعفر علیه السلم میفرمود هرگاه من حدیثی از برای شما کویم سوال کنید از من دلیل انرا از کتاب خدای تعالی بعد از آن روزی امام علیه السلم در بعضی احادیث میفرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم نهی فرموده است از قیل و قال و فساد مال و کثرت سوال بعضی اصحاب گفتند ای پسر رسول خدا دلیل اینها در کتاب خدا کجاست امام علیه السلم فرمود دلیل اینجاست که میفرماید لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس یعنی هیچ خیری در سخن پنهان ایشان نیست مگر در سخن انکسی که او بصدقه امر کند یا امر بمعروف کند یا باصلاح درمیان مردمان و میفرماید و لا توتوا

السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما یعنی سوال نکنید از چیزی که اگر بر شما ظاهر گردانیده شود آن چیز موجب پریشانی و بدحالی گردد و از محمد بن مسلم مرویست که گفت سوال کردم از ابو جعفر علیه السلم از معنی حدیثی که پیغمبر فرموده ان الله خلق آدم علی صورته یعنی بدرستی که خدای تعالی آدم را بصورت خود آفرید فرمود آن صورتیست که خدای تعالی آنرا از میان صور و آدم را بان اختصاص داده و اضافه کرده از اصل خود از برای تشریف چنانکه اضافه کرده است کعبه را بنفس خود و اضافه کرده روح را بنفس خود و فرموده بیتی یعنی خانه من و فرموده نفخت فیه من روحی یعنی در دمیدم در ادم روح خودم را روایت کرده اند انکه نافع بن ازرق نزد امام ابو جعفر علیه السلم آمد و سوال کرد از مسایل حلال و حرام امام علیه السلم در اثنای سخن فرمود بگو بدین مردمان خارجی که بچه جهت حلال دانستند مفارقت امیر المومنین را علیه السلم و حال انکه شما خونها در رکاب او میریختند در طاعت و فرمان برداری امیر المومنین و از جهت قربت بخدا در نصرت امیر المومنین جواب داد از برای ان بود که امیر المومنین حکمی مقرر داشت در دین خدا امام علیه السلم فرمود که خدای تعالی حکم معتبر فرموده در شریعت پیغمبر خود انجا که فرموده

فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها یعنی پس برانگیزید حکمی را از اهل مرد و حکمی را از اهل زن انجا که خلاف کرده باشند میان ایشان و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله سعد بن معاذ را حکم گردانید در بنی قریظه پس حکم کرد میان ایشان تا بانچه امضا فرمود از خدا وند تعالی آیا ندانستید انکه امیر المومنین علیه السلم امر کرد حکمین را تا انکه حکم کنند بانچه در قران است و از ان تجاوز ننمایند و شرط فرمود که رد کنند انچه مخالف قران باشد و در وقتی که با امیر المومنین علیه السلم گفتند حاکم گردانیدی

بیان معنی حدیث صورت

بیان که فابعثوا حکما من اهله

کسی را که بر تو حکم کند در جواب فرمود من حاکم نکردانیده ام بر خود مخلوقی را مگر کتاب خدای تعالی را بر خود حاکم کردانیده ام پس این جماعت مارقین از کجا گمراه دانستند کسی را که حاکم کردانید بر نفس خود قران را و شرط کند رد آنچیزی را که مخالف قران باشد اگر نه از کتاب تهمت گشتند در بدعت خود نافع بن ازرق گفت بخدا سوگند که هرگز چنین سخنی بسمع من رسیده بود و در دل من خطور نکرده و این سخنی است که حقیقت آن بهیچ کس پوشیده نیست و از ابو جارود مشغول است که گفت روزی امام همام ابو جعفر محمد بن علی علیه السلم فرمود ای ابو جارود چه میگویند مردمان در امر حسن و حسین ابو جارود گفت جانم فدای تو باد انکار میکنند انکه ایشان پیران پیغمبر خدا باشند انچه چیز حجت میجویید بر ایشان امام علیه السلم فرمود که حجت میجوییم بقول حق تعالی و من ذریته داود یعنی و از ذریه ابرهیم داود است تا انجا که عیسی را علیه السلم از ذریه ابرهیم می شمارد و حجت از برای ما بر ایشان قول حق تعالی است قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم حق تعالی ما را پسران پیغمبر خوانده درین آیه امام علیه السلم فرمود ای ابو جارود دیگر چه میگویند مردمان ابو جارود گفت میگویند که فرزند دختر اگرچه فرزند است اما فرزند صلبی نیست امام علیه السلم فرمود من ایشان را از کتاب خدای تعالی بیاورم که ایشان اولاد صلبی خوانده باشد ورد نتوانند کرد آنرا مگر کسی که کافر بکتاب خدای تعالی باشد ابو جارود گفت جان من فدای تو باد این آیه در کجاست امام علیه السلم فرمود انجا که میفرماید و حلایل ابنایکم الذین من اصلابکم یعنی و حرام است بر شما زنان پسران شما که از اصلاب شما باشند ای ابو جارود سوال کن از ایشان که ازواج حسن و حسین علیهما السلم بر پیغمبر

بیان انکه حسن و حسین پسران رسول الله صلی الله علیه واله

خدا صلی الله علیه واله حلال بوده باشد یا نه اگر گویند حلال بود دروغ و باطل گفته باشند و اگر گویند حلال نبود پس ایشان پسران پیغمبر خدا باشند از صلب آن حضرت و از ازواج حرام باشد بر پیغمبر خدا صلی الله از برای انکه این فرزندان از پیغمبر اند صلی الله علیه واله وسلم ابو حمزه ثمالی روایت کرده از ابو ربیع که گفت در سالی که من حج با امام علیه السلم میگذاردم و در سالی بود که هشام بن عبد الملک علیه اللعنه از برای حج گذاردن بمکه امده بود و نافع مولای عمر بن الخطاب علیه اللعنه با او بود نافع نظر کرد در رکن بیت امام همام ابو جعفر علیه السلم را انجا دید که خلق بسیار بر وی جمع امده بودند نافع گفت نزد او میروم تا سوال کنم از مسئله که در جواب نتواند داد از ان مسئله مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری هشام گفت برو و از او سوال کن شاید که اورا خجالت دست دهد نافع نزد امام علیه السلم امد و گفت ای محمد بن علی بتحقیق که خوانده ام توریت و انجیل را و زبور و فرقان را و دانسته ام احکام حلال و حرام این کتب را و آمده ام نزد تو تا سوال کنم از مسئله چند که جواب نتواند داد از ان مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پسر پیغمبری امام علیه السلم فرمود سوال کن از انچه در خاطر داری نافع گفت خبر ده مرا که از زمان عیسی تا زمان محمد صلی الله علیه واله چند سال است امام علیه السلم فرمود بقول ما پانصد سال است و بقول شما ششصد سال است نافع گفت پس خبر ده مرا از قول حق تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون یعنی و سوال کن ای محمد از ان رسولان که ما از پیش شما از پیغمبران ما انکه آیا گردانیده ایم از غیر خدای رحمن خدایانی که پرستند مردمان ایشان را آیا محمد مامور است که از کدام پیغمبر سوال کند و حال انکه درمیان

سوال نافع از امام علیه السلم

او و عیسی نهصد سال بود امام ابوجعفر علیه السلام این آیت برخواند سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله یعنی پاکا
منزها خداوندی که بشب برد بنده خود را از مسجد حرام تا مسجد اقصی که بیت المقدس
باشد الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا یعنی آن مسجدی که خیر و برکت نهاده ایم
در حوالی آن تا بنماییم او را از آیتهای خود و از آنجمله آیتها که نمودند محمد صلی
الله علیه و آله در شب اسری آن بود که همه پیغمبران را از آدم تا خاتم امر گشته
که نزد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله حاضر شوند تمامی انبیا و رسل حاضر شدند امر کرد
جبرئیل امین را تا بانگ و قامت از برای نماز بگوید جبرئیل کلمات اذان و اقامت را
دو نوبت تکرار میساخت و در اذان حی علی خیر العمل فرمود بعد از آن محمد صلی الله
علیه و آله امامت فرمود و انبیا و رسل در نماز اقتدا بآنحضرت کردند و چون از نماز
منصرف گشت جبرئیل این آیت آورد واسئل من ارسلنا الا به حضرت فرمود
به گواهی میدهید و گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی فرا گرفته اند از ما این عهد و میثاق را
نافع گفت راست گفتی ای اباجعفر نافع گفت خبر ده مرا ای پسر رسول خدا از
قول حق تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات یعنی روزی که تبدیل کرده
شود زمین بغیر زمین و آسمانها بکدام زمین می باید تبدیل امام علیه السلام فرمود
تبدیل می یابد بزمینی که بمثابه قرص نان سفید باشد اهل محشر از آن می خورند
تا زمانی که فارغ شود خدای تعالی از حساب خلایق نافع گفت آیا ایشان
از خوردن اکل آن باز می ایستند امام علیه السلام فرمود ایشان در آتش
دوزخ مشغول تر اند باراده اکل آن و حق تعالی از آن خبر میدهد الا که میفرماید

اعلی

ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله یعنی و گفتند
اصحاب دوزخ اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آن آب که متنعم میگردید یا از آن چیزی که روزی
کرده است شما را خدای تعالی ایشان همواره مشغول اکل و شرب باشند چون طعام
طلب میکنند زقوم میدهند ایشان را و چون آب طلب میکنند حمیم بایشان میدهند نافع گفت راست
گفتی ای پسر رسول خدا مسئله دیگر باقی مانده امام علیه السلام فرمود که بگو نافع گفت خبر ده مرا
بمن و تا خبر دهم ترا که از کی پیدا شد همیشه خواهد بود فرد و وحدانیت و انگاه فرمود
انگاه بنزد هشام آمد و هشام از او پرسید چه کردی گفت بخدا سوگند که او دانا ترین مردمان است
و او پسر رسول خداست بحق و براستی و از ابوحمزه ثمالی منقول است که گفت روزی حسن بصری
بنزد امام همام ابوجعفر علیه السلام آمد و گفت آمده ام تا سوال کنم از بعضی مشکلات قرآن امام علیه
السلام فرمود آیا تو فقیه بصره نیستی حسن گفت چنین میگویند امام علیه السلام فرمود سخنی از تو
بمن رسیده است نمیدانم خبر راست یا دروغی بر تو میگویند حسن گفت آن چیست ای پسر رسول
خدا امام علیه السلام فرمود زعم مردمان آنست که تو میگویی خدای تعالی بندگان را واگذاشته
و تفویض کرده بایشان امر ایشان را حسن خاموش گشت امام علیه السلام فرمود اگر حق تعالی
در کتاب مجید فرماید که تو ایمنی هیچ بر تو خوفی باشد بعد از این سخن حسن گفت نه امام علیه السلام
فرمود من عرض میکنم بر تو آیتی و شنیده ام ترا که تفسیر کنی آنرا بر غیر وجه
آن و اگر چنین از آن بر خلاف وجه گمراه باشی و مردم را در گمراهی افکنی حسن گفت کدام
است آن امام علیه السلام فرمود این آیتست که میفرماید و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا
فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین و ترجمه آیت از پیش گذشت
امام علیه السلام فرمود بمن رسیده است که تو ای حسن فتوی داده مردمان را که این قری

مکه است چون می بینی قطاع الطریق را که قصد حاجیان میکنند و می بینی که اهل مکه خایف
می باشند و می بینی که اموال ایشان را می برند پس چگونه ایشان آمن باشند آن مثلیست
که از برای ما زده است خدای تعالی در قرآن پس مایم آن قریه که برکت نهاده است
خدای تعالی در او و کسی که اقرار آورد بفضل ما مامور است که نزد ما آید پس حق
تعالی میفرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی و گردانیده ایم
ما در میان ایشان و در میان شیعه ایشان قریهای ظاهره یعنی فلان رسولان ما و شیعه
ما و فقهای شیعه ما و قدرنا فیها السیر مثلیست از برای علم سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین
است از برای سیر در علم در شبها و روزها از ما بسوی ایشان در حلال و حرام و
در فرایض و احکام و ایشان ایمن اند در آن چون فرا گرفته اند آنها را از معدنی
که مامور شده اند که فرا گیرند از آن معدن ایمن اند از شک و از ضلال زیرا که ایشان
علم را از وارث علم فرا گرفته اند و از ذریه مصطفی بعضی از بعضی و ما آن ذریه ایم
نه تو و اشباه تو ای حسن روایت کرده شده است که سالم نزد امام همام ابو
جعفر علیه السلام آمد و گفت بنزد تو آمده ام تا سخن گویم در امر این مرد امام علیه السلام
فرمود کدام مرد گفت علی ابن ابی طالب امام علیه السلام فرمود در کدام امر او گفت
در احکام که او کرده است امام علیه السلام فرمود نظر کن در اخبار که روایت کرده
از پدران خود روایت کرده اند بعد از آن فرمود ای سالم آیا رسیده است بتو
انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد سعد بن معاذ را با رایت انصار بجنگ خیبر پس
بازگشته منهزم بعد از آن فرستاد عمر خطاب را با رایت مهاجر و ایشان با جبن
و خوف تمام بازگشتند و سعد در آن جنگ جراحت تمام یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود و مهاجران و انصار همی از پیش برونند بعد از آن فرمود هر آینه خواهم داد فردا رایت
خود را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند او را خدا و رسول سالم گفت بلی
و حاضران مجلس همه تصدیق آن نمودند امام علیه السلام فرمود ای سالم اگر گویی
که خدای تعالی دوست میداشت او را و نمیدانست که او چه خواهد کرد پس بتحقیق
که تو کافر میشوی و اگر گویی خدای عز و جل او را دوست میداشت و میدانست
که او چه خواهد کرد پس آنچه او کرد پسندیده و لایق بود سالم گفت این سخن را بار
دیگر اعاده فرمای امام علیه السلام اعاده فرمود سالم گفت وای بر ما عبادت کردیم خدای تعالی
را بر ضلالت هفتاد سال و از ابوبصیر روایت کرده اند که گفت من نزد امام همام
ابوجعفر علیه السلام نشسته بودم در حرم و بر حوالی او شیعه و محبان او بودند
ناگاه طاوس یمانی با جمعی از اصحاب خود نزد امام همام علیه السلام آمدند طاوس گفت
رخصت ده مرا در سوال امام علیه السلام فرمود رخصت دادم ترا طاوس گفت خبر ده مرا
کی هلاک شد ثلث مردمان امام علیه السلام فرمود وهم کرده در سخن ای شیخ می خواستی بگویی
کی هلاک شد ربع مردمان گفتی کی هلاک شد ثلث مردمان این روزی بود که کشت
قابیل هابیل را از آن وقت چهار نفر بودند آدم و حوا و قابیل و هابیل پس هلاک شد
ربع ایشان طاوس گفت راست گفتی و من وهم کرده بودم در سخن باز گفت کدام یک
از قابیل و هابیل پدر مردمان بودند امام علیه السلام فرمود هیچکدام پدر مردمان نبودند پدر
مردمان شیث بود علیه السلام طاوس گفت چرا آدم را آدم نام کردند امام علیه السلام
فرمود از برای آنکه رفع کردند آدم را از ادیم زمین سفلی باز گفت چرا حوا را حوا نام
نهادند امام علیه السلام فرمود از برای آنکه حوا مخلوق شد از ضلع حی یعنی ضلع آدم باز گفت

بازگفت چرا ابلیس را ابلیس نام کردند فرمود از برای آنکه ما امید است از رحمت خدا
بازگفت چرا جن را جن نام کردند فرمود از برای آنکه پنهان شدند از نظرها و دیده
نمی شوند بازگفت خبر ده مرا از اول دروغی که گفته شد از که بود امام علیه السلم فرمود
از ابلیس بود که گفت انا خیر منه یعنی من بهترم از آدم بازگفت خبر ده مرا از قومی که گواهی
راست دادند و ایشان دروغ گویان بودند امام علیه السلم فرمود ایشان منافقان
بودند که گفتند نشهد انک لرسول الله ما گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی و خدای تعالی
فرمود والله یشهد ان المنافقین لکاذبون یعنی و خدا گواهی میدهد که منافقان
را نیز دروغ گویان اند بازگفت خبر ده مرا از رسولی که خدای تعالی فرستاد که
آن نه جن بود و نه انس و نه ملایک و در کتاب عزیز آن را ذکر کرده است امام علیه السلم
فرمود آن غراب بود که فرستاد قابیل را تا بنماید که چگونه پنهان کند بدن کشته
برادر خود را بازگفت خبر ده مرا از آنکس که انذار کرد قوم خود را و نه انس بود
و نه جن و نه ملایک و در کتاب مجید ذکر آن کرده است امام علیه السلم فرمود آن نمله بود یعنی
مور که با دیگر موران گفت در خانهای خود درآیید تا پایمال لشکر سلیمان نگردید بازگفت
خبر ده از آنکس که بر او دروغ بستند و او نه از جن و انس و ملک بود و خدای
تعالی او را در کتاب عزیز ذکر فرموده امام علیه السلم فرمود آن گرگ است
که برادران یوسف گفتند که او را خورد و او [illegible] بود باز طاوس گفت خبر ده مرا از
چیزی که اندکی از آن حلال و بسیار آن حرام بود و خدای تعالی آنرا در کتاب مجید
ذکر کرده امام علیه السلم فرمود آن نهر طالوت بود که خدای تعالی فرمود الا
من اغترف غرفة بیده یعنی مگر کسی که کفی از آن بخورد که بآن حلال است طاوس گفت

خبر ده مرا از صلوة مفروضه که مودی شود بغیر وضو آن صلوة بر پیغمبر و آل است
و اما صیام پس آنست که حق تعالی میفرماید انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم
الیوم انسیا یعنی آن روزه است که مریم علیها السلم فرمود بتحقیق که من
نذر کردم از برای خداوند رحمن روزه را پس سخن نمیگویم امروز هیچ آدمی را
طاوس گفت خبر ده مرا از چیزی که زیاده می شود و کم می شود و از چیزی که زیاده
میشود و کم نمی شود ماه است و آنچیزی که زیاده میشود و کم نمیشود دریا است و آنچیزی
که کم میشود و زیاده نمیشود عمر است و بتحقیق که ایراد یافت اول این خبر از این جهت
که در آخر این خبر فایدها است و باسنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده شده
است از امام هادی تقی نقی ابو محمد الحسن العسکری علیه السلم که فرمود که روزی
حضرت نور العارفین امام علی زین العابدین علیه السلم در مجلس شریف خود فرمود
که پیغمبر خدا در زمانی که عزم سفر تبوک داشت امر فرمود که امیر المومنین علیه السلم
در مدینه بخلافت و نیابت آنحضرت توقف فرماید امیر المومنین علیه السلم فرمود یا رسول الله
هرگز دوست نداشته ام که تخلف کنم از تو در چیزی از امور تو و آنکه غایب گردم
از مشاهده تو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا راضی نیستی که باشی از برای من
بمنزله هرون از [illegible] در مدینه توقف خواهی کرد و ترا ثواب آن خواهد بود
که با پیغمبر خدا غزا [illegible] باشی و ثواب آنان که با پیغمبر خدا غزا کرده باشند
و [illegible] خدای تعالی [illegible] که حجاب از میان ما و تو بردارد
در هر مقام و منزل که [illegible] را و اصحاب ما را مشاهده نمایی و بر احوال ما
[illegible] خبر و مطلع باشی [illegible] که تو را در وقت [illegible] بود برقرار باشد

بمکابره و مراسله نباشیم مردی برخواست و گفت ای پسر رسول خدا چگونه چنین حالی
از برای علی ابن ابی طالب تواند بود و این حال از برای انبیا و رسل میسر باشد از برای
غیر ایشان امام زین العابدین علیه السلم فرمود آن معجز پیغمبر خدا است و مدعای آنحضرت
از برای امیر المومنین حاصل کرد و زیادتی قوت در نور بصر امیر المومنین علیه
السلم پدید آید و حجاب از پیش برخیزد تا مشاهده کند آنچه مشاهده کند و دریابد آنچه
دریابد آنگاه امام همام محمد بن علی باقر علیه السلم با آن مرد گفت ای بنده خدا چه بسیار است
ظلم این امت بر علی ابن ابی طالب و چه اندک است انصاف ایشان از برای او و آنچه در
حق صحابه قایل میشوند از برای امیر المومنین نمی شنوند با آنکه افضل صحابه است و منع میکنند او
منزلتی را که از برای دیگری قبول میدارند و گفتند این چگونه است ای پسر رسول خدا امام علیه
السلم فرمود از آن جهت است که دوست میدارند ایشان محبان ابوبکر را و تبرا میکنند از
اعدا او کائنا من کان و همچنین دوست میدارند عمر را و تبرا میکنند از اعدا او کائنا من
کان و دوست میدارند عثمان را و تبرا میکنند از دشمنان او کائنا من کان تا با امیر المومنین
میرسند میگویند دوست میداریم محبان او را و تبرا نمیکنیم از اعدا او چگونه دوست میدارند ایشان
را و چگونه جایز باشد و حال آنکه پیغمبر خدا در حق امیر المومنین علیه السلم فرموده اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ایشان دشمن نمیدارند دشمن
او را و مخذول نمی دارند کسی را که در مقام خذلان اوست و این حال از انصاف بیرون
است دیگر آنست که هرگاه که ذکر کرده میشود از برای ایشان چیزی که مخصوص [illegible]
علیه السلم [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و کرامات او نیز دیده بود [illegible]
و قبول میکنند آنچه از برای دیگران ذکر میکنند از صحابه پس چه چیز است که [illegible]

قبول کند

قبول کنند از برای علی ابن ابی طالب آنچه قبول میکنند از برای دیگران عمر خطاب علیه اللعنة
که بر بالای منبر بود در مدینه و در میان خطبه گفت یا ساریة الجبل یعنی ای ساریه کوه
نگاه دار و اصحاب او انکار کردند و گفتند این سخن در میان خطبه او بود و چون
خطبه منقضی شد از او پرسیدند که چه بود گفتن تو در میان خطبه یا ساریة الجبل گفت بدانید
که من در اثنای خطبه انداختم نظر خود را بجانبی که [illegible] برادران شما از
ناحیه از برای غزای کفار در نهاوند و سعد بن ابی وقاص بر ایشان امیر بود خدای تعالی
پردهای حجاب از دیدهای من برداشت و دیدهای مرا قوت و بینایی داد تا دیدم ایشان را
و جمع کفار اراده آن داشتند که بگردند بر پشت ساریه و آنکس که با او بوده از
مسلمانان و احاطه کنند بهمه و بعد از آن قتال کنند با ایشان و عظا فرمود برادران
مومن شما را تا احاطه کردند بر کافران و فتح داد ایشان را خدای تعالی بر بلاد اهل کفر
محافظت کنید این وقت را که عنقریب خبر آن بشما خواهد رسید و در میان مدینه
و نهاوند پنجاه روز راه بود امام علیه السلم فرمود که هرگاه که مثل این [illegible] از برای عمر
قبول کنند چرا از برای امیر المومنین علیه السلم امثال این سخنان را قبول نمیکنند اما
ایشان قومی اند که عادت ایشان انصاف و مکابره است و در عبد الله بن سلیمان روایت
است که گفت چون من [illegible] امام همام ابو جعفر علیه السلم بود مردی از اهل بصره [illegible]
[illegible] گفت حسن بصری را زعم است که آنکسان که می پوشانند علم دین را [illegible]
[illegible] از ریح بطون ایشان آنکسان که در آتش دوزخ [illegible] امام علیه السلم فرمود پس هلاک
شد [illegible] مومن آل فرعون و حال آنکه [illegible] است او را خدای تعالی بکتمان
[illegible] علم [illegible] و پنهان بود [illegible]

نوح را به عنبری بر انگیخت پس باید که حسن نظر در یمین و شمال خود کند تا بداند که یافت نمیشود
علم که در اینجا امام علیه السلم فرمود محنت مردمان بر ما عظیم است اگر میخوانیم ایشان را اجابت
نمیکنند ما را و اگر میگذاریم ایشان را هدایت نمیشوند بغیر ما

در احتجاج امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلم در انواع بسی
از علوم دینیه بر اصناف کثیره از اهل ملل و ادیانات از هشام بن الحکم روایت کرده اند
که وی گفت زندیقی نزد امام ابو عبد الله علیهم السلم آمد و گفت ای امام زمان چه دلیل
بر وجود صانع داری امام علیه السلم فرمود وجود افاعیل که دلالت دارند بر آنکه صانعی
ایشان را هست و وجود آورده زیرا نمی بینی آنکه چون نظر کنی در بنای محکم میشید مرفوع بدانی
آنکه او را بانی بوده و اگر چه ندیده باشی آن بانی را و نشنیده باشی اوصاف او
سایل گفت چه چیز است آن امام علیه السلم فرمود چیزی است مخالف اشیا که مانند کسی
از موجودات عالم نیست باز گردد گفتن من آنکه چیزی است با اثبات وجود او و آنکه
چیزی است بحقیقت شیئیت الا آنست که جسم نیست و صورت نیست و محسوس و مدرک
نمیشود بحواس خمس و هم را بحقیقت آن راه نیست کاهش نمی یابد مرور دهور و متغیر نمیشود
بمرور زمان سایل گفت مانی با هم موهوم ... مخلوق است امام علیه السلم فرمود اگر چنین
بودی باشد که شما میگوئید توحید از ما مرتفع باشد از برای آنکه ما مکلف نیستیم آنکه اعتقاد
کنیم موهوم را لیکن ما میگوئیم که هر موهوم و ... لیکن ما میگوئیم که هر ... بحواس ... شود
... مخلوق است ... است آنکه اثبات کنند صانع
... از دو جهت موهوم ... نفی زیرا که نفی ... ابطال و عدم است ...
... مخلوق ... مخالف ... باشد از اثبات ...

مصنوعین و مضطرند ایشان از آن جهت که مصنوع اند بوجود صانع و آنکه صانع ایشان غیر
ایشان است و مثل ایشان نیست از برای آنکه مثل ایشان شبیه ایشان است
در ظاهر ترکیب و تالیف و در آنچه جاری میشود بر ایشان از حدوث ایشان بعد از
آنکه نبوده اند و از کوچکی به بزرگی میروند و از سواد به سپیدی و از ضعف به قوت
و احوال موجوده که حاجت نیست ما را به تفسیر آنها از برای اثبات آنها و وجود
آنها سایل گفت پس تو تحدید کردی او را چون اثبات کردی وجود او را امام
علیه السلم فرمود تحدید نکرده ام او را و لیکن ثابت کرده ام وجود او را زیرا
که در میان اثبات و نفی منزلتی نیست سایل گفت پس چه میگوئی در قول حق تعالی
الرحمن علی العرش استوی یعنی خداوند رحمن بر عرش است ایستاده است
امام علیه السلم فرمود وصف کرده است خدای تعالی با این نفس خود را و همچنین او
مستولی است بر عرش جدا از مخلوق خود نه آنکه عرش حامل او باشد و نه آنکه عرش
حامل او باشد و نه آنکه عرش محیط او باشد و نه آنکه عرش محل او باشد لیکن میگوئیم
او حامل عرش است و نگاه دارنده عرش است و ما میگوئیم درین آنچه گفته است حق
تعالی وسع کرسیه السموات والارض یعنی گنجانیده است کرسی آسمانها و زمین را
پس ثابت میکردانیم از برای عرش و کرسی آنچه حق تعالی ثابت کردانیده است
و نفی میکنیم آنکه عرش و کرسی محیط او باشد و آنکه خدای تعالی محتاج مکان باشد محتاج
بچیزی از مخلوقات خود بلکه مخلوقات محتاج اند باو سایل گفت پس چه فرق باشد میان
آنکه برافرازی دست خود را بجانب آسمان یا خفض کنی از آنجا بجانب ارض امام علیه السلم فرمود
این در علم او و احاطه و قدرت او برابر است و لیکن حق تعالی امر کرده است دوستان

خود را و بندگان خود را آنکه او را معدن رزق و منبع خیر کردانید پس اثبات
بکنیم آنچه اثبات کرده است او را قرآن و احادیث رسول آنجا که فرموده است
ارفعوا ایدیکم الی الله عز و جل یعنی بر افراشته گردانیده دستها خود را بجانب
حق سبحانه و تعالی و این چیزی است که اجماع کرده اند بر او فرق امت تمام شان
و از جمله سوال زندیق آنست که گفت چرا جایز نباشد آنکه صانع عالم بیشتر از یکی باشد
امام علیه السلم فرمود اگر صانع عالم متعدد باشد یا آنست که هر دو قدیم اند و هر دو
قادر با کمال اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی از ایشان قادر است و یکی ضعیف پس اگر هر دو
قادر با قوت باشند پس چرا دفع نکنند هر یک از ایشان صاحب خود را و منفرد باشد
بربوبیت و اگر یکی از ایشان قوی و قادر باشد ثابت شود آنکه او واحد است از برای
عجزی که در ثانی او ثابت است و چون دیدیم ما آنکه خلق منتظم اند و فلک جاری است و دور و رجعت
و آفتاب و ماه یک قاعده در حرکت اند دلالت میکند این بر صحت امر و تدبیر و ائتلاف
و آنکه مدبر عالم یکی است و از هشام بن الحکم روایت است آنکه گفت روزی ابن ابی العوجا
بخدمت امام ابو عبد الله علیه السلم آمد امام باو گفت ای ابن ابی العوجا آیا تو مصنوعی
یا غیر مصنوع گفت من مصنوع نیستم امام علیه السلم فرمود اگر مصنوع نبودی چگونه خواهد
بود این ابن ابی العوجا ساکت و ملزم شد و برخاست و از مجلس بیرون رفت آورده اند
که روزی ابو شاکر دیصانی نزد ابو عبد الله علیه السلم آمد و او یکی از زنادقه مشهور
است و گفت ای جعفر بن محمد دلالت کن مرا بر معبود من امام علیه السلم فرمود بنشین پس
ناگاه پسری صغیر بدید آمد و در دست او بیضه بود امام علیه السلم فرمود ای پسر این
بیضه را بمن ده بیضه را بامام علیه السلم داد پس فرمود ای دیصانی این حصاری است

دلیل صانع

او را پوشیده است پوستی است غلیظ و در زیر این پوست غلیظ پوستی رقیق است و در اندرون
پوست رقیق طلای روان و نقره که جدا است نه طلای روان آمیخته میشود به نقره
که جدا نه و نه نقره که جدا آمیخته میشود به طلای روان و این حصار حصین که حال خود دارد
بیرون نمی آید از او چیزی که بصلاح باشد تا خبر دهد از صلاح آن و در نمی رود
در او چیزی فاسد تا موجب فساد آن باشد و دانسته نمی شود که از برای نرینه
مخلوق بوده باشد یا از برای مادینه ناگاه شکافته میشود و بیرون می آید از او
فرخی مانند طاوس آیا هیچ مدبری از برای وی بینی ابن ابی العوجا لحظه سر در
پیش افکند بعد از آن گفت گواهی میدهم که هیچ معبودی بحق نیست مگر خدای
یکتای بی همتا و گواهی میدهم که محمد بنده او بود و از هشام بن الحکم روایت
که گفت سوال کردم از ابو عبد الله علیه السلم از اسماء حق تعالی و اشتقاق آنها پس
گفتم الله اسم مشتق است امام علیه السلم فرمود ای هشام الله مشتق است از اله یعنی
بندگی کردن و بندگی کردن اقتضای معبودی دارد و اسم غیر مسمی است پس اگر کسی
عبادت اسم کند نه مسمی او کافر است و معبودی ندارد و هر کس که عبادت میکند اسم و
مسمی را کافر است و عبادت دو کرده است و معبود را و آنکس که عبادت کرده است
معنی را نه اسم را پس او توحید است هشام گفت چاکرم فدای تو باد زیاده کردان از
برای من بیان این سخن را امام علیه السلم فرمود بتحقیق که خدای تعالی را نود و نه نام
است پس اگر اسم عین مسمی است پس هر اسمی از آن معبودی باشد و لیکن خدای
معبود و معنی است که این اسماء دلالت بر او دارند پس اینها همه غیر او باشند باز
فرمود ای هشام خبز نام ماکول است و ماء نام مشروب است و ثوب نام ملبوس است

و نادانم محقق است اما فهم کردی ای هشام چنان مهمی فرع کنی با آن مجادله اعدای ما را
گفت بلی ای پسر رسول خدا امام علیه السلم فرمود نفع دهاد ترا خدای تعالی با آن
و ثابت گرداناد ترا بدان هشام گفت بخدا سوگند هرگز غلبه نکرد بر من کسی در علم
توحید از آن زمان باز که امام علیه السلم از برای من دعا فرمود و از هشام بن الحکم
منقولست که گفت زندیقی در ملک مصر چون حکایت علم و کمال امام علیه السلم یاد شنیده
بود از مصر بمدینه آمد تا مناظره کند با امام علیه السلم چون بمدینه رسید و از امام علیه السلم
پرسید خبر یافت که امام علیه السلم بمکه فرموده از برای حج حجت اما از مدینه مرخص شد
متوجه مکه معظمه شد و در طواف بود آنحضرت که امام را ملاقات کرد با امام باسلام و
اکرام امام علیه السلم فرمود نام تو چیست گفت نام من عبدالملک است امام علیه السلم فرمود
کنیت تو چیست گفت امام ابو عبدالله امام علیه السلم فرمود که کیست آن ملکی که تو بنده اوی
آیا از ملوک آسمان است یا از ملوک زمین است و خبر ده مرا از پسر خود که او بنده
خدای تعالی میکند یا خدای زمین زندیق خاموش شد امام علیه السلم فرمود سخن
گوی باز خاموش شد امام علیه السلم فرمود چون فارغ شوم از طواف نزد من آی
چون امام علیه السلم از طواف فارغ شد زندیق نزد امام علیه السلم آمد و در مقابل امام
نشست و ما جمع بودیم انجا امام علیه السلم فرمود آیا میدانی آنکه زمین را فوقی
و تحتی است گفت بلی امام علیه السلم فرمود آیا در تحت زمین آمده گفت نه فرمود هیچ
میدانی آنکه در زمین چه فوقی که چیست در تحت زمین گفت نه لیکن گمان می برم که در تحت
زمین چیزی نیست امام علیه السلم فرمود گمان عجز کسی است که او را یقینی نیست
باز امام علیه السلم فرمود هیچ با سمان رفته گفت نه امام علیه السلم فرمود هیچ

بمشرق و مغرب عالم رفته و دیده که چه چیز در مخلوقات آنجا گفت نه امام علیه السلم
فرمود حال تو بس عجب است بمشرق و مغرب نرسیده و در زیر زمین در نیامده
و صعود بر آسمان نکرده و ندانسته که مخلوقات آنجا چه چیز است و منکر و جاحدی
آن چیزی را که در ایشان موجود است و هرگز عاقل جحود و انکار نکند چیزی را که نداند
زندیق گفت هرگز نشنیدم چنین سخنان را از غیر تو امام علیه السلم فرمود پس
تو از این در شکی پس شاید که او باشد و شاید که نه او باشد زندیق گفت
گفت و شاید این باشد امام علیه السلم فرمود ای مرد نیست آنکس را که جاهل است
حجت بر آنکس که عالم است هرگز جاهل را حجت بر عالم نباشد ای برادر اهل مصر فهم
کن از من سخن را و بدان که آفتاب و ماه و شب و روز مطیع اند در حرکت و سبقت
نمی گیرند یکی بر دیگری میروند و باز میگردند بر یک نسق و تحقیق که ایشان مضطر اند
درین پس اگر قادر بودندی آنکه بروند چرا باز میگشتند اگر ایشان غیر مضطر بودند
پس چرا روز شب می شد و شب روز می شد بخدا سوگند ای برادر اهل مصر که ایشان
مضطر اند آیا نمی بینی آنکه آسمان مرفوع است و زمین موضوع است ساقط نمیشود
آسمان بر زمین و زمین از جای خود بجای دیگر نمی رود نگاه دارنده است ایشان را
آفریدگار ایشان چنانکه مقتضای تدبیر اوست هشام گفت که آن زندیق ایمان آورد
امام علیه السلم فرمود هشام را تا تعلیم شرع کند او را و از عیسی بن یونس منقولست
که ابن ابی العوجا از تلامذه حسن بصری بود و منحرف شد از توحید باو گفتند چرا ترک
مذهب صاحب خود را و داخل در مذهبی که او را اصلی نیست گفت ابن ابی العوجا که صاحب
من خداوند اعتقاد نبود گاه قایل بود بقدر و گاه قایل بود بجبر و او را دوام بر یک اعتقاد

نبود بمکه آمد و منکر بود آنکسان را که حج گذارده بودند و علما اسلام کراهت داشتند
ملاقات و مجالسه او را بواسطه خبث لسان و فساد ضمیر او روزی نزد امام جعفر
علیه السلم آمد و در میان مجلسیان نشست و گفت ای ابو عبدالله مجالس امانت است
و ناچار است کسی را که سرفه باشد آنکه سرفه آید آیا رخصت میدهی که سخن گویم امام
علیه السلم فرمود سخن گوی گفت تا چند این شتر را بکوبید و تضرع میکنید باین سنگ و می پرستید
این خانه را که از گچ و سنگ است و بر گرد او می دوید مانند شتری که نفرت کند هر
عاقل داند که این فعلی است که اساس آن نه از جانب حکیمی است تحقیق که تو قدوه و پیشوای
این گروهی و نظام حق در دست پدرت تو است امام علیه السلم فرمود آنکس که خدای تعالی
او را گمراه کرد و پرده تعامی بر دیده دل او کشید سخن حق را بد شمارد و بد یابد و این جماعت
شیطان او نشود خدای تعالی تعظیم این خانه بندگان خود را عبادت فرموده تا امتحان کند
ایشان را در تعظیم این خانه که او را مقام انبیا و قبله نماز گذارندگان گردانیده پس
او طریقی است که موصل میشود برضوان خدا و راهی است که میرساند بغفران خدا او خانه
است از خدای تعالی پیش از گستردن زمین به دو هزار سال پس شما تعظیم خانه میکنید
از برای تعظیم کسی که از شما غایب است امام علیه السلم فرمود وای بر تو چگونه غایب باشد
کسی که او با مخلوقات است و مشاهده ایشان میکند و اقرب است با ایشان از حبل ورید
یعنی رگ گردن می شنود کلام ایشان را و می بیند اشخاص ایشان را و میداند اسرار
ایشان را ابن ابی العوجا گفت پس او در همه مکان باید بود و اگر در آسمان باشد
چگونه در زمین تواند بود و اگر در زمین باشد چگونه در آسمان تواند بود امام علیه السلم
فرمود این صفت مخلوق است که چون کور شده مخلوقات گاه که انتقال کنند از جایی

شغل کند مکانی را و خالی شود از ایشان مکانی دیگر و اما خداوند عظیم الشان جلیل
البرهان خالی نمیشود از مکانی و مشغول نمیشود بمکانی و بمکانی نزدیک
تر نمیشود از مکانی روایت کرده شده است از ابن ابی العوجا آنکه سوال کرد از
امام همام ابا عبدالله علیه السلم از حدوث عالم امام علیه السلم فرمود سازی هیچ صغیری
و کبیری را مگر که چون ضم کنی بدو مانند او را بزرگتر شود از آنچه بوده و این صفت
انتقال است از حالی بحالی و اگر قدیم بودی منتقل نگشتی از حالی بحالی زیرا که چیزی
که زوال می پذیرد و تحول میشود جایز است آنکه به وجود آید و نابود گردد پس وجود او بعد از
عدم باشد و دخول او در حدوث و بودن او در ازل دخول او در قدم و این صفت قدم
و حدوث در یک چیز مجتمع نشوند ابن ابی العوجا گفت چنین انگاریم که از جری حالین بر وجهی
که گفت و گر یافت استدلال بر حدوث اشیا توان کرد پس اگر باقی ماند چیزی بر صغر خود
و تغیر نیابد از کجا استدلال بر حدوث آن توان کرد امام علیه السلم فرمود اگر اشیا مثلا
بر صغر خود باقی باشند سرانه در وهم آدمی چنان است که هر گاه که منضم شود با او چیزی بزرگتر
باشد از آنچه بوده و در جواز تغییر چیز خروج اوست از قدم چنانکه در تغیر او دخول او است
در حدوث نیست تو را و رای این چیزی و از جمله سوالات زندیق که دیگر یافت آنست که
گفت ای ابا عبدالله چگونه خلایق پرستش میکنند خدای را که ندیده اند او را امام علیه السلم
فرمود دیده است او را دلهای ایشان بنور ایمان و اثبات کرده است در عقول
ایشان نه بدیدار چشم عقول اثبات عقل دیده و عیان اوست که دیدن است از حس بر حکمت
و احکام تالیف نبدا از ان چیزان و ایات ایشان و کتب و محکمات آن در انتقا گرده
علما بر آنچه دیده از عظمت او بی آنکه بیند او را زندیق گفت آیا قادر نبود خدای تعالی

الکه اظهار کنند از برای ایشان تا نشناسند اورا و شناسند و پرستش کنند اورا بر عین الیقین امام علیه السلم فرمود نیست محال را جواب باز گفت از کجا ثابت کرده انبیا و رسل را امام علیه السلم فرمود چون ما اثبات کردیم آنکه ما را خالقی و صانعی است که متعالی است از ما و از هرچه آفریده است و آن خالق صانع علیم و حکیم است جایز نیست آنکه مشاهده کنند اورا مخلوقات او و نه ملامسه کنند اورا و نه آنکه مباشره کند ایشانرا و نه مباشره کنند ایشان اورا و نه محاجه کند ایشانرا و نه محاجه کنند ایشان اورا ازینجا ثابت شده آنکه اورا سفرایی است در میان خلق که دلالت میکنند ایشان بر مصالح و منافع خود و با آن چیزی که بان است بقای ایشان و ترک آنچه که بان است فنای ایشان از بهاد ایشان که امر کنند کان و نهی کنند کان از جانب خداوند علیم حکیم در مخلوقات موجود و ثابت شد آنکه خداوند را خبر دهند کان از و هست که ایشان انبیا و برگزیده کان خلق اند و حکما و مؤدبین با دات حکمت اند و مبعوث شده اند از جانب حق تعالی برسانیدن پیغام خدای تعالی با ایشان و مشارک اند مردمان را در احوال ایشان و مشارک اند با مخلوقات در صورت و ترکیب و ممتاز اند نزد حکیم علیم بحکمت و دلایل و براهین و شواهد از مرده زنده کردن و کور مادر زاد را از ایتان بینا کردن و ابرص و مجذوم را شفا دادن و امثال آن و خالی نخواهد بود زمین از حجتی که باشد با وی علمی که دلالت کند بر صدق مقال انبیا و وجوب عدالت او باز امام علیه السلم فرمود ما کافی میدانیم که زمین خالی از حجت نیست و حجت نمی باشد مگر از عقب و اولاد انبیا خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر از نسل انبیا و انبیا از برای آنست که خدای تعالی از برای آدم شریعتی و طریقی مقرر

والفراج کرد از برای آدم نسل طاهر طیب که آن انبیا و رسل اند که طاهر شده اند از اصلاب طیبین و قرار گرفته اند در ارحام طاهرات و نرسیده است ایشانرا سفاح جاهلیت از برای آنکه گردانیده است ایشانرا خدای تعالی در مکانی که اعلا اماکن و اشرف منازل است زیرا که کسی که امین علم الهی و امین غیب او و مستودع سر اوست و حجت اوست بر خلق و ترجمان و لسان اوست نمی باشد مگر باین صفت پس امام و حجتی نمی باشد مگر از نسل ایشان که قایم مقام پیغمبران اند در میان خلق بعلمی که نزد ایشان است و میراث از پیغمبران گرفته اند و اگر انکار کنند اورا مردمان خاموشی اختیار کنند و اظهار کرد و عدل و اختلاف و تشاجر بر خیزد در میان مردم و امر دین فوت شود و غالب گردد یقین بر شکوک سایل گفت که هرگاه که امام و حجت در میان خلایق ظاهر نباشد فایده در وجود او چه خواهد بود امام علیه السلم فرمود که است که اقتدا میکنند باو و استفاده میکنند از و آنچه نافع است از برای خلایق و موافق صلاح ایشان است و اگر ایشان احداث بدعتی در دین کنند اعلام کند ایشانرا باز سایل گفت خدای تعالی موجودات را از چه چیز آفریده امام علیه السلم فرمود از لا شی سایل گفت چگونه شی از لا شی توان آفریده امام علیه السلم فرمود که اشیا مخلوق شده یا از شی یا از لا شی پس اگر مخلوق باشند از شی با وی باشند زیرا که آن شی قدیم است و قدیم حادث نباشد و فانی و متغیر ازو نباید و خالی نخواهد بود که آن شی جوهر واحد است در لون واحد پس اشیا مختلفه و الوان کثیره درین عالم با آثار مختلفه از کجا پدید آمده باشد سایل گفت از کجا میگویند که اشیا قدیم و ازلی نیست امام علیه السلم فرمود این مقاله قومی است که منکر اند

مدبر اشیا را او که پیغمبران انبیا میکنند و کتب ایشان را اساطیر اولین می خوانند و دینی را برای خود نهاده اند و این ظاهر است که اشیا در تغیر و تبدیل اند و آنچه متغیر و متبدل نیست مگر حادث و حادث را ناچار باشد از صانع محدث سایل گفت آیا صانع عالم دانا بوده بحوادثی که آنها را بوجود آورده امام علیه السلم فرمود لا یزال دانا بوده و آفریده اشیا را بجا که دانسته سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت ایتلاف امام علیه السلم فرمود لا یزال دانا بوده و آفریده اشیا را بجا که دانسته سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت ایتلاف امام علیه السلم فرمود معبود متصف باختلاف و ایتلاف نتواند بود زیرا که اختلاف صفت تجزی است و ایتلاف صفت تبعض پس اورا نه مختلف توان گفت و نه مؤتلف سایل گفت پس معبود چگونه واحد تواند بود امام علیه السلم فرمود او واحد است در حد ذات خود که اورا مشابهتی بوحدت اشیا نیست زیرا که هر واحد که غیر اوست متجزی و متعدد است و صانع عالم از آن منزه و مبرا است سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را و محتاج نبود او را ضرورتی نبود در آفریدن ایشان و لایق نیست که او عبث آفریده باشد اشیا را امام علیه السلم فرمود که مقصود از آفرینش اظهار حکمت و نفاذ علم و امضای تدبیر اوست سایل گفت چرا اقتصار نکرد صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نکرد ایشان را در دار ثواب و عقاب خلایق امام علیه السلم فرمود بدان جهت که این دنیا خانه بلاست و در اینجا کسب ثواب و تحصیل رحمت توان کردن این دنیا از آفات و بلیات مملو است و مشحون از زر و صنوف شهوات بر خواطر مستولی است تا امتحان کنند بندگان خود را بطاعت و معصیت پس نشاید که دار عمل دار جزا باشد سایل گفت آیا از حکمت اوست

سرگردانیده است دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود و همچنانکه زعم شماست که ابلیس را بیافرید و او را مسلط کرد و اینکه بندگان خود تا میخوانند ایشانرا بر خلاف طاعت او و امر میکنند ایشانرا بمعصیت او و ابلیس را قوتی داده که بلطایف حیل خود را بدلهای ایشان میرساند و القا وسوسه از برای ایشان میکند و حق را بر ایشان پوشیده میگرداند و از راه دین و معرفت ایشانرا گمراه میگرداند تا بمرتبه که انکار توحید معبود میکنند و بت پرستی میکنند امام علیه السلم فرمود این دشمن که یاد کردی مضرت نمیرساند و دشمنی او و نفعی ندارد دوستی او زیرا که از دشمنی او نقصانی در ملک او نمیشود و از دوستی او زیادتی در ملک او پدید نمی آید و اگر اورا قوت نفع یا ضر بودی اخراج او از ملک خود لازم بودی اما ابلیس پس بیافرید اورا خالق او تا عبادت کند و بتوحید او قایل باشد و بر حق تعالی ظاهر بود که باز گشت او بشقاوت است همواره با ملایک در عبادت بود تا زمانی که حق تعالی اورا بسجود آدم صفی امتحان نمود او حسد برد آدم را و امتناع از سجود او کرد و شقاوت بر وی غالب آمد بنا بر این لعنت ازو بر گشت و اورا از صفوف ملایک اخراج کردند و بزمین فرستادند پس بدین سبب دشمن آدم و فرزندان آدم شد و اورا سلطنتی بر ولد آدم نیست که وسوسه در خواندن ایشان براه گمراهی و بانکار ربوبیت حق تعالی قایل است سایل گفت آیا بر غیر خدا سجده روا است امام علیه السلم فرمود بر غیر خدا سجده روا نیست ایشان از برای خداست سایل گفت اصل کهانت از کجاست و از کجا خبر میدهند مردم را از آنچه پدید خواهد آمد امام علیه السلم فرمود کهانت در جاهلیت و در زمان فترت رسل بود

و کاهنان در آن زمان بسیار حاکمان بودند که در مشکلات با ایشان رجوع میکردند و اشتباه
از خبر ایشان بر می‌خواست و مدار کار بر خبرهای غیب ایشان بود و معرفت ایشان بطرق
مختلفه در علت او از آنچه حادث می‌شود و در زمین از حوادث ظاهره که شیطان او را
میداند و بکاهنان میرساند و خبر میداد ایشان را بآنچه در اماکن و اطراف حادث می‌شود
و اما خبرهای آسمان شیاطین پیش از نزول وحی بر روی یکدیگر می‌نشستند و استراق
سمع میکردند و چون وحی نازل شد در آسمان شهب و نیازک بسیار پدید آمدند و هرگاه که
ایشان بر روی یکدیگر می‌نشستند از برای استراق سمع ستاره آتشی پدید می‌آید و
ایشان را می‌سوخت و ایشان را از استراق سمع باز میداشت تا بر روی زمین چیزی
که مشابه وحی باشد تحقق نیابد و از اخبار آسمانی بغیر از طریق وحی اطلاع نتوان
یافت تا حجت نبوت قوت یابد و او را مانند و نظیر در عالم نماند و طریق شیاطین
آن بود که استراق سمع میکردند آن خبری را که حادث میشد در میان خلق و از آسمانها
می‌رسانیدند کاهنان خبرهای شیاطین را با دیگر خبرهای دروغ ضم کرده و از جانب
خود بمردم می‌رسانیدند پس آنچه واقع می‌شد خبرهای شیاطین بود و آنچه وقوع نمی‌یافت
دروغهای ایشان بود و از آن زمان باز که شیاطین را از استراق سمع منع کردند
کهانت از میان مردم برخواست و امروز شیاطین این اخبار بکاهنان میرسانند که
در میان مردم واقع بوده باشد و با یکدیگر گویند و شنوند و این سخنان بشیاطین
رسد چون فلان است را دزدیده و زید عمرو را بقتل آورد و امثال آن سائل
گفت چگونه شیاطین باسمان می‌رسند و ایشان مانند بنی آدم اند در خلقت و کثافت
امام علیه السلم فرمود که ایشان اجسام لطیفه اند و خدای تعالی ایشان را کثیف

گردانیده بود از برای خدمت سلیمان علیه السلم و چون ایشان اجسام لطیفه اند چون
ایشان مشابه خلایق بودند در وقتی که بنا میکردند از برای سلیمان بن داود
عمارات عالیه که عاجز بودند از بنای آن بنی آدم حق تعالی طعام ایشان را
بوی طعامهای آدمیان گردانیده که اجسام لطیفه است و دلیل بر لطافت ایشان
صعود ایشان بر آسمان است زیرا که جسم کثیف را ارتفاع بآسمان محال باشد و رسیدن
و بسببی از اسباب الهی متمشی نگردد سائل گفت خبر ده مرا از سحر که اصل آن از کجا
و از کی قادر میشود ساحر بر اعمال عجیبه که از وی در وجود می‌آید امام علیه السلم
فرمود سحر بر انواع مختلفه می‌باشد نوعی از آن بمنزله طب است و چنانکه اطبا از برای هر
دردی دوایی مقرر داشته اند همچنین ساحر از برای هر صحتی آفتی و از برای هر
عافیتی المی و از برای هر چیزی حیله اندیشه نموده نوعی دیگر آنست که بشعبده و سبک دستی
خبرها بمردم نماید نوعی دیگر آن باشد که دوستان شیاطین از ایشان فراگیرند
سائل گفت شیاطین سحر از کجا دانسته اند امام علیه السلم فرمود از آنجا که اطبا طب
خود را از آنجا گرفته اند بعضی بتجربه و بعضی بعلاج سائل گفت چه میگویی در باب آن
دو ملک هاروت و ماروت و آنچه مردم میگویند ایشان تعلیم سحر میکنند مردم را امام
علیه السلم فرمود ایشان موضع ابتلا و محل امتحان اند بجواز تسبیح ایشان است که آدمی
چنین کند و چنین و چنین شود و اصناف سحر را در این صورت ذکر میکنند و مردم را
می‌آموزند آنچه از ایشان می‌شنوند پس میگویند که ما فتنه ایم و امتحانیم فرا میگیرید از ما آنچه
ضرر کند شما را و نفعی نرساند شما را سائل گفت آیا ساحر می‌تواند که آدمی را بسحر در صورت
سگ یا در صورت حمار و امثال آن در آورد امام علیه السلم فرمود او عاجزتر از آن

است که آفرینش خدا را تغییر تواند داد کسی که قادر بر چنین اعمال باشد شریک حق تعالی است
در آفرینش و اگر ساحر قادر بودی بر آنچه گفتی هر آینه از نفس خود پیری و آفات و امراض دفع
میکرد و پیری و فاقه را از ساحت خود دور میگردانید و بزرگترین انواع سحر سخن چینی است
که جدایی می‌افکند در میان دوستان و در میان برادران و دشمنی پدید می‌آورد تا خون
یکدیگر میریزند و خانه یکدیگر خراب میکنند و بدترین اقسام ساحران سخن چین است و از
افاعیل ساحران آنست که بمنزله طبابت است که ساحر عمل میکند بر مرد که او نمیتواند که با زنان
مجامعت نماید و بعضی آن را علاج میکنند بوجهی که قادر میشود بر آن سائل گفت چیست که بنی آدم را
بعضی شریف و بعضی وضیع اند امام علیه السلم فرمود شرف از راه طاعت است و ضعت
از معصیت سائل گفت بعضی فاضل و بعضی مفضول می‌باشد امام علیه السلم فرمود تفاضل در میان ایشان
بواسطه تقوی و پرهیزکاری است سائل گفت پس فرزندان آدم همه ایشان در اصل
برابر باشند و تفاضل میان ایشان نباشد مگر به تقوی و پرهیزکاری امام علیه السلم فرمود
که بلی اصل او میان از خاک است و پدر ایشان آدم و مادر ایشان حوا او آفریده است ایشان را
معبود ایشان است یکتای بی همتا و ایشان بندگان اویند و حق تعالی اختیار کرده است
از فرزندان آدم جمعی را که بطهارت میلاد و پاکیزگی ابدان اند نگاهداشته است
ایشان را در صلب پدران و در ارحام مادران و از ایشان انبیا و رسل و ائمه دین در وجود
آورده و ایشان پاکیزه ترین فروع آدم اند و حق تعالی این عنایت با ایشان بواسطه
استحقاق ایشان کرده لیکن چون بعلم ازلی میدانست در وقت آفرینش ایشان که
مطیع و منقاد حق تعالی خواهند بود و شرک بخدای تعالی نخواهند آورد پس این طایفه از محل
طاعت این کرامت از حق تعالی یافته اند و شرف و فضل و حسب این طایفه راست و سایر

مردمان برابرند مگر آنان که تقوی اختیار کنند و خدای تعالی ایشان را با این کرم داده
چه آنان که طاعت حق اختیار کنند خدای تعالی ایشان را دوست دارد و آنکس را که او
دارد و عذاب کند او را بآتش دوزخ سائل گفت خبر ده مرا که چرا نیافرید خدای تعالی
همه خلایق را مطیع و موحد و خدای تعالی بر آن قادر بود امام علیه السلم فرمود که اگر حق تعالی
همه خلایق را مطیع می‌آفرید ایشان را ثواب نمی‌بود زیرا که طاعت در آن هنگام فعل او میبود
و ایشان را بهشت و دوزخ عبث می‌بود و لیکن خلایق را آفرید و امر کرد ایشان را بطاعت
و نهی کرد از معصیت و حجت را تمام ساخت و قطع عذر ایشان بانزال کتب نمود تا ایشان
هم مطیع باشند و هم عاصی و بطاعت مستحق ثواب شوند و بمعصیت مستوجب عقاب گردند
زیرا که دادن ثواب بی تحقق استحقاق قبیح است سائل گفت عمل صالح از عبد است و
از او در وجود آمده است و عمل شر نیز از عبد است و از او صادر گشته امام علیه السلم فرمود
عمل صالح فعل عبد است و حق تعالی بآن امر فرموده است و عمل شر فعل او است و حق
تعالی از آن نهی فرموده است سائل گفت آیا فعل او نیست مگر بآلتی که خدای تعالی در فطرت
او ایجاد نموده امام علیه السلم فرمود بلی و لیکن آلتی که صادر میشود از او خیر و شر است بهمان آلت
بر شری که نهی کرده است از آن سائل گفت پس بنده را در فعل اختیاری هست امام علیه السلم
فرمود و نهی نکرد حق تعالی از چیزی مگر که میدانست که او را طاقت ترک آن هست و امر نکرد
مگر بچیزی که میدانست که او را استطاعت فعل آن هست زیرا که حق تعالی بر صفت جور و عبث
و ظلم و تکلیف ما لا یطاق نیست سائل گفت پس آنکه خدای تعالی ورا کافر آفرید می‌تواند
که ایمان آورد و خدای تعالی را بر او حجتی بود امام علیه السلم فرمود که خدای تعالی
[illegible] آفرید و بر ایشان امر و نهی فرموده بنده را کافر نیافرید بلکه کفر او

بعد از این بود که حجت از جانب خدای تعالی بر او قایم شد و قبول حق ننمود پس از جحود و انکار حق نمود و بان کافر شد سایل گفت آیا جایز است انکه تقدیر کرده باشد بر بنده شر را و اراده کرده باشد او را و خبر داد او را استطاعت باشد بر عمل خیر و عذاب کند او را امام علیه السلم فرمود لایق عدل خدای حکیم نیست که تقدیر کند بر بنده و خود شری را و امر کند او را بچیزی و اراده کند از وی انچه ندهد که او را استطاعت فعل ان نیست یا نهی کند او را از چیزی که داند که او را استطاعت بزرگ ان نیست بعد از ان عذاب کند او را بر ترک یا بر ان فعل سایل گفت چه چیز مستحق شده اند که غنا و جمعیت یافته اند و بچه چیز مستحق فقر و نا داری شده اند انان که فقر دارند امام علیه السلم فرمود که امتحان کرده است خدای تعالی بانچه داده است اغنیا را تا ببیند که شکر ان چگونه بجای آورند و بعضی را فقر داده تا ببیند که ایشان چگونه صبر بر آن میکنند و وجهی دیگر انست که محتاج کرد از برای قومی در وجوه ایشان و از برای قومی دیگر از برای او از حاجات ایشان و وجهی دیگر انکه دانست طاقت و تحمل هر قومی را و داد ایشان را بقدر تحمل ایشان و اگر خلق همه ایشان اغنیا بودندی هر اینه خراب گشتی دنیا و فاسد گشتی تدبیر و احوال عالم انتظام نیافتی لیکن حق تعالی بعضی معاون بعضی گردانید و اسباب ارزاق ایشان را در انواع اعمال و اصناف صناعات ایشان مقرر نمود و این اوضح تدبیرات است در بقای دنیا انگاه امتحان کرد عبد را باستعطاف بر فقرا و این لطف و رحمت است از حکیم کامل الذات سایل گفت که چه چیز مستحق یافته طفل صغیر الحرمی را که باو رسیده از الام و امراض و حال انکه از وی گناهی در وجود نیامده امام علیه السلم فرمود که مرض بانواع مختلف میباشد و مرضی از ...

است و مرضی است که از برای عقوبت است و مرضی است که مقدمه فنا بحضی است و مرضی است که مرض از اغذیه ردیه و اشربه که بهم رسید از بیماری ها در ان بدید اید و اگر بحضی ملاحظه کند صالح از برای بدن خود نماید و تدبیر نیک بیندیشد از برای حفظ بدن خود و ملاحظه ضار و نافع ماکولات نماید بیماری نیابد و کان می بری که مرض و موت و فنا بواسطه اطعمه و اشربه غیر لایقه است تحقیق که افلاطون که رییس حکما و ارسطو که معلم اطبا و جالینوس و امثال ایشان نتوانستند که دفع کنند موت و فنا را چون رو آورد کند ساحت ایشان چه گرایشان تقصیر نمایند در رعایت موافقات بسیار مرضی باشد که معالجه ایشان سبب ازدیاد مرض ایشان گردد و بسیار طبیب عالم ماهر در دانش او نافع نباشد از برای او که بهلاکت رسد و بسیار جاهل ... اندیشه که بعد از وی بقا یابد نه او را نافع است علم او و طب نزد انقطاع مدت و حضور اجل و نه این را مضر است جهل او و طب با بقای مدت و تاخیر اجل او زیرا که انبیا حجت خداوند بر خلق و امنای او بند در زمین و خازنان حکمت و خوانند گان مردم اند بطاعت او و من حیات با علم ایشان را که ایشان در مذهب خود منکر طریق انبیا اند و تکذیب میکنند کتب منزله را و بدین سبب توجه ازین طایفه مصر و فاسق است و سبب دیگر انکه چون نمی فهم بحضی را که با مراست در علم طب و سوال نکنیم از او و واقف نیست بر حدود تفصیل خود و بر ترکیب بدن و ترکیب اعضا خود و مجری اغذیه در جوارح خود و مخرج نفس خود و حرکت زبان و مستمع کلام خود و اختلاف شهوات و مسکن روح او و موضع عقل او و نور بصر او و مجمع سمع او و علت ان جا دث می شوند زیرا که از کری و گنگی و الحذر زین قبیل باشد اشارات ازان اطلاعی نیست مگر انبیا را و اطبای سابق که نزد ایشان است سایل گفت خبر ده مرا از خدای تعالی که او را هیچ شریکی در ملک هست یا کسی هست که ضد او

او باشد در تدبیر امام علیه السلم فرمود خدا را شریک و ضد نتواند بود سایل گفت پس چیست این مفاسد که در عالم موجود است از سباع ضاره و هوام مخوف و حیات و عقارب و زعم شما انست که خدای تعالی نیافریده است چیزی را مگر از برای حکمی زیرا که فعل عبث بر او روا نبود امام علیه السلم فرمود آیا زعم تو ان نیست که عقارب از برای دفع وجع مثانه و حصاة و از برای کسی که بول در فراش کند نافع است و انکه فاضل ترین تریاق انست که با لحم افاعی ترکیب نموده باشند و لحم افاعی از برای جذام نافع است و انکه نافع ترین ترسیق است که با لحم و زعم شما انست که کرم سرخ که در زیر زمین اند از برای مرض اکله نافع است سایل گفت که امام علیه السلم فرمود اما پشه و مگس پس بعضی حکمتها در وجود ایشان هست که حق تعالی ایشان را رزق بعضی مرغان گردانیده و ذرا لحمه انست که اهانت میکند بان جباری را که تمرد کند حکم خدا را و منکر ربوبیت او باشد مسلط میگرداند خدای تعالی بر ضعیف ترین خلق خود تا بنماید او را قدرت و عظمت خود و ان پشه است که در می اید در مخرج او و بر سانه خود را بدماغ او و میکشد وی را و بدانکه که اگر واقف شوم بر سر چیزی که او فرمود است او را خدای تعالی از برای چه او مدیه هر اینه با برابر باشم او را در علم و دانم ما احتیاج اند خدای تعالی و در تدبیرات او واقع است امام علیه السلم فرمود و چون نتواند بود سایل گفت خدای تعالی انچه پدید بعدل و حکمت افریده و در و عبث و جزافی نبود امام علیه السلم فرمود بلی محض حکمت و عدالت بود سایل گفت پس چرا تغییر میکنید شما مخلوق خدای تعالی را و میکردانید فعل خود را در قطع ختان صواب تر از انچه افریده است خدای تعالی و عیب میکنی از انکه ختنه نکرده و خدای تعالی او را چنان افریده و مدح میکنید از انکه ختنه کرده و آن فعل شما است یا میگویید این ابو تشنیع

خطای بود بر خلاف حکمت لیکن حق تعالی واجب گردانید بر خلق انکه او را قطع کنند همچنانکه فرزند هر گاه که بیرون آید از شکم مادر ناف او متصل است بناف مادر و درین وجه آفرین است او را خداوند حکیم و امر کرده است بند کان را ان و در ترک آن فسادات در حال مولود و در حال دست و همچنین ناخنهای آدمی امر کرده است که چون دراز شود انرا قطع نمایند و حال انکه قادر بود در روزی که خلق کرد آدمی را انکه او را بنوعی بیافریند که دراز نشود ناخنهای او و همچنین موی و موی شارب او دراز میشود و امر فرموده بقطع و کوتاه کردن آن و در باب این اشیا خلاف حکمتی لازم نمی اید بر حکیم علیم سایل گفت شما میگویید که خدای عز و جل فرموده ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا که اگر مرا بخوانید اجابت کنم دعای شما را و ما می بینیم که بحضی که مضطر است میخواند حق تعالی را در وقت اضطرار و مستجاب نمیشود دعای مومن او و مومن مطیع میخواند او را تا نصرت کند او را بر اعدای او و نصرت نمی کند او را امام علیه السلم فرمود وای بر تو هیچ احدی نخواند حق تعالی را مگر که استجابت کرد دعای او را و بلیات را از وی گردانید از جایی که ندانست انرا و ذخیره کرد از برای او ثواب عظیم از برای روزی که محتاج شود بان و اگر چیزی طلب کرد که خیر و مصلحت او در ان نبود انرا از او باز داشت از برای رعایت حال او و بسیار باشد که بنده طلب کند از خدا وجود باران کسی را که منقطع شده باشد مدت حیات او و سوال کند باران را در وقتی که صلاحیت باران در ان نبوده باشد زیرا که حق تعالی شناساتر است بتدبیر خود در مخلوقات و نظایر ان بسیار است سایل گفت چرا است که هر کو از اسمان سنگی بر زمین نمی اید و از زمین سنگی باسمان نیز و اگر چنان بودی که در هر مدتی مردم از زمین باسمان ترقی

یا از آسمان بخشی بر زمین آمدی و از آسمان بحوالی خبر بودی هر آینه دلیل نبوت تمام تر
و ظاهرتر می بودی و یقین کاملتر می شد و شک و تردد زودتر بر می خواست و دیده کان
روشن میشد که آسمان راه بری است که نزد او می روند و از جانب او می آیند امام علیه السلم
فرمود در آنچه مشاهده میشود ترا در زمین از تدبیرات که نزد او است دلیلی هست و از جانب او می آیند
امام از آسمان نازل است و از آسمان بعلو میرسند نمی بینی که آفتاب از آسمان طالع است
و آن نور آسمان است و قیام اهل دنیا بآن نور است و اگر باز داشته شود آن نور از
اهل دنیا همه ایشان بهلاکت رسند و ماه نیز از آسمان طالع میشود و او نور شب است و
باو دانسته میشود شمار سال و ماه و اگر محبوس شود که راه نماینده مردمان اند در
ظلمات بحر و بر و از آسمان نازل میگردد باران که زندگی هر چیز بآن است از زرع و نبات
و انعام و سایر اهل حیات و اگر محبوس گردد باران از ایشان نه گاهی ایشان صورت نه
بندد و همچنین باد اگر محبوس شود همه آنچه در زمین است روی بفنا آورد و متغیرات در آن
پدید آید باز ابر و رعد و برق و صواعق و مانند اینها دلیل است بر آنکه در آسمان مدبری است
که تدبیر هر چیز نزد اوست و از آسمان بزمین نازل میگردد و خدای آسمان با موسی سخن گفت
و عیسی را نزد یک خود برد و ملایک را نزد خود بزمین فرستاد و این قدرت که تو ایمان می
آوری بکسی بچیزی که از چشم پوشیده باشد و آنچه بچشم بر دیده کفایت است ترا که عقل و فهم را
باور داشته سایل گفت که اگر خدای تعالی در هر صد سال مردگان را باز بگرداند تا از ایشان
ما سوال میکردیم حکومت حال ایشان را و آنچه بایشان رسیده بود و از بعد مرگ و آنکه با ایشان
چه عمل کردند هر آینه یقین می بودند مردمان در امر آخرت و شک و ریب ایشان بالکلیه زایل
میگشت امام علیه السلم فرمود این مقالات کسانی است که منکر پیغمبران باشند و تکذیب

اخبار ایشان نمایند و تصدیق کتبه انبیا ایشان از جانب حق تعالی خبر داده اند یا کسی
راست گوی تر از خدای تعالی و پیغمبران او تواند بود و حال آنکه رجوع کرده اند خلق
بسیار بدنیا از آنان که از دنیا رفته اند مانند اصحاب کهف که سیصد و نه سال
مرده بودند و خدای تعالی ایشان را زنده گردانید در زمانی که مردمان منکر
بعث و حشر بودند تا حجت بر ایشان قایم گردد و بدانند که بعث حق است و خبر داد
حق تعالی از ارمیا پیغمبر یا در وقتی که نظر کرد در خرابی بیت المقدس و حوالی
آن در وقتی که غزا کرد ایشان را بخت النصر و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
فاماته الله مایة عام ثم بعثه یعنی کجا زنده خواهد کرد این قریه خراب را خدای تعالی
بعد از آنکه موات و خراب شده پس میرانید خدای تعالی او را صد سال و بعد از آن
زنده گردانید او را نظر میکرد در اعضای خود که چگونه باهم ترکیب می یابد و گوشت بر
او پوشیده میشود و مفاصل و عروق او بهم دیگر اتصال می یابد و چون تمام گشت
او تمام گشت گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی میدانم که خدای تعالی بر همه چیز
قادر است و زنده گردانید خدای تعالی قومی را که بیرون آمدند از دیار و منازل
خود از ترس طاعون و ایشان مردم بسیار بودند پس میرانید خدای تعالی ایشان را و
مدتی بر آن گذشت و استخوان ایشان پوسیده و دریده گشت پس خدای تعالی ایشان را
زنده گردانید تا خلایق قدرت او را مشاهده کنند و بدعای پیغمبری که او را حزقیل گفتندی
پس بدنهای ایشان ترکیب یافت در آمد جان ایشان در آمد و چنان شدند که اول بودند
و مدتی مدید بعد از آن در دنیا بودند و بمیرانید خدای تعالی قومی را که با موسی علیه السلم
گفتند که خدای تعالی را با ما نمای بچشم سر ببینیم پس میرانید خدای تعالی ایشان را و بعد از آن

زندگی داد و ایشان را سایل گفت خبر ده مرا که آنان که بتناسخ قایلند از کجا این سخن میگویند
و حجت ایشان را چیست امام علیه السلم فرمود که اصحاب تناسخ راه دین را پس پشت خود
گذاشته اند و گمراهی را در نظر خود آراسته اند و زعم ایشان آنست که هر عالم
در صورت مخلوقات است و حجت ایشان آنکه فرموده است که خدای تعالی آفریده
دنیا و میان را بصورت خود و حکمت و دوزخ و حشر و نشر انکار اند و قیامت نزد
ایشان بیرون آمدن روح است از قالبی و در آمدن اوست در بدن دیگر اگر نیکوکار
بوده در قالب اول بازگشته میشود بقالبی که فاضلتر باشد از قالب اول در اعلی درجات
دنیا و اگر بدکردار و نادان باشد در می آید در بدن بعضی از حیوانات که همواره در محنت
و رنج دنیا باشد یا در صورت حشرات ارض و واجب نمیدانند بر خود چیزی از نماز و روزه
و غیر آن از عبادات شرعیه الا معرفت آنکه بر خود لازم میدانند معرفت او را و همه شهوات دنیا
بر خود مباح دانسته اند از فرج نسا از دختران و خواهران و عمات و خالات و زنان شوهر
دار و همچنین خون و شراب و مرده بر خود حلال میدانند پس تناسخ هیچ میشمارند مقالات ایشان را
هر فرقه که هستند و لعنت میکنند ایشان را امتی از امم و زعم ایشان آنست که آدم میان اهل
میکنند از قالبی بقالبی و ارواح ازلیه است متعلق شده بود به بدن آدم و بعد از آن بابدان اولاد
او و اولاد اولاد او تا این زمان و چون خالق در صورت مخلوق باشد پس بچه چیز استدلال
توان کرد که یکی از ایشان آفریننده آن دیگر است و میگویند که ملایک از فرزندان آدم اند زیرا که
هرکدام از بنی آدم در این جزو بمرتبه اعلا رسیده اند بیرون میروند از مقام امتحان و تربیت
ملکی ایشان را حاصل میشود سایل گفت خبر ده مرا از مجوس که خدای تعالی هیچ پیغمبری را با ایشان
فرستاده است زیرا که ما دیده ایم در میان ایشان کتب محکمه و مواعظ بلیغه و امثال شافیه

و ایشان قایل هستند بثواب و عقاب و ایشان را شریعتی است که بآن عمل مینمایند
امام علیه السلم فرمود هیچ امتی نیست که پیغمبری با ایشان نیامده باشد و کتابی از حق تعالی
بایشان نیاورده باشد پس انکار کرده اند پیغمبران را و جحود نموده کتاب او را سایل
گفت پیغمبر ایشان چه کس است چه بعضی گمان میبرند که خالد بن سنان بوده امام علیه السلم فرمود
که خالد بن سنان عرب بدوی بود و او پیغمبر بود و این سخنی است که مردمان میگویند سایل گفت
آیا زردشت پیغمبر ایشان بود امام فرمود زردشت بزمزمه ادعای نبوت کرد پس
قومی ایمان آوردند باو و قومی انکار و جحود کردند و اخراج نمودند او را از دیار و منازل
خود تا در بیابان او را سباع هلاک کرد سایل گفت آیا مجوس بصواب نزدیکتر بودند در
زمان خود یا عرب در جاهلیت امام علیه السلم فرمود عرب در جاهلیت خود بدین حنیف نزدیکتر
اند از آنکه که مجوس کافر بودند بهمه انبیا و منکر بودند کتابهای ایشان را و متابعت نمیکردند
هیچ طریقت و آثار انبیا را و کیخسرو که ملک مجوس بود در عهد اول سیصد پیغمبر را بقتل
آورد و مجوس از جنابت غسل نمیکردند و قاعده عرب آن بود که از جنابت و حیض غسل
میکردند و مجوس را تقید بآن نبود و همچنین عرب ختنه میکردند و آن از سنن انبیا است
و اول کسی که بآن اقدام نمود ابراهیم خلیل بود و مجوس بآن عمل نکردند و همچنین مجوس
غسل نمیدادند مردهای خود را و عرب بآن مقید بودند و همچنین مجوس مردهای خود را در
صحراها در ایامی عظیم می انداختند و عرب مردگان را در قبور مستور میگردانیدند و همچنین مجوس
با مادر خود و خواهر و دختر خود مباشرت میکردند و عرب آن را حرام میدانست و مجوس منکر
بیت الله الحرام بودند و او را بیت شیطان می خواندند و عرب همواره حج میگزاردند
و تعظیم آن را بجای می آوردند و آن را خانه پروردگار می دانستند و اقرار بتورات و انجیل

واشته‌اند و از مشکلات سؤال از ایشان می‌نمودند و با آنکه عرب را اکثر اعمال دینی حق نزدیکتر بوده
از مجوس سائل گفت ایشان در حلال بودن نکاح اهل ایران احتجاج کرده‌اند با آنکه سنت آدم صحیح بوده
امام علیه السلام فرمود آیا در حلال بودن مادر و دختر چه حجت هست و حال آنکه حرام کرده
است آنها را آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیا سائل گفت حرام گردانیده‌اند
شراب را و حال آنکه هیچ نشاء فاضله از نشاء او نیست امام علیه السلام فرمود شراب را از آنجهت
حرام کرده‌اند که او ام الخبائث است و سر شری است و در وجود می‌آید از شارب الخمر ساعتی عقل
وی زایل شده میشود و بر وجهی که نمی‌شناسد پروردگار خود را و هیچ معصیتی نیست که از ارتکاب
آن امتناع نماید و حرمت چیزی در نظر او باقی نمی‌ماند و هیچ فاحشه نیست که مرتکب آن نمی
نماید و در آن وقت مهار زمام او بدست شیطان است اگر امر میکند او را سجده صنم سجده
میکند و منقاد میشود او را در هر چه تقاضا از او طلب نماید سائل گفت چرا حرام گردانیده‌اند
خون مسفوح را امام علیه السلام فرمود از برای آنکه خوردن خون مورث قساوت است و علت
است و موجب عفونت بدن و رنگ آدمی را متغیر میکند و خون خوردن از اعظم اسباب
جذام است سائل گفت چرا مرده را حرام گردانیده‌اند امام علیه السلام فرمود تا فرق باشد
در میان آنچه ذکر کرده باشند نام خدای عز و جل را بر او و در میان مرده و خون در
بدن مرده محتبس شده و تخم او ثقیل گشته و خورشکه آن نیست در بدن آدمی سائل
گفت پس ماهی مرده را چرا حرام نمی‌دانند امام علیه السلام فرمود زیرا که ذکات ماهی
اخراج او است زنده از آب زمانی که بمیرد و به آنجهت حلال است که ماهی را خون نمی‌باشد
و همچنین است حال ملخ سائل گفت چرا حرام گردانیده‌اند زنا را امام علیه السلام فرمود
به آنجهت که در زنا فساد بسیار است و موجب قطع انساب است زیرا که زن نمی‌داند

کرا مرده

که آفریده او را چیزی نبود که او را از آن بسازد و او را صورت داد و بی آنکه
مثالی و نمونه از او باشد قادر است بر آنکه اعاده کند او را چنانکه در اول آفریده است
انتها سائل گفت این سخن را بهتر از این واضح گردان امام علیه السلام فرمود که روح
مقیم است در جای خود روح نیکوکاران در روشنی و فسحت است و روح بدکاران
در ضیق و ظلمت است و بدن او با خاک یکسان شده است و آنچه سباع و هوام از اجزاء او تناول
کرده‌اند هم خاک گشته اما معلوم و مبین‌اند در علم حق تعالی زیرا که از علم او غایب
نیست مقدار ذره در آسمانها و در تاریکیهای زمین و میداند شماره اشیا و مقادیر
جزء را و خاک روحانیان نسبت با خاک بمثابه طلاست در میان خاک چون زمان بعث
در رسد بارانی بر زمین ببارد و آن باران بعث و نشور است و رشته میشود و جدا
میگردد خاک روحانیان از خاک همچنانکه طلا از خاک خالص جدا میشود و چون رشته
میشود همچنانکه روغن از شیر جدا میگردد پس جمع کرده میشود خاک هر قالبی و نقل
کرده میشود بامر خدای تعالی بجائی که روح اوست و باز میگردد و صورتهای بدن باید آن
خود بر وجهی که اول بود و در می‌آید ارواح در ابدان خود و این جمله ایشان با کفنهای
مبعوث و محشور خواهند شد سائل گفت چون کفنها پوسیده و در زیر شده باشد چگونه
تواند بود امام علیه السلام فرمود آنکس که بدنها را زنده میگرداند تجدید کفنها از برای ایشان
میکند سائل گفت اگر کسی بی کفن بوده باشد امام علیه السلام فرمود خدای تعالی سپاه
عورت او را از پیش خود سائل گفت در روز عرض صفها خواهند بست امام
علیه السلام فرمود که ایشان در آن روز صد و بیست هزار صف در عرض زمین خواهند بود سائل
گفت آیا اعمال بندگان را در میزان خواهند آورد امام علیه السلام فرمود نه زیرا که اع

اجسام نیستند تا آنها را وزن در توان آورد و کسی محتاج باشد بوزن در آوردن اشیا که
جاهل باشد بعدد و بر اشیا و نداند ثقل و خفت اشیا را و هیچ چیزی بر خدای تعالی
پوشیده نیست سائل گفت پس چه باشد معنی قول حق تعالی که و من ثقلت موازینه یعنی
و آنکس که گران شود موازین او امام علیه السلام فرمود یعنی و هر آنکس که راجح گردد اعمال
او سائل گفت خبر ده مرا به آنکه کافی نمی‌شود عذاب دوزخ از برای الم اهل عذاب
بی الم رسانیدن مار و عقرب و مانند آن امام علیه السلام فرمود عذاب میکند حق تعالی
بمار و عقرب مگر قومی را که زعم ایشان آنست که حیات و عقارب به آنجهت که شرارند
حق تعالی صادر نشده‌اند بلکه از اهرمن صادر اند پس خدای تعالی مسلط گردانید بر ایشان
حیات و عقارب را تا بچشانند ایشان را وبال معتقد ایشان سائل گفت که اهل بهشت تناول
میکنند میوه از میوه‌های بهشت را پس چون میخورند آن میوه را باز میگردد بر هیئتی که در اول
بود امام علیه السلام فرمود بی شباهت چراغ است که چون چراغی از و روشن کنند از روشنی
او چیزی کاسته نشود و اگر چراغها و انتهای عالم از آن افروخته شود چیزی از آن
کاسته نمیشود سائل گفت اهل جنت میخورند و می‌آشامند و در غم شما آنست که ایشان را بول
احتیاج نیست امام علیه السلام فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق است و هیچ ثقلی ندارد
را از اجسام ایشان بیرون می‌آید بطریق عرق سائل گفت چگونه تواند بود که حور
بهشت مرتبه کرده و دوشیزه باشند امام علیه السلام فرمود چون حور مخلوق اند از اجسام
[illegible] او را حاجات و مخالط نمیشود او را آفات و در نمی‌آید اشیا را
[illegible] نفاس جاری نمیشود بر مجری ایشان بول و غیر آن پس [illegible]
[illegible] است و چیزی که موجب نقصان خلقت ایشان است بایشان راه نمی‌یابد سائل گفت

می دند

نمی‌داند که از کدام مرد آبستن گشته و فرزندی داند پدر خود را و خویشها و میراث به پدر وابسته
ضایع میگردد و سائل گفت چرا حرام گردانیده‌اند لواطه را امام علیه السلام فرمود که اگر آتیان غلام
حلال بودی مستغنی شدندی مردان از زنان و آن مورث انقطاع نسل و تعطیل فروج میشد
و آن متضمن فساد بسیار بود سائل گفت چرا حرام گردانیده‌اند آتیان بهایم را امام علیه السلام
فرمود به آنجهت که تضییع نطفه میشود و اگر حرام نبودی هر کس مرتکب تضییع نطفه خود میگردید
موجب فساد در نوع انسان می‌بود پس حرام گردانیده شد فرج بهایم و حلال گردانیده
شد ظهور ایشان تا منتفع شوند به آن و حلال گردانید فروج نسا را تا محل شهوات ایشان
باشد و بقا نوع به توالد ایشان باشد سائل گفت که به چه جهت غسل جنابت را واجب کرده‌اند
و حال آنکه مباشرت با حلال خود موجب تدنس در بدن آدمی نمیشود امام علیه السلام فرمود
جنابت به منزله حیض است زیرا که نطفه خونیست که استحکام نیافته و مباشرت نمیشود مگر بحرکت
شدید و شهوت غالبه و چون فارغ میشود مرد بدن او نفسی میزند و مرد از نفس خود رائحه
کریهه ادراک میکند و به این جهت غسل واجب میشود باز سائل گفت چه میگویی در حق کسی که گمان
برده که تدبیراتی که در این عالم بظهور می‌رسد به آن کواکب سبعه سیاره است امام علیه السلام
فرمود ایشان محتاج می‌شوند به آنکه اقامت کنند دلیل بر آنکه افلاک بر آنکه عالم اکبر است
و عالم اصغر از تدبیر ستارگان اند که در این افلاک در حرکت‌اند و دلیل بر خلاف حق صریح
چگونه قایم گردد سائل گفت چه گویی در علم نجوم امام علیه السلام فرمود علمیست قلیل المنفعه کثیر
المضره زیرا که دفع نمیکند بلا را از خود و حذر از آن مفید نمی‌شود و از محذورات و اخبار منجم
بوقوع بلا نجات نمی‌دهد او را تحرز از قضا و اگر خبر دهد او را از نزول بلا تا در حصن که از آن
خود صرف نماید و منجم مضاد حق تعالی است در علم خود چه گمان می‌برد که باز می‌تواند

مقتضا خدا را از مخلوقات سایل گفت ایا پیغمبر فاضلترست یا ملکی که بر او نازل میشود امام علیه السلم

فرمود بلکه پیغمبر فاضلترست سایل گفت چرا است که بعضی ملایک موکل اند بر بندگان که می نویسند

بر ایشان اعمال ایشانرا از خیر و شر و حال انکه خداوند تعالی عالم السر والخفیات است

و بر او چیزی پوشیده نیست امام علیه السلم فرمود ملایک را در مقام بندگی و فرمان برداری

میدارد و ایشانرا گواه بر بندگان خود میگرداند تا بندگان ملاحظه و اندیشه این

معنی زیاده کنند مواظبت بر طاعت و اجتناب از معصیت نمایند پس باید که حضور ایشان و ملایکه

را از معصیت باز گردند و گویند که گواه عدل موکل کردانیده و این لطفی است از حق تعالی

نسبت بابندگان که باز دارنده ایشان از معصیت است سایل گفت ایا خدای تعالی

آفریده است خلایق را از برای رحمت یا از برای عذاب امام علیه السلم فرمود از برای

رحمت افریده و در علم الهی ان بود پیش از افرینش انکه قومی از ایشان بواسطه

اعمال قبیحه ایشان وجحود و انکار حق و صواب بعذاب ابدی باز میگردند سایل گفت

حق تعالی عذاب میکند ایشانرا که انکار حق کردند و مستوجب عذاب گشتند بجهة انکار

حق پس بجهت عذاب میکند انانرا که معرفت و شناخت حاصل کردند و بحق قایل گشته

امام علیه السلم فرمود عذاب منکران الوهیت و توحید خدا عذابی ابدی و عذاب قایلان

بتوحید و مقران بحق عقوبتی است باندازه معصیت ایشان و الحق تعالی از ایشان و حق

کرده و بپایان میرسد و نهایتی دارد و خدای تعالی ظلم نمیکند بر هیچ آفریده سایل گفت ایا

در میان کفر و ایمان منزلتی و واسطه هست و ایمان از چیست و کفر از چه امام علیه السلم

فرمود ایمان انست که تصدیق کنند خدای تعالی را در انچه غایب است از او از عظمت

و بزرگی حق تعالی مستجابکه تصدیق میکند او را بانچه مشاهده میشود او را و مقامی میدید از ا

دل

وکفر و جحود را

... پس امام علیه السلم فرمود و ستر ل

عبارت از ... [illegible] ... ی ... پس عبادت دیگری را در بندگی و عبودیت و شک است

کر اعتقاد کنند بدل حقی را سایل گفت سعادت و شقاوت چیست امام علیه السلم فرمود سعادت

سبب خیر نجات است که متمسک میشود بان اهل سعادت پس او را بنجات میکشد و شقاوت سبب

خذلان است که متمسک می شوند بان ارباب شقاوت و ایشانرا بهلاکت میکشد و هریک را خدای

تعالی میداند سایل گفت خبر ده مرا که چراغ چون منطفی گردد نوران بکجا میرود امام علیه السلم فرمود

میرود بجایی که باز نمیگردد سایل گفت چرا انکار میکنی که آدمی بهمین حال چنین باشد چون

بمیرد روح از بدن او مفارقت میکند دیگر باز نمیگردد چنانکه روشنی چراغ باز نمیگردد امام

علیه السلم فرمود چرا این قیاس نکنی که اتش در اجسام نهان است و اجسام قایم اند

با جان خود مانند سنگ و اتش برگ پس هرگاه که بزنند یکی را بر دیگری روشن میگردد

از ایشان اتشی که روشن میگردد و از ان چراغ که روشن میگرداند جانها را پس اتش در اجسام

ثابت است و روشنی ان فانی میشود و روح جسمی رقیق است که تعلق یافته بقالب کثیف و نه

بمنزله نور چراغ است که فانی میگردد پس بتحقیق که افریده در رحم فرزند را از آب جهنده

و ترکیب کرده در ان انواع مختلفه از عروق و عصب و اسنان و موی و استخوان و غیر آن و زنده

گردانیده او را بعد از موت او و اعاده خواهد کرد او را بعد از موت و فنای او سایل گفت پس

کجا میرود روح امام علیه السلم فرمود در اندرون زمین انجا که وفات نمود تا زمانی که آن

بدن مبعوث گردد سایل گفت انکس را که بدار کشیده باشند کجا میرود روح وی امام علیه السلم

فرمود در کف ملکی است که قبض نموده روح ویرا تا ودیعت بنهد در زمینی که مناسب ...

امام علیه السلم فرمود سایل گفت خبر ده مرا از روح که ایا غیر خون است امام علیه السلم فرمود بلی

روح ... [illegible] ...

جسم و ضعافون ان و حسن صورت ... [illegible] ... گشت

مفارقت میکند روح از بدن سایل گفت ایا موصوف میشود روح بخفت و ثقل و وزن و

امثال آن امام علیه السلم فرمود که روح بمنزله ریح است در خیکی چون باد را در خیک

پر باد میشود و وزن ان بر وزن خیک زیاده نشود و اگر آن باد بیرون رود چیزی

از ان وزن کاسته نشود همچنین است روح از ثقل و وزن نیست سایل گفت خبر

مرا از جوهر ریح امام علیه السلم فرمود که ریح هوا متحرک است و چون ساکن گردد از هوا خود

و قوام دنیا بریح است و اگر باز ایستاده شود ریح در مدت سه روز مثلا هر انچه فاسد گردد

هر چیزی که در روی زمین است و گنده شود زیرا که روح بمثابه مروحه است که دفع میکند

فساد را از هر چیزی و خوش میگرداند انرا پس بمنزله روح است هرگاه که روح

از بدن آن بدن گنده و بدبوی میشود و تغیر بان راه می یابد الکافی فرمود تبارک

احسن الخالقین سایل گفت ایا متلاشی می شود روح بعد از خروج او از قالب یا باقی است

بعد از مفارقت امام علیه السلم فرمود بلکه باقی است تا زمان نفخ صور و چون نفخ صور شود

فانی گردد هرچه او را وجود باشد پس نه حس باشد نه محسوس بعد از ان اعاده کرده شود

اشیا و هر چه در اول مخلوق شده بود و آن بعد از چهار صد سال باشد

نفخه خواهد بود سایل گفت حشر و نشر اجساد کجا تواند بود و حال انکه اعضا

پوسیده و در پدیده شده باشد عضوی در شهری سباع و جانوران دریده و اعضا

بریده عضوی در شهر دیگر پوسیده شده باشد و عضوی در محلی دیگر خاک شده

شده و از ان خاک عمارات و بناهای مستحکم ساخته باشند امام علیه السلم فرمود ...

تو بر سینه باشد و خون ایشان از زبان مناظر خود بعد از ان حضرت ملتفت بجانب من شد

و فرمود از برای چه طالب داری گفتم یا رسول الله طالب من به الجنه است که رخصت در آمدن یا ام

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بخدای سوگند که رو تو از برای آن بود که جبرئیل علیه السلم آمد

خبر داد مرا از وقایع و حوادثی که بعد از من خواهد بود و امر کرد مرا که وصیت کن بان علی

ابن ابی طالب را ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این علی ابن ابی طالب وصی من و خلیفه

من است از بعد من و قضا کننده وعدهای منست و دور کننده دشمنان خود است از حوض

من ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی بن ابی طالب سید مسلمین و امام متقین و قاید غر محجلین

است و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است گفتم یا رسول الله ناکثین چه کسانند فرمود انکسانند

که بیعت کنند با علی ابن ابی طالب در مدینه و بشکنند ان بیعت را در بصره گفتم قاسطین چه کسانند فرمود

معاویه و اصحاب او از اهل شام گفتم مارقین چه کسانند فرمود اصحاب نهروان ... [illegible]

امیر المومنین ... اشای خطبه که بجو کرد بعد از فتح بصره ... [illegible]

... که میگو ... ای علی تو ... خواهی بود و بعد از من ... خواهی بود ... [illegible]

... خدای تعالی ... از برای ... گفتم ... در من ... [illegible]

... [illegible]

... صلی الله علیه و آله فرمود ... [illegible]

... [illegible]

... قرآن و سنت من ... [illegible]

... [illegible]

بواسطه شهوات نفس که از ممر حب دنیا برایشان غالب آمده تو ای [illegible] بازگرد و [illegible]

برای از اندیشه عاقبت غافل مباش که عاقبت پسندیده از برای متقیان است و از ابن عباس

رضی الله عنه منقول است که چون این آیه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین نازل شد [illegible]

جهاد کن با کافران و منافقان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود من مجاهده با عمالقه [illegible]

جنگ کنم و منافقان جبرئیل علیه السلام آمد و گفت تو و علی ابن ابی طالب با این دو طایفه جهاد

خواهید کرد و از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده اند که گفت من نزدیک پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله بودم در حجة الوداع حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که چنانم [illegible]

[illegible] کافران [illegible] را با علی او دیدند و از ابن عباس رضی الله عنه منقول [illegible]

المؤمنین علیه السلام در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که حق تعالی میفرماید

[illegible] یعنی [illegible]

علیه و آله که پیغمبران پیش از او رفته اند پس اگر او بمیرد یا کشته شود [illegible]

بر عقبهای خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]